

ابوطالب

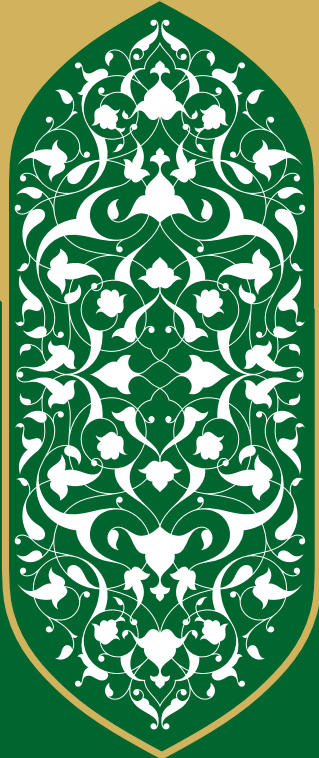
عليه السلام

ویژه نامه تبیین ابعاد شخصیتی بزرگ حامی پیامبر اکرم ﷺ، الگوی تمام عیار مقاومت؛ حضرت ابوطالب علیه السلام

شماره اول | فروردین ماه ۱۴۰۲ | رمضان المبارک ۱۴۴۴ | آوریل ۲۰۲۳

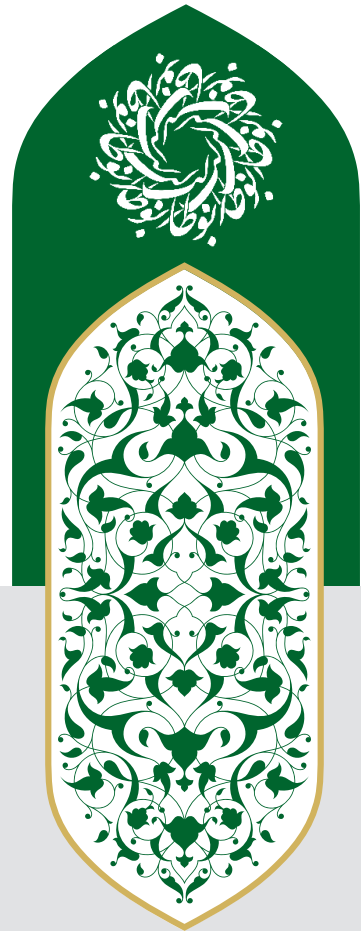


اللَّهُمَّ



ابوطالب عليه السلام

تبیین ابعاد شخصیتی بزرگ حامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
الگوی تمام عیار مقاومت، حضرت ابوطالب عليه السلام



❖ هفته نامه افق حوزه

❖ فروردین ۱۴۰۲، رمضان المبارک ۱۴۴۴، آوریل ۲۰۲۳، ۳۲۰ صفحه

❖ صاحب امتیاز: مرکز مدیریت حوزه های علمیه

❖ مسئول مرکز رسانه و فضای مجازی حوزه های علمیه و مدیر مسئول: محمدرضا برته

❖ سردبیر: رضانعلی عزیزی

❖ دبیر ویژه نامه: حمید کرمی

❖ هیأت تحریریه: عماد شالیکاریان، داوود مظاهری

❖ امور هنری: سیدامیر سجادی

❖ کارشناس فنی چاپ: مصطفی اویسی

❖ چاپ: صمیم / ۳۳۷۲۵-۴۴۵-۰۲۱

❖ تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۰۰۵۳۸ - ۰۲۵-۳۲۹۰۱۵۲۳ نمابر:

❖ نشانی: قم، بلوار جمهوری، کوچه ۲، پلاک ۱۵؛ صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۳۸۱

❖ پایگاه اینترنتی: www.ofoghhawzah.ir

❖ پست الکترونیک: info@ofoghhawzah.ir

❖ کانال ایتا و سروش: [@ofogh_howzah](https://www.instagram.com/ofogh_howzah)

فهرست مطالب

سخن نخست؛ تاریخ‌ها، تاریخ‌نماها و وظیفه ما | به قلم: دکتر عبدالحسین طالعی ۴

مقالات

- رحلت ابوطالب علیه السلام روز حزن و اندوه امت اسلام | یادداشتی از آیت‌الله العظمی صافی گلپایگانی رحمته الله ۸
- جستاری در ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام | به قلم علامه میرزا محمد قزوینی رحمته الله ۱۲
- ابوطالب علیه السلام اولین و بزرگترین مدافع حرم و حریم رسالت و نبوت | به قلم استاد علی محمدی خراسانی ۱۸
- پشتیبان نبوت | استاد محمد جواد مروجی طبسی ۳۴
- ابوطالب علیه السلام در احادیث قدسی | به قلم دکتر محمود مهدوی دامغانی ۴۱
- حضرت ابوطالب علیه السلام از دیدگاه اسماعیلیان | به قلم استاد سیدمرتضی عادل ۴۵
- حضرت ابوطالب عمران بن عبدالمطلب علیه السلام شاعری آسمانی با نسلی از ستارگان | به قلم دکتر فریده مهدوی دامغانی ۵۴
- حضرت ابوطالب علیه السلام از دیدگاه اشاعره و ماتریدیه | حجت‌الاسلام والمسلمین سیدلطف‌الله جلالی ۵۹
- مباحث اجتماعی در اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام | به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین محسن الویری ۷۰
- أبوطالب علیه السلام الرکن الأول للإسلام والمسلمین | یادداشتی از شیخ محمد حافظی جلو ۷۸
- دلالت قرآنی بر ایمان ابوطالب علیه السلام | به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین حسین عشاقی ۸۶
- سیرتاریخی ابوطالب پژوهی در غرب | به قلم استاد سید علیرضا طباطبایی یزدی ۹۱
- ابوطالب علیه السلام حامی بزرگ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم | به قلم دکتر مرضیه محمدزاده ۹۶
- شهد شعر در کام کودکان؛ ضرورت توجه به جایگاه معارف تربیتی اشعار ابوطالب علیه السلام | به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین محمد مهدی عباسی آغوی ۱۰۲
- رفتارشناسی سیاسی حضرت ابوطالب علیه السلام | حجت‌الاسلام والمسلمین نصرالله سخاوتی ۱۰۸
- مقام شفاعت حضرت ابوطالب علیه السلام و بررسی اصول معرفتی آن | به قلم حجت‌الاسلام سید محمد طباطبایی ۱۱۳
- بازنمایی تصویر حضرت ابوطالب علیه السلام در رسانه | به قلم علی اصغر سیاحت هویدا ۱۲۵
- ابوطالب علیه السلام و نقش او در دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و استقرار اسلام | به قلم حجت‌الاسلام والمسلمین امیرعلی حسن لو ۱۳۴
- ابوطالب علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم | به قلم استاد سید علی میرشریفی ۱۴۲
- ابوطالب علیه السلام برگزیده‌ای ناشناخته | حجت‌الاسلام والمسلمین حامد فرج پور ۱۵۲
- ابوطالب علیه السلام در گستره شعر و ادب فارسی | به قلم امیرحسین رضایی ۱۶۰

گفت‌وگو

- بزرگمردی از تبار پاکان | گفت‌وگو با آیت‌الله سید میر تقی حسینی گرگانی ۱۸۰
- سیمای ابوطالب علیه السلام در شرح دیوان منسوب به امیرالمومنین علیه السلام؛ به قلم قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی یزدی (م ۹۰۹) | در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین اکبراشدنی نیا ۱۹۴
- شرحی بروصیت‌نامه حضرت ابوطالب علیه السلام | گفت‌وگو با استاد محمد باقر تحریری ۲۰۱
- مزار ابوطالب علیه السلام و همسرگرمی ایشان | گفت‌وگو با دکتر احمد خامه یار ۲۱۰
- حضرت ابوطالب علیه السلام و مسئله تاریخ‌نگاری سده نخست هجری | گفت‌وگو با دکتر علی بهرامیان ۲۱۸
- حضرت ابوطالب علیه السلام در آثار مرحوم عبدالعزیز محقق طباطبایی رحمته الله | گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد طباطبایی یزدی ۲۲۸
- خوانشی فرهنگی و تمدنی از سیره حضرت ابوطالب علیه السلام | گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین امیرمحسن عرفان ۲۴۱
- جریان‌شناسی فکری و تاریخی با محوریت حضرت ابوطالب علیه السلام | گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمدصادق ابوالحسنی ۲۵۳
- جریان‌شناسی روایات نافی ایمان ابوطالب علیه السلام در سه قرن اول | گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین محمد رضا خاقلانی ۲۶۸
- بررسی داستان بحیرای راهب در منابع اسلامی و مسیحی | گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین جواد باغبانی آرنای ۲۸۱
- بررسی مستندات و مآخذ دیوان ابوطالب علیه السلام | گفت‌وگو با دکتر باقر قربانی زرین ۲۸۸
- منن ابوطالب علیه السلام | گفتاری از حجت‌الاسلام والمسلمین مطلوب حسین محمدی (پاکستانی) ۲۹۳

اشعار

- ترجمه و توضیح برخی از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام | یادداشتی از دکتر احمد مهدوی دامغانی ۳۰۸
- جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام در شعر آئینی | گفت‌وگو با استاد محمد علی مجاهدی ۳۱۴
- وارث کعبه سروده‌ای در اوصاف حضرت ابوطالب علیه السلام | اثر شاعر آئینی احمد حسین پورعلوی ۳۱۶
- سلام ای سید بطحا | سروده شاعر آئینی استاد حجت‌الاسلام والمسلمین زکریا اخلاقی ۳۱۷
- حامی والترین خلق خدا | اثر طبع استاد عبدالرضا بشاورد دزفولی مدرس ادبیات فارسی و شاعر اهل بیت علیهم السلام ۳۱۸
- تکیه بر آستان ابوطالب علیه السلام | اثر طبع استاد افشین علا ۳۲۰

سخن نخست

تاریخها تاریخهاها و وظیفه ما

به قلم: دکتر عبدالحسین طالعی

[۱]

گذشته چراغ راه آینده است. این سخن کلیدی و مبنایی لایه‌هایی دارد بسی تأمل برانگیز و درس‌آموز. از سویی به رهروانی که گام استوار برمی‌دارند، سرمایه‌ای پایان‌ناپذیر نشان می‌دهد و از سوی دیگر، به کژروان، مسیرهایی برای گمراه‌گری می‌نماید. گروه اول، تاریخ را صحیح و بی‌غرض می‌خواهند و می‌خوانند و می‌نویسند و از آن بهره صحیح می‌گیرند؛ اما گروه دوم، تاریخ را به علم و عمد، سوگیرانه می‌نگارند و به علم و عمد تحریف می‌کنند تا کژراهه را پیش پای خود و آیندگان نهند و ضلالت را نهادینه کنند.

[۲]

حاکمان ستم‌پیشه در مسیر ظلم به انسان‌ها و ارزش‌ها، ظلمت‌آفرینی آگاهانه را در تمام عرصه‌ها در پیش می‌گیرند، از هراه و به هروسيله‌ای که آن را فراچنگ آورند. یکی از این ابزارها، «تاریخ»هایی است که شبه‌موثرخان به سفارش و حمایت حاکمان جور می‌نویسند. آنگاه این نگاشته‌ها را آن‌چنان مکرر باز می‌گویند تا آنها را عین حق و حقیقت وانمود کنند. طرفه آنکه در این میان، دعوت به بازنگری و بازنگاری نگاشته‌ها و انگاشته‌ها ناشنیده بر زمین می‌ماند.

[۳]

در این فرآیند شیطانی و دور باطل، نقش‌گنشگران (یعنی مجریان این تحریفات رسوا) کمتر از کنش‌آفرینان (یعنی زورمداران ابلیسی) نیست. بحران حقیقت‌یابی را همه آنها با هم پدید می‌آورند و دست به دست هم می‌دهند تا بدان دامن زنند. چنانکه نقش منفی مردم منفعل در این صحنه نیز - آنهاکه فراخوان عقل موهبتی الهی را نادیده می‌گیرند - فراموش‌شدنی نیست.

[۴]

تاریخ‌نماهایی که با جوهر سیاه کتمان، تحریف، تغییر، تنقیص ناروا، تقدیس نابجا، غلوهای بی‌پایه، افراط و تفریط‌های بی‌مایه و... بر لوح غفلت و سهل‌انگاری مردمان نوشته می‌شود، چه اندازه قابل اعتماد است؟ آیا نباید



می نمایاند. اصراری با خاستگاه ظاهراً نامعلوم، به کمک دست‌های ناپیدا درکار است تا آن گرمی را - که معدن ایمان و مدافع اسلام در کویر خشک حجاز بود - خارج از ایمان و اسلام بدانند و برچسب کفر و شرک را بر جبین تابنده آن بزرگ بطحا حک کنند.

[۸]

در این میان، ده‌ها بار شهادت فرزندان و دودمان حضرت ابوطالب علیه السلام نیز عمداً شنیده نمی‌شود؛ بلکه فراتر از این، بازگویی آن گواهی‌های صادقانه پیامدهایی سنگین برای گویندگانش در پی دارد. تنها شعله‌هایی روشن در میان خاندان نور بر جای می‌ماند تا نوریاره‌های این خاندان و پیروان راستین آنان بتوانند، ادعا کنند که: «آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست».

این آتش باید همواره مانا و ماندگار، پایا و پویا به نسل‌های بعدی انتقال یابد و همواره نسل‌های بعدی را رهنمون شود.

[۹]

حمایت مظلومان و وظیفه عقلی هر خردورزی است که وقتی مظلومیت را در کارنامه ستم‌دیده‌ای ببیند، از یاری او دریغ ندارد. این امیر کلام علیه الصلوة والسلام است که ضمن وصیت جاودانه‌اش می‌فرماید: «کونا للظالم خصماً وللمظلوم عوناً».

از دعای سیدالساجدین علیه السلام در صحیفه سجاده‌یه (دعای سی و هشتم) می‌آموزیم که وقتی از بعضی خصلت‌های زشت و ناروا به خدا پناه می‌بریم، در صدر این ویژگی‌ها، بیش از همه و پیش از همه، از این ناهمراهی با ستم‌دیدگان و همراهی با قافله غافلان، به آستان ربوبی شکوه بریم و بگوییم: «اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم أنصره»؛ بلکه آن امام همام علیه السلام را می‌بینیم که ضمن منشور و برنامه روزانه هر فرد مؤمن (در دعای ششم صحیفه) این وظیفه را بیان می‌دارد: «معاونة الضعیف وادراک اللهیف».

آیندگان در سطور بازمانده از پیشینیان، ژرف بیندیشند تا ارج و اعتبار آنها را بسنجند و عالمانه دریابند که به کدامین نوشتار باید اطمینان کرد و کدامین گزارش را استناد نشاید؟

[۵]

وقتی قرار است در باره یک شخصیت اثرگذار قضاوت شود - که در یک پیچ تاریخی و در یک نقطه عطف سرنوشت‌ساز، جایگاهی انکارناپذیر دارد - آیا نباید به گواهی‌های فرزندان یا خاندان آن شخصیت توجه نشان داد؟ آن هم، فرزندان و دودمانی که به شهادت تاریخ، صادق‌ترین راویان و راستگوترین گزارشگران بوده‌اند. اصل اصیل «خانگی داند که اندر خانه چیست» (اهل البیت ادری بما فی البیت) آیا حکم عقل نیست؟ چگونه این مسلمات خردپسند، فراموش یا فراموشانده می‌شود؟ وقتی به روشنی می‌بینیم که پیش چشم همگان، یک غفلت تاریخی در گذار قرن‌ها تکرار می‌شود، آیا جای تحیر و شگفتی نیست؟

[۶]

این واقعیت را نمی‌توان نادیده گرفت که گاهی هراس از کشف حقیقت و نگرانی از این دستاورد که وجدان انسان بیدار شود و او را از راه غلط و خطا برگرداند، مانع از تأمل جدی در حقایق و تحمل تغییر بایسته در رویکردها می‌شود. به هر حال، خو گرفتن به باورهای پیشین، دیواری نفوذناپذیر در برابر مسافر خوش‌قدم حق‌جویی می‌سازد و انسان را از بازنگری اندیشه و بازنگاری حقایق باز می‌دارد. این واقعیت پذیرفتنی است؛ ولی آیا قرار نیست که روزی این دیواره تعصب کور باطل ترک بردارد و روزنه‌ای بر نور در دل انسان بگشاید؟

[۷]

آنچه در بازنمایی سیمای نورانی حضرت ابوالاثمه، جناب ابوطالب علیه السلام در تاریخ پیش آمده، فرآیندهای یادشده را در آینه واژگان و سطرهای کتاب‌های رایج

[۱۰]

نصرت حضرت ابوطالب علیه السلام، به بیان، بنان، عمل و اقدام فردی و جمعی، نصرت امامانی از خاندان نوراست که درباره آنها به حق باور داریم که در طول تاریخ، پیوسته از «اصلاب شامخه» به «ارحام مطهره» انتقال می یافتند و آن گرامیان را به راستی «طُهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر» می دانیم. آنگاه که در زیارت معتبر وارث، خطاب به سیدالشهدا صلوات الله علیه می گوئیم: «لم تنجسک الجاهلیة بأنجاسها ولم تُلبسک من مدلهمات ثیابها»، ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را با رساترین ندا اعلام کرده ایم. ارج این جهاد و اجر این تلاش مقدس را کسی جز خدای حجت آفرین نمی داند.

[۱۱]

تبیین سیمای نورانی ابوطالب علیه السلام نه تنها دفاع از یک شخصیت در برابر امواج تهمت ها و افواج افتراءات متراکم در درازنای سده هاست (که اگر جزاین نمی بود، کاری عظیم بود)؛ بلکه فراتر از آن، روشنگری راه هدایت از ضلالت و شاهراه از کژراهه هاست. یقین داریم که هر کس در این راه بکوشد، وعده حق و قطعی خدای تعالی، شامل حال او خواهد شد که فرمود: «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا». این کلام استوار الهی را از بن دندان باور کرده ایم که فرمود: «ان تنصروا الله ینصرکم ویثبت اقدامکم». تحقق این وعده ها را تا حد تلاش مختصر خودمان به چشم دیده ایم و به تحقق کامل تر آن چشم امید دوخته ایم.

[۱۲]

در این مقطع زمانی که اکنون در آن به سر می بریم، چشمی به گذشته دوخته ایم؛ به ستیهنده ای ستمدیده که بار سنگین دفاع از او پسین دین را در روزهای آغازین روییدن و بالیدن بردوش کشید و بسی طعنه که به زبان و عمل، از سپاه کفر و جبهه نفاق دید و شنید. چشمی دیگر، اما، به آینده داریم؛ به فردایی روشن که امام نور پای در رکاب نهد؛ حضرت خاتم الاوصیاء علیه السلام که هر جمعه مان با سرود «این المنصور علی من اعتدی علیه وافتری» عطر و نور تازه ای به خود می گیرد. و کدام انسان منتظر است که هر لحظه خود را «آدینه انتظار» نداند؟ و کدام انسان آینده نگر است که این وعده راستین الهی را (که در زیارت آل یاسین می خوانیم: «وعداً غیرمکذوب») چشم به راه نباشد؟

در این زمان غیبت، دفاع امروز ما از حضرت ابوالاثمه علیه السلام، تمرین و آمادگی است برای دفاعی جانانه در زمان ظهور حضرت خاتم الاثمه، ولی عصر و صاحب دهر علیه السلام که این وظایف را در دوره غیبت و ظهور، به عهده داریم. بدین سان، از بن دندان می گوئیم و باور داریم که: **ألیس الصبح بقرب؟**





مقالات



رحلت ابوطالب عليه السلام روز حزن و اندوه امت اسلام

یادداشتی از آیت الله العظمی صافی گلپایگانی مد ظله العالی

سزاوار است، سالروز وفات ابوطالب رضی الله عنه حامی پیامبر صلی الله علیه و آله را روز حزن و اندوه شیعه و امت اسلام بنامیم و همگان از این روز تجلیل نمایند و رسانه‌ها و صاحبان قلم، از شخصیت این بزرگمرد تاریخ اسلام بگویند و بنویسند و از حقوق این بزرگوار بر مسلمانان، ستایش نمایند.



از رجال مصلح و خدمت‌گزاران به عالم انسانیت، که روزهایشان، به تاریخ و به همه جامعه ارتباط دارد و موجب فخر و مباهات، عزت و خیر، صلاح و ترقی و حرکت‌های بزرگ تاریخی است، حضرت ابوطالب علیه السلام است که در حمایت از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حساس‌ترین مواقع تاریخ اسلامی یعنی سرآغاز ابلاغ وحی و شروع و ظهور آن، نقش حفاظت و حراست او، اساسی، سازنده، نجات‌بخش و موجب استقرار این دین مبین گردید.

او و خاندانش همگی در خدمت اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و می‌توان گفت که هیچ خانواده‌ای به اندازه این خاندان، به اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خدمت نکرده و خدمات هیچ‌کس به اندازه خدمات آنان برای دین اسلام سودمند و بارز نبوده است.

هنگامی که همگان، پیامبر صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته بودند و دفع خطر از اسلام و جان پیامبر صلی الله علیه و آله فقط با فداکاری و ایثار جان میسر بود، ابوطالب علیه السلام و خاندانش در دشواری‌ها و سختی‌ها، پیامبر صلی الله علیه و آله را چنان یاری دادند که بهتر از آن، برای کسی مقدور نبود.

خانواده‌ای که سال‌ها پیامبر صلی الله علیه و آله عضو آن بود و محیط آرام و سرشار از صفا و وفا، تقوا و فضیلت، شرافت و صداقت و امانت آن، پیامبر صلی الله علیه و آله را دربر گرفته بود.

آری، حق ابوطالب علیه السلام و همسر محترمه‌اش - فاطمه - سؤمین بانوی اسلام و فرزند مجاهد و مهاجرش «جعفر طیار» و دیگر فرزند عزیز و گرامی وی، یگانه قهرمان غزوات و فاتح بزرگ و سردار نامی اسلام امیر مؤمنان علی علیه السلام، به دین اسلام از هر کس بیشتر است.

در تاریخ یاران پیامبر صلی الله علیه و آله کسی را جز ابوطالب علیه السلام نمی‌شناسیم که مدت چهل و دو سال به آن حضرت در خلوت و جلوت و داخل منزل و خارج، خدمت کرده باشد و بهترین یار و حامی او باشد.

به خصوص بعد از بعثت، ابوطالب علیه السلام با ثبات و استقامت بی نظیر از پیامبر صلی الله علیه و آله پشتیبانی کرد و او را یاری رساند.

در صورتی که [اگر] ابوطالب علیه السلام از همان ابتدا دست از حمایت پیامبر صلی الله علیه و آله برمی‌داشت و او را به دشمنان واگذار می‌کرد و یا در مقابل او مخالفت و عداوت پیشه می‌نمود، پیش‌بینی سرنوشت اسلام بعید می‌نمود و حداقل در این صورت، مشکلات و موانع پیشرفت دین خدا و مصائب پیامبر صلی الله علیه و آله صد چندان شده و پیامبر عزیز خدا صلی الله علیه و آله گرفتار رنج‌ها و فشارهای بسیار شدیدتری می‌گشت.

دشمنان دین، از حمایت‌هایی که توسط ابی‌طالب از پیامبر صلی الله علیه و آله صورت می‌گرفت، بیم داشتند و ابوطالب علیه السلام را یگانه مانع بزرگ اجرای نقشه‌های ضد اسلامی خود می‌دیدند.

ابوطالب علیه السلام و خاندانش، همه چیز محمد صلی الله علیه و آله بودند؛ خودش که از مؤمنین واقعی و حامی و نگهبان محمد صلی الله علیه و آله بود؛ زن و دخترش «ام‌هانی» و فرزندان وی علی و جعفر، امت و یار و سرباز و مدافع محمد صلی الله علیه و آله بودند.

«ابن ابی‌الحدید» می‌گوید: «در امالی ابی‌جعفر

محمد بن حبیب خوانده‌ام که وقتی ابوطالب علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دید، احیاناً می‌گریست و می‌گفت: زمانی که او را می‌بینم به یاد برادرم عبدالله می‌افتم که برادر پدری و مادری من بود» و نیز «ابن ابی‌الحدید» نقل می‌کند که: ابوطالب علیه السلام بسیاری اوقات از اینکه خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله مشخص باشد، بیم‌ناک بود و شبانگاه آن حضرت را از خوابگاهش برمی‌داشت و پسر عزیز خود علی علیه السلام را در بستر او می‌خوابانید و او را فدایی پیامبر صلی الله علیه و آله قرار می‌داد.

شی علی علیه السلام گفت: «پدر! من کشته می‌شوم. ابوطالب علیه السلام گفت:

اصبرنَّ یا علیّ فالصبر اُحجی	کَلَّ حَتَّى مَصِيرَهُ لَشُعُوبِ
قَدَّرَ اللهُ وَالْبَلَاءُ شَدِيدِ	لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ
لِفِدَاءِ الْأَعْرَاضِ الْحَسْبُ الثَّانِي	قَبِّ وَالْبَاعِ وَالْفَنَاءِ الرَّحِيبِ
إِنْ تَصْبِكَ الْمُنُونُ فَالْتَبَلِ يَبْرِي	فَمَصِيبِ مِنْهَا وَغَيْرِ مَصِيبِ
كَلَّ حَتَّى وَإِنْ تَمَلَّأَ عَيْشًا	أَخَذَ مِنْ سَهَامِهَا بِذُنُوبِ؛

شکیبا باش ای پسر که شکیبایی بهتر است و بازگشت هرزنده‌ای به مرگ است. خداوند به شکیبایی آزمایش می‌کند که آزمایش، سخت است. برای فدا شدن در مسیر دوست و فرزند دوست آنکه نجیب و از خانواده‌ای اصیل و متنقذ و با سخاوت و بزرگواری و آفاست، اگر مرگ، تو را ربود، پس به بزرگی رسیده‌ای و به بدی اصابت ننموده‌ای و سرانجام هرزنده‌ای هرچند که عمری را به شیرینی گذرانده باشد، بهره‌ای از مرگ را می‌چشد.

علی علیه السلام در پاسخ پدر گفت:

«أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدِ	وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ أَلَّذِي قُلْتُ جَارِعاً
وَلَكِنِّي أَحَبُّهُ أَنْ تَرَى نُصْرَتِي	وَتَعَلَّمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعاً
سَأَسْعَى لَوَجْهِ اللَّهِ فِي نَصْرِ أَحْمَدِ	نَبِيِّ الْهُدَى الْمُحْمَدُ طِفْلاً وَيَافِعاً

آیا مرا به شکیبایی در یآوری پیامبر امر می‌کنی؟ به خدا قسم! اگر من سخنی گفتم، از بهر ترس و ناراحتی نگفتم؛ بلکه می‌خواستم که یآوری مرا ببینی و بدانی که من همواره مطیع تو هستم. به زودی برای خدا در یآوری احمد تلاش می‌کنم که او پیامبر هدایت و ستایش شده‌ای از زمان کودکی و نوجوانی است.»

علی علیه السلام در این اشعار، مراتب سعی و کوشش خود را در یاری رسول خدا صلی الله علیه و آله به پدرش اعلام داشت و یادآور شد: سخنانم از روی بی‌صبری و دریغ از بذل جان در راه پیامبر صلی الله علیه و آله نبود؛ بلکه می‌خواستم تو از درجه نصرت من آگاه باشی و بدانی تا پای کشته شدن، برای حفظ جان پیامبر صلی الله علیه و آله آماده‌ام و همواره مطیع تو هستم.

به‌طور خلاصه باید گفت که علاقه و محبت ابی‌طالب به پیامبر صلی الله علیه و آله بیش از حد توصیف بوده، تا آنجا که او را از فرزندان خود عزیزتر و گرمی‌تر می‌داشت. قصیده «لامیه» آن حضرت که به نقل از «ابن ابی‌الحدید» در «اشتهار»، مانند قصیده «قفانبکی» است، از ثبات و استقامت او در حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و علاقه و حب او به آن حضرت و آمادگی برای انجام هرگونه فداکاری، در راه حمایت از



ایشان حکایت دارد.

چنانچه «ابن ابی‌الحدید» در اشعار خود سروده، می‌توان گفت: اگر ابوطالب علیه السلام و فرزندش علی علیه السلام نبودند، دین برپا نمی‌شد.

ابوطالب علیه السلام در مکه و علی علیه السلام در یثرب، پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری رساندند. ابوطالب علیه السلام در آغاز از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کرد و کفالت ایشان را بر عهده گرفت و علی علیه السلام کاری را که ابوطالب در یاری دین خدا شروع کرد، به پایان رساند؛ پس عجیب نیست که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه او، آن همه محزون و اندوهناک گردید.

فقدان وی، جبهه مسلمانان را شکسته و بی‌پناه کرد و در نهایت یکی از علل لزوم هجرت، همین وفات او بود؛ زیرا با رحلت او، مسلمانان و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله، یگانه حامی خویش را از دست دادند و دشمنان در برابر آنها، جسور و گستاخ گردیدند.

مقام آن حضرت چنان رفیع بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در مصیبتش گریان شد و بسیار اندوهناک گردید و جبین راست او را چهار مرتبه و جبین چپش را سه مرتبه مسح کرد؛ سپس فرمود: ای عم! در صغیری پرورشم دادی و در یتیمی کفالتم نمودی و در کبیری یاری‌ام کردی؛ خدا به تو در برابر یاری من پاداش نیکو دهد. پیامبر صلی الله علیه و آله پیشاپیش جنازه او می‌رفت و می‌فرمود: صلّه رحم کردی و جزای نیکو گرفتی. به طور قطع، بر همه ائمت اسلام لازم و واجب است که قدر خاندان ابوطالب علیه السلام را بدانند و خدمات و رنج و مصایب آنان را در یاری پیامبر صلی الله علیه و آله، نصرت دین و اعتلای کلمه توحید فراموش ننمایند.

او به همه ائمت اسلام حق دارد و همه، وامدار اویند و روزهای چهل و دو سال حمایت و کمک و خدمت او به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هزاران روز است که هر کدامشان تاریخ‌ساز و الهی است؛ هر یک از این ایام، به حساب پشتیبانی آن مرد تاریخ از اسلام و دین توحید و آن حرکت بزرگ که جامعه انسانیت را به سوی ترقی و تکامل و

خودشناسی و خداشناسی هدایت کرد، روز خدا و روز اسلام است.

هیچ‌کس شمار روزهای نصرتش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوت او و یاری حق به این شمار نرسید. ابوطالب علیه السلام به واسطه فداکاری‌های عجیب و مواجهه محکم با دشمنان دین خدا، آنان را از خاموش کردن نور الهی بازداشت.

این ابوطالب علیه السلام بود و ابوطالب علیه السلام بود و باز هم ابوطالب علیه السلام بود که در روزهای نخست و سال‌های آغازین دعوت با موقعیت خاص و استفاده از احترام بالایی که در جامعه داشت، از دین خدا پاسداری نمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله را در ابلاغ دعوت یاری می‌داد.

نسل جوان و جامعه کنونی اسلام، باید تاریخ حیات و زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام را وجهه نظر و الگو قرار دهند و درس‌های بزرگ و آموزنده این تاریخ را فرا بگیرند. باید در برنامه حوزه‌ها و دانشگاه‌ها و مدارس و کتاب‌های درسی، این تاریخ آموزنده و پرمایه را در نظر بگیرند. حیف است شخصیتی مثل ابوطالب که شخصیتش با ظهور اسلام و دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله ارتباط جدایی‌ناپذیر دارد، بر جوانان ما ناشناخته باشد.

سزاوار است، سالروز وفات ابوطالب علیه السلام حامی پیامبر صلی الله علیه و آله را روز حزن و اندوه شیعه و ائمت اسلام بنامیم و همگان از این روز تجلیل نمایند و رسانه‌ها و صاحبان قلم، از شخصیت این بزرگمرد تاریخ اسلام بگویند و بنویسند و از حقوق این بزرگوار بر مسلمانان، ستایش نمایند.



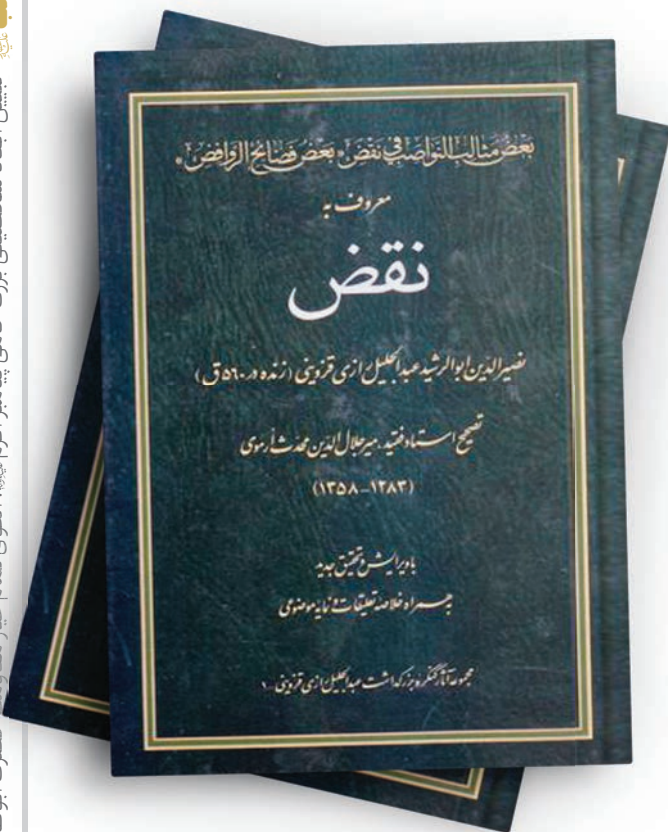
جستاری در ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

به قلم علامه میرزا محمد قزوینی رحمة الله عليه

مقدمه

علامه میرزا محمد قزوینی رحمة الله عليه نامه‌ای به علی اصغر حکمت درباره شرح احوال و زمانه ادیب معروف «عبدالرحمن جامی» نوشته است که بخشی از آن، راجع به حضرت ابوطالب علیه السلام و نقد دیدگاه جامی نسبت به آن حضرت است و مرحوم محدث ارموی رحمة الله عليه هم در تعلیقات خود بر کتاب «النقض» نوشته عبدالجلیل قزوینی، به بخش‌هایی از آن مکتوب استناد کرده است که مطالعه آن خالی از لطف نیست.

✦ متن کامل تعلیقه مرحوم محدث ارموی بر کتاب «النقض»



. . . مناسب مقام است، آنچه علامه قزوینی میرزا محمدخان مرحوم در نامه‌ای که به جناب علی اصغر حکمت دام مجده درباره ترجمه ادیب معروف «عبدالرحمن جامی» نوشته است؛ از این رو قسمتی از آن نامه را که مربوط بمحل بحث ماست، در اینجا درج می‌کنیم و طالب تمام نامه رجوع کند بآخر کتاب «جامی» که جناب آقای حکمت در ترجمه حال جامی نوشته و به سال ۱۳۲۰ شمسی هجری در تهران چاپ شده است.

«اینجانب همیشه از اول ایام جوانی تاکنون خیال می‌کردم که با وجود اینکه جامی به عقیده اکثر فضلا خاتمه شعرای بزرگ فارسی‌زبان محسوب است، چرا دیوان کامل او تاکنون در ایران بچاپ نرسیده است؟ و نیز چرا مثنویات هفتگانه او (گرچه بعضی از آنها متفرقه و جدا جدا در ایران یا هند بطبع رسیده)، چرا همه آنها یکجا و با هم، مانند خمسه نظامی و کلیات سعدی چاپ نشده تا عموم مردم درکمال سهولت تناول بتوانند، بمجموع آثار شعری جامی دسترسی داشته باشند.

زیرا واضح است که بدست آوردن هفت مثنوی علی حده مجزای مستقل که هریک جداگانه و در ازمنه و امکانه مختلفه بطبع رسید و بعضی از آنها در حاشیه کتابی دیگر چاپ شده؛ مانند سلسله الذهب در حاشیه یکی از چاپ‌های هند «نفحات الانس» بمراتب مشکل‌تر و گران‌تر و صعب‌المنال‌تر است تا بدست آوردن یک کتاب واحد که مجموع آن، هفت مثنوی را در بین الدفتین خود حاوی است و انسان یک مرتبه پول می‌دهد و می‌خرد و راحت می‌شود و چرا مردم آن اهمیتی را که باین شاعر بزرگ فاضل عالم دانشمند بایستی بدهند، تاکنون نداده‌اند؟ و چرا آن شهرتی را که لایق مقام شامخ فضل و دانش او و رتبه بسیار عالی شعر و شاعری اوست، هنوز جامی در میان ایرانیان

احراز نکرده است؟

بلی تا درجه‌ای از روی مطالعات و مسموعات خود حدس می‌زدم که علت عمده این امر؛ یعنی عدم تقدیر مردم ایران جامی را، چنانکه در خور مقام اوست، معلول چند علت بوده است که اهم آنها این بوده که جامی با همه تمایل او به مشرب عرفان و تصوّف که لازمه آن عاده وسعت مشرب و خلّو از تعصّب و مسامحه و اغماض از اختلافات مذهبی و مناقشات و مخاصمات دینی اهواء و نحل مختلفه است، چنانکه حافظ فرموده:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

و چنانکه مولوی در این موضوع حکایت بسیار ممتّع چهار مسافر ایرانی و ترک و عرب و رومی را (که در اثنای سفر خود درهمی بدست آوردند و هریکی از آنها می‌خواست، بآن درهم چیزی بخرد که آن سه دیگر راضی نمی‌شدند. ایرانی

می خواست انگور بخرد عرب عنب، ترک اوزوم و رومی استافیل و در سر این اختلاف ظاهری گرچه در حقیقت همه یک چیز را می خواستند، جنگ مابین ایشان در گرفت و یکدیگر را مشت می زدند و اگر شخص خامسی که هر چهار زبان را می دانست، در آنجا بود و آن درهم را می گرفت و بدان انگور خریده، در مقابل آنان می نهاد؛ البتّه آن چهار نفر را با هم صلح می داد) بنظم آورده است.

و نیز شیخ عطار ایات ذیل را در این خصوص فرموده:

الا ای در تعصّب جانت رفته	گناه خلق با دیوانت رفته
دلی از ابله‌ی پرزرق و پرمکر	گرفتار علی ماندی و بوبکر
گهی این یک بود نزد تو مقبول	گهی آن یک بود از کار معزول
گرین بهتر و آن بهتر ترا چه	که تو؛ چون حلقه‌ای برد ترا چه
همه عمر اندرین محنت نشستی	ندانم تا خدا را کی پرستی
یقین دانم که فردا پیش حلقه	یکی گردند هفتاد و دو فرقه
چه گویم گر همه زشت از نکویند	چو نیکو بنگری جویای اویند

و خود جامی نیز در این موضوع گفته در مقطع غزلی:

ز هفتاد و دو مذهب کرد جامی رو بعشق تو بلی عاشق نداند مذهبی جز ترک مذهب‌ها
 مع ذلک کله، دانشمند محلّ گفت و گوی ما، نه فقط خالی از تعصّب نبوده؛ بلکه مثل آن می ماند که
 بسیار متعصّب هم بوده است و قراین کثیره بر این فقره بدست است: یکی آنکه در کتاب مشهور خود
 «نفحات الانس من حضرات القدس» در تراجم احوال صوفیّه و عرفا، جمیع کسانی را که ادنی انتسابی
 باین طایفه داشته‌اند، شرح احوال آنها را مفصّلاً و مبسوطاً در کتاب مزبور ذکر کرده است و حتّی بعضی
 کسانی را که او «مجدوب» می نامد؛ ولی از تفصیلی که از احوال آنها بدست می دهد و می گوید: در
 کوچه‌ها در روی کثافات و مزبله‌ها منزل می کرده‌اند و از سقّاطات اطعمه و میوه جات و غیره که مردم
 بدور می ریخته‌اند، تغذیه می نموده و شرایط نظافت و طهارت و ستر عورت و امثال این امور عادی
 را هیچ مراعات نمی کرده‌اند؛ تا چه رسد به صلات و صوم و سایر فرایض و نوافل؛ مثل این می ماند
 که صاف و ساده این بیچاره‌ها مریض و عاری از عقل و تمیز و شعور بوده‌اند که بعضی ساده لوحان
 آنها را «مجدوب» فرض نموده بوده‌اند. باری جامی در نفحات حتّی این دسته از اشخاص را جزء
 مشایخ عرفا و صوفیّه محسوب داشته و شرح احوال آنها را با استقصای کامل و تفصیل جمیع حرکات
 و سکنات آنها در کتاب خود درج کرده است؛ ولی مع ذلک می بینیم که از ذکر مشایخ عرفا و
 صوفیّه شیعه مانند سید نعمه الله کرمانی و شیخ آذری طوسی اسفراینی و سید محمد نوربخش و
 پسرش شاه قاسم نوربخش و شیخ صفی الدین اردبیلی و پسرش شیخ صدرالدین اردبیلی و بسیاری
 دیگر از نظرای ایشان بکلی خودداری کرده و مطلقاً و اصلاً حتّی یک سطر هم، شرح حالی از آنها عنوان
 نکرده است. بلی از سید نعمه الله در شرح احوال خواجه محمد پارسا و از شیخ صفی الدین و پسرش
 شیخ صدرالدین در شرح احوال خواجه قطب الدین یحیی و باز از شیخ صدرالدین در شرح احوال
 سید قاسم انوار، استطراداً فقط اسمی از آنها برده - فقط اسم مجرد، لا غیر - ولی از سایرین حتّی اسم



ولی از طرف دیگر (و این از اعجاب عجایب است) می بیند که جامی در حق پدر همین حضرت امیر، ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، به بهانه آنکه وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت) بحضرت رسول ص ایمان نیاورده بوده، ابیات شنیع ذیل را ساخته است (سلسله الذهب):

نسبت جان و دل چو باشد سست
نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب آن تهی ز طلب
مرنبی را عم و علی را اب
خویش نزدیک بود با ایشان
نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش
شد مقرر در سقر چو بولهش

به هیچ وجه از تعجب خودداری نمی تواند بنماید و بی اختیار در صداقت جامی در ادعای خلوص نسبت بحضرت امیر ع تا درجه ای او را شک و ارتباب حاصل می شود و من عرض می کنم که شبهه را قوی بگیریم و اجماع شیعه و عقیده اکثریت زیدیه و جمع کثیری از معتزله را در خصوص اسلام ابوطالب چنانکه خواهیم گفت، کنار بگذاریم و برای یک دقیقه برای مماشاة با خصم، فرض کنیم که فی الواقع ابوطالب بحضرت رسول ص ایمان نیاورده بوده و بدین اهل جاهلیت از دنیا رفته بوده است؛ ولی این سؤال متوجه می شود که آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان پس کجا رفت؟ و آیا این الفاظ هیچ مصداق خارجی ندارند؟ و آیا انسان عادی معمولی هیچ خجالت نمی کشد که بشخص بزرگ معروفی که او را می شناسد و محترم می شمارد، در روی او بگوید: من ترا دوست می دارم و محترم می دارم؛ ولی حیف که پدرت مقررش در سقراست و در عذاب جهنم مغلد است!!! خود سرکار عالی را حکم قرار می دهم و از ذوق سلیم حضرت مستطاب عالی انصاف در قضاوت می طلبم.

مجزده هم و لو استطراداً مطلقاً و اصلاً در سرتاسر کتاب خود نبرده است و در بهارستان، آذری را عنوان بسیار مختصری کرده و آنچه در شرح حال او نوشته، اینست بعین عبارت: «آذری اسفرائینی است و در اشعار وی طامات بسیار است». و وقتی که خواننده معمولی بی غرضی که از این گونه کینه ها و تعصبات مذهبی بکلی خالی باشد، این فقرات را برای العین در کتب جامی مشاهده می نماید و سپس می بیند که وی در سرتاسر کتب خود، از نظم و نثر هر جا موقعی می دیده و بهانه ای بدست می آورده، از طعن و ذم و قدح در حق شیعه و تعبیر از آنها عبارات مستهجن «رافضی و روافض و رفضه» کوتاهی نمی کرده و بعد می بیند که جامی از یک طرف ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت ع را می نماید و همه جا از آن حضرت ظاهراً با کمال احترام نام می برد و فضایل او را می شمرد و در وقت زیارت مرقد آن حضرت در نجف قصیده ای در مدح او سروده که مطلع آن اینست:

أصبحت زائراً لك يا شحنة النجف
بهر نثار مرقد تو نقد جان بکف
تو قبله دعائی و اهل نیاز را
روی امید سوی تو باشد ز هر طرف
رو کرده ام ز جمله اکناف سوی تو
تاگیریم ز حادثه دهر در کنف
دارم توقع آنکه مثال رجای من
یابد ز فضل کلک تو توقیع: لاتخف
می بوسم آستانه قصر جلال تو
در دیده اشک عذر ز تقصیر ما سلف

الی آخر القصیده و نیز قصیده دیگر که مطلعش اینست (ص ۱۴۱ از کتاب سرکار عالی):

قد بدا مشهد مولای آنیخوا جملی
که مشاهد شد از آن مشهدم انوار جلی
و همچنین یکی دو قصیده دیگر در مدح حضرت امام حسین ع و حضرت علی بن موسی الرضا ع.

و اما مسئله اسلام ابوطالب چنانکه عرض کردم و بر حضرت مستطاب عالی نیز البتّه معلوم است، به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت، ابوطالب مدّة الحیاة بحضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده و بدین جاهلیت از دنیا رفته بوده است؛ ولی باجماع شیعه امامیه و به عقیده اکثر زیدیه و جمع کثیری از خود اهل سنت و جماعت مخصوصاً معتزله مانند ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و غیر هم، ابوطالب بآن حضرت ﷺ از صمیم قلب ایمان آورده بوده است و ابوالفداء که خود از اهل سنت و جماعت است، در تاریخ خود ابیات مشهور ذیل را از ابوطالب ﷺ برای اثبات همین امر ذکر کرده و بعضی از آن ابیات را نیز ابن هشام در قطر الندی در باب تمیز و سیوطی در شرح الفیه ابن مالک در افعال مدح و ذمّ که آنها هر دو نیز از اهل سنت و جماعت اند، برای اثبات بعضی مسائل نحویه با استشهاد آورده اند و آن ابیات اینست:

و دعوتنی و علمت أنّک صادق	و لقد صدقت و كنت ثمّ أمینا
و لقد علمت بأنّ دین محمد	من خیر أديان البریة دینا
والله لن یصلوا الیک بجمعهم	حتی اوسد فی التراب دفینا

و قصیده لامیه ابوطالب ﷺ در مدح برادرزاده بزرگوار خود حضرت رسول ﷺ که در آن می گوید:

وما ترک قوم لا أبالک سیّدا	یحوط الذّمار غیر ذرب مواکل
و أبيض یستسقی الغمام بوجهه	ثمّال الیتامی عصمة للأرامل
و نسلمه حتّی نصرّح حوله	و نذهل عن أبنائنا و الحلائل

نیز در کتب تواریخ و ادب بسیار معروف است و ابن هشام در مغنی اللیب در باب «ربّ» به بیت دوم این ابیات استشهاد نموده و در لسان العرب نیز، در مادّه «وکل» و «ثمّل» به بیت دوم و سوم این ابیات استشهاد کرده است و حکایت کفالت نمودن ابوطالب ﷺ حضرت رسول ﷺ را پس از وفات جدّ آن حضرت عبدالمطلب (پدر آن حضرت عبدالله چنانکه معلوم است، قبل از تولّد حضرت رسول ﷺ وفات یافته بوده) در سنّ هشت سالگی آن حضرت در مدّت عمر خود یعنی تا سال دهم از مبعث که ابوطالب در آن سال وفات نمود و سپس بعد از بعثت آن حضرت حمایت نمودن ابوطالب با تمام جهد خود آن حضرت را از شرّ نکایت کفار قریش که پیدا واحده بقصد ایذای آن حضرت و اتباع او و اخیراً حتّی بقصد قتل آن حضرت برخاسته بودند و عهدنامه ای نوشته و در کعبه آویخته بودند که بموجب آن، به هیچ وجه با بنی هاشم معامله و دادوستد و مزاجت و مجالست و معاشرت ننمایند و حتّی با ایشان سخن نگویند و در نتیجه حضرت رسول ﷺ و اقارب و اتباع او مضطرّ شده بشعب ابوطالب (که موضعی بوده در مگّه متعلّق باین اخیر) پناه بردند و مدّت سه سال تمام در آن شعب در کف حمایت و صیانت ابوطالب که با تمام قوا دقیقه ای از دفاع از آن حضرت کوتاهی ننمود و اشعاری که ابوطالب در این خصوص گفته، با جمیع این مطالب در عموم کتب تواریخ و سیر مذکور و در السنه جمهور مذکور و مشهور است.

بنابراین خود حضرت مستطاب عالی تصدیق خواهید فرمود که بر فرض این هم که ابوطالب ﷺ بزعم اهل سنت و جماعت بحضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده، اصلاً و ابداً و بوجه من الوجوه،



جای مقایسه بین این دو برادر یعنی ابوطالب و ابولهب چنانکه جامی گفته: «شد مقر در سقر چو بولهبش» نیست. چه ابولهب در تمام مدت عمر خود بعد از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بزرگترین مستهزئین و آزارکنندگان حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و همیشه کتافات و نجاسات بر در خانه آن حضرت می افکند و هر شخصی یا قبیله ای را که آن حضرت باسلام دعوت می نمود، ابولهب فریاد می زد که: سخن او را باور نکنید! این جوان برادرزاده من است^۱ و من او را بزرگ کرده ام، وی دیوانه است و زن ابولهب ام جمیل بنت حرب خواهر ابوسفیان معروف نیز، در عداوت و ایذای حضرت رسول صلی الله علیه و آله کمتر از شوهر ملعون خود نبود و همیشه بوته های خار می آورد و بر سر راه حضرت رسول صلی الله علیه و آله می نهاد و بهمین مناسبت خداوند، در قرآن او را «حمالة الحطب» خوانده است؛ در صورتی که ابوطالب علیه السلام چنانکه گفتیم، مدت چهل و دو سال تمام، از سن هشت سالگی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در آن سال جدش عبدالمطلب وفات نمود تا سن پنجاه سالگی حضرت رسول صلی الله علیه و آله که در آن سال ابوطالب وفات یافت، دائماً و با جمیع قوا و مساعی خود، از حضرت رسول صلی الله علیه و آله نگاهداری و کفالت و سپس در مقابل کفار قریش پس از بعثت آن حضرت، حمایت و دفاع نمود و فقط بعد از وفات ابوطالب در سه سال قبل از هجرت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بکلی تنها و بی حامی ماند و آزار و استهزاء و ایذاء کفار قریش بمنتهی درجه شدت خود رسید و بالأخره اهالی مکه، اجماع بر قتل حضرت نموده و آن حضرت چنانکه معلوم است، در خفیه از مکه به مدینه هجرت نموده و خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده: «ما نالت منی قریش شیئاً أکرهه حتی مات ابوطالب» و نیز فرموده: «ما زالت قریش کاعة^۲ عتی حتی مات عمی ابوطالب» و بدون

هیچ شک و شبهه ای چنانکه خود حضرت مستطاب عالی نیز، در ص ۵۲-۵۱ باین فقره اشاره فرموده اید، در نتیجه همین علل و اسباب مذکور در فوق بوده است که سلاطین صفویّه با جامی به غایت دشمن بوده اند و شاه اسماعیل اوّل وقتی که در سنه ۹۱۶ به جنگ محمدخان شیبانی پادشاه ازبک خراسان و ماوراءالنهر بجانب خراسان حرکت نمود، قبل از وصول او بخراسان، پسر جامی از ترس اینکه شاه اسماعیل قبر پدر او را نبش بکند، عظام رمیم جامی را از قبر او در هرات بیرون آورده در جای دیگر دفن نمود و وقتی که قشون قزلباش بهرات رسیدند، قبر او را شکافتند و جسد او را در آنجا نیافته، آنچه چوب و غیره در آنجا یافتند، سوختند و همچنین بنا بر مشهور پس از تسخیر هرات، شاه اسماعیل دستور داد که هر جا نام جامی در کتابی دیده شود، نقطه جیم را تراشیده بر بالای آن گذارند تا «خامی» خوانده شود (ص ۵۲ از کتاب حاضر) و باز بهمین مناسبت، شهرت جامی به تعصّب بوده که قاضی میرحسین میبیدی که خود از اهل سنت و شافعی بوده؛ ولی متعصّب نبوده، قطعه مشهور ذیل را در حق جامی گفته (ص ۱۴۲):

آن امام بحق ولی خدا
اسدالله غالبش نامی
دوکس او را بجان بیازردند
یکی از ابله های یک از خامی
هر دو را نام عبدرحمن است
آن یکی ملجم این یکی جامی^۳

۱. عبدالمطلب جدّ حضرت رسول صلی الله علیه و آله سیزده پسر داشت: عبد الله (پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله)، عباس، ابوطالب (پدر حضرت امیر علیه السلام)، حمزه و ابولهب (محلّ گفت و گوی ما)، غیداق، حارث، حجل، مقدم، ضرار، زبیر، قثم و عبدالكعبة.

۲. کاعة جمع کائع است یعنی ترسنده.

۳. میرجلال الدین محدث ارموی، تعلیقات نقض، ۲ جلد، انجمن آثار ملی - تهران، چاپ: چاپ اول، ۱۳۸۵ ش.



ابوطالب عليه السلام اولين و بزرگترين مدافع حرم و حریم رسالت و نبوت

به قلم استاد علی محمدی خراسانی^۱

❖ مقدمه

واژگان: حرم، حریم، حرمت، احترام، حُرْم و حُرْمَات در لغت عرب به یک معنا هستند و آن عبارتست از هر آنچه که احترام دارد و باید محترم شمرده شود و هتک آن جایز نیست و تعظیم آن واجب است. لغوی بزرگ آقای سعید الخوری الشرتونی اللبنانی در کتاب گران سنگ خود اقرب الموارد می نویسد: الحرم بالتحريك مصدرًا، وما یحیمه الرجل و یقاتل عنه و ما لا یحلّ انتهاکه^۱ حرم هر آن چیزی است که مرد از آن حمایت می کند و به خاطر آن با دشمنان حرم قتال و مبارزه می کند و تا پای جان از آن دفاع می کند و هر آن چیزی است که هتک و بی احترامی نسبت به آن مجاز نیست و هیچ کس حق ندارد، حرمت آن را بشکند. لغت شناسان دیگر نیز، حرمت و حرمت را به ما لایحلّ انتهاکه معنا کرده اند.^۲ مفسران بزرگ قرآن نیز ذیل آیه کریمه ﴿ومن یعظم حرمت الله فهو خیر له عند ربه﴾^۳ حرمت را به معنای چیزهایی دانسته اند که هتک آن جایز نیست. جناب امین الاسلام طبرسی می نویسد: «والحرمة ما لایحلّ انتهاکه»^۴ جناب فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ هجری قمری در تفسیر صافی ذیل آیه می نویسد: «وَمَنْ یُعَظِّمُ حُرْمَاتِ اللّهِ أَحْکَامَهُ وَ مَا لَیْحِلُّ هِتْکَهُ»^۵. جناب زمخشری متوفای ۵۲۸ هجری در تفسیر کشاف می نویسد: «والحرمة ما لایحلّ هتکة»^۶. جناب فخر رازی نیز در تفسیر کبیرش سخن زمخشری را که ذکر شد، نقل می کند.^۷ بنابراین حرمت، حرمت، حُرْم هر آن چیزی است که حفظ حرمت آن واجب است و هتک حرمت آن حرام و غیر جایز است. در جای دیگر خداوند متعال می فرماید: ﴿یا ایها الذین آمنوا لاتحلّوا شعائر الله﴾^۸ ای کسانی که ایمان آورده اید، شعائر



الهی را حلال نکنید! اجمالاً هر آنچه نام خدا و نشان اوست و انسان را به یاد خدا می اندازد و خاطرهای از خاطرات مقدس را در انظار تجدید می کند، از شعائر الهی محسوب می شود و در یک کلام، تمام نمادهای دینی و نشانه های روشن دین، شعائر الهی هستند و «احلال» به معنای بی مبالائی و بی اعتنائی و بی احترامی نسبت به شعائر الهی است. مفسر کبیر قرآن علامه طباطبائی رحمته الله علیه می گوید: «والاحلال هو الإباحة الملازمة لعدم المبالاة بالحرمة والمنزلة و یتعین معناه بحسب ما أضيف إليه: فإحلال شعائر الله عدم احترامها و ترکها»^۹ و در آیه کریمه دیگری خداوند همگان را به تعظیم شعائر الهی دعوت نموده و آن را نشان تقوای دل ها دانسته است: ﴿ومن یعظم شعائر الله فاتما من تقوی القلوب﴾^{۱۰} و حرمت الهی همان شعائر الهی هستند که بزرگداشت آنها برای تعظیم کننده در پیشگاه پروردگار در

۱. اقرب الموارد، جلد ۱، صفحه ۸۴.

۲. المصباح المنیر، جلد ۱، صفحه ۱۶۱.

۳. سوره حج، آیه ۳.

۴. مجمع البیان، جلد ۷، صفحه ۱۵۷.

۵. تفسیر صافی، جلد ۲، صفحه ۴۸۸.

۶. الکشاف، جلد ۳، صفحه ۱۵۴.

۷. التفسیر الکبیر، جلد ۲۳، صفحه ۳۱.

۸. سوره مائده، آیه ۲.

۹. المیزان، جلد ۵، صفحه ۱۶۲.

۱۰. سوره حج، آیه ۳۲.

دنیا و آخرت صددرصد مایه خیر و برکت و نشان بزرگ تقوای قلب است و بی موالاتی و ترک احترام آنها به دلیل نهی قرآنی حرام و غیر جایز است.

❁ گستره حرمت الهی

واژه شعائر الله جمع مضاف و مفید عموم است و واژه حرمت الله نیز جمع مضاف و طبق قواعد اصولی مفید عموم است. کلمات لغویان و مفسران نیز که حرمت را به «ما لایحِلُّ انتهاکه» معنی و تفسیر کرده اند، اطلاق یا عموم دارد و تمام آنچه را که نزد پروردگار محترم است و هتک آن را روا نمی داند، در برمی گیرد. در اینجا برخی از مهمترین مصادیق آنها را که همگی حرم هستند و حرمت دارند و عند الله از احترام ویژه ای برخوردار هستند و خداوند هرگز راضی به ترک آنها نیست، بیان می کنیم:

۱. مکان هایی که حرم هستند و دارای حرمت ویژه هستند:

الف) بیت الله الحرام: ﴿وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ﴾؛ ﴿جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾؛

ب) المسجد الحرام: این عنوان ۱۵ بار در قرآن ذکر شده است؛

ج) گرداگرد مکه معظمه تا مسافتی حرم است و احترام دارد؛

د) مساجد و خانه های خدا حرم می باشند و حرمت دارند؛

ه) مشاهد مشرفه و حرم های اهل بیت علیهم السلام حرمت دارند و در فقه برای آنها احکام الهی بیان گردیده است.

۲. زمان هایی که حرم و حرام شمرده شده و حفظ حرمت آنها واجب است:

الف) ماه های حرام که در قرآن کریم بدان ها اشاره شده و گاهی با عنوان «الشهر الحرام»^۱ و گاهی با

عنوان «الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ»^۲ یاد شده است؛

ب) روزهای حرام: عید فطر، عید قربان و ماه مبارک رمضان.

۳. چیزهایی که حرمت دارند:

الف) قرآن کریم؛

ب) اسلام عزیز؛

ج) تمام تکالیف الهی؛

د) اسامی انبیاء و به ویژه نام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و نام های ائمه اطهار علیهم السلام و نام صدیقه کبری علیها السلام و در رأس همه آنها، اسمای الهی و بالخاص کلمه جلاله الله قرار دارند.

۱. سوره مائده، آیه ۲.

۲. سوره مائده، آیه ۹۷.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۴ و سوره مائده، آیه ۲.

۴. سوره توبه، آیه ۵.



۴. انسان‌هایی که حرمت دارند و از حرمت الهی و حرم می‌باشند که هتک آنها حرام و دفاع از آنها و حفظ حرمت آنها واجب است.

در روایات اهل بیت ع از سه گروه به عنوان حرمت الهی یاد شده است.

الف) از وجود مبارک پیامبر اعظم ص که بزرگ‌ترین مصداق حرم و حرمت الله است.

ب) از وجود مبارک عترت نبی اکرم ص؛ یعنی معصومین ع که پس از پیامبر اکرم ص که از اعظم مصادیق حرمت الله می‌باشند.

ج) انسان‌های با ایمان و شایسته نیز، از حرمت الهی شمرده شده‌اند. علامه مجلسی ع در بحار الانوار در کتاب امامت بابی با عنوان «باب انهم علیهم السلام حرمت الله» دارد و در آن چند روایت نقل کرده است که پیامبر ص از حرمت الهی است، عترت او از حرمت الهی هستند، قرآن از حرمت الهی است و در جامع‌ترین روایت از جناب کلینی با سندش از امام صادق ع نقل می‌کنند که حضرت فرمود: «لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي بِلَادِهِ حَمْسٌ حُرْمٌ حُرْمَةُ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ حُرْمَةُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ ع وَ حُرْمَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ حُرْمَةُ كَعْبَةِ اللَّهِ وَ حُرْمَةُ الْمُؤْمِنِ»؛ برای خدا در تمام سرزمین‌هایش که کل جهان امکان است، پنج چیز حرام و محترم است؛ اول حرمت رسول خدا ص،

دوم حرمت آل الرسول ع، سوم حرمت کتاب خدا، چهار حرمت کعبه خداوند که خانه او در روی زمین است و پنجم حرمت مؤمن. با توجه به این مقدمه وجود مبارک پیامبر اعظم ص یکی از بارزترین مصادیق حرم و بلکه بزرگترین حرم از حرمت الهی است؛ زیرا ما مسلمانان بر این باوریم که آن حضرت سرسلسله اهل تسلیم عالم وجود است و برترین و باکرامت‌ترین وجود در کل جهان امکان است و حفظ حرمت او و هر آنچه منتسب به اوست از عترت آن حضرت، کتاب آسمانی او، سنت و

شریعت او، بر همگان واجب است و برای هتک حرمت آن وجود مقدس، احکام سنگینی در کتاب حدود و جزا ذکر گردیده است و قهرمان قصه ما حضرت ابوطالب ع که امروزه تمامی سادات عالم از نسل ایشان هستند و از طریق او به جناب عبدالمطلب و جناب هاشم متصل هستند، مدافع بزرگترین حرم الهی یعنی وجود گرامی رسول خدا ص بود و پیامبر ص از هشت سالگی^۲ و به قولی از ده سالگی که جدش جناب عبدالمطلب را از دست داد تا پنجاه سالگی یعنی حدود ۴۲ سال و دست کم حدود ۴۰ سال در کنف حمایت حضرت ابوطالب ع بود و خداوند در نظام تکوین و برابر سنت‌های حکیمانه خویش ابوطالب ع را مأمور حفظ و حراست و حمایت همه‌جانبه از وجود نبی مکرم ص در تمام دوران‌های کودکی، نوجوانی، جوانی، بزرگسالی و تا ده سال پس از مبعوث شدن آن حضرت به رسالت، قرار داده بود و تاریخ اسلام و سیره‌نویسان بزرگ اسلامی، ابوطالب ع را بزرگ مدافع حرمت حریم وجود پیامبر اکرم ص ذکر کرده‌اند و در این جهت، هیچ‌کس تردید ندارد. دانشمند نامی اهل سنت جناب عزالدین ابو حامد هبه‌الدین محمد بن محمد بن الحسين بن ابی‌الحدید المدائنی، مؤرخ، فقیه، اصولی، ادیب، متکلم و لغوی بزرگ متوفای ۶۵۵ یا ۶۵۶ هجری، در شرح نهج البلاغه می‌نویسد: یکی از طالبین زمان ما، پیرامون اسلام ابوطالب ع کتابی نوشته بود و نزد من فرستاد تا بر آن تقریظی به خط خود بنویسم. من شخصاً در این رابطه قائل به توقف هستم؛ ولی به خود اجازه ندادم که از تعظیم و بزرگداشت ابوطالب ع بنشینم و به این امر مهم قیام نکنم؛ چراکه نیک می‌دانم که اگر ابوطالب ع نبود، ستون خیمه دین برپا و استوار نمی‌گردید و می‌دانم که حق او تا روز قیامت بر تمام مسلمانان دنیا واجب است و از این رو، در پشت آن کتاب این ابیات را نگاهشتم:

وَلَوْلَا ابُوطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُهُ
فَذَلِكَ بِمَكَّةَ آوَى وَحَامِي
لَمَا مَثَلَ الدِّينُ شَخْصاً فَمَا
وَهَذَا يَثْبُتُ جَسَّ الحُمَامَا^۱

اگر ابوطالب علیه السلام و فرزندش نبودند، دین هرگز کمر راست نمی کرد و برپا نمی شد. وی در مکه پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه داد و حمایت کرد و فرزند او در یشرب در گرداب های مرگ فرورفت. تأمل اندک در تعابیر این دانشمند بزرگ نشان از عظمت فداکاری های حضرت ابوطالب علیه السلام دارد که او را مایه قیام دین دانسته و برای او برگردن تمام مسلمانان حق واجب قائل است. آری! ابوطالب علیه السلام حق حیات دینی برگردن ما دارد؛ ولی جای بسی شگفتی است که این دانشمند در اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام متوقف شده است؟! و ظاهراً این سخن را از سر تقیه و نه به عنوان یک حقیقت واقعی گفته است؛ چراکه مروری بر سروده های بلند ابوطالب علیه السلام که در دیوان او جمع هستند و خود این دانشمند برخی از آنها را در شرح نهج البلاغه نقل کرده، کافی است تا انسان منصف با تمام وجود به اسلام و ایمان ابوطالب علیه السلام اقرار و اعتراف کند؛ البته برابر مبانی عقیدتی ما شیعیان و برابر اسناد تاریخی و به ویژه برابر روایات فراوان^۲ عالمان پیرو اهل بیت علیهم السلام بر ایمان او اتفاق نظر دارند و جای کمترین تردیدی نیست؛ ولی اگر هم این ابی الحدید در اسلام و ایمان ابوطالب علیه السلام بحثی نداریم و برآنیم تا مروری بر فداکاری های ابوطالب علیه السلام در دفاع و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشیم. اگرچه خود این دفاع جانانه به ویژه درده سال اول از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله که همان ده سال پایانی از ده سال زندگی نورانی ابوطالب علیه السلام است، بهترین گواه بر ایمان اوست که فرزند خویش را در رخت خواب پیامبر صلی الله علیه و آله بخواباند و مرتب جای استراحت پیامبر صلی الله علیه و آله را تغییر دهد و جان شیرین فرزندش علی علیه السلام را فدای جان برادرزاده اش کند^۳ و خود ابن ابی الحدید نقل می کند: دوست ما علی بن یحیی بطریقی می گفت: اگر خصیصه پر رمز و راز نبوت نبود (و به خاطر ایمان ابوطالب علیه السلام به نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود)، هرگز بزرگی مثل ابوطالب علیه السلام که پیر قریش و رئیس آنان و شریف ترین آنان بود، برادرزاده اش محمد صلی الله علیه و آله را که یتیم و مکفولش بود و در دامان خود او بزرگ شده بود و... مدح و ستایش نمی کرد؛ آن هم به گونه ای او را ستوده که نشان از شناخت او از نبوت است.

❁ مراحل گوناگون حمایت همه جانبه ابوطالب علیه السلام از وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

هنوز وجود قدسی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از مادر زاده نشده بود که پدر بزرگوارش جناب عبدالله جان به جان آفرین تسلیم نمود و هنوز شش بهار بیشتر از عمر نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله نگذشته بود که مادر نورانیش جناب آمنه بنت وهب را از دست داد و تحت تکفل مستقیم جدش جناب عبدالمطلب قرار گرفت و هنوز دو بهار بیشتر از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله در جوار جدش نگذشته بود که او نیز بدرود حیات گفت و جان به

۱. شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۸۳ و ۸۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۳۵، صفحه ۶۸ تا ۱۸۲.

۳. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۴، صفحه ۶۳.





جان آفرین تسلیم نمود. عبدالمطلب در لحظات واپسین عمر خود محمد ﷺ را به ابوطالب ﷺ که نامش عبدمناف بود، سپرد و با این بیت خطاب به او فرمود:

اوصیک یا عبدمناف بعدی بموعد بعد اییه فرد

ای عبدمناف! حفاظت شخصی را که مانند پدرش یکتاپرست است، بر دوش تو می‌گذارم. ابوطالب ﷺ در جواب پدرش عرضه داشت:

یا ابت لاتوصین بمحمد فانه ابنی وابن اخی

پدرجان! محمد هیچ احتیاجی به سفارش ندارد؛ زیرا او فرزند من است و فرزند برادرم! و به گفته ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری (وفات: ۲۱۳ یا ۲۱۸ ق/ ۸۲۸ یا ۸۳۳ م) در سیره نبویه، رسول خدا ﷺ پس از عبدالمطلب با عمویش ابوطالب ﷺ بود و عبدالمطلب سفارش محمد ﷺ را به عمویش ابوطالب ﷺ کرد؛ چراکه عبدالله پدر رسول خدا ﷺ و ابوطالب ﷺ، برادران پدری و مادری بودند. پدر هر دو عبدالمطلب و مادرشان فاطمه بنت عمرو بن عائذ بود.^۱ سپس ابن هشام و سیره نویس بزرگ جناب محمد بن اسحاق مطلبی، (متوفای ۱۵۲ ق) - شیخ رجال السیره (مقدمه السیره النبویه) و به قول علامه صدر: اول من صنّف فی علم السیر، الإمام المعروف و محمد بن اسحاق رئیس اهل المغازی و السیر^۲ و به قول ابن ابی الحدید: محمد بن اسحاق بن یسار (مؤلف کتاب: «السیره» و «المغازی»)، و آن کتاب معتمد عند أصحاب الحدیث و المورّخین و مصنّفه شیخ الناس کلّهم^۳ چنین نقل کرده که ابوطالب ﷺ همان کسی است که پس از جد پیامبر ﷺ عبدالمطلب، امر رسول خدا ﷺ را بر عهده گرفت و متولی امور حضرت گردید و همواره پیامبر ﷺ با او و به سوی او بود.

❁ نمونه‌های حمایت ابوطالب ﷺ از پیامبر ﷺ

۱. از نخستین حمایت‌های ابوطالب ﷺ از پیامبر ﷺ که در این مسیر، همسر گرامی ابوطالب، فاطمه بنت اسد بن هاشم نیز کاملاً همراه شوهر بود و مانند پدر و مادری مهربان از رسول خدا ﷺ پذیرایی می‌کردند.

علامه مامقانی در رجالش در بخش زنان نقل کرده است: فاطمه بنت اسد بیشتر از هر انسانی اهل بزو نیکی به رسول خدا ﷺ بود و روزی که از دنیا رفت، امیر المؤمنین ﷺ با چشمان اشک بار خدمت رسول خدا ﷺ رسید. پیامبر ﷺ پرسید: چرا گریانی؟ گفت ای رسول خدا! مادرم فاطمه از دنیا رفت. پیامبر ﷺ

عبدالمطلب در لحظات واپسین عمر خود محمد ﷺ را به ابوطالب ﷺ که نامش عبدمناف بود، سپرد و با این بیت خطاب به او فرمود:

اوصیک یا عبدمناف بعدی

بموعد بعد اییه فرد

ای عبدمناف! حفاظت شخصی را که مانند پدرش یکتاپرست است، بر دوش تو می‌گذارم. ابوطالب ﷺ در

جواب پدرش عرضه داشت:

یا ابت لاتوصین بمحمد

فانه ابنی وابن اخی

۱. فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۳۶۱.

۲. سیره نبویه ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۱۸۹.

۳. تأسیس الشیعه، ص ۲۳۲.

۴. شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۲.



گرامی فرمود: «أُمِّي وَاللَّهِ»، به خدا سوگند! مادر من نیز بود. پس به سرعت از جای برخاست و به خانه علی شد و به جنازه فاطمه بنت اسد نگاه کرد و گریست. سپس به زنان فرمان داد تا غسلش دهند. وقتی از غسل دادن فارغ شدند، یکی از دو پیراهن خود را که تمام بدن را می پوشانید، به آنان داد و فرمود: او را با این قمیص کفن کنید. سپس به مسلمانان فرمود: اگر دیدید کاری کردم که تا به حال نکرده بودم، از من بپرسید تا پاسخ دهم. وقتی مراسم غسل و کفن تمام شد، حضرت جناب فاطمه بنت اسد را بر دوش خود حمل کرد و پیوسته زیر تابوت را گرفت تا نزدیک خانه قبر؛ سپس خود حضرت وارد قبر شد و خوابید و سپس با دست خود جنازه را گرفت و داخل خانه قبر گذاشت. سپس مدتی با او نجوا نمود و به وی می فرمود: پسرت! پسرت! سپس از قبر بیرون آمد و خاک بر روی بدن ریختند تا مساوی با زمین شد. سپس خود را روی قبر انداختند و مسلمانان شنیدند که فرمود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اللَّهُمَّ إِنِّي استودعها إليك». سپس به سمت خانه بازگشت. مسلمانان گفتند: یا رسول الله! امروز کاری کردی که تا به حال نکرده بودی؟ فرمود: امروز نیکی ابوطالب علیه السلام را از دست دادم. اگر نزد این زن چیزی بود، ایثار می کرد و مرا بر خود و فرزندانش مقدم می داشت. از او در قبر راجع به پیامبرش پرسیدند، پاسخ داد: ولی وقتی راجع به امام و ولی او سؤال کردند، ساکت ماند و لرزید! من گفتم: پسرت! پسرت! و در نقلی دارد: «لا جعفر ولا عقیل» منظور جعفر و عقیل نیست؛ بلکه علی علیه السلام است.

۲. فراز دیگری از حمایت و مراقبت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی

سیره نویس بزرگ جناب محمد بن اسحاق - اولین سیره نویس - می نویسد: مردی از قبیله لهب، عائف (قیافه شناسی بود که با نگاه به چهره کودکان از آینده آنها خبر می داد) وقتی به مکه می آمد، مردان قریش پسران خویش را نزد او می بردند و او با نگاه قیافه شناسی می کرد... ابوطالب علیه السلام هم پیامبر صلی الله علیه و آله را که کودک بود، با خود برد. آن مرد نگاهی به چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت، سپس برای لحظاتی به کار دیگری سرگرم شد تا از آن کار فارغ شد. بلافاصله پرسید: کودک! او را به نزد من آورید! ابوطالب علیه السلام از همان نگاه اول آن مرد متوجه شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را پنهان کرد. آن مرد مرتب می گفت: «ویلکم! ردّوا الغلام الذی رأیت آنفاً...»؛ وای بر شما این نوجوانی را که چند لحظه قبل دیدم، به من برگردانید. به خدا قسم او در آینده جایگاه بلندی خواهد داشت. ابوطالب علیه السلام بلافاصله او را از آنجا دور کرد تا مبادا آسیبی به او برسد و مورد حسادت و عداوت قرار گیرد.

۳. فرازی دیگر از مراقبت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله گرامی در دوران نوجوانی در مسافرت پیامبر صلی الله علیه و آله

در سنّ ۱۲ سالگی به شام است.

تجار قریش سالی یک مرتبه برای تجارت به شام می رفتند. جناب ابوطالب علیه السلام نیز تصمیم گرفت، در سفر سالانه قریش شرکت کند و مشکل برادرزاده خود را که آنی او را از خود جدا نمی کرد، بدین سان

۱. تنقیح المقال، جلد ۳، فصل فی النساء، صفحه ۱۸۱.

۲. السیره النبویة لابن هشام، صفحه ۱۹۰.

حل کرد که او را در مکه بگذارد و کسانی را برای حفاظت او بگمارد؛ ولی به هنگام حرکت کاروان اشک در چشمان محمد ﷺ حلقه زد و جدایی از سرپرست خود را سخت و سهمگین شمرد. ابوطالب علیه السلام ناچار شد، برادرزاده را با خود همراه ببرد. در آن سفر به سرزمین بصری رسیدند. در آنجا راهبی مسیحی به نام بحیرا در صومعه‌ای سرگرم عبادت و مورد احترام مسیحیان آن دیار بود. از حسن تصادف بحیرا با کاروان تجاری قریش روبه‌رو گردید. چشمش به برادرزاده ابوطالب علیه السلام افتاد و توجه او را جلب کرد. پرسید: این طفل متعلق به کدام یک از شماهاست؟ ابوطالب علیه السلام گفت: او برادرزاده من است. بحیرا گفت: این کودک آینده درخشانی دارد. او همان پیامبری است که من نام او و نام پدر و فامیل او را در کتب دینی خوانده‌ام و می‌دانم از کجا طلوع می‌کند و به چه نحو آیین او در جهان گسترش می‌یابد؛ ولی بر شما لازم است که او را از چشم یهود پنهان سازید؛ زیرا اگر آنان بفهمند، او را می‌کشند. اینجا بود که ابوطالب علیه السلام تصمیم گرفت تا هر چه سریع‌تر پس از سفر تجاری پیامبر ﷺ را به مکه برساند تا او از گزند دشمنان عنود یهودی در امان باشد.^۱

۴. فرازی دیگر از حمایت و مراقبت ابوطالب علیه السلام از

رسول خدا ﷺ

پیامبر ﷺ قدم به دوران جوانی گذاشت و آمادگی پیدا کرد تا زندگی مستقلی تشکیل دهد؛ اما از نظر مالی در شرایط دشواری قرار دارد. باز این ابوطالب علیه السلام بود که به برادرزاده پیشنهاد کرد که خدیجه دختر خویلد که از تجار بزرگ قریش است، به دنبال مرد امینی می‌گردد که امور تجارت او را بر عهده گیرد و به وکالت و نمایندگی از او مال التجاره‌اش را به شام ببرد و تجارت کند. چه بهتر که‌ای محمد! خود را به او معرفی کنی!^۲ مناعت طبع پیامبر ﷺ مانع از آن بود که به طور مستقیم نزد خدیجه برود و چنین پیشنهادی کند. از این روی به عموی خود گفت: شاید خود خدیجه به دنبال

۱. سیره نبویه ابن‌هاشم، جلد ۱، صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۲۲.

من بفرستد. اتفاقاً چنین شد و خدیجه از گفت‌وگوی ابوطالب علیه السلام با پیامبر ﷺ مطلع شد. فوراً کسی را دنبال پیامبر ﷺ فرستاد و گفت: چیزی که مرا شیفته تو نموده است، راستگویی و امانتداری و اخلاق پسندیده توست و من حاضرم، دو برابر آنچه که به دیگران می‌دادم، به تو بدهم و دو غلام خود را همراه تو بفرستم که در تمام مراحل فرمان بردار تو باشند.^۳ رسول خدا ﷺ جریان را برای عمومی خود بازگو کرد. عمو در پاسخ چنین گفت: «إِنَّ هَذَا الرَّزْقَ، سَاقَهُ اللَّهُ إِلَيْكَ»، این پیش‌آمد وسیله‌ای است برای زندگی که خدا آن را به سوی تو سوق داده است. کاروان تجارت حرکت کرد تا به مقصد رسید و همگی در این سفر سود بردند؛ ولی پیامبر ﷺ بیش از همه سود برد. به مکه بازگشتند. رسول گرامی ﷺ اجرتی را که معین شده بود، دریافت کرده و راه خانه ابوطالب علیه السلام را در پیش گرفت و آنچه در این راه به دست آورده بود، برای اینکه در وضع زندگی ابوطالب علیه السلام گشایشی فراهم شود، همه را تقدیم نمود.^۴

۵. فراز دیگری از حمایت ابوطالب علیه السلام از رسول خدا ﷺ در

داستان ازدواج ایشان با خدیجه

جریان ازدواج مفصل است و ما تنها به جنبه پدری و سرپرستی کردن ابوطالب علیه السلام در این جهت اشاره‌ای داریم. ۲۵ سال از عمر رسول گرامی ﷺ می‌گذشت که خدیجه علیها السلام شخصاً پیشنهاد ازدواج با او را مطرح کرد و میان پیامبر ﷺ و خدیجه سخنانی رد و بدل شد. رسول خدا ﷺ جریان را با عمومی خود مطرح کرد. ابوطالب علیه السلام مجلس باشکوهی که شخصیت‌های بزرگ قریش را در برداشت، تشکیل داد. نخست ابوطالب علیه السلام خطبه‌ای خواند که آغاز آن حمد و ثنای الهی است و برادرزاده خود را این‌گونه معرفی کرد:

«ثُمَّ إِنَّ ابْنَ أَخِي هَذَا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، لِيُؤَانَزَ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ بِهِ وَلَا يُقَاسُ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا عَظُمَ عَنْهُ وَإِنَّ كَانُ فِي الْمَالِ مَقْلًا» برادرزاده من محمد بن عبدالله، با هر مردی

۳. فروغ ابدیت، جلد ۱، صفحه ۱۹۰.

۴. سیره نبویه ابن‌هاشم، جلد ۱، صفحه ۱۹۹ الی ۲۰۰.

از قریش موازنه و مقایسه شود، براو برتری دارد؛ اگرچه او از نظر ثروت دست‌تنگ است؛ ولیکن ثروت سایه‌ای رفتنی است و اصل و نسب ماندنی است.^۱

۶. پرشکوه‌ترین فراز حمایت جانانه ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

۱۵ سال از تشکل خانواده و ازدواج پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با خدیجه می‌گذرد و اینک پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قدم به چهل‌سالگی گذارده و مبعوث به رسالت عظیم جهانی اسلام عزیز شده است. در دوران سه‌ساله نخست بعثت، دعوت مخفیانه صورت می‌گیرد و چندان حساسیت برانگیز نیست و مشرکان و بت‌پرستان جاهلی مکه چندان احساس خطر نمی‌کنند و کماکان سرگرم عیش و نوش و بت‌پرستی هستند و ۳۶۰ بت را که در اطراف کعبه و پشت بام آن و درون کعبه و دور تا دور آن نصب شده‌اند، پرستش می‌کنند؛ اما این دوران کوتاه به سرعت به پایان می‌رسد و دوران دعوت علنی و عمومی با فرمان عمومی *﴿فَاذْعُ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾* * اِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ شروع می‌شود.^۲ در یکی از همین روزها پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کنار کوه صفا بر روی سنگ مرتفعی قرار می‌گیرد و فریاد «یا صباحاه!» سر می‌دهد که عرب این کلمه را به جای زنگ به کار می‌برد و غالباً خبرهای وحشت‌آور را با این کلمه آغاز می‌کرد. ندای بلند امین قریش بلکه امین الله المطلق توجه گروه‌ها و قبائل گوناگون قریش را به خود جلب می‌کند و آنان از هرسو به حضور وی می‌شتابند. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رو به جمعیت می‌فرماید: ای مردم! اگر من به شما خبر دهم که پشت این کوه (صفا) دشمنان شما کمین کرده و سنگ‌گرفته‌اند و قصد جان و مال شما دارند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ همه گفتند: آری! زیرا ما در طول این مدت از تو دروغی نشنیده‌ایم. سپس فرمود: ای جمعیت قریش! خویش را از آتش نجات دهید! من برای شما در پیشگاه خداوند نمی‌توانم کاری انجام بدهم. من شما را از عذاب دردناک می‌ترسانم. سپس فرمود: «اِنَّمَا مَثَلِي وَمَثَلُكُمْ كَمَثَلِ رَجُلٍ رَأَى الْعَدُوَّ فَانْطَلَقَ يَرِيدُ أَهْلَهُ فَخَشِيَ أَنْ يَسْبِقُوهُ إِلَى أَهْلِهِ فَجَعَلَ يَصِيحُ يَا صَبَاحَاهُ!» «موقعیت من نسبت به شما، همانند جایگاه دیده‌بانی است که دشمن را از نقطه دور می‌بیند و برای نجات قوم خویش به سوی آنان شتافته و با شعار مخصوص «یا صباحاه!» آنان را از این خطر آگاه می‌سازد.^۳ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دعوت علنی خود را رسماً آغاز و قریش را به دین اسلام دعوت نمود؛ ولی به‌گفته محمد بن اسحاق سیره‌نویس بزرگ، هنوز قریش با تمام وجود، امر دعوت او را انکار نکرده و از او فاصله نمی‌گرفتند و دعوت او را رد نمی‌کردند (و به اصطلاح کج‌دار و مریض رفتار می‌کردند) تا اینکه حضرت شروع به بدگفتن از بت‌ها کرد و به نقل یعقوبی در تاریخش، حضرت در «ابطح» ایستاد و فرمود: «انی رسول الله أدعوکم إلى عبادة الله وحده و ترک عبادة الأصنام التي لاتنفع و لاتضر و لاتخلق و لاترزق و لاتحي و لاتمیت»؛ من رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستم و شما را به عبادت خدای یگانه و ترک عبادت بت‌هایی که نه سود می‌دهند و نه زیان می‌رسانند، نه می‌آفرینند و نه روزی می‌دهند،

۱. بحار الانوار، جلد ۱۶، صفحه ۱۶.

۲. سوره حجر، آیات ۹۴ و ۹۵.

۳. سیره نبویه، جلد ۱، صفحه ۲۸۰.

۴. سیره حلبی، جلد ۱، صفحه ۳۲۱.



نه زنده می‌کنند و نه می‌میرانند، دعوت می‌کنم. اینجا بود که مردانی از اشراف قریش که در میان آنها عتبه بن ربیع و برادرش شیبه، ابوسفیان بن حرب، ابوالختری ابن هشام، اسود بن عبدالمطلب، ولید بن مغیره، عمرو بن هشام (ابوجهل)، عاص بن وائل، نبیه و منبه پسران حجاج و... بودند که دسته جمعی خدمت جناب ابوطالب علیه السلام رسیدند و گفتند: «یا اباطالب این ابن اخیک قدسب آهتنا و عاب دیننا و سفه احلامنا و ضلل آراءنا فاما ان تکفه عنا و اما ان تحلی بیننا و بیننا»؛ ای ابوطالب! برادرزاده تو به خدایان ما ناسزا می‌گوید و از آیین ما به زشتی یاد می‌کند، خواب ما را آشفته کرده، پدران ما را سفیه و نابخرد می‌شمارد و فرزندان ما را گمراه ساخته است یا او را از این کارها بازدار یا او را در اختیار ما بگذار و حمایت خود را از او بردار! جناب ابوطالب علیه السلام بزرگ قریش و رئیس بنی هاشم با تدبیر خاص با آنها سخن گفت و آنها را نهی کرد؛ به گونه‌ای که متقاعد شدند و از تصمیم خود منصرف شدند و رفتند.^۲ آری! عقلانیت و تدبیر بزرگ قریش و... پیامبر صلی الله علیه و آله را ایجاب می‌کرد تا به جای تنش زایی تنش زدایی کند و با گفتاری نرم و توأم با رفق و مدارا، آن انسان‌های خشن و قسی‌القلب را نرم کند و آنها از همان راهی که آمده بودند، به خانه برگردند و به تعبیر زیبای ابن اسحاق: «فقال لهم ابوطالب قولاً رقیقاً و ردهم رداً جمیلاً فانصرفوا عنه».^۳

۷. قریش برای بار دوم نزد ابوطالب علیه السلام می‌روند

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به راه خود ادامه می‌داد و معارف دین خدا را بیان می‌نمود و مردم را به آن دعوت می‌نمود و روز به روز انتشار اسلام و نفوذ آن در میان مردم، بیشتر می‌شد. متقابلاً دشمنی و کینه‌توزی مشرکان و بت پرستان نیز بیشتر می‌شد. قریش تصمیم گرفتند، برای بار دوم به

حضور یگانه حامی پیامبر، ابوطالب علیه السلام برسند و تلویحاً و تصریحاً، خطر نفوذ اسلام را گوشزد کنند. اینجا بود که دسته جمعی خدمت ابوطالب علیه السلام رسیدند و گفتند:

«یا اباطالب ان لك سنا و شرفا و منزلة فینا و انا قد استهیناک من ابن اخیك فلم تنهه عنا و انا والله لانصبر علی شتم آبائنا و تسفیه احلامنا و عیب آهتنا فاما ان تکفه عنا أو ننازله و ایاک حتی یهلك أحد الفریقین»؛ ای ابوطالب! تو از نظر شرافت و سن و منزلت و جایگاه بر ما برتری داری! ما قبلاً به تو گفتیم که برادرزاده‌ات را از تبلیغ آیین جدید باز دار؛ ولی تو اعتنایی نکردی! به خدا قسم! ما در برابر دشنام دادن به پدران ما و سفیه و نابخرد و نادان خواندن و زشت شمردن آیین بت پرستی سکوت نخواهیم کرد! کاسه صبر ما لبریز گشته و بیش از این صبر نخواهیم کرد. از تو می‌خواهیم یا او را از این فعالیت‌ها باز داری یا با او و با تو می‌جنگیم تا تکلیف هر دو گروه روشن شود و یکی از آنها از بین برود. این را گفتند و رفتند.^۴ اینجا بود که جناب ابوطالب علیه السلام بر سر یک دوراهی بزرگ قرار گرفت. از طرفی جدایی و دشمنی قوم خویش قریش را می‌دید که روز به روز بیشتر می‌شود و رسماً از راه تهدید وارد جنگ شده‌اند. از طرفی هم به هیچ وجه راضی نمی‌شد که برادرزاده‌اش را تسلیم آنان کند و به چشم خود، خواری و نابودی او را تماشا کند. اینجا بود که تصمیم گرفت، این مسئله را با پیامبر صلی الله علیه و آله در میان بگذارد. او را فراخواند و مسئله قریش را به وی رساند و منتظر پاسخ ماند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ جمله‌ای فرمود که ناشی از تصمیمی قطعی او برای ادامه راهش و استقامت تا پای جان بر این مسیر بود و فرمود: «یا عم! والله لو وضعوا الشمس فی یمینی والقمر فی یساری، علی ان اترك هذا الامر حتی یظهره الله، أو اهلك فیه، ما تركته»؛ عمو جان! به خدا سوگند اگر آفتاب را در دست راست من و ماه را در دست چپ من قرار دهند، کنایه از اینکه منظومه شمسی را به من بدهند و سلطنت تمام عالم را در اختیارم

۱. تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۲۴.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۲ الی ۲۸۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، جلد ۱۴، صفحه ۵۴.

۳. همان، صفحه ۲۸۴ و همان صفحه ۵۴.

۴. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۴ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید،

جلد ۱۴، صفحه ۵۴.

بگذارند تا دست از تبلیغ آیین خود و تعقیب هدف خود بردارم، هرگز چنین نخواهم کرد تا خداوند امر خود را آشکار کند (بر مشکلات فائق آیم و به هدف نهایی برسیم) و یا در این مسیر جان به جان آفرین تسلیم کنم و کشته شوم. سپس اشک در چشمان رسول خدا ﷺ حلقه زد و از محضر عمومی خویش برخاست و راه افتاد تا برود. ابوطالب ﷺ تا این منظره را دید، فریاد زد پسر برادر برگرد! رسول خدا ﷺ برگشت. ابوطالب ﷺ به او فرمود: «یا بن أخی! فقل ما أحببت! فوالله لأسلمک لشیء أبدا» پسر برادرم مأموریت خود را با قدرت ادامه بده! به خدا سوگند! هرگز دست از حمایت تو برنخواهم داشت و تو را تسلیم آنان نخواهم کرد.^۱ سپس اشعار زیر را سرود:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم	حتی او سد فی التراب دفینا
فاصدع بامرک ما علیک غضاضة	و أبشر بذاک و قرمنک عیونا
و دعوتنی و زعمت أنک ناصح	فلقد صدقت و کنت قدما أمینا
و عرضت دینا قد عرفت بانه	من خیر أدیان البریة دینا ^۲

۸. قریش برای بار سوم نزد ابوطالب ﷺ می‌روند

قریش وقتی دیدند ابوطالب ﷺ در تصمیم خود جدی است و به هیچ قیمتی حاضر نیست، برادرزاده‌اش را تسلیم آنان کند و حاضر است، هرگونه عداوت و دشمنی قریش را تحمل کند و دست از محمد ﷺ بردارد و از طرفی هم می‌دیدند که چگونه آیین نورانی اسلام به رهبری پیامبر اکرم ﷺ به صورت روزافزون پیشرفت می‌کند، به فکر افتادند که چرا ابوطالب ﷺ این قدر در حمایت از محمد ﷺ جدی است. با خود گفتند: شاید حمایت او از محمد ﷺ بدین سبب است که او را به فرزندی برگزیده است. از این روی قوی‌ترین و زیباترین جوان قریش یعنی عماره بن ولید بن مغیره را با خود نزد ابوطالب ﷺ آوردند و گفتند: ای اباطالب! ما حاضریم فرزند ولید را که جوانی شاعر، سخنور، زیبا و خردمند است، به تو واگذار کنیم تا او را به فرزندی اختیار کنی و در عوض دست از حمایت از برادرزاده‌ات برداری و او را به ما بسپاری تا بکشیم. ابوطالب ﷺ در جواب فرمود: «والله لبئس ما تسومونی؛ أتعطونی ابنکم أغذوه لکم و أعطیکم ابنی تقتلونہ؟ هذا والله ما لایکون أبدا»؛ بخدا سوگند! معامله بسیار بدی با من انجام می‌دهید! شما فرزند خود را به من می‌دهید تا او را در دامن خود تربیت کنم؛ ولی در عوض از من می‌خواهید، فرزندم را به شما بدهم تا او را بکشید!! به خدا سوگند هرگز این کار شدنی نیست!!^۳ اینجا بود که فردی به نام «مطعم بن عدی» از میان جمع برخاست و گفت: ای اباطالب! پیشنهاد قریش بسیار سخاوتمندانه بود؛ ولی تو آن را نمی‌پذیری! ابوطالب ﷺ فرمود: هرگز از در انصاف وارد نشدید؛ ولی تو شیطنت می‌کنی و قصد داری، قریش را علیه من بشورانی و مرا خوار کنی! پس هرکاری می‌توانی انجام بده (همان). باری جناب ابوطالب ﷺ مانند کوهی استوار پشت پیامبر ﷺ ایستاد و از هیچ تلاشی در مسیر حمایت از برادرزاده دریغ نمی‌کرد و پیامبر ﷺ با تکیه



۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۴ تا ۲۸۵ و شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۴.

۲. شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۵.

۳. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۵ و تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۲۵ و شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۵.

براین پشتوانه مستحکم و صد البته با توکل بر خدای خود، شبانه روز سرگرم تبلیغ و دعوت و هدایت بود.

۹. بار چهارم قریش نزد ابوطالب علیه السلام می روند

دشمن با سیاست گام به گام خود، قدم به قدم راه های جلوگیری از گسترش و نفوذ اسلام را آزمایش می کند. تاکنون که تیر سیاست های تهدید، معادله و معامله به سنگ خورده است و اینک از راه تطمیع وارد می شود و شاید به خیال باطل خود و از باب قیاس به نفس، گمان می کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله هوای ریاست، مال و ثروت و پست و مقام در سر دارد. از این روی خواستند تا با پیشنهاد منصب و مقام، مال و ثروت، تقدیم هدایای گران بها و زنان زیبا حضرت را تطمیع کنند تا از دعوت خود دست بردارد. برای عملی کردن این نقشه بار دیگر دسته جمعی به دیدن بزرگ قریش و بنی هاشم آمدند و در حالی که برادرزاده نزد او نشسته بود، سخنگوی جمع گفت: ای اباطالب! محمد صلی الله علیه و آله صفوف فشرده و متحد ما را متفرق ساخت و به عقل ما خندید و ما را مسخره نمود و جوانان ما را فاسد کرد. اگر محرک او بر این کارها نیازمندی و تهیدستی اوست، ما ثروت هنگفتی در اختیار او می گذاریم! اگر طالب منصب است، ما او را فرمانروای خویش قرار می دهیم و از او اطاعت می کنیم! اگر بیمار است و نیاز به معالجه و طبابت دارد، ما حاذق ترین پزشکان را برای مداوای او حاضر می کنیم. ابوطالب علیه السلام روی به محمد صلی الله علیه و آله کرده و گفت: شنیدی اینان چه گفتند؟ پاسخت به آنان چیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله روی به عمو کرده و فرمود: «یعضونی کلمة یلکون به العرب و یدین لهم غیر العرب» (به جای این پیشنهادات سخیف) یک کلمه را از من بپذیرند تا در پرتو آن بر عرب حکومت کنند و غیر عرب را پیرو خود گردانند. ابوجهل از جای خود برخاست و گفت: ما حاضریم به جای یک کلمه، ده سخن از تو گوش کنیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تنها سخن من این است که «تشهدون ان لا اله الا الله»؛ گواهی دهید که پروردگاری جز الله نیست! جمعیت که انتظار چنین سخنی را نداشتند، بهت زده

و ناامید گفتند: «ندع ثلاث مائة و ستین إلهاً فنعبد إلهاً واحداً»، سبید و شصت خدا و معبود را رها کنیم و معبود واحدی را پرستش کنیم و سرانجام در حالی که آتش خشم از تمام وجود آنان زبانه می کشید، از خانه ابوطالب علیه السلام بیرون رفتند.^۱

۱۰. گام پنجم قریش برای جلوگیری از گسترش اسلام قریش وقتی دیدند، تمام نقشه های آنان نقش بر آب شد، تصمیم گرفتند، از هر وسیله و ابزاری برای جلوگیری و نفوذ آیین اسلام استفاده کنند و از راه شکنجه و آزار و اذیت مسلمانان و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام وارد شدند و هر کدام افرادی از قبیله خود را که مسلمان شده بود، مورد انواع شکنجه ها قرار می دادند. داستان شکنجه های بلال و أحد أحد گفتن او زیر شکنجه معروف است؛ همچنین داستان سمیه و یاسر پدر و مادر جناب عمار و باز وقتی جناب ابوطالب علیه السلام از تصمیم قاطع قریش برای آزار و اذیت برادرزاده خود آگاه شد، تمام بنی هاشم را دعوت نموده و همه را برای دفاع از محمد صلی الله علیه و آله بسیج نمود. گروهی از آنان از سرایمان و گروهی از سرخویشاوندی، حمایت و حفاظت از پیامبر صلی الله علیه و آله را بر عهده گرفتند. تنها ابولهب از این تصمیم سرباز زد. ابوطالب علیه السلام وقتی دید بنی هاشم در حمایت از محمد صلی الله علیه و آله مصمم هستند، شروع به تشویق آنان نمود و از گذشته پرافتخار آنان و از مکانت و منزلت محمد صلی الله علیه و آله در نزد آنان سرود تا هرچه قاطع تر از محمد صلی الله علیه و آله دفاع کنند و در این رابطه اشعاری سرود.^۲ ولی با این همه حلقه آهنین دفاعی بنی هاشم نتوانست، مانع از برخی پیش آمدهای ناگوار و آزار و اذیت پیامبر صلی الله علیه و آله باشد؛ ولی هر بار این جناب ابوطالب علیه السلام بود که وارد میدان می شد و با آنان مقابله می کرد و از برادرزاده اش حمایت می کرد. در اینجا به دو نمونه بسنده می کنیم.

۱. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۳۱۵ تا ۳۱۶.

۲. سیره ابن هشام، جلد ۱، صفحه ۲۸۷ تا ۲۸۸ و شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۶.



نمونه اول: یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: قریش شروع به استهزاء رسول خدا ﷺ کردند و در میان آنان تنی چند از بزرگان قریش بودند که پیامبر ﷺ را مسخره می‌کردند و کودکان و بردگان خود را وادار می‌کردند تا رسول خدا ﷺ را آزار دهند. کار به جایی کشید که شتری را در «حزوره» - که بازاری در مکه بود و بعدها جزء مسجد شد - نحر کردند و در حالی که رسول خدا ﷺ به نماز ایستاده بود، غلام خود را امر کردند تا شکمبه و سرگین شتر را بردارد و در میان دو شانه رسول خدا ﷺ که در سجده بود، افکند. رسول خدا ﷺ نزد ابوطالب علیه السلام آمد و آنچه را که پیش آمده بود، بازگو کرد. ابوطالب علیه السلام در حالی که شمشیری به کمر بسته بود و غلامی به همراه داشت، به سراغ آنان رفت و شمشیر خود را کشید و گفت: به خدا سوگند! هر که از شما دم زند، او را می‌زنم. آنگاه به غلامش دستور داد تا شکمبه و سرگین را بر روی یکایک آنان مالید.

نمونه دوم: سران قریش در خانه ابوطالب علیه السلام و با حضور پیامبر ﷺ انجمنی تشکیل دادند و سخنانی میان آنان رد و بدل شد. آنها بدون نتیجه از جای خود بلند شدند. این در حالی بود که عقبه بن ابی معیط بلند بلند می‌گفت: او را به حال خود باز بگذارید. پند و نصیحت سودی نداشته و باید محمد ﷺ را ترور کنیم و به زندگی او خاتمه دهیم. همان روز پیامبر ﷺ برای ساعاتی از خانه بیرون رفت و باز نگشت. ابوطالب علیه السلام نگران از اینکه قریش تهدید خود را عملی کرده باشد، تمام فرزندان هاشم و عبدالمطلب را به خانه دعوت کرد و دستور داد، هر کدام شمشیری زیر لباس خود پنهان کنند و دسته جمعی وارد مسجد الحرام گردند و هر کدام در کنار یکی از سران قریش بنشینند و هرگاه صدای ابوطالب علیه السلام بلند شد و گفت «یا معشرالقریش! ابغی محمداً» آنان فوراً از جای برخاسته و هر کدام فردی را که در کنارش نشسته، به قتل برسانند؛ ولی قبل از آن پیامبر ﷺ به سلامت به خانه بازگشت؛ اما ابوطالب علیه السلام نگران از این بود که مبادا آنها در روز دیگری نقشه خود را عملی کنند، فردای آن روز به محفل قریشیان وارد شد و گفت دیروز برای ساعاتی محمد ﷺ از دیده ما غائب گردید. من تصور کردم، شما او را به قتل رسانده‌اید. از این روی تصمیم گرفتم، با همین جوانان هاشمی وارد مسجد الحرام شوم و شما را به قتل برسانم؛ ولی خوشبختانه محمد ﷺ را زنده یافتیم. سپس به جوانان دلاور خود دستور داد که سلاح‌های پنهانی خود بیرون بیاورند. ابوطالب علیه السلام سخنان خود را با این گفتار خاتمه داد:

«والله! لو قتلتموه ما بقیتم منکم أحدا حتی تتفانی نحن و أنتم»؛ به خدا قسم! اگر او را می‌کشید، احدی از شما را زنده نمی‌گذاشتم و تا آخرین نفرو نفس با شما می‌جنگیدم.^۲

۱۱. گام ششم قریش برای ممانعت از پیشروی آیین اسلام، با محاصره همه‌جانبه اقتصادی سران قریش که تمام نقشه‌های خود را نقش بر آب می‌دیدند و تمام تیرهای آنها به سنگ خورده بود، این بار به فکر نقشه خطرناک دیگری افتادند و تصمیم گرفتند، از راه محاصره اقتصادی جلوی نفوذ و گسترش اسلام را بگیرند. از این رو عهدنامه‌ای به خط منصور بن عکرمه تنظیم کردند و آن را

۱. تاریخ یعقوبی، جلد ۱، صفحه ۲۴ و ۲۵.

۲. طبقات کبرای ابن سعد، جلد ۱، صفحه ۲۰۲ و ۲۰۳.

داخل کعبه آویزان کردند و سوگند یاد کردند تا دم مرگ بر طبق مفاد آن عمل کنند. عهدنامه در چهاربند تنظیم شد:

۱. هرگونه خرید و فروش با هواداران محمد صلی الله علیه و آله ممنوع است؛

۲. ارتباط و معاشرت با آنان اکیداً ممنوع است؛

۳. کسی حق ندارد، با مسلمانان پیوند زناشویی برقرار کند؛

۴. در تمام پیش آمدها باید از مخالفان محمد صلی الله علیه و آله طرفداری کرد.

متن مذکور به امضای تمام متنفذان قریش جز مطعم بن عدی رسید و با شدت هرچه تمام تر به مورد اجرا گذارده شد. در اینجا یگانه حامی پیامبر صلی الله علیه و آله ابوطالب، از عموم فرزندان هاشم و عبدالمطلب دعوت به میان آورد و یاری و نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دوش آنان گذاشت و دستور داد تا همگی از محیط مکه به دره ای که در میان کوه های مکه قرار داشت و به شعب ابوطالب علیه السلام معروف بود، بروند و در آنجا ساکن شوند و از محیط زندگی مشرکان دور باشند و برای جلوگیری از حمله های ناگهانی قریش، افرادی را در نقاط مرتفع برای نگهبانی گماشت تا آنها را از هرگونه پیش آمد باخبر سازند.^۱ به گفته ابن هشام این محاصره دو یا سه سال طول کشید. فشار و سخت گیری بسیار شدید بود. جوانان و مردان با خوردن دانه ای خرما در شبانه روز زندگی می کردند. گاهی یک دانه خرما را دو نیم کرده و فقط در ماه های حرام می توانستند، از شعب خارج شوند و مختصری داد و ستد انجام دهند؛ البته ما بنا نداریم جریان را به طور مبسوط دنبال کنیم؛ بلکه تنها قسمت هایی را که به قهرمان قصه ما ابوطالب علیه السلام مربوط می شود یادآوری کرده و این فرازها را از بحار الانوار نقل می کنیم.

۱. ابوطالب علیه السلام تمام بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را در شعب بنی هاشم گردآوری کرده بود که تعداد آنها به چهل نفر می رسید. ابوطالب علیه السلام سوگند خورد که «لئن شکت محمداً شوکة لاتین علیکم یا بنی هاشم»، هرآینه اگر خاری به

پای محمد فرورود، من آن را از چشم شما می بینم که خوب محافظت نکرده اید و به سراغ شما می آیم. سپس شعب را حصن حصین حفاظت از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد. «و حصن الشعب و کان یجرسه باللیل والنهار»، او شبانه روز به پاسداری و حراست از پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول شد.^۲

۲. «و کان التبی اذا أخذ مضجعه و نامت العیون جاءه ابوطالب علیه السلام فأنهضه عن مضجعه و أضجع علیاً مکانه و وکل علیه ولده و ولد أخیه»؛ هر شب وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به استراحت می پرداختند و چشم ها به خواب می رفت، ابوطالب علیه السلام می آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از رخت خوابش بلند می کرد و فرزندش علی علیه السلام را در رخت خواب او می خواباند و فرزندان خود و فرزندان برادران را مأمور می نمود تا از جان پیامبر صلی الله علیه و آله محافظت کنند.^۳ از این فراز می توان استفاده کرد که حتی در شعب هم ابوطالب علیه السلام نگران بود که مبادا کسانی نفوذی باشند و به جان پیامبر صلی الله علیه و آله تعرض کنند و یا به دشمن خبر دهند تا به پیامبر صلی الله علیه و آله حمله کنند؛ لذا مرتب جایگاه استراحت او را تغییر می داد و به این هم اکتفا نمی کرد و فرزندان خود و فرزندان برادران را مأمور حفاظت از پیامبر صلی الله علیه و آله می نمود. در یکی از این شب ها حضرت علی علیه السلام پدر را گفت: پدر جان! من دریکی از این شب ها کشته خواهم شد. ابوطالب علیه السلام پاسخ فرزند را با این ابیات داد:

إِصْطَبْرِيَا عَلِيٌّ فَالصَّبْرُ أَحْجَى

كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لَشُعُوبٍ

قد بلوناك والبلاء شديد

لفداء النجيب وبن النجيب

فرزندم! بردباری از نشانه های خردمندی است و هر زنده ای به سوی مرگ خواهد رفت.

من بردباری تو را آزموده ام و بلاهای سخت دشوار است!

تو را فدای زنده ماندن نجیب فرزند نجیب نمودم!

علی علیه السلام در پاسخ پدر با ابیاتی چنین سرود:

۲. بحار، جلد ۳۵، صفحه ۹۲.

۳. همان، صفحه ۹۳ و شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۶۴.

۱. شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۵۸.

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَصْرِ أَحْمَدٍ قَوْلَ اللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ جَازِعاً
وَلَكِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ تَرْتُصِرْتَنِي لَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَزَلْ لَكَ طَائِعاً

آیا مرا فرمان می‌دهی که در یاری احمد بردباری کنم؟ به خدا سوگند! آنچه بر زبان آوردم، از سر دل تنگی نبود؛

ولکن دوست داشتم، یاری او را ببینی و بدانی که من پیوسته از تو اطاعت می‌کنم!
۳. ابن ابی الحدید از ابن اسحاق سیره‌نویس بزرگ نقل می‌کند «فلم یزل أبو طالب ثابتاً صابراً مستمراً علی نصر رسول الله ﷺ و حمايته والقیام دونه حتی مات فی أول السنة الحادیة العشرة من مبعث رسول الله ﷺ فطمعت فیه قریش حینئذ و نالت منه فخرج عن مكة خائفاً»
ابوطالب علیه السلام پیوسته در حمایت و یاری از رسول خدا ﷺ ثابت قدم و شکیبا و مستدام بود و تا زنده بود، در حمایت از محمد ﷺ قیام می‌کرد تا اینکه در آغاز سال یازدهم از بعثت ابوطالب علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کرد و اینجا بود که قریش در پیامبر ﷺ طمع کردند و در صدد اذیت و آزارش برآمدند.^۱

۴. در جای دیگری می‌نویسد: «و فی الحدیث المشهور ان جبرئیل علیه السلام قال له لیله مات ابوطالب؛ اخرج منها فقد مات ناصرک»؛ شبی که ابوطالب علیه السلام از دنیا رفت، جبرئیل به پیامبر ﷺ عرض کرد: از مکه خارج شو؛ چراکه تنها یار و یاورت از دنیا رفت.^۲

۱۲. آخرین سفارشات ابوطالب علیه السلام در یاری رسول خدا ﷺ

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: ابوطالب علیه السلام در بستر مرگ و در حال احتضار بود. در این حال چهره‌های سرشناس قریش را جمع آورد و به آنان وصایایی نمود و در فراز پایانی در مورد پیامبر ﷺ به آنان وصیت نمود و فرمود:

«وَإِنِّي أوصيكم بمحمدٍ خيراً فاتته الأمان في قريش والصديق في العرب وهو الجامع لكل ما أوصيتكم به وقد جاءنا بأمر قبيلة الجنان وأنكره اللسان، مخافة السنان، وإم الله كآتي أنظر إلى صعاليك العرب وأهل الأظراف والمستضعفين من الناس قد أجابوا دعوته وصدقوا كلمته وعظّموا أمره، فخاص بهم غمرات الموت وصارت رؤساء قريش وصناديدها أذناباً ودورها خراباً وضعفوا أزياباً وإذا أعظمهم عليه أحوجهم إليه وأنهدهم له أخطاهم عنده، قد محضته العرب ودادها وأصفت له فوادها وأعظته قيادها. دونكم يا معشر قريش! ابن أبيكم، كونوا له ولاةً ولجزبه حماءً والله لا يسلك أحد سبيله إلا رسد ولا يأخذ أحد يهديه إلا سعد ولو كان لنفسي مدةً وفي أجلي تأخيراً، لكففت عنه الهزاهز ولدافعت عنه الدواهي».^۳

شما را درباره محمد ﷺ به خیر و نیکی وصیت می‌کنم؛ چه او امین قریش و صدیق عرب است. ای گروه قریش! مطیع او باشید و از حزب او حمایت کنید. به خدا سوگند! او شما را به راهی جز راه

۱. شرح نهج البلاغه، جلد ۱۴، صفحه ۶۱.

۲. همان، صفحه ۷۰.

۳. بحار الانوار، جلد ۳۵، ص ۱۰۷.



شهیدان پاک از نسل ابوطالب علیه السلام را تا دوران خلافت مقتدر عباسی نام برده است و در پایان کتاب می نویسد: این پایان اخباری بود که از کشته شدگان از آل ابوطالب علیه السلام از عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله تا این ایام که سرگرم تألیف این کتاب هستم، به دستم رسیده است و در جمادی الاول از سال ۳۱۳ از نوشتن کتاب فراغت یافتیم.^۲

نویسند این مقاله می گوید: اگر به شهیدانی که نامشان در کتاب مذکور آمده، شهیدان از نسل ابوطالب علیه السلام تا به امروز را افزون کنیم، ده ها هزار و شاید صدها هزار شهید از سادات بنی هاشم از نسل ابوطالب علیه السلام در طول تاریخ برشمرده شود و در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس سادات بلندمرتبه ای از عالمان و دانشمندان و فقیهان که به درجه شهادت نائل آمدند، نابغه بزرگ علامه شهید آیت الله صدر و شهید بزرگوار آیت الله بهشتی، شهید بزرگوار آیت الله مدنی، شهید بزرگوار آیت الله قاضی طباطبایی، شهید بزرگوار آیت الله دستغیب، شهید بزرگوار آیت الله هاشمی نژاد، شهید بزرگوار آیت الله مدرس، شهید بزرگوار نواب صفوی، شهید بزرگوار آیت الله سعیدی، شهید بزرگوار آیت الله حکیم و... را می توان نام برد. سلام خدا بر ابوطالب علیه السلام روزی که از مادر زاده شد و روزی که سربلند و پرافتخار جان به جان آفرین تقدیم کرد و روزی که در قیامت با یک دنیا عظمت برانگیخته خواهد شد. از خدای بزرگ می طلبم تا مرا مشمول شفاعت آن جناب قرار دهد. هدف حقیر در این مقاله صرفاً به تصویر کشیدن لحظات نورانی، حماسی و الهی حمایت های بی دریغ جناب ابوطالب علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود تا ادای دینی هرچند ناچیز به شخصیتی داشته باشم که حق حیات دینی برگردن تمام مسلمانان دارند.

رشد متمایل نخواهد کرد. افسوس که از میان شما می روم و اگر اجل مهلت می داد، خودم او را از هر کفایت کننده ای کفایت می نمودم و هر حادثه سنگین و دردناکی را از او دفع می نمودم. باری! بزرگ حامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران مکه، جناب ابوطالب علیه السلام برای همیشه چشم از جهان فرو بست و با فاصله کوتاهی، همسر گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله حضرت خدیجه علیها السلام نیز وفات یافت و آنقدر این دو حادثه بر پیامبر صلی الله علیه و آله گران آمد که آن حادثه را عام الحزن نامید.^۱

وقتی رسول گرامی بر جنازه ابوطالب علیه السلام وارد شد، خطاب به او فرمود: «یا عم! کفلت یتیماً و ربیت صغیراً و نصرت کبیراً فجزاک الله عنی خیراً» ای عمو! مرا در حالی که یتیم بودم، کفالت و سرپرستی نمودی، در کودکی تربیتم کردی و در بزرگسالی یاریم نمودی! خداوند از سوی من به تو جزای خیر عنایت کند.^۲ گویی تمام خاطرات دوران ۴۲ ساله اش با ابوطالب علیه السلام در نظرش مجسم شد. از دوران کودکی و سرپرستی ابوطالب علیه السلام تا دوران بزرگسالی و تا لحظه آخر را از خاطر مبارک گذراند و این جملات را فرمود. باری! پس از مرگ ابوطالب علیه السلام مکه برای پیامبر صلی الله علیه و آله محیط امنی نبود و سرانجام برای تبلیغ و ترویج آیین اسلام ناگزیر شد، آنجا را ترک کند و به سوی یثرب که بعدها به طفیل وجود او مدینه النبی نام گرفت، هجرت کند. حمایت ابوطالب علیه السلام از آیین پیامبر صلی الله علیه و آله با مرگ او تمام نشد؛ بلکه فرزندان او نسل به نسل با همه وجود از اسلام و مکتب پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کردند و تا هم اکنون نیز این حمایت ها جاری و ساری است و هزاران شهید از نسل ابوطالب علیه السلام تقدیم مکتب اسلام شده است.

در رأس آنها فرزندش علی بن ابی طالب و نوه اش حسین بن علی بن ابی طالب و فرزند دیگرش جعفر طیار علیه السلام هستند. ابوالفرج اصفهانی متوفای ۲۸۴ هجری که سلسله نسبش به مروان حکم خلیفه اموی می رسد، کتابی به نام مقاتل الطالبین نوشته و در آن کتاب دو جلدی،

۱. بحار الانوار، جلد ۲۵، صفحه ۸۲.

۲. همان، صفحه ۶۸.



پشتیبان نبوت

استاد محمد جواد مروجی طبسی

مقدمه

شخصیت‌های خدمت‌گزار در هر زمان مورد تهاجم عده‌ای جاهل و یا مغرض کینه‌ورز بوده و هستند؛ چراکه گاهی همین انسان‌های پست و فرومایه، آن قدر شایعه‌افکنی می‌کنند که فرد یا افراد یا جریانی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهند. جناب ابوطالب علیه السلام یکی از آن چهره‌های خدمت‌گزاری است که دشمن برای اهداف شوم و مطامع خود، دست به پخش اکاذیب و افتراها علیه او داشته که با دقت کوتاهی در تاریخ گذشته، به چنین مطالبی برخورد می‌کنیم. اینک در این نوشتار کوتاه به این موارد می‌پردازیم.



✦ شخصیت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

نامش عمران بن عبدالمطلب است و ملقب به ابوطالب؛ یکی از ده فرزند عبدالمطلب بن هاشم و سی و پنج سال پیش از تولد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متولد شد. وی فرزند ارشد عبدالمطلب است که با حضرت عبدالله پدر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از یک مادر می باشند و علاقه شدیدی به برادرزاده خود داشت که تاریخ آنها را به ثبت رسانده است.

✦ ویژگی های ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

ابوطالب ویژگی های بسیار خوبی داشته که او را در بین برادرانش ممتاز گردانیده بود.

۱. پذیرفتن سرپرستی حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد:

«فلما أتى عليه اثنان ومائة سنة ورسول الله ابن ثمان سنين جمع بنيه وقال: محمد يتيم فأووه وعائل فأغنوه احفظوا وصيتي فيه فقال: أبولهب أنا له فقال: كف شرك عنه فقال عباس أنا له فقال: أنت غضبان لعلك تؤذيه فقال: أبوطالب أنا له فقال: أنت له يا محمد أطلع له...»؛ وقتی که عبدالمطلب به یکصد و دو سالگی رسید پسرانش را جمع کرده و گفت:

محمد یتیم است پناهش دهید و منظورش این بود که یکی از فرزندان او را سرپرستی کند؛ چون در آن زمان با از دست دادن پدر و مادر خود، سرپرستی اش با عبدالمطلب بود. بدین جهت سه نفر از فرزندان به نام های ابولهب، عباس و ابوطالب اظهار آمادگی کردند تا فرزند برادر خود را سرپرستی کنند.

عبدالمطلب در برابر اظهار آمادگی ابولهب گفت: شرت را از او دور کن و به عباس دیگر فرزند خود فرمود: تو عصبانی مزاج هستی! می ترسم آزارش برسانی و اما در برابر ابوطالب فرمود: تو سرپرستش باش^۱.

و در نقل دیگری از فاطمه دختر اسد مادر علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده است:

«لَمَّا ظَهَرَتْ أَمَارَةٌ وَفَاةَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: لِأَوْلَادِهِ مَنْ يَكْفُلُ مُحَمَّدًا قَالُوا: هُوَ أَكْبَسُ مِنَّا فَقُلْ لَهُ يَخْتَارُ لِنَفْسِهِ فَقَالَ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَا مُحَمَّدُ! جَدُّكَ عَلَى جَنَاحِ السَّفَرِ إِلَى الْقِيَامَةِ أَيَّ عُمُومَتِكَ وَعَمَاتِكَ تُرِيدُ أَنْ يَكْفُلَكَ فَتَنْظُرِي وَجُوهَهُمْ ثُمَّ رَحَفَ إِلَى عِنْدِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ يَا أَبَا طَالِبِ إِنِّي قَدْ عَرَفْتُ دِيَانَتَكَ وَأَمَانَتَكَ فَكُنْ لَهُ كَمَا كُنْتُ لَهُ قَالَتْ فَلَمَّا تَوَفَّي أَخَذَهُ أَبُو طَالِبٍ وَكُنْتُ أَعْدُمُهُ وَكَانَ يَدْعُونِي الْأُمُّ»

وقتی نشانه های فوت عبدالمطلب پدیدار گشت، از فرزندان پرسید: کدام یک از محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سرپرستی می کنید.

گفتند: وی از ما زیرک تر است از او بپرس تا یکی از ما را انتخاب کند. عبدالمطلب گفت: ای محمد! جدت در آستانه سفر آخرت است. می خواهی کدام یک از عموهایت از تو سرپرستی کنند.

۱. مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (لابن شهر آشوب)، ج ۱، ص ۳۵.

حضرت به چهره یک یک آنان نگریست؛ پس از جای برخاسته و در کنار ابوطالب نشست. عبدالمطلب که خوشحال شده بود رو به ابوطالب کرده و گفت: دینداری و امانت داری تو را می دانم؛ پس برای محمد آن گونه باش که من بودم. فاطمه گوید:

پس از درگذشت عبدالمطلب، ابوطالب، محمد را سرپرستی کرد و من او را خدمت می کردم و او مرا مادر خطاب می کرد.^۱

شیخ صدوق رحمته الله علیه بیان مفصلی درباره قبول سرپرستی ابوطالب و قبول سفارش های عبدالمطلب درباره پیامبر صلی الله علیه و آله دارد. وی در کتاب کمال الدین و تمام النعمة می نویسد:

«هَلْ قَبِلْتَ وَصِيَّتِي فِيهِ فَقَالَ: نَعَمْ فَذَقْبِلْتُ وَاللَّهِ عَلَيَّ بِذَلِكَ شَهِيدٌ فَقَالَ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ فَمَدَّ يَدَكَ إِلَيَّ فَمَدَّ يَدَهُ إِلَيْهِ فَضَرَبَ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ ثُمَّ قَالَ: عَبْدُ الْمُطَّلِبِ الْآنَ خُفِّفَ عَلَيَّ الْمَوْتُ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُهُ وَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنِّي لَمْ أَقْبَلْ أَحَدًا مِنْ وُلْدِي أَطْيَبَ رِيحًا مِنْكَ وَلَا أَحْسَنَ وَجْهًا مِنْكَ وَيَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ قَدْ بَقِيَ حَتَّى يُدْرِكَ زَمَانُهُ فَمَاتَ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ ابْنُ ثَمَانَ سِنِينَ فَصَمَّمَهُ أَبُو طَالِبٍ إِلَى نَفْسِهِ لَا يُفَارِقُهُ سَاعَةً مِنْ لَيْلٍ وَلَا نَهَارٍ وَكَانَ يَنَامُ مَعَهُ حَتَّى لَا يَأْتِمُنَّ عَلَيْهِ أَحَدًا».

عبدالمطلب گفت: آیا سفارش مرا درباره اش می پذیری؟

ابوطالب گفت: آری و خداگواه من است. عبدالمطلب گفت: پس دستت را به من بده. ابوطالب دست داد و عبدالمطلب دست وی را در دست محمد صلی الله علیه و آله گذارد.

وی اضافه می کند: هنگامی که عبدالمطلب درگذشت، پیامبر هشت ساله بود. ابوطالب به شدت از او سرپرستی کرده و لحظه ای در شب و روز از وی جدا نمی شد؛ حتی هنگام خواب در کنار او می خوابید و در مورد حفظش به کسی اعتماد نمی کرد.^۲

۲. حمایت و پشتیبانی

دومین ویژگی ابوطالب رضی الله عنه حمایت جدی و بی دریغ از رسول خدا صلی الله علیه و آله است. چنانچه تاریخ گواه آن است که جناب ابوطالب از هشت تا پنجاه سالگی حضرت محمد صلی الله علیه و آله لحظه ای از او غافل نگشت؛ حتی در سفری که به شام داشت، او را تنها نگذاشته و برادرزاده اش را همراه خود به شام برد. و از نشانه های روشن این حمایت و پشتیبانی، ایستادگی و مقاومت در برابر دشمنان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که خواسته بودند، ابوطالب را قانع کرده که با دادن عماره بن ولید، پیامبر را گرفته و به قتل برسانند.

علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار الانوار می نویسد:

«لَمَّا رَأَتْ قُرَيْشٌ حَمِيَّةَ قَوْمِهِ وَذَبَّ عَمَّهِ أَبِي طَالِبٍ عَنْهُ جَاءُوا وَإِلَيْهِ وَقَالُوا جِئْنَاكَ بِفَتَى قُرَيْشٍ جَمَالًا وَجُودًا وَشَهَامَةً عُمَارَةَ بْنِ الْوَلِيدِ نَدَفَعَهُ إِلَيْكَ يَكُونُ نَصْرُهُ وَمِيرَاثُهُ لَكَ وَمَعَ ذَلِكَ مِنْ عِنْدِنَا مَالٌ وَتَدَفَعُ إِلَيْنَا

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸۳.

۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۱۷۱.



داشت:

از جمله اینکه به پادشاه حبشه می نویسد:

ليعلم خيار الناس ان محمدا

وزير لموسى المسيح ابن مريم^۲

نیک مردان می دانند که محمد مانند موسی و عیسی پیامبر است.

همچنین فرمود:

الم تعلموا انا وجدنا محمدا

رسولا كموسى خط في اول الكتب^۳

آیا ندانستید که محمد را پیامبری همانند موسی یافتیم که نامش در سرآغاز کتاب های آسمانی آمده است.

دعوت به اسلام در جمع بستگان

و از دلایل روشن این مبلغ راستین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این بود که

بستگان خود را جمع کرده و در جمع آنان فرمود:

أوصي بنضر النبي الحنير مشهده

علياً ابني وشيخ القوم عباساً

وحمزة الأسد الحامي حقيقته

وجعفر أن يدودوا دونه الناسا

كونوا فداء لكم أمي وما ولدت

في نصر أحمد دون الناس اثراسا^۴

ترجمه:

وصیت می کنم، به یاری دادن پیغمبری که خوب است، حضور او علی را که پسر من است و بزرگ قوم را که عباس است و حمزه را که شیری است که حمایت کننده است، کسانی را که سزاوار است حمایت کند، ایشان را و جعفر را.

همگی این جماعت را وصیت می کنم به اینکه دفع کنند، ضراعدا را از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بوده باشید - ای جماعت که فدای شما باد مادر من و هر کس را او بزیاید، در یاری دادن احمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - نزد حضور دشمنان مانند سپرها.

۲. جلوه ناب ایمان، ص ۱۳۴.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۴۸.

۴. الفصول المختارة، ص ۲۸۴.

ابن أخيك الذي فرق جماعتنا وسفه أعلامنا فنقتله فقال
والله ما أنصفتموني أعطوني ابنكم أغدوه لكم وتأخذون
ابني تقتلونه هذا والله ما لا يكون أبداً؛ گروهی از قریش نزد
ابوطالب آمده عرضه داشتند: پسر برادرت اندیشه های ما
را خام خوانده، جوانان ما را فاسد کرده است. او را تسلیم
ماکن تا او را به قتل برسانیم و در مقابل عماره بن ولید را
به تو می دهیم. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت: به من می گویند دست
از یاری پیامبر که هدایت را آورده بردارم و احمد را به آنها
تسلیم کرده و در عوض پسرشان را گرفته و سرپرستی کنم!
بخدا قسم! هرگز چنین کاری نمی کنم.^۱

یاری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا آخرین نفس

و در سروده هایی که از او بر جای مانده، چنین می خوانیم: یاری وی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حدی بوده که حاضر بود، تا آخرین نفس از آن حضرت دفاع کند و در این سروده چنین گوید:

والله! لن يصلوا اليك بجمعهم

حتى أوسد بالتراب دينا

به خدا قسم! دست دشمنان به تو نمی رسد؛ مگر وقتی که زیر خاک دفن گردم

دشمن که از این ایستادگی سخت به خشم آمده بود، چاره ای جز سکوت در برابر این حمایت و پشتیبانی نداشت.

۳. مبلغ راستین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

با مطالعه و بررسی زندگی رسول خدا درمی یابیم که بسیاری از مردم عصر رسالت که خود را مبلغ دین و آیین رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می دانستند، از واقعیت تبلیغ خیلی فاصله داشتند؛ اما جناب ابوطالب آن قدر در تبلیغ از پیامبر و آیین اسلام جدی بود که هرگز آن ترس و واهمه نداشت. وی در اشعار فراوانی که داشت، بر این روش تأکید و اصرار

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۸۹.

و در این چند بیت شعری که از او در این رابطه آمده است: وی فرزندش علی و عموی خود عباس و حمزه و جعفر را به یاری پیامبر خدا ﷺ سفارش می‌کند که در سختی‌ها مانند سپر و سد محکم از او دفاع کنند.^۱

دعوت از حمزه برای یاری رسول خدا ﷺ
همچنین در سروده‌ای به طور جداگانه حمزه برادر خود را برای یاری پیامبر خدا ﷺ دعوت کرده و چنین می‌گوید:

فَصَبْرًا أَبَا يَعْلَى عَلَى دِينِ أَحْمَدَ وَكُنْ مُظْهِرًا لِلدِّينِ وَقَفَّتْ صَابِرًا

ای ابویعلی (حمزه بن عبدالمطلب) بردین احمد شکبیا و پشتیبان باش! آنکه دین را صادقانه از سوی پروردگار آورده، او را یاور باش.

۴. همراهی با رسول خدا ﷺ

از آن زمانی که جناب ابوطالب کفالت رسول خدا را به عهده گرفت تا روزی که که جان به جان آفرین تسلیم کرد، لحظه‌ای دست از همراهی او برنداشت؛ به‌ویژه از زمانی که دعوت پیامبر به اسلام ﷺ شروع شد یا احساس خطر از جانب دشمنان قسم خورده، حفظ و حراست و همراهی او صد چندان افزایش یافت. رفتن به شعب ابی‌طالب و اقامت سه‌ساله وی با خاندان و یاران از پیشنهادهای عمویش ابوطالب بود که هیچ کتاب تاریخی‌ای منکر این جریان نشده است. ابن‌شهر آشوب در مناقب می‌نویسد:

وقتی حضرت به بستر خواب می‌رفت و همگان می‌خوابیدند، ابوطالب می‌آمد و پیامبر را از رخت خواب برمی‌خیزاند و علی را به جایش می‌خواباند.^۲
و پس از شکسته شدن این محاصره، تا سال دهم بعثت پیامبر ﷺ را همراهی کرد.

❖ ابوطالب و آماج تهمت‌ها

پیش از این عرض شد، از جمله کسانی که سخت مورد هجوم دشمنان رسول خدا ﷺ قرار گرفت، جناب ابوطالب رضی الله عنه بود.

این مسئله معصومین رضی الله عنهم را بر آن داشت تا از این حامی و این پشتیبان رسول خدا ﷺ به شدت دفاع کرده و همه آن تهمت‌ها و شبهه‌ها را پاسخ دهند.

در حدیثی امام صادق رضی الله عنه به نقل از پدرانش می‌فرماید:

«أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فِي الرَّحْبَةِ وَالنَّاسُ حَوْلَهُ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّكَ بِالْمَكَانِ الَّذِي أَنْزَلَ اللَّهُ وَأَبُوكَ مُعَذَّبٌ فِي النَّارِ فَقَالَ لَهُ مَهْ فَصَّ اللَّهُ فَانْكَ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَوْ شَفَعَ أَبِي فِي

۱. جلوه ناب ایمان، ص ۱۳۹.

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۴، ص ۷۶.

۳. مناقب، ج ۱، ص ۶۲.





از آن زمانی که جناب ابوطالب کفالت رسول خدا را به عهده گرفت تا روزی که که جان به جان آفرین تسلیم کرد، لحظه‌ای دست از همراهی او برنداشت؛ به ویژه از زمانی که دعوت پیامبر به اسلام ﷺ شروع شد یا احساس خطر از جانب دشمنان قسم خورده، حفظ و حراست و همراهی او صد چندان افزایش یافت. رفتن به شعب ابی طالب و اقامت سه ساله وی با خاندان و یاران از پیشنهاد‌های عمویش ابوطالب بود که هیچ کتاب تاریخی‌ای منکر این جریان نشده است. ابن شهر آشوب در مناقب می نویسد:

وقتی حضرت به بستر خواب می رفت و همگان می خوابیدند، ابوطالب می آمد و پیامبر را از رخت خواب بر می خیزاند و علی را به جایش می خواباند.

و پس از شکسته شدن این محاصره، تا سال دهم بعثت پیامبر ﷺ را همراهی کرد.

كُلُّ مُذْنِبٍ عَلَىٰ وَجْهِ الْأَرْضِ لَشَفَعَهُ اللَّهُ أَبِي مُعَدَّبٍ فِي النَّارِ وَابْنُهُ قَسِيمُ الْحِجَّةِ وَالنَّارِ وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ إِنَّ نُورَ أَبِي طَالِبٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لِيُطْفِئُ أَنْوَارَ الْخَلَائِقِ إِلَّا حَمْسَةَ أَنْوَارٍ نُورَ مُحَمَّدٍ وَنُورَ فَاطِمَةَ وَنُورَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَنُورَ وُلْدِهِ مِنَ الْأُمَّتَةِ إِلَّا إِنَّ نُورَهُ مِنْ نُورِنَا خَلَقَهُ اللَّهُ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ آدَمَ بِالْفِي عَامٍ؛^۱

روزی امیرمؤمنان علیه السلام در منطقه رحبه نشسته بود و مردمان پیرامونش نشسته بودند. پیرمردی برخاست و پرسید: ای امیرمؤمنان! تو در این جایگاه هستی که خدا ارزانیت داشته؛ اما پدرت در آتش معذب است. امیرمؤمنان فرمود:

خاموش باش خدا دهانت را خورد کند! سوگند به خدایی که محمد را به حق پیامبر گرداند! اگر پدرم، شفاعت تمامی گناهکاران روی زمین را درخواست کند، خدا شفاعت‌اش را درباره آنان می‌پذیرد. پدرم در آتش معذب باشد؛ حال آنکه پسرش تقسیم‌کننده بهشت و جهنم است.

سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق پیامبر گرداند، نور ابوطالب بر انوار خلائق چیره است؛ جز نور پنج تن محمد، فاطمه، حسن، حسین و نور امامانی که از فرزندان‌شان هستند. بدانید! نور ابوطالب از نور ماست. خدا دو هزار سال پیش از اینکه آدم را بیافریند، نور ابوطالب را آفرید.

همچنین ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه خود آورده است:

«وَرُوِيَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام سَأَلَ عَنْ هَذَا فَقَالَ: وَأَعْجَبًا إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَهَى رَسُولَهُ أَنْ يُقَرَّ مُسْلِمَةً عَلَىٰ نِكَاحِ كَافِرٍ وَقَدْ كَانَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدٍ مِنَ السَّابِقَاتِ إِلَىٰ الْإِسْلَامِ وَلَمْ تَزَلْ تَحْتَ أَبِي طَالِبٍ حَتَّىٰ مَاتَ»؛^۲ از امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند که آیا ابوطالب مؤمن بود؟

ایشان در پاسخ فرمود: آری!

گفتند: اینجا کسانی هستند که می‌پندارند، وی کافر است.

فرمود: شگفتا! بر ابوطالب تهمت می‌زنند یا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حال آنکه خدا در چندین آیه قرآن فرموده که زن مؤمن نمی‌تواند همسر مرد کافر باشد.^۳

سرانجام جناب ابوطالب در ۲۶ ماه رجب ده سال پس از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله درگذشت.^۴

ابن جوزی در تذکرة الخواص می نویسد.

۱. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۶۹.

۳. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۶۹.

۴. جنات الخلود، ص ۸۶.

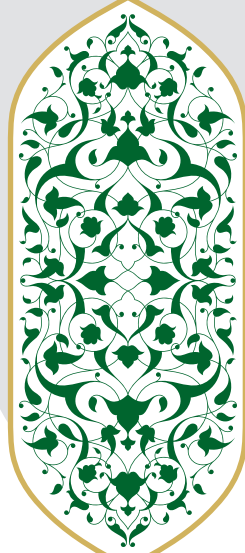
«قال علي عليه السلام: لما توفي أبوطالب أخبرت رسول الله صلى الله عليه وآله فبكا بشديداً ثم قال: اذهب فغسله وكفنه وواره غفر الله له ورحمه فقال له العباس: يا رسول الله! انك لترجوه فقال: اي والله اني لارجوه وجعل رسول الله صلى الله عليه وآله يستغفر له أياماً لا يخرج من بيته»؛ علي عليه السلام فرماید: وقتی ابوطالب درگذشت، به رسول خدا صلى الله عليه وآله خبر دادم. پس پیامبر بسیار گریست و سپس فرمود: برو غسلش بده و کفنش کن! خدا او را بیامرزد و رحمت کند و چند روزی رسول خدا صلى الله عليه وآله از خانه بیرون نیامد و برای ابوطالب طلب آمرزش می‌کرد.^۱

✦ آخرین گفتار پیامبر درباره ابوطالب عليه السلام

بکری در کتاب مولد علی می‌نویسد:

«وكان النبي يغسله وعلى يصب الماء عليه، ثم ادرجوه في اكفانه بعد ان اهدى اليه الصدر والكافور من الجنة وحزن عليه رسول الله واولاد عبدالمطلب وبنوهاشم وبنوعبدمناف وجميع اهل مكة والنساء شققن عليه الحيوب ونشرن عليه الشعور ورسول الله وعلى بيكيان عليه فلما فرغ النبي من تغسلية وتكفينه انزله بعد ذلك في لحده ولقنه وهو يبكي ويقول: وابتاه! وابطالباه! واحزناه! عليك يا عماء! آه آه بعدك يا عماء! بابي ريئتني صغيراً واحببتني كبيراً وكنت عندك بمنزلة العين من الحدقه والروح من الجسد ثم هالوا عليه التراب وجأوا نحو العزاء وعزاه الناس عليه»؛ وقتی پیامبر از غسل و کفن او فارغ شد، وی را در لحد گذاشت، تلقین خواند و در حالی که می‌گریست، می‌فرمود: وای پدرم! وای ابوطالب! وای از غمت ای عموا! آه آه! پس تو وقتی خردسال بودم، بزرگم کردی، در بزرگسالی دوستم داشتی، نزدت مثل چشم در حدقه و روح برای بدن بودم. آنگاه براو خاک ریخته و مردم گروه گروه به حضرتش تسلیت می‌گفتند.^۲

سلام علیه یوم ولد ویوم مات ویوم یبعث حیا



۱. تذکرة الخواص، ص ۱۹.

۲. ذرائع البیان، ج ۱، ص ۱۶۴.



ابوطالب عليه السلام در احادیث قدسی

به قلم دکتر محمود مهدوی دامغانی

استاد مهدوی دامغانی متولد ۱۳۱۵ و استاد دانشگاه فردوسی مشهد می باشند. وی برای ترجمه کتاب مغازی: تاریخ جنگ‌های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برگزیده دومین دوره کتاب سال ایران شد. و به پاس آثار ارزنده اش جوایز گوناگونی از جمله؛ جایزه مترجم برجسته، تقدیر یونسکو، فارابی، خادم نشر کشور و... دریافت کرده است.

آغاز سخن

پروردگار مهرورز به رحمت خویش به بنده برگزیده خویش، حضرت ابوطالب رضی الله عنه چنان ایمان پایداری ارزانی فرموده است که هیچ آایشی آن را آلوده نساخته و نخواهد ساخت. ایمان و دین باوری آن وجود نازنین، جویبار خروشان و روانی است که پاک‌کننده هر آایشی است. مگر دریا از لاشه خوکی که در آن فرو افتد، آلوده خواهد شد؟ هرگز! با این همه، جای اندوه است که گروهی ستیزه‌گرو قلم به‌مزد، یاوه‌سرایی‌هایی داشته‌اند که بدبختانه در آثار کهن شیعه نیز راه یافته و کسی به اندیشه اصلاح آن برنیامده است.^۱

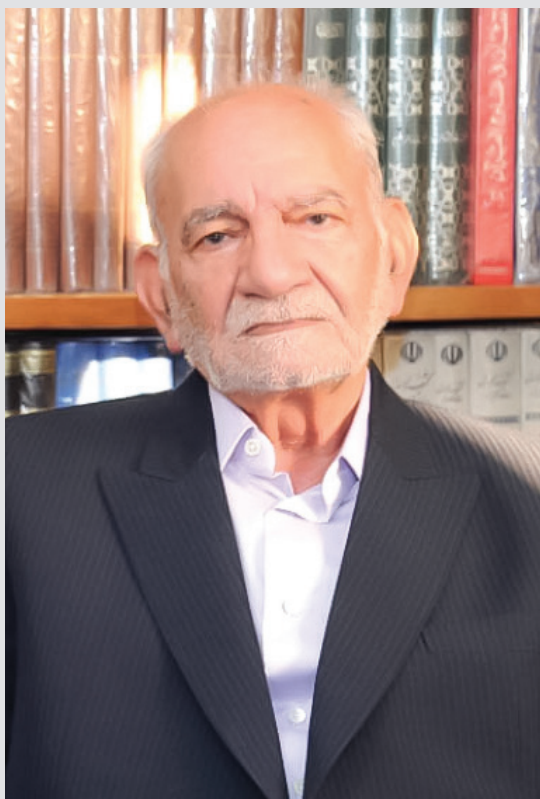
کسانی که نمی‌توانستند، در ایمان و اخلاص بانوی گرانمایه فاطمه دختر اسد ایجاد شبهه کنند، به قصد کاستن منزلت علی رضی الله عنه در مورد ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه به جعل حدیث پرداخته‌اند. چانه زدن آنان با معاویه در راستای میزان پول و جایزه برای کاستن از فضایل حضرت امیر رضی الله عنه در منابع ارزنده و کهن آمده است^۲ و گروهی، کینه خود را این‌گونه بروز داده‌اند. جای خوشبختی است که پس از دفع بنی‌امیه و بنی‌مروان، از نیمه دوم سده دوم هجری مورخان و محدثان شیعه و سنی در موضوع درستی و استواری ایمان ابوطالب رضی الله عنه کتاب‌های ارزشمندی را فراهم آورده‌اند و برای آگاهی از این‌گونه کتاب‌ها باید به منابع کتاب‌شناسی و رجالی مراجعه کرد؛ به‌عنوان نمونه به خواننده ارجمند عرض می‌کنم که ابوالعباس احمد نجاشی هفت مؤلف را معرفی کرده است. بدیهی است که همگی از سده دوم تا سده پنجم می‌زیسته‌اند و می‌دانیم که نجاشی به سال ۴۵۰ هجری درگذشته است.^۳

در سده‌های بعد تا امروز همچنان کتاب‌های ارزنده در این موضوع و شرح و توضیح اشعار و دل‌سروده‌های ابوطالب نوشته شده^۴ و به ۱۸۷ کتاب رسیده است.

مورخان و محدثان بزرگ شیعه، از دیرباز در نقد اخبار مربوط به مسلمان نشدن جناب ابوطالب کوتاه نیامده‌اند و یکی از بهترین موارد، نقدی است که مرحوم سید محسن امین جبل عاملی در کتب ارزنده اعیان‌الشیعه مرقوم داشته‌اند.^۵ ملاحظه می‌کنید که نویسندگان مسلمان از شیعه و سنی چندان کار کرده‌اند که سخنی نو برای امثال این بنده باقی نگذاشته‌اند و به‌گفته عنتره بن شداد: «هَلْ غَادَرَ الشُّعْرَاءُ مِنْ مُتَرَدِّمٍ»^۶.

۱. مراجعه شود به صفحه ۱۱۰ جلد ۱۵ بحار الانوار، چاپ تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳ خورشیدی.
۲. مراجعه فرمایید به صفحات ۷۳ تا ۷۹ جلد چهارم از شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، ۱۹۵۹ میلادی.
۳. مراجعه فرمایید به رجال نجاشی به شماره ۴۲۲، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ قمری.
۴. مراجعه فرمایید به کتاب‌نامه ابوطالب به قلم سید عبدالله صاحب، ضمیمه کتاب ابوطالب رضی الله عنه درفش یکتاپرستی با ترجمه حمیدرضا آژیر، آستان قدس، ۱۳۹۱ خورشیدی.
۵. لطفاً به صفحه ۱۱۷، جلد ۸، چاپ ۱۴۰۳ قمری بیروت مراجعه فرمایید و می‌توان مراجعه کرد به: «... ولا ینبئک مثل خبیر» (بخشی از آیه ۱۴ سوره فاطر).
۶. برای آگاهی بیشتر از شعر عنتره که ۲۲ سال پیش از هجرت درگذشته است، به صفحه ۱۴ جلد ۸ معجم‌المؤلفین عمرضا کخاله، بیروت، مراجعه فرمایید.





با این وجود به منظور عرض ادب به پیشگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به فکر رسید که چند حدیث قدسی را که گویای رحمت ویژه پروردگار بزرگ نسبت به چند بنده صالح است، به عرض خوانندگان ارجمند برسانم.

ظاهراً پیش از محدث و فقیه و رجالی نامور، شیخ حرّ عاملی، کسی در اندیشه گردآوری احادیث قدسی به روایت شیعیان نبوده است. این عالم بزرگ در مقدمه کتابی که با نام الجواهر السنّیة بالأحادیث القدسیة فراهم آورده، به این مطلب تصریح فرموده است. این کتاب چند بار چاپ و به فارسی هم ترجمه شده و احادیث مذکور از آن کتاب دست چین شده است:

۱. حضرت امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: چون بانوی گرامی، حضرت خدیجه علیها السلام که درودهای خدا بر او باد، درگذشت، جناب ابوطالب علیه السلام نیز، پس از حضرت خدیجه علیها السلام درگذشت، حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله سخت اندوهگین و از کافران قریش بر جان خویش بیمناک شدند. خداوند به ایشان وحی فرمود، اکنون از شهر که مردمش ستمگرند، به مدینه هجرت کن! زیرا در مکه یآوری نداری!

۲. حضرت صادق علیه السلام فرموده است: جبرئیل به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و چنین گفت: «ای محمد! پروردگارت سلام می رساندت و می فرماید: من پستی را که در آن بوده ای و شکمی که تو را برداشته و دامنی که تو را سرپرستی کرده است، بر آتش حرام کردم»، یعنی عبدالله و آمنه و ابوطالب علیه السلام. ابن فضال در روایت خود فاطمه دختر اسد را هم آورده است.^۱

۳. به روایت سیدفخّاربن معدّ موسوی،^۲ حضرت

صادق علیه السلام فرموده است: یک بار که جبرئیل به حضور حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله آمد و چنین فرمود که پروردگارت تو را درود می فرستد و می فرماید: جوانان کهف ایمان خود را نهان داشتند و تظاهر به شرک کردند. خداوند متعال پاداش ایشان را دو برابر عنایت فرمود. ابوطالب علیه السلام هم ایمان خود را پوشیده داشت و تظاهر به شرک کرد و خداوند پاداش او را هم دوچندان ارزانی داشت.

۴. هم او با سند خود از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آورده که فرموده است: خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی فرمود که تو را به دو شیوه تأیید کردم. گروهی پوشیده تو را یاری می دهند و برترین سالار ایشان ابوطالب است و گروهی دیگر که آشکارا یاری می دهندت و برتر سالاران علی علیه السلام است.^۳

۱. ابن فضال، حسن بن علی، راوی نامور که ۲۰ روایت او در فهرست شیخ طوسی آمده است. به صفحه ۳۹۹ چاپ دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۲. از سادات موسوی و نسب شناس نامور و دانشمند و درگذشته ۶۰۳ قمری است. به صفحه ۲۹۳ جلد هشتم اعیان الشیعه بیروت، ۱۴۰۳ و صفحه ۲۱۴ جلد دوم عمل العامل، چاپ قم، ۱۳۶۲ خورشیدی مراجعه فرمایید.

۳. به صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹ الجواهر السنّیة، چاپ بغداد، ۱۳۸۴ قمری مراجعه فرمایید.

پیش از شیخ حرّ، شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار و أمالی و خصال خویش و پس از حرّ عاملی، مجلسی رحمته الله علیه در جلد‌های ۱۵ و ۳۵ بحار الانوار چاپ مکتبه اسلامی تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی، این احادیث قدسی را با چند سلسله سند آورده‌اند.^۱

خوش می‌دارم این مقاله مختصر را به حدیثی که از حضرت رضا علیه السلام که در منابع شیعه و سنی آمده است، آراسته دارم که چنین فرمود: ابان بن محمد^۲ برای حضرت رضا علیه السلام نوشت: فدایت گردم! من در مسلمانی ابوطالب به شک افتاده‌ام. در پاسخ مرقوم فرمودند: «اگر به ایمان ابوطالب علیه السلام اقرار نداشته باشی، سرانجامت به سوی آتش است». به هنگام مطالعه این همه کتاب این همه اخبار صحیح در راستای ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام و ستیز برخی مردم در این مسئله به یاد این دو رباعی ابن سینا افتادم که چه نیکو سروده است:

کفر چو منی گزاف آسان نبود محکمتر از ایمان من ایمان نبود
در دهر یکی چو من و آن هم کافر پس در همه دهر یک مسلمان نبود

* * *

تا باده عشق در قدح ریخته‌اند اندر بی عشق عاشق انگیخته‌اند
با جان و روان بوعلی مهر علی چون شیر و شکر به هم در آمیخته‌اند^۳

خوانندگان گرامی به این نکته هم مراجعه فرمایید که چون استدلال گروهی از مورخان و دانشمندان تاریخ اسلام برای اثبات ایمان حضرت ابوطالب، متکی به اشعار و دل سروده‌های اوست، به ویژه آن مقدار که در اظهار طرفداری بی قید و شرط از حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و در صورت لزوم جان فشانی در آن راه سروده شده است، برخی از خاورشناسان کم اطلاع و بعضاً مغرض، صحت آن اشعار را مورد شک قرار داده‌اند و اشرینگر آلمانی در آن مطلب اصرار می‌ورزد؛ ولی دو خاورشناس بسیار نامور در ادبیات عرب و اسلام شناسی؛ یعنی بروکلیمان در تاریخ الأدب الإسلامی و نولدکه صحت اشعار حضرت ابوطالب را تأیید کرده‌اند.^۴

از حوصله‌ای که خواننده گرامی برای مطالعه این مقاله کوتاه فرموده است، بسیار سپاسگزارم.



۱. به صفحه ۱۳۶ معانی الأخبار، صدوق، قم، ۱۳۶۱ خورشیدی و ۱۰۸ جلد ۱۵ بحار، ۱۳۶۳ خورشیدی مراجعه فرمایید.
۲. به صفحه ۲۰۱ جلد ۶، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، تهران، ۱۳۷۳ خورشیدی و صفحه ۱۱۰، جلد ۳۵ بحار، تهران، ۱۳۶۳ مراجعه فرمایید.
۳. به صفحه ۳۱۰ جلد ۱، تاریخ ادبیات در ایران، روان شاد دکتر صفا، جواب ابن سینا، تهران، ۱۳۳۵ شمسی مراجعه فرمایید.
۴. به صفحه ۱۷۵ جلد یک تاریخ الأدب العربی بروکلیمان، ترجمه دکتر عبدالحلیم نجار، دارالکتاب الإسلامی، قم، بی تاریخ و به مقاله ارزشمند دکتر ارزشمند دکتر عبدالکریم گلشنی در صفحه ۶۲۰ جلد ۵، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۲ شمسی مراجعه فرمایید.



حضرت ابوطالب عليه السلام از دیدگاه اسماعیلیان

به قلم استاد سیدمرتضی عادل^۱

چکیده

جناب ابوطالب عليه السلام یکی از مهم‌ترین و اثرگذارترین شخصیت‌های تاریخ اسلام به‌شمار می‌رود که بیشترین پژوهش‌ها درباره ایمان ایشان انجام شده است. در این میان، یکی از جریان‌هایی که جدا از بحث ایمان، سخنان دیگری درباره ابوطالب عليه السلام مطرح می‌کند، جریان اسماعیلیه است که ایشان را به‌عنوان امام مقیم در نظام امامت اسماعیلی پذیرفته و مطابق با نظریه جهان‌شناسی و ادوار هفت‌گانه امامت اسماعیلی، او را معلم و تربیت‌کننده رسول ناطق ششم؛ یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌داند. پژوهش پیش‌رو به دنبال آن است که جایگاه ابوطالب عليه السلام از دیدگاه اسماعیلیان را بررسی نموده و به زوایای کمتر توجه شده درباره ایشان، نگاه تازه‌ای انداخته و دلایل ایمان‌آوری او در میان عالمان اسماعیلی را برجسته سازد. حاصل این نوشتار آن است که ابوطالب عليه السلام در میان اسماعیلیان، از بالاترین جایگاه در نظام امامت اسماعیلیه برخوردار بوده و به‌طور طبیعی، استدلال‌های متعددی برای اثبات ایمان وی اقامه نموده که شباهت فراوانی به دلایل امامیه در این باره دارد. هم‌چنین نقطه جدایی شیعیان امامی و اسماعیلی در قرار دادن ابوطالب عليه السلام در نظام امامت اسماعیلی به‌عنوان امام مقیم است.

❁ مقدمه

فرقه «اسماعیلیه» یکی از جریان‌های فکری جدا شده از پیکره تشیع به حساب می‌آید که در دوران امام صادق علیه السلام و پس از ایشان شکل یافت و تا عصر حاضر نیز، به حیات خویش ادامه داده و بخشی از جمعیت شیعیان جهان را به خود اختصاص داده است. مهم‌ترین شاخصه این فرقه، اعتقاد به امامت اسماعیل، فرزند بزرگ ایشان است که برخی با عنوان «اسماعیلیه خالصه» تنها به او بسنده کرده و جریان دیگری از اسماعیلیه با عنوان «مبارکیه»، امامت را در خاندان اسماعیل یعنی محمد بن اسماعیل و فرزندان او پی‌گرفته و در ادامه به شاخه‌های متعدد دیگری تقسیم شده‌اند که از میان آن‌ها دو جریان عمده نزاریان قاسم‌شاهی و طیبیان سلیمانی و داوودی تا زمان ما ادامه حیات داده‌اند.^۱ از این جهت، با شیعیان دوازده‌امامی در شمار و مصداق امامان پس از امام صادق علیه السلام هم‌نظر نبوده‌اند. در جریان فکری اسماعیلیه، امامت محوری‌ترین دکترین اعتقادی ایشان به‌شمار رفته و نظام آفرینش را بر اساس نظام امامت تحلیل و تبیین می‌کنند. از دیدگاه آنان، هفت دور برای جهان وجود داشته که برای هر یک از آن‌ها هفت امام معرفی شده است که از آدم علیه السلام آغاز شده و تا محمد بن اسماعیل و نسل او ادامه پیدا می‌کنند. در این بین، یکی از امامان مهم ایشان، شخصیتی مهم در صدر اسلام، یعنی جناب ابوطالب علیه السلام است که در دور ششم به‌عنوان امام مقیم و به‌عنوان مربی رسول خدا صلی الله علیه و آله از او یاد شده است. از آن جایی که از شخصیت ایشان در تاریخ اسلام کم‌تر سخن به میان آمده و بیشتر موارد پرداخته شده به آن حضرت، معطوف به جریان ایمان‌آوری اوست، بررسی دیدگاه اسماعیلیان درباره جناب ابوطالب علیه السلام از جنبه‌ای دیگر به‌منزله یک امام در نظام امامت اسماعیلی، زاویه‌ای جدید به‌شمار آمده و در کنار آن، به استدلال‌های عالمان این فرقه برایمان ایشان نیز پرداخته خواهد شد.

❁ نظام امامت اسماعیلی

جایگاه امام نزد اسماعیلیان جایگاه بسیار ویژه‌ای بوده و ایشان امام را محور آفرینش و ستون دین در عقاید و عبادات و ظواهر و باطن آن دانسته و بر این باورند که خداوند امور هستی را به آنان سپرده است.^۲ در نگاه آن‌ها جهان هیچ‌گاه از امام معصوم علیه السلام و منصوص از جانب امام پیشین خالی نبوده و همواره باید حجتی بر خلق تا رسیدن قائم قیامت در میان ایشان وجود داشته باشد.^۳ اوست که در مقام ربوبیت با خداوند متعال شریک بوده و در خلقت، روزی‌رسانی، برطرف نمودن بلا یا از مردم، زنده کردن و میراندن، نقشی اساسی ایفا می‌کند.^۴ هم‌چنین اسماعیلیان در دور اسلامی، امامت امامان را با استناد به نصوص قرآنی اثبات نموده و برآنند که بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله واجب است، جانشین خویش



۱. بنگرید به: نوبختی، ۱۴۰۴ق، ص ۷۱-۶۸؛ اشعری، ۱۴۰۰ق، ص ۲۷-۲۶؛ دفتری، ۱۳۸۳ش، ص ۶۳۳-۱۰۹.

۲. غالب، ۱۹۸۱م، ص ۱۴۶-۱۴۵.

۳. الولید، ۲۰۰۶م، ص ۱۸۲-۱۸۱؛ غالب، [بی‌تا]، ص ۹۸-۱۰۰.

۴. بنگرید به: الحامدی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۲۱-۲۲۰؛ غالب، ۱۹۸۱م، ص ۱۰.



به فرزندانش را ندارد، گفته می‌شود.^۶ برخی نیز دو مرتبه «امام قائم بالقوه» یعنی قرآن و «امام قائم بالفعل» و قائم کلی را که گاهی بر محمد بن اسماعیل تطبیق می‌کنند، به این پنج درجه افزوده‌اند.^۷

❖ جایگاه ابوطالب عليه السلام در نظام امامت اسماعیلیان

نکته‌ای که به روشنی در میان آثار اسماعیلی هویداست، آن است که بیشترین سخنان درباره جناب ابوطالب عليه السلام و جایگاه او به عنوان امام مقیم را باید در میان میراث نوشتاری طیبیان یمن به عنوان ادامه جریان فاطمیان اسماعیلی در مصر و اندیشمندانی چون علی بن محمد الولید (م. ۱۲ق) و سپس نویسندگان معاصر اسماعیلی اهل سوریه مانند مصطفی غالب (م. ۱۹۸۱م) و عارف تامر (م. ۱۹۹۸م) جستجو کرد.

راکه از سوی خداوند متعال منصوب شده است، به مردم معرفی نماید.^۱

اسماعیلیه هفت دور را برای عالم ترسیم نموده و برای هر یک از این ادوار، پیامبر و امامانی را معرفی کرده است که در نهایت، دور هفتم با محمد بن اسماعیل به عنوان آخرین ناطق آغاز می‌شود.^۲ امامت نزد اسماعیلیان دارای درجات و مراتبی پنج‌گانه است که به واسطه آن‌ها جایگاه هر یک از امامان در این فرقه روشن می‌گردد.^۳ نخستین، بالاترین و دقیق‌ترین رتبه برای «امام مقیم» است که در واقع، تربیت‌گر، یاری‌کننده و معلم یک رسول ناطق است تا به جایگاه ناطق بودن و رسالت خویش دست یابد. از چنین امامی با عنوان‌های دیگری چون «رب الوقت»، «امام زمان» یا «صاحب‌العصر» نیز یاد می‌شود. دومین درجه امامت اسماعیلی «امام اساس» بوده و به امامی اطلاق می‌شود که رسول ناطق را در زندگانی‌اش همراهی کرده و یار بسیار نزدیک و مورد اعتماد او و به عبارت دیگر، جانشین وی به حساب آید. هم‌چنین سلسله امامان مستقر در ادوار هفت‌گانه از نسل امام اساس که در دور ششم و اسلامی آن، «وصی» نیز خوانده می‌شود، ادامه می‌یابند. درجه سوم امامت در میان اسماعیلیان، «امام متمم» است که هفتمین امام در هر دور را که رسالت با او پایان می‌پذیرد، به این نام می‌خوانند؛ این امام از سویی آخرین امام دور گذشته و واجد همه کمالات شش امام پیشین و از سوی دیگر، ناطق و آغازگر دور بعدی خواهد بود. چهارمین رتبه نیز، با عنوان «امام مستقر»، بر امامی اطلاق می‌شود که صلاحیت انتقال امامت به فرزندان خود را داشته باشد. آخرین درجه امامان در نظام امامت اسماعیلیه نیز، به «امام مستودع» که در شرایطی ویژه به نیابت از امام مستقر، امامت را به امانت به عهده گرفته؛ اما صلاحیت انتقال آن

۱. غالب، ۱۹۸۱م، ص ۹.

۲. تامر، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱-۱۴۴؛ غالب، [بی‌تا]، ص ۵۸.

۳. بنگرید به: القرشی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۳۸-۱۰۶.

۴. تامر، ۱۴۱۹ق، ص ۱۴۴-۱۴۲.

۵. بنگرید به: الکرمانی، ۱۹۶۷م، ص ۲۴؛ غالب، ۱۹۸۱م، ص ۱۴۸.



چنان که گذشت، بالاترین مقام در مراتب امامت اسماعیلیه از آن امام مقیم است که نقش مهمی در تربیت و پرورش رسول ناطق در هر دور از ادوار هفت‌گانه بازی می‌کند. اسماعیلیان «هنید» را در دوره «آدم علیه السلام»، «هود علیه السلام» را در عصر «نوح علیه السلام»، «ترح بن ناحور» را در زمان «ابراهیم علیه السلام»، «آدم» را در دوران «موسی علیه السلام»، «خزیمه» را در دوره «عیسی علیه السلام» و «ابوطالب علیه السلام» را در زمانه «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» به عنوان امامان مقیم، پرورش دهندگان و مربیان رسولان ناطق در شش دوره امامت پیشین معرفی کرده‌اند.^۱

در نگاه آنان، ابوطالب علیه السلام آخرین امام از دور پنجم، یعنی دوره‌ای که آغازگر آن حضرت عیسی علیه السلام است، بوده^۲ و پل ارتباطی از دور پنجم به دور ششم به حساب می‌آید که رسول ناطق آن، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده است. عارف تامر، نویسنده سوری برجسته اسماعیلی معتقد است که ابوطالب علیه السلام در جایگاهی بسیار والا به عنوان امامی مستقر و مقیم، میراث امامان مستودع پیشین را از طریق فردی به نام «زید بن عمران» که از داعیان بحیرای راهب، آخرین امام مستودع در دوره عیسی علیه السلام بوده، در منطقه شام دریافت نموده و به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم انتقال داده است.^۳ برخی دیگر نیز بر آنند که بحیرا در دیدار خود با ابوطالب علیه السلام در سال ۵۸۲ میلادی، به وی دستور داده بوده که امر به امانت نهاده شده نزد خود را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انتقال دهد.^۴ همه این‌ها در کنار تصریحات دیگری از اندیشمندان فاطمی^۵ و نیز آثار برخی درویشان اسماعیلی^۶ می‌دهد که وی، جناب ابوطالب علیه السلام را سال‌ها پیش از آغاز پیامبری پایان بخش رسولان دارای مقام امامت در درجه امام مقیم می‌داند؛ درجه‌ای که بعضی داعیان فاطمی قرن ششم با اشاره به نقش ابوطالب علیه السلام در تربیت و رشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، بالاترین جایگاه را برای ایشان به مثابه امامی مقیم ترسیم نموده‌اند.^۷

هم‌چنین اسماعیلیان در باب امامت ابوطالب علیه السلام به روایاتی استناد نموده‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خود و امام علی علیه السلام را نور واحدی معرفی می‌کند که همواره از پشت مردان پاکیزه و طاهر به رحم‌هایی پاک منتقل شده و در زمان جدشان عبدالمطلب، نیمی به عبدالله علیه السلام و نیمی به ابوطالب علیه السلام رسیده است؛ از این رو، عبدالمطلب مقام وصایت و امامت را به ابوطالب علیه السلام و مقام نبوت و رسالت را به عبدالله علیه السلام به امانت سپرده و این چنین، هر دوی آن‌ها به مقام امامت نایل شده‌اند؛ ابوطالب علیه السلام به عنوان امامی مقیم و مستقر و عبدالله علیه السلام به عنوان امامی صامت و مستودع. ابوطالب علیه السلام در ادامه، پس از وفات جناب عبدالله علیه السلام و عبدالمطلب، وظیفه انتقال امانت پیامبری و رسالت را نیز بر عهده گرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را حمایت کرده و در دامان خود پرورش داد تا زمانی که حضرت در

۱. تامر، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱-۱۴۴.

۲. الولید، ۱۹۷۱م، ص ۷.

۳. القرشی، ۱۴۱۱ق، ص ۱۳۸-۱۳۷؛ تامر، ۱۴۱۹ق، ص ۱۵۱-۱۵۰.

۴. الیمن، ۱۴۰۴ق، ص ۲۳۲.

۵. بنگرید به: الحامدی، ۱۴۱۶م، ص ۲۱۴.

۶. ابی خزام، ۲۰۰۶م، ص ۱۷۳.

۷. الحارثی الیمنی، [بی‌تا]، ص ۱۶۱.



بحث از ایمان جناب ابوطالب ع از سده‌های آغازین اسلامی همواره در میان عالمان مسلمان در فرقه‌های مختلف مورد بررسی و نقد قرار گرفته و باعث شده است تا کسانی چون شیخ مفید (م. ۴۱۳ق) کتاب‌های مستقلی درباره ایمان حضرت بنگارند. این امر در میان اندیشمندان اسماعیلیه نیز، از گذشته مورد توجه قرار گرفته و برخی از آنان به‌هنگام سخن از ایمان پدران رسول خدا ص و امام علی ع، تلاش فراوانی کرده‌اند.

چهل سالگی به مقام پیامبری برگزیده شد و به صورت مستقیم با فرشتگان الهی مرتبط گردید.^۱

جدای از مقام والای امامت ابوطالب، در شماری از آثار اسماعیلیان، ایشان در کنار پدر و برادر، یکی از سه سفیر و واسطه میان عقل دهم به عنوان تدبیرگر عالم طبیعت و رسول خدا ص و امام علی ع است.^۲ اثر این عقیده، خود را در آثار عبادی و نیایش اسماعیلیان طیبی سلیمانی نشان داده و آنان در چهارمین دعا از نماز تهجد خویش به جناب ابوطالب ع در کنار پدرش عبدالمطلب و برادرش عبدالله ع متوسل شده و از ایشان با عنوان «سفیران سه‌گانه» الهی یاد می‌کنند؛^۳ آن‌ها هم چنین در تعقیبات نماز برای برآورده شدن حاجات، ایشان را دارای مقاماتی ربانی و جسمی نورانی دانسته و خداوند متعال را به جایگاهش قسم داده و او را واسطه میان خود و پروردگار قرار می‌دهند.^۴

❖ دلایل قرآنی، روایی و تاریخی اسماعیلیه

در اثبات ایمان ابوطالب ع

بحث از ایمان جناب ابوطالب ع از سده‌های آغازین اسلامی همواره در میان عالمان مسلمان در فرقه‌های مختلف مورد بررسی و نقد قرار گرفته و باعث شده است تا کسانی چون شیخ مفید (م. ۴۱۳ق) کتاب‌های مستقلی درباره ایمان حضرت بنگارند. این امر در میان اندیشمندان اسماعیلیه نیز، از گذشته مورد توجه قرار گرفته و برخی از آنان به‌هنگام سخن از ایمان پدران رسول خدا ص و امام علی ع، تلاش فراوانی کرده‌اند تا ایمان یکایک آن‌ها تا حضرت آدم ع به‌ویژه جناب ابوطالب ع را به یاری آیات، روایات و منابع تاریخی به اثبات برسانند.^۵

یکی از عالمان بزرگ اسماعیلی که از داعیان مطلق شاخه طیبیان اسماعیلی در یمن به حساب می‌آید، علی بن محمد الولید (م. ۶۱۲ق) است که در چند اثر خویش از ابوطالب ع و ایمان او سخن گفته و در اثبات آن کوشیده است. وی در یکی از نگاشته‌های خود، بابی را با عنوان «به دنیا نیامدن پیامبران و امامان از طریق ناپاک» گشوده و بر ایمان داران لازم می‌داند تا به کافر نبودن پدران ایشان و نیز به متولد نشدن آن‌ها از راه نامشروع باور داشته باشند. الولید

۱. الولید، ۱۹۷۱م، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۲. نامعلوم، ۲۰۰۶م، ص ۸۳-۸۲؛ اعظمی، ۱۹۷۰م، ص ۱۲۹-۱۲۸.

۳. سید نصرالله، ۱۳۹۱ق، ص ۲۳۹.

۴. همان، ص ۲۶۸.

۵. برای نمونه بنگرید به: الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۱-۵۷؛ Tajddin، ۱۹۹۷، ۲۵-۲۶.



در ابتدای این باب، به آیات مربوط به ابراهیم و اسماعیل رضی اللہ عنہما و دعای آنان در مورد یکتاپرست شدن فرزندان و نسل آینده‌شان^۱ و هم‌چنین اجابت آن دعا با وجود پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم و پدران حضرت اشاره داشته، آیات یادشده را در کنار قرائن دیگری مانند اشعار موحدانه عبدالمطلب، نشان‌دهنده ایمان گروه ویژه‌ای از فرزندان ابراهیم و اسماعیل رضی اللہ عنہما مانند هاشم، عبدالمطلب، ابوطالب، آمنه بنت وهب، خدیجه و برخی خواص دیگری می‌داند.^۲ جدای از این آیات، استناد دیگر اسماعیلیان به قرآن کریم، به جریان آزر بت پرست به عنوان پدر ابراهیم رضی اللہ عنہ است که ایشان با توجه به آیات نشان‌دهنده کفر آزر و دوری حضرت از او پس از روشن شدن دشمنی‌اش با خداوند، وی را پدر واقعی حضرت ابراهیم رضی اللہ عنہ به عنوان یکی از نیاکان رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به حساب نیاورده، آزر را عموی ابراهیم رضی اللہ عنہ و نام پدر واقعی ایشان را تارح معرفی می‌کند^۳ که البته ریشه آن به تورات یهودیان بازگشت دارد.^۴ نکته‌ای که الولید از جریان آزر در قرآن کریم^۵ برداشت می‌کند، جایز نبودن دعا و استغفار برای مشرکان بوده و این امر را در کنار جدایی و انقطاع مؤمن از کافر در آیات مربوط به حضرت نوح رضی اللہ عنہ و فرزند ناصالح او^۶ قرار داده و از این جهت، دعا و ابراز محبت و علاقه پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم نسبت به عمویشان ابوطالب رضی اللہ عنہ پس از وفات ایشان^۷ را دلیلی برای ایمان وی شمرده‌اند.^۸

در بخش روایات نیز هرچند اندک عباراتی در آثار بزرگان اسماعیلیه مانند قاضی نعمان مغربی (م. ۳۶۳ق) به چشم می‌خورد که نشان‌گر عدم ایمان ابوطالب رضی اللہ عنہ با وجود یقین به حقانیت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم به دلیل مصالحی از جانب او هستند؛^۹ اما تحلیل آنان با عنایت به احادیثی چون فرموده امام صادق رضی اللہ عنہ که ابوطالب رضی اللہ عنہ را به سان اصحاب کهف در باطن مؤمن و در ظاهر مشرک و دارای دو اجر دانسته‌اند^{۱۰} و یا سخن امام زین العابدین رضی اللہ عنہ درباره اثبات ایمان ابوطالب رضی اللہ عنہ به دلیل باقی ماندن فاطمه بنت اسد رضی اللہ عنہا - به عنوان یک زن مسلمان - بر پیوند زناشویی خود با ابوطالب رضی اللہ عنہ تا پایان عمر ایشان^{۱۱}، آن است که ابوطالب رضی اللہ عنہ در آن دوران خطیر برای حفظ جان خود و حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آله و سلم در مقابل قریش و جاهلیت در حال تقیه به سر برده و آشکارا اظهار اسلام نکرده‌اند.^{۱۲} قاضی نعمان خود نیز، در اثر دیگری دلیل عدم تظاهر آشکار ابوطالب رضی اللہ عنہ به اسلام را ادامه حمایت و یاری از پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آله و سلم در برابر عرب و قریش دانسته و ایمان او را با توجه به اشعارش درباره تصدیق پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم

۱. بنگرید به: ابراهیم/۳۷؛ بقره/۱۲۹-۱۲۸؛ حج/۷۸؛ قصص/۵۴.
۲. الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۱ و ۵۶.
۳. الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۶.
۴. پیدایش ۱۱: ۲۴-۲۶.
۵. بنگرید به: انعام/۷۴؛ توبه/۱۱۴.
۶. هود/۴۶.
۷. قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۴.
۸. الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۵.
۹. قاضی نعمان، ۱۹۸۳م، ص ۱۴۶.
۱۰. الکلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۴۸.
۱۱. ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ص ۶۹.
۱۲. بنگرید به: الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۱؛ Tajddin, ۱۹۹۷, p.۲۶.

و اقرار به پیامبری ایشان اثبات کرده است.^۱

یکی دیگر از استنادات روایی اسماعیلیان در باب ایمان جناب ابوطالب علیه السلام، روایات مربوط به خلقت نوریه پیامبر خدا و امام علی علیه السلام است که در آن‌ها فرزانهایی چون «نُقُلْنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّاهِرَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الزَّكِيَّةِ»^۲ و «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَنْقُلُنَا مِنَ الْأَصْلَابِ الْكَرِيمَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ»^۳، از سوی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گزارش شده و بزرگان اسماعیلیه این عبارات را نشان‌گر موحد بودن همه پدران این دو بزرگوار شمرده‌اند؛ زیرا وصف «طاهرین» با کفر و شرک آن‌ها هیچ میانه‌ای ندارد.^۴ ایشان در تفسیر عبارت قرآنی «وَتَقَلَّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ»^۵ نیز، از احادیث مربوط به خلقت نوریه سخن گفته و معنای «تقلُّب» را مانند برخی عالمان شیعه به سان شیخ مفید (۴۱۳ق)، انتقال رسول خدا و امیرمؤمنان علیه السلام از پشت موحدی به پشت موحدی دیگر می‌دانند و اظهار می‌دارند که همه پدران ایشان تا حضرت آدم علیه السلام خداپرست بوده و اگر در میانشان کافر یا مشرکی وجود داشت، حضرت نباید از الفاظی مانند «طاهر» برای آن‌ها استفاده می‌کرد.^۶

آنان افزون بر قرآن کریم و روایات، به منابع تاریخی در باب سیره نبوی صلی الله علیه و آله نیز استناد نموده^۷ و وصیت ابوطالب علیه السلام به فرزندانش مبنی بر حمایت از حقانیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله در گفتار و رفتار و توصیه به پیروی و تصدیق آن حضرت برای رسیدن به رستگاری و نیز اشاره به رسوخ آیین اسلام در قلب‌ها و انکار زبانی و ظاهری آن به خاطر بیم از قریش و مشرکان را گزارش کرده‌اند.^۸ هم چنین برخی از خوجه‌های اسماعیلی معاصر، با یادکرد از حمایت چهل ساله و تمام عیار

ابوطالب علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و فداکاری‌های فراوان او در ده سال پایانی زندگانی، عامل اساسی پایداری مثال‌زدنی ابوطالب علیه السلام را ایمان نیرومند وی می‌دانند که مجبور بود تا آن را در مکه پنهان داشته و بدین وسیله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را پشتیبانی نموده و از او نگهداری کند. ایشان از این رفتار ابوطالب علیه السلام با عنوان عمل دوگانه پیشگیرانه و نوعی رفتار محتاطانه یاد کرده‌اند (Ibid).

قرینه تاریخی دیگری که اسماعیلیان از آن به عنوان مستندات تاریخی برای اثبات ایمان ابوطالب علیه السلام بهره برده‌اند، اشعار مختلف وی درباره درستی و تأیید پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و توصیه دیگران به پیروی از حضرت است^۹ که در منابع مختلف شیعه و اهل سنت بارها از آن‌ها یاد شده است.^{۱۰}

✦ امامت ابوطالب علیه السلام از نگاه امامیه

دیدگاه اسماعیلیان درباره امامت ابوطالب علیه السلام و جایگاه او در نظام امامت اسماعیلی در مقام امام مقیم، امری است از جانب عالمان شیعه غیر اسماعیلی مردود بوده و هیچ یک از ایشان چنین جایگاهی را برای ایشان تصور نکرده‌اند. در متون معتبر امامیه، روایاتی مبنی بر انتقال وصایای پیامبران از سوی ابوطالب علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده است که با برخی فرازهای آثار اسماعیلی در این باره یکسان است؛^{۱۱} اما حجت بودن او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از سوی امامان اهل بیت علیهم السلام انکار شده است؛ زیرا در صورت حجت بودن، نباید وصایا را به پیامبر صلی الله علیه و آله انتقال می‌داد.^{۱۲} با این توصیف، هر چند عالمان امامیه جایگاه والایی برای جناب ابوطالب علیه السلام ترسیم کرده‌اند؛ اما ایشان را به عنوان حامی و یار بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شمرده‌اند؛ ولی وی را به عنوان امام

۱. قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۱-۲۲۵.

۲. بنگرید به: المسعودی، ۱۳۲۶ق، ص ۱۳۳؛ الموسوی، ۱۴۱۰ق، ص ۵۶.

۳. بنگرید به: صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۷۵؛ الأجرى، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۱۴۱۹.

۴. بنگرید به: الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۵-۵۴؛ الولید، ۲۰۰۶م، ص ۱۸۰.

۵. شعراء، ۲۱۹.

۶. بنگرید به: مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۹؛ الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۷.

۷. بنگرید به: الحلبي الشافعی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۴۹۴-۴۹۳.

۸. قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۱، Tajdīn، ۱۹۹۷، p۲۵-۲۶.

۹. قاضی نعمان، ۱۴۰۹ق، ج ۳، ص ۲۲۳-۲۲۱.

۱۰. برای نمونه بنگرید به: الکلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۴۹؛ ابن اسحاق،

۱۳۹۸ق، ج ۱، ص ۱۵۷.

۱۱. بنگرید به: الولید، ۱۹۷۱م، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۱۲. الکلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۴۴۵.

و حجت بر حضرت به حساب نمی‌آورند.

درباره ایمان جناب ابوطالب علیه السلام دیدگاه شیعیان دوازده امامی و اسماعیلیان به یکدیگر نزدیک شده و بیشتر استدلال‌هایشان در این باره همانندی داشته و تفاوت چندانی با هم ندارند. این همانندی تا جایی است که گاهی می‌توان بیشترین شباهت‌ها را در این استدلال‌ها به‌روشنی مشاهده نمود.^۱

❁ نتیجه‌گیری

حضرت ابوطالب علیه السلام در میان اسماعیلیان دارای بالاترین جایگاه در نظام امامت به‌مثابه «امام مقیم» بوده و واسطه میان دور پنجم و ششم از ادوار هفت‌گانه امامت به‌شمار می‌رود. در سده‌های میانه اسلامی، سخن از جایگاه ابوطالب علیه السلام در نظام امامت بیشتر در میان آثار طیبیان اسماعیلی در یمن به چشم می‌خورد؛ ولی نزاریان و دیگر شاخه‌های فکری اسماعیلی به‌سان دروزیه، کم‌تر در نگاشته‌های خود به این امر پرداخته‌اند؛ اما در دوران حاضر، نویسندگان اسماعیلی با گرایش‌های متفاوت طیبی، نزاری و دروزی در آثار خویش از جایگاه ابوطالب علیه السلام سخن گفته‌اند. یکی از اموری که پس از تعریف جایگاه ابوطالب علیه السلام در سلسله امامان در بیشتر این آثار بدان اشاره شده است، سخن از ایمان ابوطالب علیه السلام است که عالمان اسماعیلی تلاش کرده‌اند تا به یاری آیات، روایات و قرائن تاریخی موجود در میراث نوشتاری مسلمانان، آن را به اثبات برسانند و در این راه، بیشترین همراهی را با استدلال‌های عالمان شیعی داشته‌اند. در این باره، هر چند گزارش‌هایی مبنی بر عدم تظاهر جناب ابوطالب علیه السلام به اسلام وجود دارد؛ اما از مجموع این استدلال‌ها می‌توان ایمان ایشان را برداشت نمود و این رفتار او را از روی تقیه و برای حفظ جان و حمایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله تلقی کرد؛ اگرچه گزارش‌ها و اشعار متعددی نیز از ابوطالب علیه السلام مبنی بر اقرار ایشان به پیامبری و تصدیق آن حضرت در آثار اسماعیلیان وجود دارد.

❁ منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه: ناصر مکارم شیرازی، قم: دارالقرآن الکریم، ج ۲، ۱۳۷۳ق؛
۲. کتاب مقدس (ترجمه قدیم)، انگلستان: ایلام، ج ۳، ۲۰۰۲م؛
۳. ابن ابی‌الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی‌الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ج ۱، ۱۴۰۴ق؛
۴. ابن اسحاق، محمد، سیره ابن اسحاق، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ج ۱، ۱۳۹۸ق؛
۵. ابی‌خزام، انور فؤاد، اسلام الموحدين: المذهب الدرزی فی واقعة الإسلامی والفلسفی والتشریعی، لبنان: دار الفارابی، ۲۰۰۶م؛
۶. اشعری، ابوالحسن، مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین، ویسبادن آلمان: فرانس شتاینر، ج ۳، ۱۴۰۰ق؛
۷. اعظمی، محمد حسن، الحقائق الخفية عن الشيعة الفاطمية والإثني عشرية، قاهره: الهيئة المصرية العامة للتأليف والنشر، ۱۹۷۰م؛
۸. الآجری البغدادی، محمد بن الحسین، الشریعة، ریاض: دار الوطن، ج ۲، ۱۴۲۰ق؛

۱. برای نمونه بنگرید به: مفید، ۱۴۱۴ق، ص ۱۳۹؛ الولید، ۱۴۰۳ق، ص ۵۷.



٩. تامر، عارف، الإمامة في الإسلام، بيروت: دارالأضواء، ج١، ١٤١٩ق/١٩٩٨م؛
١٠. الحارثي اليماني، سيد طاهر، الأنوار اللطيفة في حقيقة الفلسفة الفاطمية، [بي جا]: [بي نا]، [بي تا]؛
١١. الحامدي، ابراهيم بن حسين، كنز الولد، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس، ١٤١٦ق؛
١٢. الحلبي الشافعي، ابوالفرج علي بن ابراهيم، السيرة الحلبية (إنسان العيون في سيرة الأئمة والمؤمن)، بيروت: دارالكتب العلمية، ج٢، ١٤٢٧ق؛
١٣. دفترى، فرهاد، تاريخ و عقايد اسماعيليه، تهران: فرزنان، ج٣، ١٣٨٣ش؛
١٤. سيد نصرالله بن هبة الله، صحيفة الصلاة للأولاد، حيدرآباد دكن: [بي نا]، ١٣٩٠ق؛
١٥. صدوق، محمد بن علي بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة، تهران: اسلاميه، ج٢، ١٣٩٥ق؛
١٦. غالب، مصطفى، الإمامة و قائم القيامة، بيروت: دار و مكتبه الهلال، ١٩٨١م؛
١٧. غالب، مصطفى، الحركات الباطنية في الإسلام، بيروت: دارالاندلس، [بي تا]؛
١٨. قاضي نعمان بن محمد، اختلاف اصول المذاهب، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس، ج٣، ١٩٨٣م؛
١٩. قاضي نعمان بن محمد، شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، تحقيق: محمد حسين حسيني جلالى، قم: جامعه مدرسين، ج١، ١٤٠٩ق؛
٢٠. القرشي، ادريس عماد الدين، زهر المعاني، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت: المؤسسة الجامعه للدراسات، ج١، ١٤١١ق/١٩٩١م؛
٢١. الكرمانى، احمد حميد الدين، راحة العقل، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس، ج١، ١٩٦٧م؛
٢٢. الكليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: على اكبر غفارى و محمد آخوندى، تهران: دارالكتب الإسلاميه، ج٤، ١٤٠٧ق؛
٢٣. المسعودى، علي بن الحسين، اثبات الوصية، قم: انصاريان، ج٣، ١٤٢٦ق؛
٢٤. مفيد، محمد بن محمد، تصحيح اعتقادات الإمامية، قم: كنگره شيخ مفيد، ج٢، ١٤١٤ق؛
٢٥. الموسوى، فخارين معد، ايمان ابى طالب (الحجة على الذاهب إلى كفر ابى طالب)، تحقيق: محمد بحر العلوم، قم: دار سيد الشهداء، ج١، ١٤١٠ق؛
٢٦. نامعلوم، «مسائل مجموعة من الحقائق والدقائق والأسرار السامية»، مندرج در: أربع كتب إسماعيليه، تحقيق: رودولف اشتروتمان، دمشق: التكوين، ج١، ٢٠٠٦م؛
٢٧. نوبختى، حسن بن موسى، فرق الشيعة، بيروت: دارالأضواء، ج٢، ١٤٠٤ق؛
٢٨. الوليد، علي بن محمد، «رسالة تحفة المرتاد و غصة الأضداد»، مندرج در: أربع كتب إسماعيليه، تحقيق: رودولف اشتروتمان، دمشق: التكوين، ج١، ٢٠٠٦م؛
٢٩. الوليد، علي بن محمد، الذخيرة في الحقيقة، تحقيق: محمد حسن اعظمى، بيروت: دارالثقافه، ١٩٧١م؛
٣٠. الوليد، علي بن محمد، تاج العقائد و معدن الفوائد، تحقيق: عارف تامر، بيروت: مؤسسه عزالدين للطباعه والنشر، ج٢، ١٤٠٣ق/١٩٨٢م؛
٣١. اليمنى، جعفر بن منصور، سرائر و اسرار النطقاء، تحقيق: مصطفى غالب، بيروت: دارالاندلس، ج١، ١٤٠٤ق/١٩٨٤م؛
٣٢. Tajddin Sadik Ali, Mumtaz Ali, Ismaili Through History, Karachi: Islamic Book Publisher, First Edition, ١٩٩٧.



حضرت ابوطالب عمران بن عبدالمطلب علیه السلام شاعری آسمانی بانسلی از ستارگان

به قلم دکتر فریده مهدوی دامغانی^۱

۱. نویسنده و پژوهشگر. ایشان علاوه بر زبان فارسی، به زبان های انگلیسی، فرانسه، ایتالیایی، اسپانیایی و لاتین مسلط است و تاکنون موفق به ترجمهٔ بیش از ششصد اثر، در زمینهٔ ادبیات کلاسیک و میراث دینی، عرفانی و ادبی جهان گردیده است.

✦ طلیعه سخن

خدای توانا و مهربان برکت عظیم و ممتاز خویشاوندی بسیار نزدیک و حمایت آمیزی با حضرت رسول اکرم ﷺ را که همانا «رحمة للعالمین» است، به انسانی والامقام، محتشم و مهربان همچون حضرت ابوطالب، عمران بن عبدالمطلب ﷺ عنایت فرمود و نیز برکت مقام والای «پدری» نسبت به حضرت علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین ﷺ را به ایشان مرحمت فرمود و این نشانگر آن است که بی شک، ایشان موجودی از نوع لطیف ملکوتیان اعلی است.

زیرا خداوند عالم هرگز مایل نبود که پیامبر مهربان خود را در این عالم تنها بگذارد: «سوگند به شب، آنکه که آرام گیرد که پروردگار تو، تو را تنها رها نکرده است...!» (سوره مبارکه ضحی) و لذا برای آن کودک یتیم و تنها، عمویی بسیار مهربان که درست مانند پدری که جانانه به فرزند خود عشق می ورزید، به ایشان عنایت فرمود و این عموی «پدرگون» و بزرگوار، این نماد بخشش و بزرگواری که به حق، هرگز ذره ای تعصب و تفاوت میان این برادرزاده یگانه و دیگر فرزندان خود قائل نشد، کسی نیست؛ مگر حضرت ابوطالب ﷺ.

انسان شایسته ای که پیوسته در کنار کعبه مکرمه به طواف مشغول بود و با خدای کعبه به راز و نیاز می پرداخت و تمام وقایع مهم زندگی خود را در رؤیاهایی صادقانه مشاهده می کرد و هر روز، در اندیشه خدمتگزاری و ابراز سخاوت و احسان بیشتر به جامعه تهی دستان دوران خود، از فعالیت های همیشگی کوتاهی نداشت؛ چونان که کرم و سخاوتش زبان زد مکیان و زائران خانه خدا بود و هرگاه، با وجود تنگدستی اش، قصد انفاق و طعام دادن به مستمندان و تهی دستان را داشت، دیگر هیچ بزرگی در قریش یا حتی در سراسر مکه، در اندیشه برابری با اطعام دادن کریمانه او نبود. به راستی که سخاوت که همانا از ویژگی های مشخصه پیامبر اکرم ﷺ و «اهل بیت ﷺ» است، در وجود این شخصیت محترم و والامقام نیز به حد و افرو وجود داشت. انسانی که نه تنها عنوان رهبری قبیله «قریش» و

ریاست قبیله «بنی هاشم» را بر خود داشت، بلکه همزمان محافظت از کعبه مکرمه نیز بنا بر وصیت پدر گران قدرش حضرت عبدالمطلب ﷺ بر عهده او بود و بنا به رسم معمول اعراب، از دیرباز عنوان «کلیدداری کعبه» را نیز با نهایت افتخار در اختیار داشت. در دوران جاهلیت، او به عنوان «شیخ الابطح»، از بهترین و زیباترین صفات آن دوران برخوردار بود و شهرتی پرآوازه داشت.

او نه تنها با چهره ای نیکو و خوشایند بلکه با خصوصیات اخلاقی باز هم نیکوتر و زیباتری، اعمال شایسته خود را برای اهالی مکه و نیز زائران و مسافرانی که به آن شهر تجاری و دینی وارد می شدند، به نمایش می گذاشت و می کوشید، با رفتار میهمان نوازانه، شایسته و محترمانه ای که از خود به عنوان سید و سالار قبایل «قریش» آشکار می ساخت، تصویری بسیار خوشایند و مثبت از مکیان و میهمان نوازی سخاوتمندانه آنان برای دیگران آشکار سازد و بدان سان نیز، سطح اندیشه و آگاهی مکیان را با انجام کارهایی که از سخاوت ذاتی و روحیه بشردوستانه و یاری رساننده او حکایت داشت، بیش از پیش تعالی ببخشد و آنان را به سوی رفتاری شایسته، محبت آمیز و محترمانه نسبت به همگان هدایت و راهنمایی کند.

او همچنین مقام «سقاییت» زائران خانه خدا را با نهایت مهربانی و دقت و جدیت بر عهده داشت و تشنگی حجاج «بیت الله الحرام» را با آب مقدس و زلال «زمزم» سیراب می کرد. او همزمان شاعری بسیار هنرمند و مستعد بود و به نظر می رسد که در این هنر ذهنی و روحانی، آن چنان توانا بود که در هر موقعیت و شرایطی، همچون هاتفی آسمانی، بی درنگ سروده های زیبا و پرمعنایی را از وجود لطیف و همزمان متعهد خود، آشکار می ساخت.

اشعاری که در آن دوران می سرود، از روح شاعرانه و همزمان مقتدر و فرهیخته او حکایت داشت و بنا به فرموده ابن شهر آشوب: «اشعار ابوطالب ﷺ دارای عالی ترین محتوا و مضامین حق طلبی، ایمان، صداقت، تصدیق پیامبر عظیم الشان اسلام ﷺ و دفاع از آن حضرت است...»



او از دیرباز و بنا به روحیه خاصی که خداوند متعال در وجود او به میراث نهاده بود، این حقیقت انکارناپذیر را دریافته بود که به جای استفاده از سلاح‌های جنگی و خشونت بار، از سلاحی بس زیبا، روح پرور، نافذ و بسیار تأثیرگذار که همانا سرودن ابیاتی فصیح و پرمعنا بود، برای پیشبرد و هدایت و راهنمایی و گاه نیز برای تأدیب و سرزنش دیگران استفاده کند. گاه نیز برای پایان بخشیدن قاطعانه به جسارتِ جسوران و گستاخی گستاخان و آزار آزاردهندگان...

در آن دوران، جایگاه «شاعر» بسیار بالاتر و بهتر از جایگاه «سلحشور» بود و شاعری که از هنر بلاغتی زیبا و خدادادی بهره‌مند بود، می‌توانست به‌گونه‌ای، نماینده و سخنگوی توانای قبیله خود به‌شمار آید و درست همان‌گونه که در چین یا یونان باستان، به هنر شاعری ارزش و منزلتی فراوان قائل بودند، در شبه جزیره عرب نیز، مقام «شاعر» را با هانتفی از عالم بالا یکی می‌دانستند و عمیقاً معتقد بودند که الهام شاعر، نه از جنس خاک و دنیای خاکی بلکه از جنس لطیف آسمان و مضامین تعالی بخش الهی است. او همان شاعر وارسته و متعهدی است که با هنر بلاغت آسمانی خود توانست، نجاشی (شهریار حبشه) را به اسلام دعوت کند. بدین سان برای او شعری نگاشت:

ای فرمانروای حبشه! تو نیک دانی که محمد صلی الله علیه و آله
همانند موسی و عیسی پیامبرست!
و مانند آن‌ها برای رهنمونی انسان‌ها آمده است!
مگر نه آنکه در کتب آسمانی شما از او یاد شده است؟
بدین سان، حال که راه حقیقت، روشن است، پس به اسلام بگره‌بند!
سپاس و قدردانی مرا نیز پذیرا باشید از اینکه هیچ‌کسی
از میان ما به سویتان ره نسپرد
مگر آنکه با نهایت احترام به نزد من بازگشت...!

آری... انسان والامقامی که فرزند دیگر او جناب جعفر بن ابی طالب علیه السلام به عنوان شهید گران قدری است که خداوند عالم دو بال زیبا در بهشت به او عنایت فرموده است. همین انسان شایسته، برادر پیرا و آوازه‌اش کسی نیست مگر حضرت حمزه بن عبدالمطلب علیه السلام ملقب به «اسدالله» که عنوان افتخارآمیز «سیدالشهداء» را پس از شهادت در جنگ احد از آن خود ساخت.

این انسان والامقام، بنا به خواست الهی، از میان تمام بانوان محترم و متشخص مگه، با زنی بس پارسا پیمان زناشویی بست. یگانه بانوی شایسته و پاکیزه و پاک سرشتی که در کل تاریخ اسلامی یا حتی پیش از آن، هرگز نمونه‌ای به‌مانند او نبوده است. بانویی که فرزند گران قدر خود امیرالمؤمنین علیه السلام را که مقدر بود، وصی و جانشین پیامبری الهی شود، در داخل فضای پاک و

نَبِيٍّ كَمُوسَى وَ الْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمٍ
فَكُلٌّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدِي وَ يَعْصِمُ
بِصَدَقِ حَدِيثٍ لَا حَدِيثَ الْمُرْجَمِ
فَإِنَّ طَرِيقَ الْحَقِّ لَيْسَ بِمُظْلَمٍ
لِقَضَاكَ إِلَّا أَزْجَعُوا بِالْتَّكْرُمِ

۱. تَعَلَّمَ مَلِيكَ الْحَبَشِ أَنْ مُحَمَّدًا
أَتَى بِالْهَدْيِ مِثْلَ الَّذِي أَتَى بِهِ
وَ إِنَّكُمْ تَتْلُونَهُ فِي كِتَابِكُمْ
فَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ نِدَاً وَ أَسْلَمُوا
وَ إِنَّكَ مَا يَأْتِيكَ مِنَّا عَصَابَةٌ

مطهر کعبه مگر مه به عالم هستی آورد. بانویی که مادر تمام فرزندان حضرت ابوطالب علیه السلام بود و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آن چنان به ایشان به عنوان جایگزینی برای مادر مرحومشان عشق و محبت می ورزیدند که در هنگام وفات این موجود پاک سرشت، پیکر مطهر او را با پیرهنی که خود بر تن داشتند، کفن کردند و فرمودند: «او از اهالی بهشت است...» و سپس خود به داخل قبر ایشان وارد شدند و در آن دراز کشیدند و آنگاه پیکر زنی را که همچون مادرش به او مهربانی کرده بود، درون قبر نهادند تا از فشارهای عالم ماورای زمینی به رنج نیفتد...

آری! بدین سان این انسان بزرگوار، این شاعر باایمان و متعهد، این اندیشمند دانا و این راهبر فرزانه و نیک-سرشت، برادر یک شهید وارسته (حضرت حمزه علیه السلام) و پدر دو شهید گران قدر (حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین شهید محراب و جناب جعفر طیار علیه السلام) و نیای نوزده شهید از فرزندان پسر عالی مقامش حضرت علی بن ابی طالب مولی الموالی علیه السلام است: حضرت حسن بن علی، حضرت حسین بن علی، حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و شانزده فرزند دیگر آن حضرت که همه، به غیر از امام حسن مجتبی علیه السلام، در فاجعه کربلا، در راه عشق به پروردگار متعال و محافظت از اسلام به درجه والای شهادت نائل آمدند.

این بنده راستین خدا، این «کلیددار» راهب و زاهد کعبه، همزمان نیای ده شهید از میان فرزندان پسر دیگرش جناب عقیل بن ابی طالب است که نه تن از آنان در واقعه کربلا و در کنار حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به شهادت رسیدند و دهمین آن ها در شهر کوفه و درست به مانند شهدای بزرگوار کربلا که به غیر از تحمل کردن انواع مصائب و ناجوانمردی ها و بی رحمی های گوناگون، ناگزیر از تحمل کردن تشنگی شدید نیز بودند، تشنه لب به درجه شهادت نائل آمد و کسی مگر حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام نیست.

او همچنین نیای چهار شهید از میان فرزندان پسر دیگرش جناب جعفر بن ابی طالب (ملقب به جعفر طیار علیه السلام) است که آنان نیز در صحرای کربلا و در روز عاشورای حسینی، در برابر

آقا و مولایشان حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام شربت شهادت را با جان و دل نوشیدند.

شاید به جرأت بتوان گفت که او یگانه نیایی است که در تاریخ اسلامی، سی و سه تن از نوه های گران قدرش به مقام والای شهادت رسیدند.

نوه هایی که هر یک از آنان، گوهری یگانه در عالم و ستاره ای نورانی در آسمان درخشان بندگی و عبادت به خداست.

نوادگان شریف و فرشته گونی که شهادت هایشان، یکی پس از دیگری و نسل اندر نسل، همچنان ادامه یافت و نشانی درخشان و سرخ در آسمان آسمانیان و در زمین زمینیان، در پس خود بر جای نهاد.

از وجود مقدس کریم اهل بیت علیهم السلام گرفته تا «ثارالله» علیه السلام تا «قمر بنی هاشم» علیه السلام، تا «سفیر مظلوم» اباعبدالله- الحسین علیه السلام در کوفه تا تمام برادران جان نثار این بزرگواران که یکی پس از دیگری، به ضرب شمشیرهای دشمنان بی رحم اهل بیت علیهم السلام به عالم باقی شتافتند.

در هیچ کتاب تاریخی، در هیچ سرزمینی، این گونه نیایی نبوده است که مقام شهادت تا این مقدار به نوادگان نجیب و پاک سرشتش اعطا شده باشد!

آیا به راستی می توان نمونه ای مشابه با سرنوشت حضرت ابوطالب علیه السلام در صفحات تاریخ اسلامی یا تاریخ دنیای غرب یا حتی تاریخ خاور دور یافت؟

آیا به راستی چنین انسان ویژه ای، از درجات والای عرفانی، دینی و علمی برخوردار نبوده است؟
آیا به راستی از نوع موجودات منحصر به فرد و یگانه نبوده است؟

آیا می توانسته است، این ویژگی های ماورای انسانی را داشته باشد و از آن ها آگاهی عارفانه ای نداشته باشد؟

آیا بدون بهره مندی از چنین ویژگی هایی، می توانسته است، نعمت و افتخار پرورش دادن و همزیستی در کنار موجوداتی یگانه همچون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته باشد؟

انسانی که آن چنان از درجات والای معنوی و دینی برخوردار بوده است و آن چنان ایمان قوی، مستحکم و تزلزل ناپذیری داشته است که آن هنگام که خصومت و شرارت و دشمنی و خباثت و ظلم کافران مگه علیه پسر معنوی خود، پیامبر اسلام ﷺ را مشاهده می‌کند، بر اساس ایمان قوی و عاشقانه‌ای که به خدای واحد و یگانه در دل داشت و نیز به خاطر ایمان مستحکم و مطلق که به وظیفه پیامبری برادرزاده عظیم الشأنش داشت، آماده شد تا از زندگی آسوده و راحت خود و نیز تمام مسئولیت‌های مهمی که در مکه داشت، دست بشوید و با وجود کهولت سن، به همراه برادرزاده گرامی و فرزندان و یاران پیامبر اکرم ﷺ به «شعب ابوطالب» پناه ببرد و سه سال پایانی عمر شریف خود را در نهایت سختی و دشواری و بدون آنکه هرگز سخنی سرزنش‌آمیز بر زبان جاری سازد یا ذرّه‌ای ناراحتی و اندوه از انواع بی‌عدالتی‌ها و خطرات آشکار و پنهان علیه خود و فرزندانش ابراز دارد، سپری کند.

آن نیز فقط به خاطر ایمان و تسلیم‌پذیری مطلقش به پیشگاه خدای یگانه و نیز عشق و اعتماد عمیقی که به راستگویی و رسالت به حق برادرزاده و پسر معنوی گران قدرش داشت. او حتی تا بدان جا پیش رفت که خاضعانه و مشتاقانه حاضر بود، پسران خود را با نهایت سخاوت و شجاعت، فدای خاک پای حضرت پیامبر اکرم ﷺ که همانا «بهترین موجود» عالم است، کند!

کسی که خدای یگانه‌اش را آن چنان دوست می‌داشت که در سروده‌ای کوتاه و بسیار زیبا، به توصیف خدای کعبه می‌پردازد و می‌فرماید:

درماندگان بنی‌هاشم به او پناه می‌برند!
و در سایه لطف و عنایت اوست
که در نهایت سعادت و نعمت زندگانی به سرمی‌آورند...
همویی که میزان عدالت است و به اندازه دانه جوئی
از صراط عدالت منحرف نمی‌شود!
و یگانه‌الگوی راستی و درستی است!

خداوند عالم به چنین انسان با ایمان و پاک‌سیرتی، عنایات فراوان و بی‌پایانی مرحمت فرمود و او را از «شایستگان» و «نیک‌سرشتان» و «راست‌گویان» و «پرهیزکاران» قرار داد و گرچه مقدر فرموده بود که او را با عنوان زیبای «شهید راه حق» مزین نفرماید؛ اما او را نیای «شهادایی» که عالم هستی هرگز نظیر آنان را به خود ندیده است، قرار دهد.





حضرت ابوطالب عليه السلام

از دیدگاه اشاعره و ماتریدی

حجت الاسلام والمسلمین سیدلطف الله جلالی^۱

❖ جایگاه ایمانی ابوطالب علیه السلام در بین فرزندان عبدالمطلب

بحث درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام است. نام مبارک ایشان طبق برخی از روایات عمران بن عبدالمطلب و مکنی به کنیه ابوطالب است که در آن دوران رئیس قبیله بنی هاشم و از بزرگان مکه بوده است.

ابوطالب، براساس برخی روایات تاریخی، قبل از بعثت پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله از شخصیت‌های امین و اهل ارتباطات اجتماعی گسترده بوده و در شهر مکه جزو رؤسای بزرگ شهر محسوب می شده است. او وصی پدرش حضرت عبدالمطلب بوده و بر طبق وصیت او، سرپرستی پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله نیز به حضرت ابوطالب علیه السلام واگذار شده بود.

پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله، چهار عمو داشت که عبارت بودند از: ابوطالب، عباس، حمزه و ابولهب. در این جمع جایگاه ابولهب به لحاظ ایمانی مشهور است که از دشمنان سرسخت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و تا آخر هم ایمان نیاورد. گرچه این مسئله مطرح است که ابولهب به لحاظ قبیله مربوط به بنی هاشم بود؛ اما به لحاظ خانه و خانواده به بنی امیه تعلق داشت؛ چراکه همسر او خواهر ابوسفیان بود که به شدت تحت تأثیر او قرار داشت و به همین دلیل با پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله مخالفت می ورزید. ابوسفیان نیز تا جایی که در توان داشت، با پیامبر صلی الله علیه و آله مقابله کرد و در نهایت، ناگزیر تسلیم شده و به ظاهر اسلام آورد؛ اما ابولهب هیچ‌گاه اسلام نیاورد و با کفر از دنیا رفت. همچنین وضعیت دیگر عموی آن حضرت، جناب حمزه بن عبدالمطلب نیز آشکار است. او در مکه اسلام آورد و در این شهر از پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع کرد و در مدینه جزء مهمترین شخصیت‌هایی بود که از پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله حفاظت و حمایت کرد و با اهدای خون خود در راستای حمایت از دین اسلام، به درجه عالی شهادت نایل شد و سیدالشهداء لقب گرفت و مهمترین شهیدی بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تقدیم اسلام شد و در معرکه احد به شهادت رسید. وضعیت این دو عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در کفر و در اسلام مشخص است؛ اما وضعیت دو عموی دیگر حضرت که در میان مورخان چندان آشکار نبوده و محل بحث‌ها و تردیدهایی قرار گرفته است، جناب ابوطالب و جناب عباس بن عبدالمطلب هستند.

درباره عباس گفته شده که او در مکه مسلمان شده بود؛ اما به اشاره پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام خود را کتمان می کرد و در بین کفار و مشرکین زندگی می کرد تا اخبار آنان را به پیامبر صلی الله علیه و آله برساند و به عنوان چشم پیامبر صلی الله علیه و آله در میان کفار قریش بود تا از راه دور به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت کند. البته روایت دیگری هم هست که نشان می دهد، جناب عباس علاقه جدی به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته و در نهایت بعد از فتح مکه همراه با سایر مشرکین مکه از سرناچاری مسلمان شده است.

جناب ابوطالب عموی بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله در این بین اهمیت بیشتری دارد. از منظر شیعه هیچ تردیدی در اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام وجود ندارد و اینکه او جزء نخستین مسلمانان بوده که در مکه اسلام آورده و از مدافعان اصلی اسلام و پیامبر مکرم صلی الله علیه و آله بوده است.

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در کتاب شریف المیزان تأکید می کند که روایات ائمه اهل بیت علیهم السلام در





بت می‌تراشیده و دارای دانش هیئت و نجوم بوده است و به تصریح قرآن کافر است، پدر حضرت ابراهیم خلیل الله نبوده، بلکه عموی او بوده و چون سرپرستی و حفاظت ایشان را بر عهده داشته، حضرت ابراهیم از باب احترام او را پدر صدا می‌کرده و پدر واقعی ایشان نبوده است. در اینجا هم علمای شیعه برای این مسئله تاریخی این جنبه کلامی را قائل هستند که حضرت ابوطالب علیه السلام نیز مؤمن بوده و هرگز مشرک نبوده است. از سوی دیگر برخی از مغرضان مخالف ائمه اهل بیت علیهم السلام مانند ابن تیمیه و برخی از اهل حدیث بر این اعتقاد بودند که حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است. نکته قابل تأمل این است که مسئله کفر حضرت ابوطالب بر خلاف شواهد متقن تاریخی است؛ اما در برخی از روایات اهل سنت که با ضعف‌های بسیاری مواجه هستند، بحث کفر حضرت ابوطالب علیه السلام مطرح شده است.

ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام استفاضه دارد.^۱ چنانکه مرحوم شیخ طوسی در کتاب شریف تبیان، ادعای اجماع امامیه را بر این می‌داند که حضرت ابوطالب علیه السلام مؤمن از دنیا رفته است.^۲

✿ ایمان ابوطالب مسئله‌ای تاریخی یا کلامی؟

تردید وجود ندارد که اصل مسئله ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام که آیا وی به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورده بود یا خیر و اینکه آیا او مؤمن از دنیا رفت یا خیر، یک مسئله تاریخی است؛ اما به دلایلی، این مسئله به یک مسئله کلامی بدل شد. در این بین، شیعه به ایمان آن حضرت باور دارد و غالب اهل سنت، ایمان او را نپذیرفته‌اند. همان‌طور که اشاره شد، مرحوم شیخ طوسی می‌فرماید: امامیه اجماع بر ایمان ابوطالب دارند و ادله قطعی در این باره وجود دارد.^۳ با این حال، در میان علمای عامه نیز، افراد بسیاری هستند که معتقدند، حضرت ابوطالب علیه السلام در حال اسلام از دنیا رفته است. آنچه که باعث شد، این مسئله تاریخی، به یک مسئله کلامی مبدل شود، این است که حضرت ابوطالب والد دوازده امام علیهم السلام است. ایشان بلاواسطه پدر امیرالمؤمنین علیه السلام و مع‌الواسطه پدر سایر ائمه طاهرين علیهم السلام است. در مذهب شیعه بحثی وجود دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام لازم است، از ارحام مطهره و اصلاط مطهره باشند و صلبی که حامل وجود مقدس امام و پیامبر صلی الله علیه و آله است، باید طاهر باشد و رحمی نیز که حامله به وجود مقدس امام و پیامبر صلی الله علیه و آله است، لازم است نسل اندر نسل طاهر باشد. از همین باب است که علمای شیعه درباره ابراهیم خلیل الله علیه السلام نیز تعبیر «أب» را که درباره آذربت تراش نمود، نسبت به ابراهیم خلیل الله علیه السلام به کار رفته است، به «عم» تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند که آذر بت پرست بت تراش که برای نمود کافر خدمت می‌کرده و

۱. سید محمد حسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۶، ص ۵۷.

۲. محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۱۶۴.

۳. همان.

❖ نگاهی اجمالی به ریشه‌های تاریخی تردید در ایمان ابوطالب علیه السلام

بحث کفر حضرت ابوطالب علیه السلام در روایات دارای منشأ تاریخی است که به نظر می‌رسد، از وجود دو سلسله حکومت در قرون متقدم اسلامی، یعنی حکومت بنی امیه و حکومت بنی عباس، ناشی می‌شود. شاید این نکته، همان طور که برخی از بزرگان و اساتید ما به آن اشاره کرده‌اند، درست باشد که بحث کفر حضرت ابوطالب علیه السلام بیشتر از سوی بنی عباس مطرح شده است. عباسیان در اواسط قرن دوم هجری یعنی از سال ۱۳۲ هجری حکومت را در دست گرفتند و در ابتدا و به خصوص در زمان خلافت سفاح (حکومت ۱۳۲-۱۳۶ق)، عنوان کلی بنی هاشم را مطرح می‌کردند؛ اما در زمان خلافت منصور دوانیقی (حکومت ۱۳۶-۱۵۸ق) خلیفه دوم عباسی، بحث را روی مسئله وراثت منتقل کردند و اینکه در بحث امامت و حکومت بنی عباس نسبت به آل علی و آل ابوطالب علیه السلام دارای حق بیشتری هستند. ادعای منصور عباسی این بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان فوت خود، فرزند ذکوری از خود به جای نگذاشت و در حکومت ذکوریت شرط است. وارثانی که از پیامبر صلی الله علیه و آله مانده بودند، عموی او و عموزاده‌های او بودند. عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر، و علی بن ابی طالب علیه السلام و عقیل بن ابی طالب و دیگران عموزاده‌های آن حضرت بودند. طبیعی است که با بودن عمو، در ارث، نوبت به عموزادگان نمی‌رسد. بنابراین عباسیان در قرن دوم هجری ادعا کردند که ما فرزندان عباس بن عبدالمطلب وارث پدرمان عباس هستیم و او نیز وارث پیامبر صلی الله علیه و آله بوده و حکومت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله متعلق به عباس بوده و خلفای متقدم آن را غصب کرده‌اند. بنابراین عباسیان بحث حقانیت و شایستگی بیشتر خود نسبت به آل علی و آل ابی طالب علیه السلام را مطرح کردند و بدین ترتیب، حتی به طور ضمنی، امیرالمؤمنین علی علیه السلام ۷ را نیز در زمره خلفای غاصب برشمردند. در این راستا و برای تأیید و تثبیت دیدگاه خود، منصور دوانیقی شعار می‌داد که پیامبر صلی الله علیه و آله چهار عمو داشت که دو عموی او مؤمن از دنیا رفتند و اسلام آوردند که حمزه و عباس بودند و دو عموی دیگر او کافر از دنیا رفته و اسلام نیاوردند که ابولهب و ابوطالب بودند. بنابراین بحث کفر ابوطالب برخلاف شواهد تاریخی بسیاری است که در ادامه بحث، در ضمن بررسی دیدگاه اشاعره، به برخی از آن‌ها اشاره خواهد شد.

بنابراین، نتیجه این بحث این شد که مسئله مطرح شدن کفر ابوطالب، عمدتاً ریشه سیاسی داشته و برای کوبیدن آل ابوطالب علیه السلام از سوی حکومت اموی و به خصوص از سوی حکومت عباسی و به طور عمده از جانب ابوجعفر منصور دوانیقی مطرح شد و خلفای عباسی این بحث را پیگیری و تعقیب کردند که ابوطالب کافر از دنیا رفته است.

❖ مکاتب کلامی اهل سنت و مسئله ایمان ابوطالب علیه السلام

اکنون، بحث را روی مکاتب کلامی اهل سنت می‌بریم تا ببینیم در مکاتب کلامی اهل سنت آیا همه اهل سنت به این عقیده هستند که ابوطالب کافر از دنیا رفته است یا اینکه برخی از آنها اعتقاد داشتند، ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است؟ تمرکز بحث بیشتر روی دیدگاه مذهب ماتریدیه حنفیه و دیدگاه اشاعره شافعیه است. مذاهب مهم دیگری هم از مذاهب کلامی عامه در قرون گذشته وجود داشته که امروزه از بین رفته‌اند؛ اما دو مذهب ماتریدیه و اشاعره از مذاهب اصلی امروزی جهان اسلام





در قرون گذشته مذاهب دیگری از مذاهب عامه وجود داشتند که مشهورترین آنها مذهب معتزله بوده که امروزه از بین رفته‌اند. در بین معتزله دانشمندان بسیاری معتقد به ایمان ابوطالب بودند که از جمله شخصیت‌های مهم آنان، ابوالقاسم کعبی بلخی، ابوجعفر اسکافی و ابن ابی‌الحدید معتزلی است که دست کم این سه نفر معتقد بودند، جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه تأکید می‌کند که «اختلف الناس في إيمان أبي طالب فقالت الإمامية و أكثر الزيدية ما مات المسلماً و قال بعض الشيوخ من المعتزلة بذلك منهم الشيخ أبي القاسم البلخي و ابوجعفر الاسكافي و غيرهما». ابن ابی‌الحدید نیز این دیدگاه را پذیرفته است؛ اما گذشته از معتزله در میان علمای ماتریدیه و اشاعره هم، دانشمندان برجسته‌ای هستند که به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام معتقد هستند و در این باره کتاب نوشته‌اند.

هستند و در جهان کنونی جایگاه بااهمیتی دارند و به لحاظ جمعیتی اکثریت قریب به ۹۵ درصدی جهان اهل سنت را تشکیل می‌دهند. اشاره کردیم در قرون گذشته مذاهب دیگری از مذاهب عامه وجود داشتند که مشهورترین آنها مذهب معتزله بوده که امروزه از بین رفته‌اند. در بین معتزله دانشمندان بسیاری معتقد به ایمان ابوطالب بودند که از جمله شخصیت‌های مهم آنان، ابوالقاسم کعبی بلخی، ابوجعفر اسکافی و ابن ابی‌الحدید معتزلی است که دست کم این سه نفر معتقد بودند، جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه تأکید می‌کند که «اختلف الناس في إيمان أبي طالب فقالت الإمامية و أكثر الزيدية ما مات المسلماً و قال بعض الشيوخ من المعتزلة بذلك منهم الشيخ أبي القاسم البلخي و ابوجعفر الاسكافي و غيرهما». ابن ابی‌الحدید نیز این دیدگاه را پذیرفته است؛ اما گذشته از معتزله در میان علمای ماتریدیه و اشاعره هم، دانشمندان برجسته‌ای هستند که به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام معتقد هستند و در این باره کتاب نوشته‌اند که در ذیل، ابتدا اسامی چند مورد از این کتاب‌ها را مطرح کرده و سپس وارد بحث از دیدگاه اشاعره و ماتریدیه درباره ایمان ابوطالب خواهیم شد.

❁ بغية الطالب لإيمان أبي طالب

یکی از شخصیت‌های برجسته و مهمی که در این باره کتاب نوشته و معتقد است، جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته است، علامه محمدرسول برزنجی (متوفای ۱۱۰۳ق) است که از علمای اشعری و شافعی است و کتاب مهمی درباره ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام به نام بغية الطالب لإيمان أبي طالب و حسن خاتمه نگاشته است؛ البته این کتاب به جلال‌الدین سیوطی هم نسبت داده شده است؛ اما صحیح این است که این کتاب مربوط به ایشان است و به اشتباه به سیوطی نسبت داده شده است. گرچه سیوطی نیز در لابلای آثارش به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام اشاره دارد. جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر سیوطی (متوفای ۹۱۱ق) از دانشمندان ذوالفنون شافعی اشعری در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هجری است که درباره مباحث مختلفی دارای کتاب است و در حوزه علم کلام نیز، دارای جایگاه برجسته و ممتازی است.

✦ ابوطالب بطل الاسلام

فرد دیگر از علمای اشاعره که به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام معتقد است قاضی حیدر بن محمد عرفی است. او کتابی درباره ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام به نام ابوطالب بطل الاسلام یعنی ابوطالب قهرمان اسلام نوشته و مطالب بسیاری را مطرح کرده و به شبهات پاسخ داده است.

✦ أسنى المطالب في نجاته أبي طالب

کتاب دیگری که مربوط به اشاعره و در اثبات ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام نوشته شده کتاب أسنى المطالب في نجاته أبي طالب است. واژه أسنى از ریشه «سنی» به معنای برجسته‌ترین مطالب است. این کتاب تألیف دانشمند برجسته شافعی و اشعری در قرن سیزدهم هجری احمد زینی دحلان است که اهل مکه و مفتی شافعیان مکه بوده و این کتاب را در دفاع از حضرت ابوطالب عليه السلام نگاشته است. گویا این اثر آقای شیخ احمد زینی دحلان، إتحاف الطالب بنجاة أبي طالب، نیز نامیده شده است.

✦ ابوطالب عم النبي صلى الله عليه وآله

شخصیت دیگری که در زمره علمای اشاعره است که در این باره کتاب نوشته است، عبدالعزیز سیدالاهل است که کتاب ابوطالب عم النبي صلى الله عليه وآله است. این عالم برجسته مصری در این کتاب، به دفاع از ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام پرداخته است.

✦ بلوغ المآرب في نجاته آباءه وعمه أبي طالب

شخصیت بعدی از مذهب اشاعره که در این باره کتاب مستقلی نوشته است، شیخ سلیمان الأزهری اللاذقی است که کتاب بلوغ المآرب في نجاته آباءه وعمه أبي طالب را نوشته است.

✦ صحوة الطالب في ردالشبهات عن أبي طالب

کتاب دیگری که در دفاع از ایمان ابوطالب نگاشته است، کتاب صحوة الطالب في ردالشبهات عن أبي طالب است که نویسنده آن، دانشمند اشعری شافعی عماد عبدالکریم سرور رفاعی است. وی دانشمندی است که در کلام، اشعری، در فقه، شافعی و در طریقت عرفانی، رفاعی است. او از دانشمندان معاصر و اهل سوریه است.

افزون بر این افراد که آثاری مستقل درباره ایمان ابوطالب نگاشته‌اند، دانشمندان برجسته دیگری از اشاعره هستند که هرچند کتاب مستقلی درباره حضرت ابوطالب عليه السلام و ایمان ایشان ننوشته‌اند؛ اما در لابلای آثارشان به صورت واضح و آشکار به ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام اشاره کرده‌اند که از جمله آنان علامه تلمسانی است که در حاشیه شفاء این بحث را مطرح کرده است. همچنین تاج‌الدین سبکی (متوفای ۷۷۱ق) صاحب کتاب مشهور طبقات الشافعیه نیز این بحث را مطرح کرده است. جناب حسن بن علی الشقاق الأردنی الهاشمی از علمای برجسته معاصر اشاعره نیز، در مقدمه کتاب



أسنی المطالب اثر أحمد زینی دحلان به طور مفصل درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام بحث کرده است که در ادامه بحث، از آن سخن خواهیم گفت.

✦ ابوطالب علیه السلام در آثار علمای حنفیه ماتریدیه

همچنین از علمای حنفیه ماتریدیه، افراد بسیاری به طور مستقل درباره حضرت ابوطالب علیه السلام کتاب نوشته اند. یکی از آنان، مولانا محمد معین هندی حنفی ماتریدی است که کتاب بسیار مهمی به نام اثبات اسلام ابی طالب نوشته است. آقای ابوالهدی محمد افندی نیز، کتابی به نام السهم الصائب لکبد من آذی أباطالب را نوشته که در آن به تفصیل درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام قلم زده است. همچنین آقای سید علی کبیر حسینی هندی حنفی ماتریدی هم، کتابی به نام غایة المطالب فی بحث ایمان ابی طالب را نوشته است. آقای شیخ احمدی فیضی جرومی حنفی ماتریدی نیز، کتاب فیض الوهاب فی نجات ابی طالب را نوشته است. یکی از مشهورترین دانشمندان حنفی ماتریدی، دانشمند ذوالفنون شمس الدین محمد بن علی بن احمد مشهور به «ابن طولون دمشقی» (متوفای ۹۵۳ق) است که در کتاب الروض النزیه فی الاحادیث التي رواها ابوطالب عن ابن أخیه به تفصیل درباره ایمان ابوطالب سخن گفته و این کتاب را به این بحث اختصاص داده است.^۱ علمای دیگری از علمای حنفی ماتریدی هستند که کتاب مستقل درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام ندارند؛^۲ اما در لابلای آثارشان به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام اشاره کرده اند و از جمله آنان سلیمان قندوزی حنفی صاحب کتاب ینابیع المودّة است. وی دانشمند حنفی ماتریدی است که از محبّان اهل بیت علیهم السلام است و در همین کتاب ینابیع المودّة درباره

آباء پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از جمله حضرت ابوطالب علیه السلام بحث کرده و درباره ایمان آنها نظر داده است. آقای متقی هندی صاحب کنز العمال در همین کتاب، بحثی را درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام مطرح کرده و روایات دال بر ایمان او را تأیید کرده و معتقد است، حضرت ابوطالب علیه السلام مؤمن از دنیا رفته است. سبط بن جوزی حنفی نیز از جمله دانشمندانی است که در آثار خود، به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام تصریح دارد. با این حال، غالب دانشمندان حنفی ماتریدی، به ایمان ابوطالب باور ندارند.

✦ بررسی ایمان ابوطالب از منظر حسن السقاف

تا اینجای بحث، گزارش مختصری از آثار و دیدگاه‌ها در میان علمای ماتریدیه و اشاعره درباره ایمان جناب ابوطالب علیه السلام، ارائه شد. اکنون، قصد داریم در این گفتار، از باب نمونه بیشتر روی مقدمه حسن بن علی السقاف اردنی بر کتاب اسنی المطالب فی نجات ابی طالب شیخ احمد زینی دحلان که نویسنده کتاب و مقدمه نویس هر دو از بزرگان اشاعره هستند، تمرکز کنیم تا روشن شود که آقای حسن السقاف، دانشمند برجسته معاصر، چگونه از ایمان جناب ابوطالب دفاع کرده و به شبهاتی که برخی از اهل سنت در این باره وارد کرده اند، پاسخ گفته است.

پیش از پرداختن به دیدگاه آقای سقاف، یادآور می شویم که باید به این نکته توجه کنیم که درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام احادیث بسیاری وارد شده است که آن حضرت مؤمن از دنیا رفته است. همچنین، اشعاری که از حضرت ابوطالب علیه السلام نقل شده، به خصوص بر ایمان او دلالت دارد و روایات بسیاری نیز، از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده است که حکایت از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دارد. شماری از علمای اهل سنت، به خصوص افرادی از عالمان اهل حدیث و سلفیه وهابیت معتقد هستند که حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا رفته است. چنانکه شماری از علمای حنفیه ماتریدیه و شماری دیگر از علمای شافعیه هم، بر این باور هستند که حضرت ابوطالب علیه السلام کافر از دنیا

۱. شایان ذکر است که این کتاب را مرحوم علامه محمد باقر محمودی تصحیح کرده و ضمیمه دیوان شیخ الابطاح (قم، مجمع الاحیاء الثقافة الاسلامیة) به چاپ رسانده است.
 ۲. برای اطلاع بیشتر از آثاری که پیروان مذاهب اربعه اهل سنت، درباره ایمان ابوطالب نگاشته اند، رک: عبدالله صالح المنتکفی، «معجم ما الف عن ابی طالب علیه السلام»، مجله تراثنا، شماره ۶۳ و ۶۴، ص ۲۰۰-۱۹۳.

رفته است. در اینجا برخی از شواهدی را که دلالت بر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دارد، از زبان آقای حسن بن علی السَّقَاف از علمای بزرگ اشاعره معاصر که زنده است و در اردن زندگی می‌کند و از جمله شخصیت‌های تراز اول جهان اسلام و البته اهل تقرب و نقد وهابیت است، از مقدمه وی بر کتاب اسنی المطالب فی نجاته ابی طالب نقل می‌کنیم و سپس به برخی از شبهاتی که از سوی کسانی که حضرت ابوطالب علیه السلام را کافر می‌دانند، مطرح کرده و از زبان آقای سَقَاف، به آن‌ها پاسخ خواهیم داد. نکته نخستی که آقای حسن بن علی السَّقَاف اشاره می‌کند، این است که وی می‌گوید: همه محققان جهان اسلام حتی کسانی که به کفر ابوطالب باور دارند، معترفند که ابوطالب پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری داده و از ایشان حراست کرده است و تأکید می‌کنند، پیامبر صلی الله علیه و آله در زمانی که ابوطالب زنده بود، دارای تکیه‌گاهی برجسته بوده است. طبق گزارش آقای سَقَاف، ابن حجر عسقلانی در آثار بسیاری از جمله در کتاب فتح الباری خود تأکید می‌کند، ابوطالب بر نصرت پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از بعثت ایشان، پیوسته استمرار داشت تا اینکه از دنیا رفت. «و کان یذب عن النبی صلی الله علیه و آله» او از پیامبر صلی الله علیه و آله حراست می‌کرد و کسانی را که ایشان را آزار می‌دادند، از آن حضرت دور می‌ساخت. این یکی از شواهدی است که آقای حسن السَقَاف برای ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام مطرح می‌کند. وی همچنین به شعر حضرت ابوطالب علیه السلام استناد کرده است که

وایبض یستسقی الغمام بوجهه
 یلوذ به الهلاک من آل هاشم
 ثمال الیتامی عصمة للارامل
 وهم عنده فی نعمة و فواضل

حسن السَقَاف از ابن کثیر دمشقی نقل می‌کند که «هذه قصيدة عظيمة بليغة جدا لا يستطيع يقوها إلا من نسبت إليه، و هي أفضل من المعلقات السبع و أبلغ في تأدية المعنى فيها جميعاً»؛ این قصیده‌ای بلیغ است که کسی نمی‌تواند، چنین قصیده‌ای بگوید؛ مگر شخصی که این قصیده به او منسوب است و این قصیده از معلقات سبعی که به عنوان مطالب فصیح و بلیغ بر پرده کعبه آویزان می‌کرده‌اند، نیز بالاتر و در رساندن معنی بلیغ‌تر است و حضرت ابوطالب علیه السلام چنین قصیده‌ای را در مدح پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است. آقای حسن السَقَاف به قصیده دیگری استناد می‌کند که در آن ابوطالب، چنین سروده است:

والله لن يصلوا اليك بجمعهم
 حتى أوسدَ في التراب دفينا

در ادامه این ابیات حضرت ابوطالب علیه السلام مخالفان پیامبر صلی الله علیه و آله را به مبارزه می‌طلبد و اعلام می‌کند تا زمانی که من در خاک دفن نشده باشم، دست شما به او نخواهد رسید و ما در اطراف او هستیم و از او دفاع خواهیم کرد. حسن السَقَاف چنین شواهدی را دلیل بر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام می‌داند. چنانکه وی با استناد به فقراتی در همین ابیات، به این نکته توجه می‌دهد که جناب ابوطالب دین پیامبر صلی الله علیه و آله را رسماً پذیرفته بوده است. مانند این بیت که می‌گوید:

و دعوتنی و علمت أنك ناصحی
 و ذكرت دیناً لا محالة أنه
 ولقد صدقت و كنت قبل أمينا
 من خير أديان البرية دينا





(ای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!) تو مرا دعوت کردی و من می دانم که تو صادقی و تو راست گفتی و تو امین هستی و من می دانم که دین تو بهترین ادیان است. آقای حسن السقاف، به درستی، چنین اشعاری از حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را دلیل برایمان او می داند.

نکته دیگری که آقای حسن السقاف بدان اشاره می کند، مسئله عام الحزن است. او می گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از درگذشت عمویش حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسرش خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به شدت محزون بود و به همین، جهت سال دهم بعثت که سال درگذشت آن دو بزرگوار است، سال عام الحزن نامیده شد. سقاف اشاره می کند که امکان ندارد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مرگ کسی محزون بشود و سال درگذشت او را سال اندوه و حزن بنامد که او مسلمان نبوده باشد؛ بنابراین این تأکید می کند که این شواهد، دلالت بر ایمان حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد.

از شبهاتی که درباره کفر حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ وجود دارد، حدیثی است که در ذیل دو آیه: «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ» و «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۱ وارد شده است. روایت از ابن مسیب از پدرش مسیب در کتاب های صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که وقتی جناب ابوطالب در بستر احتضار قرار گرفت، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر او وارد شد؛ در حالی که ابوجهل هم در کنار ابوطالب نشسته بود. طبق این روایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوطالب فرموده باشند: «أَيَّ عَمَلٍ قُلْتَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ...؛ عموا! لا اله الا الله بگو که من با این کلمه، نزد خداوند به واسطه شما احتجاج کرده و شما را شفاعت کنم». بر پایه این روایت، در این هنگام، ابوجهل و عبدالله امیه به ابوطالب می گویند: آیا تو از دین پدرانت صرف نظر می کنی؟ و ابوطالب در پاسخ می گوید: «من بر دین یا ملت پدرانم خواهم بود». در اینجا پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوطالب وعده داد که «أَمَا وَاللَّهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ مَا لَمْ أُنْهَ عَنْكَ؛ من برای تو استغفار می کنم تا زمانی که از آن نهی نشده باشم». طبق این روایت، به دنبال این ماجرا، این آیه نازل شد که «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»^۲ و یا آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۳ که مطابق برخی روایات، گفته شده

آقای حسن السقاف می گوید: پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از درگذشت عمویش حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسرش خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ به شدت محزون بود و به همین، جهت سال دهم بعثت که سال درگذشت آن دو بزرگوار است، سال عام الحزن نامیده شد. سقاف اشاره می کند که امکان ندارد، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مرگ کسی محزون بشود و سال درگذشت او را سال اندوه و حزن بنامد که او مسلمان نبوده باشد؛ بنابراین این تأکید می کند که این شواهد، دلالت بر ایمان حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ دارد.

۱. توبه، ۱۱۳.

۲. قصص، ۵۶.

۳. توبه، ۱۱۳.

۴. قصص، ۵۶.



است که پیامبر صلی الله علیه و آله دوست داشت، ابوطالب هدایت شود و ایمان بیاورد؛ اما آیه نازل شد که تو نمی‌توانی هرکسی را که دوست بداری، هدایت کنی؛ بلکه هدایت به دست خداوند متعال است و ابوطالب، ایمان نخواهد آورد. کسانی که قائل به کفر حضرت ابوطالب عليه السلام هستند، به این روایات استناد می‌کنند. آقای حسن السقاف در نقد این روایت می‌گوید: این روایت شاذ و مردود است و امکان اعتماد به آن وجود ندارد. در استشهاد به این روایت، حسن السقاف از ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری فی شرح البخاری نقل می‌کند که «انّ فی نزولها فی ابي طالب نظر»؛ در نزول این آیات درباره ابوطالب تأمل وجود دارد و ما آن را نمی‌پذیریم. «و هذا طعن صريح فی حدیث ابن مسیب عن ابيه». حسن السقاف می‌گوید: این سخن جناب ابن حجر طعن صریح در حدیث ابن مسیب در داستان درگذشت ابوطالب است که در صحیحین وارد شده است. چنانکه خود ابن حجر عسقلانی درباره نزول این آیه درباره ابوطالب اشکال می‌کند و می‌گوید:

«هذا فيه اشكال لان وفات ابي طالب كان بمكة قبل الهجرة اتفاقاً وقد ثبت أن النبي أتى قبره لما اعتمر فاستأذن ربه أن يسغفرها فنزلت الآية»؛ این آیه درباره مرگ ابوطالب نازل نشده است؛ چراکه این آیه در سال‌های بعد از هجرت و در مدینه نازل شده و یا در زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله قصد عمره داشته، نازل شده است؛ در حالی که جناب ابوطالب به اتفاق مورخان، قبل از هجرت و در مکه وفات یافته است؛ البته حسن السقاف سخن ابن حجر را در اینکه این آیه درباره مادر آن حضرت نازل شده باشد، رد کرده و آن را مردود می‌داند. بنابراین حسن السقاف می‌گوید: این روایات صحیح نیست و نمی‌شود، به آنها اعتماد کرد و از حیث محتوا اضطراب داشته و با شواهد تاریخی نمی‌سازد و همین‌طور در اینکه آیه شریفه «إِنَّكَ لَمُهْدِيٌّ مَنْ أَحَبَّتْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» در مورد حضرت ابوطالب عليه السلام نازل شده باشد، نیز می‌گوید: این سخن، صحیح نیست و ایراداتی دارد؛ این آیه درباره جماعتی از کفار است که پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی تلاش کرد تا آنان را به اسلام هدایت کند. بنابراین «من أحببت» اشاره به ابوطالب ندارد؛ زیرا خدای متعال و پیامبر صلی الله علیه و آله خدا کفار را دوست ندارند و اگر ابوطالب کافر بود، پیامبر صلی الله علیه و آله او را دوست نمی‌داشت. بنابراین او تأکید می‌کند که این آیه ربطی به ابوطالب ندارد و ناصبی‌های بنی‌امیه تلاش کرده‌اند تا عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و والدین ایشان را اهل دوزخ معرفی کنند. عین عبارت آقای حسن السقاف این چنین است: «لاحظوا كيف أن الامر في أن تجعل العوامل الأموية الناصبية عمّ النبي ووالديه عليهم السلام في النار وكيف يدافعون عن ابي سفيان و معاوية الذي بقي عدواً لآل البيت عليهم السلام معلناً ذلك مقترفاً للمعاصي حتى مات ...»؛ می‌گوید: ببینید کار به کجا کشیده که چگونه عوامل اموی ناصبی، عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و والدین او را در آتش قرار می‌دهند و چگونه از ابوسفیان و معاویه که عدو آل پیامبر صلی الله علیه و آله باقی ماندند و گناهان بزرگ هم انجام می‌دادند تا زمانیکه مردند، از آنها دفاع می‌کنند و کار وهابیون به جایی کشید که از مروان بن حکم و حکم بن عاص پدر او که طرد شده پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، دفاع می‌کنند؛ در حالی که در مورد مروان و پدرش این سخن وارد شده است که او وزغ پسر وزغ است و از امثال یزید و حجاج و دیگر ظالمان این چنینی دفاع می‌کنند

❖ سخن پایانی

در اینجا عرض خود را خلاصه کرده و جمع بندی می‌کنیم که از منظر شیعه و علمای آن، حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ و والدین پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم مؤمن از دنیا رفته‌اند. والدین پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم قبل از اسلام موحد بوده و به دین توحیدی از دنیا رفته‌اند و ابوطالب بعد از اسلام و درک پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم اسلام اختیار کرده و مسلمان از دنیا رفته است. همچنین بسیاری از دیگر علمای مسلمان، از جمله بسیاری از علمای اشاعره و ماتریدیه معتقد هستند که حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ مؤمن از دنیا رفته است. گرچه شماری از علمای اشعری و شماری از علمای ماتریدی بر این باور بودند که حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ مؤمن نبوده است که در اینجا عرض کردیم، منشأ این اشتباه و باور نادرست، برخی از احادیثی است که از جانب علمای اهل سنت نقد شده است و منشأ وجود چنین روایاتی نیز، حکومت‌های ضد علوی امویان و عباسیان بوده است.

❖ منابع

۱. ابن ابی‌الحدید معتزلی، حمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، قم، مکتبه آية الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۳۸۳-۱۳۷۸ ش.
۲. احمد زینی دحلان، اسنی المطالب فی نجاته ابی طالب، مقدمه حسن بن علی السقاف، امان (اردن)، دارالامام النووی، دوم، ۱۴۲۸ ق.
۳. دمشقی، ابن طولون، الروض التنزیه فی الاحادیث التی رواها ابوطالب عن ابن‌اخیه، به ضمیمه دیوان شیخ الاباطح، تصحیح: محمد باقر محمودی، قم، مجمع الاحیاء الثقافه الاسلامیه، بی‌تا.
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۳۸۰.
۵. طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۸، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ ق/۱۳۷۱ ش.
۶. المنتکفی، عبدالله صالح، «معجم ما الف عن ابی طالب رضی اللہ عنہ»، مجله تراثنا، شماره ۶۳ و ۶۴، قم، مؤسسه آل‌البیت رضی اللہ عنہم، ۱۴۲۱ ق.

و در این باره کتاب می‌نویسند: سقاف می‌گوید: البته از ابوهریره در صحیح مسلم روایت نقل شده است که آیه **﴿إِنَّكَ لَمُهْتَدٍ مِّنْ أُخْبِتَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾**، درباره ابوطالب نازل شده است؛ اما آقای حسن السقاف این‌گونه پاسخ می‌دهد که در سند این روایت، شخصی به نام یزید بن کیسان وجود دارد که ضعیف است و راوی این روایت نیز که ابوهریره است، در اصل داستان حضور نداشته است؛ زیرا او در سال هفتم هجرت مسلمان شده؛ در حالی که جناب ابوطالب رضی اللہ عنہ سال دهم بعثت یعنی سه سال پیش از هجرت و ده سال قبل از مسلمان شدن ابوهریره از دنیا رفته است. بنابراین، این روایت را نیز قابل قبول نمی‌دانند؛ زیرا اولاً به این دلیل که یزید بن کیسان مشکل دارد و ثانیاً به این دلیل که راوی روایت، یعنی ابوهریره در زمان رحلت ابوطالب رضی اللہ عنہ حضور نداشته است. این از نکاتی است که آقای سقاف به حق، مطرح کرده است.

نتیجه سخن اینکه هر چند شماری از علمای اشاعره و اکثر علمای وهابیت و اهل حدیث حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ را نعوذ بالله کافر معرفی کرده‌اند؛ اما بزرگانی که از آنان نام بردیم، قائل به ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ بوده و هستند و آثاری در این باره نوشته و دفاعیاتی کرده‌اند که یکی از آنها، جناب احمد زینی دحلان است که کتابی درباره ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ نوشته است. همچنین آقای حسن بن علی السقاف نیز، مقدمه‌ای مفصل و عالمانه بر این کتاب نوشته و این نکات را در مقدمه خود مطرح کرده است. در این مجال، فرصت نیست که دیدگاه‌های احمد زینی دحلان را مطرح کنیم؛ اما او به تفصیل بیشتری دیدگاه‌ها و نظرات مخالفان را رد کرده و از ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ دفاع کرده است. همان‌طور که شماری از دیگر علمای اشاعره شافعیه، مدافع ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ هستند.

۱. مقدمه حسن السقاف بر اسنی المطالب فی نجاته ابی طالب رضی اللہ عنہ، ص ۱۹.



مباحث اجتماعی

در اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام

به قلم حجت الاسلام والمسلمین محسن الویری^۱



❖ جایگاه حضرت ابوطالب و منزلت ایشان

نکته اول اهمیت سراینده قصاید و ابیات این دیوان یعنی حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ است که به دلیل شخصیت ویژه، بلندی طبع، مجاهدت و همراهی با پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم که داشتند، شناخت آراء و اندیشه‌هایشان کمک شایانی به شناخت عهد نبوی خواهد کرد و شناخت حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ، در حقیقت شناخت یکی از ریشه‌ها و عوامل گسترش اجتماعی دین اسلام و موفقیت‌های پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم است.

بعد از رحلت عبدالمطلب بخش بزرگی از مناصب قریش بر عهده حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ قرار گرفت و مکانت ایشان در قبیله قریش و جایگاه حقوقی که داشتند، از این نظر شایسته توجه است. ایشان با همسرشان فاطمه بنت اسد دختر عمو و پسر عمو بودند؛ چراکه فاطمه، دختر اسد و او نیز فرزند هاشم بن عبدمناف است و حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ نیز فرزند عبدالمطلب و ایشان نیز فرزند هاشم بن عبدمناف است و این پیوند فامیلی نیز موقعیت خاصی برای ایشان فراهم کرده بود. این زوج چهار فرزند پسر داشتند. پسر بزرگ این خانواده که ابوطالب کنیه خود را از نام او دارد؛ یعنی طالب از مفقودان بدر و البته در سپاه مشرکین بود و بعد از جنگ خبری از او نشد؛ ولی سه پسر دیگر یعنی عقیل، جعفر و امیر المؤمنین علیه السلام هستند که شناخته شده هستند و جعفر و علی علیه السلام هر کدام سهمی شاخص و برجسته در تاریخ اسلام دارند.

یکی از مناسب‌ترین مطالب در مدح حضرت ابوطالب، مطالبی است که ابن ابی‌الحدید در جلد چهاردهم شرح نهج‌البلاغه آورده است که جا دارد، به صورت یک مقاله یا گفتار مستقل مورد توجه قرار گیرد. ابن ابی‌الحدید ذیل نامه نهم نهج‌البلاغه که امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه نوشته‌اند، توضیحاتی دارد که بخش قابل توجهی از آن به معرفی حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ اختصاص یافته که شایسته

استخراج و تدوین است. او تعابیری درباره ایشان به کار می‌برد که به یک مورد از آن اشاره می‌کنم. از یاد نبریم که ابن ابی‌الحدید در قرن هفتم و در هنگامه حمله مغول به جهان اسلام و سقوط بغداد می‌زیسته و این کتاب را به توصیه و حمایت ابن‌علقمی آخرین وزیر معروف عباسیان که شیعه بود، نوشته است. او می‌گوید: یکی از طالبیین کتابی درباره اسلام آوردن ابوطالب نوشته و آن را برای من فرستاده بود تا مقدمه‌ای به نظم یا نثر برای آن بنویسم و محتوای کتاب را تأیید کنم. من نمی‌توانستم حکم قاطعی برای تأیید مطالب کتاب صادر کنم؛ اما از طرف دیگر هم نمی‌توانستم از تکریم و تعظیم ابوطالب چشم‌پوشی کنم و به خودم اجازه ندادم، در مقابل وظیفه تعظیم ابوطالب ساکت بنشینم؛ زیرا می‌دانم که اگر ایشان نبود، هیچ پشتوانه‌ای برای اسلام نبود و می‌دانم حق ابوطالب بر هر مسلمانی واجب است که آن را پاس بدارد تا روز قیامت: «فأني أعلم أنه لولاه لما قامت للاسلام دعامة وأعلم أن حقه

واجب علی کل مسلم فی الدنيا ألی أن تقوم الساعة»؛ لذا ابیاتی سرودم و آن را پشت جلد کتاب نوشتم. این سروده شامل هفت بیت است که شایسته بیان و توضیح و تشریح است و باید در فرصتی دیگر به آن پرداخت.

❁ دوروایت از دیوان ابوطالب و شرح‌های آن

نکته دیگری که در مقدمه مناسب است، اشاره‌ای به آن بشود، این است که دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام دارای دوروایت است که یکی مربوط به اواخر قرن دوم هجری و دیگری مربوط به نیمه دوم قرن چهارم هجری است. این دوروایت را مرحوم آیت‌الله سید محمدحسن آل یاسین در یک مجلد گردآوری و تصحیح کرده و آن را به همراه پاورقی و همراه با پیوست سودمندی که بازتاب این دیوان در منابع مختلف را گزارش می‌کند، منتشر کرده است. نسخه دیگری از این دیوان به صورت مختصرتر چاپ شده که آقای محمد تونجی آن را تصحیح کرده و اغلب به این نسخه ارجاع داده می‌شود و در این جستار هم، همین نسخه مد نظر بنده بوده است.

دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام دارای چندین شرح است؛ از جمله شرح مرحوم سردارکابلی بر یکی از قصاید آن، که معروف و در دسترس است. این دیوان دست کم یک بار هم به فارسی ترجمه شده است. شرح قصیده لامیه مرحوم سردارکابلی در دسترس است و ایشان در این شرح، به ابعاد و انواع محتوای دیوان از جمله به مباحث تاریخی آن اشاره کرده است.

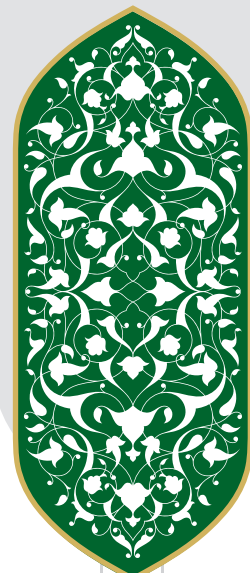
❁ اهمیت دیوان ابوطالب و دلالت‌های آن

در باره اهمیت این دیوان تذکر چند نکته لازم است:

نخستین وجه اهمیت دیوان ابوطالب علیه السلام ابعاد فنی و ادبی آن است. شاید بتوان گفت مهمترین جنبه یک دیوان، صناعات ادبی و ظرافت‌های بدیعی و معانی بیان آن است. حضرت ابوطالب علیه السلام مخضرمی است؛ یعنی دوران جاهلیت و همچنین دوران صدر اسلام را درک کرده است و اشعار شعری که در این دوران زیسته‌اند، به عنوان معیار زبان عربی شناخته می‌شود؛ البته حضرت ابوطالب علیه السلام تنها به شعر شناخته نمی‌شود؛ اما همگان می‌دانند که شعر و شاعری در صدر اسلام به عنوان نقطه اوج نخبگی و فرهیختگی در میان اعراب شناخته می‌شد و این دوران اوج شعر عربی است. این از نکات مهم دیوان حضرت ابوطالب است که می‌تواند، ظرایف ادبی دوران خود را به نمایش بگذارد.

دومین نکته اینکه هر متن ادبی بازتاب‌دهنده مهمترین مسائل و پرسش‌ها و مسائل اجتماعی و دغدغه‌های فکری دوران شاعر است و این نکته نیز، در هر دیوانی از جمله دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام صدق می‌کند. به عبارت دیگر دیوان‌های شعر یک سند تاریخی به حساب می‌آیند و مورخان برای بررسی مسائل مختلف تاریخی به دیوان شعرا مراجعه می‌کنند.

وجه اهمیت سوم آثار ادبی که این موضوع در مورد دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام بیشتر صدق می‌کند وجه ارزشی آنهاست؛ به این معنی که این اثر ادبی چه ارزش‌هایی را مطرح کرده است و



چه ارزش‌هایی را رواج داده است و پیامد اجتماعی و ثمره آنها چه بوده است. از این منظر که نگاه کنیم، باید بگوییم روح حاکم بر دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام جهت‌گیری آن در دفاع از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و توحید است که به روشنی در دیوان ایشان متبلور است.

چهارمین نکته‌ای که وجه اهمیت دیوان‌های شعر به حساب می‌آید و معمولاً مورد غفلت قرار می‌گیرد، دلالت آنها در حیطه تاریخ اجتماعی است. در مورد دلالت‌های ادبی و بازتاب وضعیت عصر جاهلی و دوره اسلامی و دلالت‌های تاریخی و کارکردهای اجتماعی دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام صحبت شده است؛ اما به نظر می‌رسد، از منظر تاریخ اجتماعی تا به حال دیوان ایشان مورد بررسی قرار نگرفته است که امیدوارم بتوانیم، در اینجا از این منظر نگاهی به دیوان ایشان داشته باشیم.

✦ مفهوم تاریخ اجتماعی

تاریخ اجتماعی، گرایشی نو در تاریخ‌پژوهی و تاریخ‌نگاری است که به جای پرداختن به زندگی و احوال حاکمان و دولت‌مردان، به بررسی وضعیت توده مردم و شیوه زیست آنها می‌پردازد. رویدادهای بزرگی که در جامعه رخ می‌دهد، آن‌گونه نیست که بدون توجه به متن جامعه و یکباره رخ بدهند؛ یعنی مانند شهاب‌سنگی که یکباره از آسمان فرود بیاید، نیستند؛ بلکه مانند موج بزرگی هستند که از یک دریا برمی‌خیزد؛ به عبارت دیگر پدیده‌ای بیرون از اجتماع نیست که بر جامعه عارض شوند؛ بلکه همانند موجی است که از پیکره دریا جدا نیست. شناخت درست یک موج به شناخت درست از دریا برمی‌گردد. در تشبیهی دیگر رویدادهای بزرگ اجتماعی مانند یک کشتی است که روی آب حرکت می‌کند و همیشه بخشی از آن کشتی زیر آب قرار دارد. تاریخ‌نگاری سنتی معطوف به قسمت نمایان و بالای آب یک کشتی در دریاست و این همان قسمت است که موضوع روایت‌های تاریخی است؛ ولی تاریخ‌نگاری جدید، به قسمت زیر آب کشتی هم علاقه نشان می‌دهد و

در نتیجه به بررسی زیست توده‌های مردمی که یک رویداد را رقم زده‌اند، توجه می‌کند؛ یعنی به ریشه‌ها و زمینه‌ها و بسترواقوع پدیده‌ها توجه می‌شود.

تاریخ اجتماعی به ما کمک می‌کند تا بعد مردمی پدیده‌ها را بشناسیم. تاریخ‌نگاری سنتی معطوف به زندگی حاکمان، نخبگان بزرگ علمی و ادبی، سیاسی، نظامی، قهرمانان و پهلوانان بود و کاری با توده مردم نداشت؛ اما تاریخ اجتماعی، توده مردم را به عنوان یک عامل نقش‌آفرین در تاریخ به این مجموعه اضافه کرده و می‌گوید: خوشایندها و ناخوشایندهای توده مردم در رخدادهای بزرگ اثرگذار هستند. یک فرد در جامعه نمی‌تواند مستقل از گرایش‌های توده مردم حرکتی انجام دهد.

نقش مردم ما در پیروزی انقلاب اسلامی تنها به حضور آنها در صحنه بر نمی‌گردد؛ بلکه به نوع گرایش‌ها، تمایلات و خوشایندها و ناخوشایندهای آنها هم ارتباط دارد؛ مثلاً علاقه مردم ما به حضور در جلسات عزاداری ماه محرم که نقش زیادی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت. همچنین شیوه ارتباط مردم با یکدیگر که به نوبه خود در این پیروزی اثرگذار بود؛ ولی تاکنون به بررسی سهم تاریخ اجتماعی مردم ایران و جایگاه آن در پیروزی انقلاب توجهی نشده است و یا لاقلاً آن چنان که باید و شاید، مورد اهتمام پژوهشگران قرار نگرفته است. تاریخ اجتماعی گاهی به فهم زمینه‌های اجتماعی رویدادهای تاریخی کمک می‌کند؛ یعنی ویژگی‌ها و ابعاد حوادث را مورد بررسی قرار می‌دهد و گاهی نگاه مستقلی به شیوه زیست مردم نظیر آداب و رسوم، خوراک و پوشاک و ... دارد.

به دلیل نبودن نسبی تاریخ اجتماعی به ویژه در فضای کشور ما، منابع زیادی در این باره وجود ندارد؛ در حالی که بسیاری از متون دینی و ادبی و حتی فقهی ما، آکنده از دلالت‌های مربوط به تاریخ اجتماعی هستند که مانند یک آینه نشان‌دهنده آن است که مردم در هر دوره‌ای چطور زیست می‌کرده‌اند و تأثیر این نوع زیست توده مردم

در پیدایش جریان‌های مختلف سیاسی و شکل‌گیری رویدادهای بزرگ سیاسی چه بوده است؛ ولی متأسفانه کارهای بسیار کمی برای استخراج آنها صورت گرفته است.

❖ برخی از دلالت‌های اجتماعی اشعار ابوطالب

حال مناسب است از این منظر، نگاهی به دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام داشته باشیم تا ببینیم، افزون بر دلالت‌هایی نظیر نوع نگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله چه مسائلی را شامل می‌شود. گفتیم که این دیوان شایسته بحث از ابعاد مختلف است. این دیوان مهم‌ترین سند معرفی آراء و اندیشه‌های حضرت ابوطالب است و همراهی ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله و شیوه دفاع ایشان از آن حضرت و مردانگی و ایستادگی ایشان در میدان برای حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله را به خوبی نشان می‌دهد و به آسانی پاسخ این پرسش را می‌دهد که آیا حضرت ابوطالب علیه السلام مؤمن به اسلام از دنیا رفته است یا خیر؟ اما افزون بر اینها، ما به دنبال دلالت‌های اجتماعی این دیوان هستیم. برای این منظور و تنها به عنوان نمونه چند بیت را مرور می‌کنیم. همان‌طور که اشاره شد، شماره صفحات بر اساس نسخه محمد التونجی است.

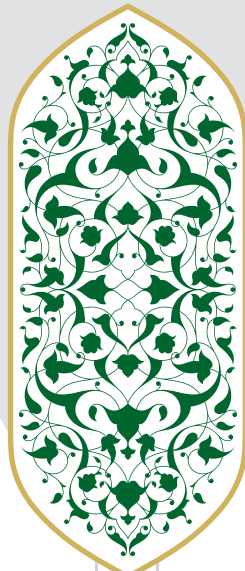
حضرت ابوطالب علیه السلام در معرفی پیامبر صلی الله علیه و آله و یا یکی از اجداد ایشان می‌فرماید:

عظیم‌الرماد سید و ابن سید
مُحَضُّ علی مَقْرَى الضیوف و یَحْشُدُ

معنی ساده این بیت چنین است: خاکسترهای او زیاد بود و ایشان آقا و آقازاده بود و نسبت به اکرام میهمانان پرانگیزه و پرهیجان و پراشتیاق بود و میهمانان را گرد می‌آورد. این بیت که در نگاه اول، فقط یکی از صفات خوب شخصیت مورد بحث را بیان می‌کند. از نظر تاریخی اطلاعات خوبی درباره زندگی اجتماعی مردم در عصر ابوطالب در اختیار ما می‌گذارد. این نکته که میهمانان را جمع می‌کرده‌اند و یا به یک معنی فراخوان می‌داده‌اند که میهمان به منزلشان بیاید، چه یک رسم در آن دوره باشد و چه اینکه این شخصیت مورد بحث، آن را انجام می‌داده است، اشاره به یک نوع خاص از روابط اجتماعی دارد. این حسن رفتار نسبت به میهمان و این اشتیاق به میهمان‌نوازی، یکی از علل محبوبیت پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از بعثت بوده است. اضافه بر این، عبارت «عظیم‌الرماد» به معنای پرخاکستر بودن در ابتدای این بیت، کنایه از آن است که آن قدر در منزل این شخص پخت و پزمی‌شده که خاکستر ناشی از سوزاندن چوب و هیزم در اجاق خانه‌شان زیادتر از حد متعارف در دیگر منزل‌ها بوده است؛ یعنی پرخاکستر بودن به معنای سخاوت داشتن فرد است. این اطلاعات مربوط به استفاده از سوزاندن چوب و مانند آن برای پخت و پز و گردآوری خاکستر آن و معیار بودن این خاکستر برای میزان پخت و پز، یک آگاهی از زیست اجتماعی مردم در آن روزگار و در آن دیار است. در بیت دیگری که ظاهراً مربوط به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله است، چنین آمده است:

میزان قسطٍ لایغیضُ شَعیرَةً
له شاهدٌ من نفسه حقٌّ عادلٌ

این بیت نیز به این معنی است که پیامبر صلی الله علیه و آله به مثابه ترازوی عدالت است که به اندازه یک جو خطا





نمی‌کند و ایشان خود گواه این مطلب هستند. این مطلب که ترازو به اندازه یک جو خطا نداشته باشد، یک دلالت اجتماعی دارد که نشان می‌دهد که قبل از ظهور اسلام، از ترازوهایی استفاده می‌شده است که نمونه عالی این ترازوها، آنهایی بوده است که حتی به اندازه یک جو هم خطا نداشته باشند. اگر هم این بیت را این طور بفهمیم که ترازوی عدالت ورزی پیامبر ﷺ بر خلاف دیگران آن قدر دقیق است که به اندازه وزن یک دانه جو هم خطا ندارد، نشان می‌دهد که خطای ترازوها در آن زمان به این اندازه (اندازه جو) یک امر متعارف بوده است.

ایشان در جای دیگر می‌فرماید:

وكان إذا يأتي من الشام قافلاً
تقدّمه تسعى إلينا البشائر
فَيُصِيحُ أَهْلُ اللَّهِ بِيضاً كَأَنَّهُمْ
كَسْتَهُمْ حَبيراً رَيْدَةً وَمَعَاظِرُ

وقتی کاروانی تجاری از شام می‌آمد، افرادی شتابان آمده و بشارت می‌دادند. این یک نوع شیوه خبررسانی و تبلیغات بازرگانی بوده است که افرادی قبل از ورود کاروان به شهر، آمدن آن را بشارت می‌داده‌اند. ممکن است این افراد کارگزار خود کاروان بوده‌اند و یا از مردم شهر مقصد که برای این کار پول دریافت می‌کرده‌اند تا مردم را برای خرید از کاروان جمع کنند. این بیت نشان می‌دهد، رسم خبر آوردن و بشارت دادن نسبت به کاروان‌های تجاری در آن دوران وجود داشته است. در اخبار مربوط به کربلا خوانده‌ایم که زمانی که کاروان اسراء به مدینه بازمی‌گشت، امام سجاد علیه السلام پیش از رسیدن به شهر، بشیرین جذلم را که در شعر توانمند بود، زودتر به شهر فرستادند که به مردم خبر بدهد و او با ابیات زیبا و حس برانگیزی این کار را انجام داد. این بیت از دیوان ابوطالب علیه السلام نشان‌دهنده ریشه تاریخی آن اقدام امام سجاد علیه السلام است.

و یا در بیت دوم، مراد از «اهل الله» همان مردم مکه است و ما شاید در جای دیگر نخوانده باشیم که به مردم مکه اهل الله هم می‌گفته‌اند و این، یک گزاره تاریخی مهم است که در این بیت به آن اشاره شده است. در مصرع آخر هم، ریده و معافر دو شهر در یمن هستند و حبیر هم، یک پارچه سفید مرغوب بوده است. حضرت ابوطالب علیه السلام در این بیت می‌فرماید که با آمدن کاروان، مردم مکه جوری سپید می‌شوند (شاید اشاره به نو و تازه شدن و یا خوشحال شدن آنها) که گویی، مانند این است که این دو شهر یمنی، بر تن مردم مکه لباس سفید حبیر پوشانده‌اند؛ البته بیض را به عنوان کریم نیز

نگاه اجتماعی به دیوان ابوطالب ما را به این نکته رهنمون می‌شود که ایشان، توجه خاصی به روابط اجتماعی و خانوادگی و نسب قبیلگی پیامبر ﷺ داشته است و با تکیه بر این روابط در سطح خانواده و عشیره و قبیله، آن را به عنوان اهرمی برای دفاع از پیامبر ﷺ به زیبایی و قوت تمام به کار برده است. کشف این نکته که ابوطالب علیه السلام علاوه بر استدلال عقلی و دینی، چگونه از طریق برجسته کردن روابط خویشاوندی و قبیلگی به دفاع از پیامبر ﷺ برخاسته است، در چهارچوب تاریخ اجتماعی میسور و قابل فهم است.

این نکته را هم مناسب است، اضافه کنم که توجه دادن به ابعاد غیرفضائی این دیوان و دیگر متون ادبی دینی و تاریخی ما، این فایده را هم دارد که می‌تواند، آن دسته از پژوهشگران تاریخ را که مانند دوستان حوزه‌ای ما دغدغه شعائری ندارند، به خواندن متون دینی تشویق کند و به نظر، این چیز کمی نیست و باید به آن اندیشید و آن را گسترش داد.



معنی کرده‌اند که به نظر می‌رسد، با توجه به قرائن موجود در این بیت، منظور همان سفید بوده باشد و ایشان خوشحالی مردم را به سفیدی تشبیه کرده است. این تعبیر و تشبیه بسیار زیبا، از نظر دلالت اجتماعی نشان می‌دهد، تجارت پارچه میان یمن و مردم مکه وجود داشته (برد یمانی هم که خیلی مشهور است از یمن به مکه آورده می‌شده است) و همچنین یکی از انواع پارچه‌های مرغوب یمنی، حبیر نام داشته است و مرکز اصلی تولید این پارچه دو شهر ریدیه و معافر در یمن بوده است. حضرت ابوطالب علیه السلام در جای دیگر وقتی خانه خدا را وصف می‌کند، چنین سروده است:

تری الودع فیها والرخام وزینة بأعناقها معقودة كالعنکابل^۱

ایشان در توضیح تزئینات خانه خدا می‌فرماید: خانه خدا را به مهره‌هایی همانند مهره‌هایی که کودکان را به وسیله آن تزئین می‌کنند، آراسته‌اند. اولین داده تاریخی این عبارت از نظر زندگی اجتماعی مردم، این است که در آن دوران، کودکان را به وسیله مهره‌ها تزئین می‌کرده‌اند. ایشان در همین بیت از رخام نام می‌برند. سنگ رخام، از جمله سنگ‌های زینتی است و بر اساس این بیت متوجه می‌شویم که در عصر جاهلی در کعبه از آن استفاده می‌شده است.

نکته قابل توجه دیگر این است که ایشان از زینت‌های کعبه به خوشه‌های خرما (عثاکل) تعبیر می‌کنند که به گردن آویخته شده است. این تشبیه نیز ما را متوجه این عادت مردم در عصر جاهلی می‌کند که مهره‌هایی را به صورت خوشه خرما به هم متصل می‌کرده و آن را برگردن شتر می‌آویخته‌اند. ایشان در جای دیگر در ثنای حضرت عبدالمطلب می‌فرماید:

رب الفراش بصحن البيت تکرمة بذك فضل أهل الفخر والقدم^۲

یعنی پدرم عبدالمطلب صاحب زیراندازی بود که در خانه خدا و برای تکریم ایشان، کنار خانه خدا برایش پهن کرده بودند. در جاهای دیگر نیز این مطلب ذکر شده که حضرت عبدالمطلب عصرها در کنار خانه خدا می‌نشست و بسیاری از صحبت‌های ایشان در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله در همان محل انجام شده است. کس دیگری چنین جایگاهی نداشته است که کنار کعبه برایش زیرانداز ببیند. این زیرانداز ویژه عبدالمطلب بوده که منزلتی ویژه داشته است. در مصرع دوم می‌گوید: این‌گونه صاحبان فخر و پیشکسوتی فضیلت داده می‌شوند. این بیت نوعی رفتار اجتماعی را نشان می‌دهد که چگونه برای تکریم عبدالمطلب به صورت ویژه، برای او کنار کعبه زیراندازی می‌انداخته‌اند که روی آن بنشیند. اطلاق فراش به زیرانداز و اطلاق کلمه صحن به محوطه اطراف بیت‌الله الحرام هم، از دیگر آگاهی‌هایی است که از این بیت به دست می‌آید.

به این بیت هم، به عنوان نمونه‌ای دیگر توجه کنید:

ومرہفات کأن الملیح خالطها یُشفی به الداء من هام المجانین^۳

ظاهراً این قصیده وقتی سروده شده که قریش فردی را به ناحق آزار داده بودند. جناب ابوطالب علیه السلام در وصف شجاعت فرزندان عبدالمطلب که اهل ستم به دیگران نیستند، آنها را به شمشیرهایی تشبیه

۱. دیوان ابی طالب، ص ۶۴.

۲. دیوان ابی طالب، ص ۸۹.

۳. دیوان ابی طالب، ص ۹۵.

قبیله‌گی به دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله برخاسته است، در چهارچوب تاریخ اجتماعی میسور و قابل فهم است. این نکته را هم مناسب است، اضافه کنم که توجه دادن به ابعاد غیرفضائلی این دیوان و دیگر متون ادبی دینی و تاریخی ما، این فایده را هم دارد که می‌تواند، آن دسته از پژوهشگران تاریخ را که مانند دوستان حوزه‌ای ما دغدغه شعائری ندارند، به خواندن متون دینی تشویق کند و به نظرم، این چیز کمی نیست و باید به آن اندیشید و آن را گسترش داد.

می‌کند که که با نمک آمیخته‌اند و این شمشیرها درد سر جن‌زده‌ها را درمان می‌کرده است؛ یعنی شمشیرهای فرزندان عبدالمطلب آن قدر خوب صیقل خورده‌اند که از شدت سفیدی انگار که با نمک آمیخته شده‌اند. تشبیه سفیدی برق شمشیر به نمک، نشان می‌دهد که نمک در آن دوران مورد استفاده مردم قرار داشته است و درمان درد سر جن‌زده‌ها با نمک، نشان دهند کارکرد دارویی و طبی نمک در آن دوره هم هست؛ البته استعاره زیبایی درمان کردن درد سر، اشاره به جدا کردن سر ناهلان از بدنشان با شمشیر شجاعت فرزندان عبدالمطلب هم دارد که در تبیین وجه ادبی دیوان باید مورد اشاره قرار گیرد.

✿ سخن آخر

این ابیات که به عنوان نمونه انتخاب شد، گوشه‌هایی از وضعیت و تاریخ اجتماعی اعراب آن دوران را نشان می‌دهد. هدف از اشاره به این ابیات، بیان این نکته بود که این دیوان در کنار دیگر وجوه اهمیتی که از نظر بلاغی، اعتقادی، ارزشی و دفاع از خط حقانیت دارد، از نظر تاریخ اجتماعی نی، حایز اهمیت است. شاید این اشکال به عرایض حقیر بشود که این دلالت‌ها چه فضیلتی برای ابوطالب به شمار می‌رود؟ در پاسخ باید گفت هر چند نفس این دلالت‌ها فضیلتی برای ابوطالب نیست؛ ولی ما از طریق همین نگاه از منظر تاریخ اجتماعی می‌توانیم، به روش ابوطالب علیه السلام برای دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله پی ببریم. این موضوع را در قالب یک مقاله به صورت مشترک با یکی از دوستان عراقی به همایش ارائه کرده‌ایم. این نگاه به دیوان ابوطالب ما را به این نکته رهنمون می‌شود که ایشان، توجه خاصی به روابط اجتماعی و خانوادگی و نسب قبیله‌گی پیامبر صلی الله علیه و آله داشته است و با تکیه بر این روابط در سطح خانواده و عشیره و قبیله، آن را به عنوان اهرمی برای دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله به زیبایی و قوت تمام به کار برده است. کشف این نکته که ابوطالب علیه السلام علاوه بر استدلال عقلی و دینی، چگونه از طریق برجسته کردن روابط خویشاوندی و



أبو طالب عليه السلام الركن الأول للإسلام والمسلمين

يادداشتی از شیخ محمد حافظی جلّو

- حالته العائلية: كان متزوجا وله ذرية الزوجة: فاطمة بنت أسد الهاشمية و يلاحظ في أمرها أنها:
١. أول هاشمية وُلدت لهاشمي؛
 ٢. رَبَّت رسول الله ﷺ وكان يدعوها: أُمِّي؛
 ٣. من السابقات إلى الإسلام؛
 ٤. والدة علي بن أبي طالب أمير المؤمنين و قائد الغر المحجلين عليه السلام؛
 ٥. لما توفيت صلى عليها النبي ودخل قبرها وترحم عليها.
- الأولاد: من أولاده على الأشهر:
١. طالب بن أبي طالب؛
 ٢. عقيل بن أبي طالب؛
 ٣. جعفر بن أبي طالب؛
 ٤. علي بن أبي طالب عليه السلام؛
 ٥. عاتكة بنت أبي طالب.
 ٦. جمانة بنت أبي طالب.

❖ إيمان أبي طالب بين المُقَرِّ والمُنكِر

الأشهر عند جمهور علماء أهل السنة والجماعة أن أباطالب لم يمت مؤمنا؛ بينما الأشهر عند علماء الشيعة أنه مات مؤمنا تقيا؛ رغم أن جهابذة من العلماء قاموا بدراسة هذا الموضوع و وضعوا النقاط على الحروف، كالمؤلف القدير عبد الله الشيخ علي الخنيزي في كتابه: (أبوطالب مؤمن قريش) وغيره من المؤلفين^٢ لا بأس أن نتناول دليلا أو دليلين لكل من الطرفين؛ ثم نتناول ما نرى أن معرفته تؤتي أينع الثمار وأوسع الفوائد للقارئ الكريم والجيل الجديد و هو موقف أبي طالب و خدماته المباركة التي قدمها للإسلام الفتى وأمتة.

عندما فتحْتُ ملف أبي طالب بن عبدالمطلب، واستقرت سيرته وجدت أن هذا الرجل دخل التاريخ من بابه الواسع؛ بل شارك بشكل إيجابي في صناعة تاريخ الإسلام والمسلمين، والتقيت أيضا بأسئلة جمّة تثار من هنا و بتصريحات تقال من هناك وكلها تسبح في قضية إيمان هذا الرجل و عدمه..:

■ ويتساءل: هل آمن أبوطالب؟

■ ويصرح: بأن أباطالب مات مؤمنا!

■ ويصرح ثلثة: أنه مات مشركا!

لقد اشغَل الملائكةُ الكرامُ الكاتبون كثيرا بتسجيل ما قيل حول هذه الشخصية، و قرع بها الأذان، و دون بها الأوراق و اختلف فيها الأقوال ..

أقدم هنا خلاصة ملاحظاتي من مطالعاتي لحيات هذه الشخصية و ما قيل حولها من إيمان و كفر.. من خلال الإجابة لهذه الأسئلة الآتية:

١. من هو أبوا طالب؟

٢. هل مات على الإيمان أم لا؟

٣. ما هو أهم مواقف التي هي أعماله وإنجازاته؟

٤. و ماذا تستفيد الأجيال من حياته

❖ التعرف على أبوطالب

اسمه: (عبدمناف) على الصحيح؛

اسم أبيه: عبدالمطلب بن هاشم القرشي؛

اسم أمه: فاطمة بنت عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم القرشية؛

كنيته: أبو طالب. وقيل أن اسمه وكنيته واحد وهو (أبوطالب)؛

لقبه: مؤمن قريش (عند الشيعة)؛

تاريخ الولادة والوفاة: ولد (٥٤٠ م أو ٥٣٥ م) في مكة المكرمة، وتوفي فيها (٢١ مايو ٦١٩ م) وعمره (٧٩).

١. على أن نه اسم كما ورد في بعض الروايات، وإلا لكان مجرورا بعلی فصار (على أبي طالب).

❖ من أدلة القائلين بموت أبي طالب بدون الإيمان:

كثيرا ما يأتي أصحاب هذا الرأي بهذه الأدلة لدعمه:

الدليل الأول: آيات قرآنية

الآية الأولى: قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ جاء في صحيح البخاري، في تفسير هذه الآية، حيث قال: حدثنا: إسحاق بن إبراهيم، حدثنا: عبد الرزاق، أخبرنا: معمر، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، عن أبيه، قال: لما حضرت أبا طالب الوفاة دخل عليه النبي ﷺ وعنده أبو جهل وعبد الله بن أبي أمية، فقال النبي ﷺ: أي عم! قل لا إله إلا الله أحاج لك بها عند الله، فقال أبو جهل وعبد الله بن أبي أمية: يا أبا طالب أترغب عن ملة عبد المطلب، فقال النبي ﷺ: لأستغفرن لك ما لم أنه عنك فنزلت: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ...﴾^١

الآية الثانية: قوله تعالى: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾، ثبت في الصحيحين (البخاري ومسلم) وغيرهما أنها نزلت في أبي طالب عم رسول الله ﷺ، وذلك حسب قولهم لما حضرته الوفاة أنه رسول الله ﷺ دعاه إلى الإيمان والدخول في الإسلام فاعتذر خوفا من تعيير قريش له، فيقولوا: ما حملته عليها إلا جزع الموت.^٢

الدليل الثالث: الروايات

ينقل صحيح البخاري في كتاب مناقب الأنصار، باب قصة أبي طالب ﷺ، أن العباس بن عبد المطلب، قال للنبي ﷺ: ما أغنيت عن عمك فإنه كان يحوطك و يغضب لك! قال: «هو في ضحضاح من نار ولولا أنا لكان في الدرك الأسفل من النار»

ملاحظات سريعة على هذه الأدلة:

ملاحظة على الدليل الأول: وفيه ملاحظتان:

الأولى: تصريح البخاري أن هذه الآية ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ من سورة براءة نزلت في حق أبي طالب ﷺ ويعني به أنه مات بدون إيمان، مع أن البخاري نفسه صرح أيضا أن السورة من أواخر السور نزولا،

١. التوبة: ١١٣.

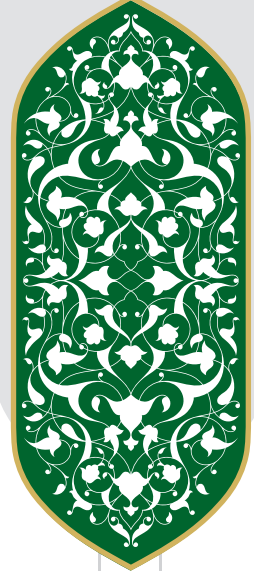
٢. كتاب تفسير القرآن، سورة براءة، باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (١١٣) ج ٥، ص ٢٠٨ رقم الحديث، ٤٣٩٨.

٣. القصص: ٥٦.

٤. صحيح البخاري كتاب تفسير القرآن، سورة براءة، باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ (١١٣) ج ٥، ص ٢٠٨ رقم الحديث: ٤٣٩٨ وتفسير سورة القصص، الآية ٥٦.

٥. ج ٤، ص ٢٤٧، ح ٣٦٧٥.

٦. صحيح البخاري كتاب تفسير القرآن، سورة النساء، ج ٥، ص ١٨٥، ح ٤٣٢٩.



أن هذه الآية الحاضرة أدل دليل على إيمان أبي طالب؛ بل تشير إلى شرفه العالي و مقامه المحمود عند الله و رسوله ﷺ.

- فالآية ذه تدل على أن رسول الله كان يحب عمه أباطالب، ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾ بل التأريخ والسيرة يثبت ذلك الحب المتبادل بين النبي ﷺ و عمه بحيث لا يرقى إليه النكران.

- والقرآن الكريم يقول لنا ويؤكد أن المؤمنين بالله واليوم الآخر وفي ذروتهم النبي الأكرم ﷺ لا يحبون الكافر والملحد، ولو كانوا أقرب الناس إليهم، بقوله تعالى: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^٣.

و نتيجة هذه الثوابت (حب النبي لعمه أبي طالب + عدم حب النبي والمؤمنين من كفر بالله..) تقول: أن أباطالب كان مؤمناً بالله واليوم الآخر، لذلك أحبه الرسول الأكرم ﷺ والمؤمنون وحزن على موته وعاملة معاملة المؤمنين وأمر علي ابن أبي طالب؟ ع؟ بغسله وتكفينه...

- بل عندما نقرأ الآية بتدبر وذلك مع التذکر في البدا بأمرين:

أ- أن رسول الله ﷺ لَهَادٍ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ، حيث قال سبحانه وتعالى: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾.

ب- أن إطاعة الرسول ﷺ واتباعه يورث حب الله سبحانه وتعالى، يقول تعالى: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾^٤، و بلغة أخرى: فحبيب الحبيب حبيب..

عندما قال: حدثنا: سليمان بن حرب حدثنا: شعبة، عن أبي اسحاق: سمعت البراء، قال: آخر سورة نزلت براءة و آخر آية نزلت: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَّةِ﴾، و نزلت السورة تحديدا (بالمدينة) العام التاسع من الهجرة. و أما أبوطالب عليه السلام فكان موته في العام العاشر من البعثة^٥، مما يعني أن بين موته ﷺ ونزول الآية اثنتي عشرة (١٢) سنة و هذا ينطق ببيان أن الآية لم تنزل في حق أبي طالب أبداً، فضلا من أن تتحمل ما تقوله عليه و على الآية معا.

الثانية: أن قوله تعالى في الآية: (... مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ) ينبئ أنه لم يتبين للنبي والمؤمنين من خلال تخمن أو احتمال أو تقدير أو تخيل... أن المشركين المعنيين أصحاب الجحيم؛ بل إصرارهم على عبادة الأصنام و صدهم عن سبيل الله و كفرهم بأيات الله و تصلبهم على إيذاء النبي والمؤمنين شرأذية هو الذي بين لهم (للنبي والمؤمنين) أن أولئك أصحاب الجحيم، فأبوطالب بعيد من هؤلاء بعد المشركين، حيث كان محباً للنبي والمؤمنين حبا واقعيًا مترجماً على أرض الواقع، بتشجيعهم والدفاع عنهم وتحمل الصعاب لأجلهم؛ بل كان ركناً شديداً يأوي إليه النبي وأصحابه، فينجوا من هجمات مشركي قريش و همجاتهم..

فلذلك لما مات أبوطالب عليه السلام محام النبي و ركنه الركين، أصبح النبي ﷺ في كل وقت من الأوقات عرضة لكل ما هو أسوأ و أخطر من مشركي قريش كالقتل و ما دونه، مما اضطره إلى ترك مكة، مسقط رأسه الشريف و أرض آبائه الكرام، فهاجر إلى المدينة المنورة.

ملاحظة على الدليل الثاني:

فقوله تعالى: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ النازل في حق أبي طالب - كما اتفق عليه جمهور من العلماء - أقول

٣. سورة المجادلة، ٢٢.

٤. سورة الشورى، ٥٢.

٥. سورة آل عمران، ٣٥.

١. النساء: ١٧٦.

٢. في شهر رجب بعد الخروج من الشعب بستة أشهر.

- كأن الآية تقول: يا محمد! - رغم أنك تهدي إلى صراط مستقيم - إلا أنه لا عليك هداية عمك أبوطالب حبيبك، فالله سبحانه وتعالى يتولى بذاته المقدسة بهدأيته ويرحك عن هدايته، لأنه حبيبك وحبیبك حبيب الله.

فأبوطالب رضي الله عنه رجل مؤمن حبيب الله، لذلك جعل كفالة حبيبه محمد صلى الله عليه وسلم و حماية دينه تحت رعايته و شرفه بهذه التشريفات المنقطع النظير، كما جعل رعاية النبي موسى عليه السلام تحت رعاية رجل مؤمن من آل فرعون يكتنم إيمانه، إذا فهذه الآية الشريفة تدل على إيمان أبي طالب بل و تشرفه بهداية الله الخاصة و هداية رسوله صلى الله عليه وسلم.

- الملاحظة على الدليل الثالث (رواية الضحاح)

يكفي في بطلان رواية الضحاح و نخارتها، مخالفتها للآيات البينات من القرآن الكريم، كالتي تصرح بعدم تخفيف العذاب عن مجموعة من الظالمين والكفار.... كهذه الآيات:

- قوله تعالى: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^١.

- قوله تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَلِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾^٢.

- قوله تعالى: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾^٣.

- قوله تعالى: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ نَارٌ جَهَنَّمَ لَا يَقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِّنْ عَذَابِهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَافِرٍ * وَهُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوْ لَمْ نُعْمِرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ﴾^٤.

- قوله تعالى: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَازِنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ * قَالُوا أَوْ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُم رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَىٰ قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دَعُوا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ﴾^٥.

❖ من أدلة القائلين بموت أبي طالب عليه السلام مؤمنا تقيا

عطفا على ملاحظتنا على أدلة القائلين بكفر أبوطالب عليه السلام مؤمن قريش، نقول أن هناك كتبا ألفت في ثبوت إيمانه رحمة الله عليه، ككتاب (أبوطالب مؤمن قريش) حيث ساق المؤلف فيه أدلة كافية شافية لإيمان هذا الرجل العظيم، فمن أراد التوسع فعليه بالكتاب و أمثاله في هذا الموضوع.. فالذي يريد الحكم على هذه الشخصية العظيمة أبوطالب، فعليه أن يستند في ذلك إلى أقواله و أفعاله و مواقفه الحية و خدماته الجمة لنبي الإسلام و أمته و إلى أقوال الرسول الأكرم صلى الله عليه وسلم عن

١. قال تعالى: (وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ... ٢٨) سورة غافر، ٢٨.

٢. البقرة: ٨٦.

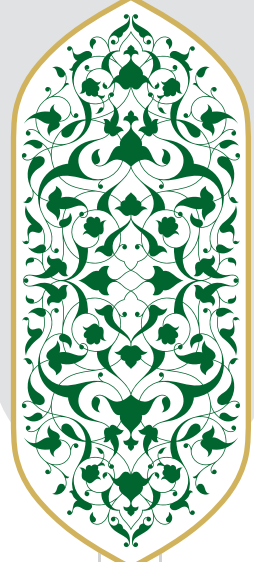
٣. البقرة: ١٦٢ - ١٦١.

٤. النحل: ٨٥.

٥. فاطر: ٣٧ - ٣٦.

٦. غافر، ٥٠ - ٤٩.

٧. أبوطالب على أنه اسم، إذا لا يتغير بالاضافة.





فالذي يريد المحكم على هذه الشخصية العظيمة أبو طالب، فعليه أن يستند في ذلك إلى أقواله وأفعاله ومواقفه الحية وخدماته الجملة لنبى الإسلام وأمه و إلى أقوال الرسول الأكرم ﷺ عن أبي طالب عليه السلام و حبه له و علاقته به..و ذلك حجة بالغة لمن لهم أذان يسمعون بها وأعين يبصرون بها و قلب سليم يستسلمون بها لله و لرسوله ﷺ.

أبي طالب عليه السلام و حبه له و علاقته به..و ذلك حجة بالغة لمن لهم أذان يسمعون بها وأعين يبصرون بها و قلب سليم يستسلمون بها لله و لرسوله ﷺ.

✦ من مواقف أبي طالب المستقيمة التي هي أهم أعماله وانجازاته

- ثبت أبو طالب عليه السلام على المواقف الإنسانية الحية كالإيمان بالإله الواحد الأحد و مساعدة المحتاجين والعدل والكرم والدفاع عن المظلومين والمستضعفين و رفض العروض المغرية، الغالي أثمانها والخطير رفضها... تلك التي تقدم عادة لزعت القادة المستقيمين و حُرّفهم عن موقفهم القيم و مسارهم الصحيح. و يكفيه فضلا و شرفا و ذخرا لدنياه و آخرته، أنه كفل النبى الرسول و رسالته و آواه و دافع عنه و كافح بكل ما أعطي من قوة و جاه و بما أوتي من زعامة و مكانة و تحمل الصعاب الشداد، من حصار اقتصادي مُفقر و اجتماعي مُفقر... و آخر نفسي مُحَيّر...، في شعب أبي طالب عليه السلام ثلاث سنوات عجافٍ، لم تزوع الإغراءات المادية و المعنوية موقفه الثابت في الدفاع عن الرسول و رسالته؛ بل إضافة إلى ذلك قدم ابنه و فلذة كبده الإمام علي عليه السلام إلى النبى الرسول محمد ﷺ ليربيه بتربيته النبوية و يؤدبه بأدابه الربانية و يعلمه بعلومه اللدنية...

فمواقفه هذه سجلها التأريخ و نقلها الكتاب و الرواة و هي معلومة لدى القاصي قبل الداني...

لقد شهد له الرسول الأكرم ﷺ، ذلك بقوله: «ما نالت مَنِّي قريشُ شيئا أكرههُ حتى مات أبو طالب»^١.

وقال الدكتور طه حسين: فعطف أبي طالب عليه السلام على النبى معروف و قيامه دونه يحميه و يحمي دينه من قريش مستفيض^٢.

✦ استفادة الأجيال بسيرة أبي طالب عليه السلام

أبو طالب عليه السلام نموزج حي و موديل حضاري يجب أن يحتذي به الأجيال التي تريد الحياة الكريمة؛ إنه وقف موقفا لولاه لما قام للإسلام قائمة و لابقى له في الذاكرة ذاكرة و لا ذاكرة، فالله سبحانه و تعالى جعل فيه سرا من أسراره، و سببا من الأسباب المادية و المعنوية لدينه الإسلام، فكفله محمدا المصطفى اليتيم ﷺ ليعتني به و يخدمه و يدافع عنه، كذلك تماما تكفل بالدفاع عن الإسلام (الرسول و الرسالة) و رعايته حين كان في مرحلة اليُثم، و قدم في ذلك كل ما يملك من نفسٍ و نفيسٍ...

١. السيرة النبوية لابن هشام ص ٦٦ و ٢٨١؛ تاريخ الطبري، ج ٨ - ٢ و غيرها من المصادر.

٢. الفتنة الكبرى، عثمان، ص ١٥١.

فهذه قيم حية، وصور إنسانية عالية الجودة، قدمها أبوطالب عليه السلام، لينتفع بها الأجيال والعظماء و نذكر منها عطفًا على ما سبق أنه:

١. قام بتربية محمد المصطفى عليه السلام يتيماً وأتحفه بكل ما يملك من حب وحنان و عناية...
٢. علمه عليه السلام مهنة مهمة وهي التجارة، ليعتاش بها و يسد بها حاجته و لا يبقى في حياته كلاً على موله.

٣. شارك في اختيار أحسن زوج له عليه السلام و أنسب شريكة لحياته و مسكن قلبه... أم المؤمنين خديجة الكبرى عليها السلام السيدة الغنية بالمال والقيم الإنسانية..

٤. قدّم إليه عليه السلام ولده علياً عليه السلام ليربيه بخلقه العظيم و يعلمه بعلوم الإسلام.

٥. دافع عن محمد بن عبدالله عليه السلام إيماناً منه بنبوته و رسوليته و تحمل على ذلك جبلاً من المشاكل والصعوبات المختلفة من صناديد قريش؛ كأبي جهل و أبي لهب و أبي سفيان و أضرابهم من الكفرة الفجرة...

٦. رَفَضَ الظلم والظالمين؛ بل قاومهما و بتعبير أوضح، إنه (أبو طالب) كان يرفض أن يُظلمَ هو و كل مَنْ تمكّن من حمايته... و كان لا يظلم، فمن الطبيعي أن من يرفض الظلم لا يظلم... و عليه لم يكن مشركاً، لأن الشرك ظلماً، حيث هو وضع العبادة للأصنام و هي غير محلها؛ فمحلها لله عز و جل.

٧. دافع عن المستضعفين بغض الطرف عن اختلاف جنسياتهم، فكان يدافع عن العرب و العجم بحد سواء.

٨. استقام على خطه (الحفاظ و الدفاع عن الرسول و الرسالة) و لم يحرفه المأل و المناصب و الجاه و غيرها من الإغراءات المغرقة في غياهب الهوى و الإجرام و الشيطنة...

فالإيمان ثم الاستقامة من قيم الإسلام الحية. قال تعالى: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَافُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نَزَّلْنَا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ﴾

٩. كان موت أبي طالب و وزجه خديجة مَحْزَنٌ لرسول الله عليه السلام حتى سُمي عام موتهم بعام الحزن، مما يدل على الموقع و المكانة الخاصة لهاتين الشخصيتين العظيمتين عند رسول الله عليه السلام و العلاقة الودية و الإيمانية الوثيدة بينهما...

و لهذا و ذلك كان لأبي طالب عليه السلام حق على الأجيال أن تعترف بخدماته الحية و تضحياته الفذة.. للإسلام أمته و ذلك حين كان (الإسلام) في مرحلته الفتية و حياته اليتيمة، بين أشرس أعدائه المجرمين بَعْنَجِهِتِهِم الجاهلية...

و لأبي طالب عليه السلام الفضل الكبير و الشرف النبيل في حماية الدعوة الإسلامية في أوقاتها الأولى و في أشد ظروفها صعوبة و حُرْجَة، فجزاه الله خيراً و وفق الأجيال الحاضرة و القادمة الاستفادة به في العناية و الدفاع عن الإسلام و عن المستضعفين أينما يتواجدون في هذا العالم.

المقدم: د. شيخ محمد حافظي جالو محاضر في الجامعة الحكومية جنرال لنسناكوتني



بكوناكري و جامعة المصطفى ﷺ الغينية. من الاعتذار عن الأخطاء الواردة لكتابة المقالة على استعجال لظروف خاصة ضاغطة والله المستعان...

الهوامش والمراجع

١. على أن نه اسم كما ورد في بعض الروايات وإلا لكان مجروراً بعلی فصار (على أبي طالب).
٢. الناشر: مدين، ط١، ١٤٢٦ هـ - ٢٠٠٤ م، مطبعة سرور، قم، إيران.
٣. كتاب تفسير القرآن، سورة براءة، باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ ج٥، ص ٢٠٨، رقم الحديث ٤٣٩٨.
٤. القصص، ٥٦.
٥. صحيح البخاري كتاب تفسير القرآن، سورة براءة، باب قوله تعالى: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾ ج٥، ص ٢٠٨، رقم الحديث: ٤٣٩٨ و تفسير سورة القصص، الآية ٥٦.
٦. ج٤، ص ٢٤٧، ح ٣٦٧٠.
٧. صحيح البخاري كتاب تفسير القرآن، سورة النساء، ج٥، ص ١٨٥، ح ٤٣٢٩.
٨. النساء: ١٧٦.
٩. في شهر رجب بعد الخروج من الشعب بستة أشهر.
١٠. المجادلة: ٢٢.
١١. الشورى: ٥٢.
١٢. آل عمران: ٣٠.
١٣. قال تعالى: ﴿وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ...﴾ غافر: ٢٨.
١٤. البقرة: ٨٦.
١٥. البقرة: ١٦٢ - ١٦١.
١٦. النحل: ٨٥.
١٧. فاطر: ٣٧ - ٣٦.
١٨. غافر: ٥٠ - ٤٩.
١٩. ابوطالب على أنه اسم، إذا لا يتغير بالإضافة.
٢٠. السيرة النبوية لابن هشام ٦٦ و ٢٨١. تاريخ الطبري، ج٨، ص ٢ و غيرها من المصادر.
٢١. الفتنة الكبرى: عثمان، ص ١٥١.
٢٢. فصلت: ٣٢ - ٣٠.



دلالات قرآنی برایمان ابوطالب علیه السلام

به قلم حجت الاسلام والمسلمین حسین عشاقی



❁ طلیعه سخن

در مورد ایمان حضرت ابوطالب ع ادله تاریخی و روایاتی، مورد نظر بوده و طرح گشته است؛ اما به ادله قرآنی یا ترکیبی از مقدمات تاریخی و قرآنی کمتر توجه شده است؛ حال آنکه با استناد به آیات قرآنی، می توان ادله محکمی استخراج کرد که در ادامه چند دلیل از این ادله را تبیین می کنیم.

۱. از آیاتی که می توان به استناد آن، ایمان ابوطالب ع را اثبات کرد، آیه (۵۴ نساء) است که خداوند می فرماید: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ آیا اهل کتاب به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده، حسد می ورزند؛ قطعاً ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم.

توضیح استدلال این است که مراد از ضمیر در ﴿يَحْسُدُونَ﴾، همان اهل کتاب است که در سه آیه قبل با عنوان ﴿الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِنَ الْكِتَابِ﴾ از آنها یاد شده است و مراد از ﴿النَّاسِ﴾، همان آل ابراهیم است؛ زیرا جمله ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾، جمله ﴿آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾ را بیان کرده؛ بنابراین مراد از ﴿النَّاسِ﴾ و فضلی که خداوند به آنها داده است، روشن می شود؛ یعنی مراد از ﴿النَّاسِ﴾، آل ابراهیم و مراد از فضلی که خداوند به آنها داده است، همان کتاب و حکمت و ملک عظیم است.

با توجه به این مقدمه و دقت در آیه می توان گفت، مراد از ﴿آل ابراهیم﴾، فرزندان و اعقاب ابراهیم که از طریق اسحاق به ابراهیم می رسند، نیستند؛ زیرا طبق مفاد این آیه، این ﴿آل ابراهیم﴾، کسانی هستند که اهل کتاب، به آنها حسد می ورزند: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ﴾؛ روشن است که استعمال حسد، یک تعبیر مذمت آور برای اهل کتاب و حاکی از دشمنی آنها نسبت به این ﴿آل ابراهیم﴾ است؛ ولی این نیز روشن است که اهل کتاب به انبیاء و بزرگان دارای فضلی که از طریق اسحاق، به ابراهیم وصل می شوند، حسد نمی ورزند و با آنها دشمنی نمی کنند؛ بلکه بزرگان دارای فضل از نسل

اسحاق موجب افتخار اهل کتاب بوده اند؛ بنابراین مراد از این ﴿آل ابراهیم﴾ فقط کسانی می توانند باشند که از طریق اسماعیل به ابراهیم وصل می شوند و قطعاً شامل فرزندان و اعقاب اسحاق نمی گردد.

از سوی دیگر در آخر آیه مشخص می کند که مراد از فضلی که به این ﴿آل ابراهیم﴾ داده شده است همان کتاب و حکمت و ملک عظیم است؛ ﴿فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ و روشن است، چنین فضلی به همه اعقاب اسماعیل نیز داده نشده است؛ بلکه کتاب و حکمت و ملک عظیم، به افراد خاصی از اعقاب ابراهیم که از طریق اسماعیل به ابراهیم وصل می شود، داده شده است؛ پس تا اینجا روشن گردید، مراد از ﴿آل ابراهیم﴾ در این آیه فرزندان اسماعیل اند که به آنها فضل عظیمی داده شده و این فضل عظیم، همانی چیزی است که از آن با تعبیر ﴿الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا﴾ یاد شده است.



نکته دیگر اینکه از تعبیر «الناس» و تعبیر «آل ابراهیم» که هریک، بر مجموعه‌ای از افراد دلالت دارد، و نیز از استعمال ضمیر جمع «هم» برای آنها در «آتیناهم»، فهمیده می‌شود که مراد از «آل ابراهیم» فقط یک نفر نیست؛ بلکه جمعی از اعیان اسماعیل هستند که این فضل الهی را دریافت کرده‌اند و این خود نتیجه می‌دهد که مراد از «آل ابراهیم» کسانی هستند که حداقل دارای یکی از این سه مقام باشد؛ نه کسی که هر سه مقام را داشته باشد؛ زیرا اگر مراد کسی باشد که هر سه مقام را داشته باشد، در این صورت عنوان «آل ابراهیم»، تنها منطبق بر شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌شود؛ چون در اعیان اسماعیل کسی نیست که هر سه مقام را یکجا داشته باشد؛ در این صورت، استعمال تعبیر «الناس» و «آل ابراهیم» و ضمیر جمع «هم»، برای یک شخص مناسب و شایسته نیست.

بنابراین تا اینجا روشن شده که مراد از «آل ابراهیم» که در جمله «فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» از آنان یاد شده، کسانی از فرزندان ابراهیم‌اند که از طریق اسماعیل به ابراهیم وصل می‌شوند و حداقل دارای یکی از سه مقام مذکور باشد؛ یعنی یا صاحب کتاب است یا دارای حکمت است و یا دارای ملک عظیم است.

از سوئی روشن است که ابوطالب حداقل دارای مقام سوم بوده است؛ زیرا او بعد از عبدالمطلب مدیر امور حج و کعبه و عهده‌دار ریاست بنی‌هاشم و قریش بوده است؛ چنانکه ابن ابی‌الحدید در این باره می‌گوید: «أبوطالب سيدالبتحاء و شيخ قریش، و رئیس مکه، قالوا: قل أن يسود فقير، و ساد أبوطالب وهو فقير لا مال له و كانت قریش تسميه الشيخ»؛ و از همه مهم‌تر او سرپرست و اداره‌کننده امور زندگی فردی و اجتماعی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است که فی حد نفسه و به تنهایی ملک عظیمی است که هرکسی لایق داشتن چنین افتخاری نیست؛ زیرا این سرپرستی شامل دوره بلوغ پیامبر صلی الله علیه و آله و دوره رسالت ایشان در مکه بود و نیز پذیرای حمایت و سرپرستی ابوطالب علیه السلام بود و از امر و نهی او در اداره امور زندگی و امور اجتماعی با طوع خاطر فرمان می‌برد؛ روشن است مدیریت و اداره زندگی فردی و اجتماعی شخص پیامبر اعظم و اشرف الأنبياء صلی الله علیه و آله که با رضایت و طوع خاطر ایشان همراه بود، مُلک عظیمی است که هیچ فرمانروائی و سلطنتی با آن برابر نیست.

از سوی دیگر روشن است، دریافت هریک از کتاب و حکمت و ملک عظیم، حاکی از مقامات معنوی دریافت‌کننده است؛ زیرا دریافت‌کننده کتاب که نبی است، مشخص است که او دارای عالی‌ترین مقام معنوی است و نیز جمله «وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» دلالت بر والائی مقام معنوی دریافت‌کننده حکمت دارد؛ اما اینکه دریافت‌کننده «ملک عظیم» دارای مقام معنوی والائی است، به این دلیل است که خداوند این ملک را به وصف «عظیم» متصف کرده است؛ ولی امور دنیائی از نظر خداوند کم‌اهمیت و بی‌مقدارند؛ لذا می‌فرماید «فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ»؛ بنابراین این ملک عظیم وقتی عظیم است که ملک معنوی باشد و بالتبع دریافت‌کننده هریک از این امور سه گانه، دارای مقامات معنوی و اخروی است و روشن است که رسیدن به این مقامات عالی معنوی، جز به ایمانی که مرضی خداوند باشد، میسر نیست؛ بنابراین باید هریک از افراد مجموعه «آل ابراهیم» را که شامل حضرت ابوطالب علیه السلام می‌بود، مؤمنان واقعی بدانیم که ایمانشان مرضی خداوند بود و در اینجا مطلوب ما روشن و مدعای ما اثبات می‌گردد.



روشن است که ابوطالب حداقل دارای مقام سوم بوده است؛ زیرا او بعد از عبدالمطلب مدیر امور حج و کعبه و عهده‌دار ریاست بنی‌هاشم و قریش بوده است؛ چنانکه ابن ابی‌الحدید در این باره می‌گوید: «أبو طالب سيد البطحاء و شيخ قریش، و رئیس مکه، قالوا: قل أن يسود فقير، و ساد أبو طالب وهو فقير لا مال له و كانت قریش تسميه الشيخ»؛ و از همه مهم‌تر او سرپرست و اداره‌کننده امور زندگی فردی و اجتماعی پیامبر اسلام ﷺ بوده است که فی حد نفسه و به‌تهدائی ملک عظیمی است که هرکسی لایق داشتن چنین افتخاری نیست؛ زیرا این سرپرستی شامل دوره بلوغ پیامبر ﷺ و دوره رسالت ایشان در مکه بود و نیز پذیرای حمایت و سرپرستی ابوطالب ﷺ بود و از امر و نهی او در اداره امور زندگیش و امور اجتماعی با طوع خاطر فرمان می‌برد؛ روشن است مدیریت و اداره زندگی فردی و اجتماعی شخص پیامبر اعظم و اشرف الانبیاء ﷺ که با رضایت و طوع خاطر ایشان همراه بود، ملک عظیمی است که هیچ فرمانروائی و سلطنتی با آن برابر نیست.

۲. از آیات دیگری که می‌توان به استناد آن ایمان ابوطالب ﷺ را اثبات کرد، آیه (۳۳ و ۳۴ آل عمران) است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ قطعاً، خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست.

بیان دلالت این آیات بر ایمان حضرت ابوطالب ﷺ این است که بر مبنای تفسیر قرآن به قرآن، مراد از ﴿آلِ إِبْرَاهِيمَ﴾ در این آیه، همان است که در آیه (۵۴ نساء) مشخص شد و بیانش گذشت؛ بنابراین ﴿آلِ إِبْرَاهِيمَ﴾ در این آیه نیز، به دلیلی که در آیه (۵۴ نساء) گذشت، شامل حضرت ابوطالب ﷺ می‌گردد؛ بر این اساس وقتی خداوند در اینجا می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ...﴾ باید پذیرفت که یکی از افرادی که مشمول اصطفای خداوند گذشته است، حضرت ابوطالب است؛ روشن است که مقام مصطفای خداوند، مقام بسیار بزرگی است که فقط نصیب انبیاء و اولیائی که در رده بعدی انبیاء هستند، می‌شود و به همین خاطر آنها نزد خداوند بر همه عالمیان برتری یافته‌اند و تعبیر ﴿اصْطَفَى... عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ برای آنها به کار رفته است؛ ولی روشن است، هرگز نمی‌توان کسی را که کافر است و ایمان ندارد، از جمله مصطفیان خداوند قرار داد؛ بنابراین حضرت ابوطالب با داشتن مقام اصطفا نه تنها حتماً مؤمن بوده است؛ بلکه از اولیائی که در رده بعدی انبیاء هستند، قرار می‌گرفته است.

۳. از آیات دیگری که دلالت بر ایمان ابوطالب دارد، آیه‌ای است که دین اسلام را همان آئین ابراهیمی معرفی می‌کند؛ مثل آیات ۱۵۳ تا ۱۶۱ سوره انعام که چنین نازل شده است:

﴿قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾؛

{ای پیامبر!} بگو: پروردگارم مرا به راهی راست هدایت کرده است. دینی پایدار؛ همان آیین ابراهیم حق‌گرا که در جرگه شرک‌ورزان نبود. بگو: نماز و عباداتم و زندگی و مرگم همه برای خدای پروردگار جهانیان است؛ هیچ شریکی ندارد و من به همین دین فرمان یافته‌ام و اولین مسلمان هستم.

وجه دلالت این‌گونه آیات که مفادش در موارد متعدد در قرآن آمده است، این است که هرکس که بر آئین ابراهیمی باشد، او بر صراط مستقیم است؛ ﴿هُدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ و نیز مشرک نیست؛ ﴿مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ همچنین این دین همان دینی است که پیامبر اسلام ﷺ مأمور به آن است



﴿بِذَلِكَ أُمِرْتُ﴾ و به تبع پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مسلمانان است؛ ﴿أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ بلکه طبق (آیه ۱۲۵ نساء) ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾ چنین شخصی، متدین است، به بهترین دینی که مورد رضای خداوند است.

از سوی دیگر مطابق احادیث مربوطه، ابوطالب در اظهارات راجع به دینش، بارها تدین خود را به دین پدرانش که همان آئین ابراهیمی است، اعتراف کرده است؛ از جمله ابن اثیر در الکامل روایت می‌کند^۱ در یوم الإنذار که پیامبر صلی الله علیه و آله همه خویشانش را دعوت کرد، ابوطالب ضمن ابراز تمایل نسبت به معاونت در به ثمر رسیدن اهداف ایشان، خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «فوالله! لأزال أحوطک وأمنعک غیر أن نفسی لاتطوعنی علی فراق دین عبدالمطلب»؛ بخدا قسم! همواره در کنار تو هستم و تو را از آسیب‌ها بازمی‌دارم؛ جز اینکه نفس من نمی‌پذیرد که دین عبدالمطلب را کنار بگذارم و نیز ذهبی در تاریخ الاسلام در مورد واقعه‌ای دیگر از ابوطالب علیه السلام نقل می‌کند که او به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «أی ابن أخی! لأستطیع أن أفارق دین آبائی»؛^۲ ای برادرزاده! من نمی‌توانم که از دین پدرانم جدا شوم؛ بنابراین روشن است که ابوطالب متدین به دین آبائش که همان دین ابراهیم است، بوده است و دین ابراهیم طبق آیات مذکور همان دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است که بهترین دین مورد رضایت خداست؛ بنابراین طبق مفاد این آیات، شکی نیست که ابوطالب بر صراط مستقیم بوده است: ﴿هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ و نیز مشرک نبوده است: ﴿مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ همچنین دین او همان دینی است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مأمور به آن است: ﴿بِذَلِكَ أُمِرْتُ﴾؛ و به تبع پیامبر صلی الله علیه و آله یکی از مسلمانان بوده است: ﴿أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ بلکه طبق (آیه ۱۲۵ نساء) ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾، او متدین بوده است، به بهترین دینی که مورد رضای خداوند است؛ گرچه برای اینکه او به راحتی بتواند از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کند، در اعترافاتش به تدین به دین محمدی، از عباراتی استفاده می‌کرد که دشمنان به‌گونه دیگری در مورد او فکر کنند.

۱. الکامل، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۲.



سیر تاریخی ابوطالب پژوهی در غرب^۱

به قلم استاد سید علیرضا طباطبایی یزدی^۱

۱. این یادداشت در واقع جمع‌بندی از بعضی نتایجی است که در فرایند نوشتن مقاله «کتاب‌شناسی توصیفی - تحلیلی حضرت ابوطالب علیه السلام به زبان‌های اروپایی» به دست آوردم. برای اطلاعات بیشتر در مورد ابوطالب پژوهی در زبان‌های اروپایی، می‌توانید مقاله را در صفحات ۱۸۷ تا ۲۲۴ شماره ۱۸۲ مجله آینه پژوهش (سال سی و یکم، شماره دوم) ببینید.



با تتبع در آثاری که درباره حضرت ابوطالب علیه السلام به زبان های اروپایی نوشته شده است، می توان آنها را - بدون در نظرگیری ترجمه هایی که از اشعار و خطابه های ایشان صورت گرفته - به سه دسته تقسیم کرد:

الف) آثاری که از حضرت ابوطالب علیه السلام، صرفاً یک زندگی نامه ارائه می دهند؛

ب) آثاری که ضمن آشنا ساختن مخاطب با ایشان و ارائه زندگی نامه، به دلایل ایمان آوردن یا نیاوردن وی نیز اشاره می کنند؛

پ) آثاری که منتقدانه و با دید تحلیلی این دلایل را بررسی می کنند.

موارد «الف» عموماً شامل دایرة المعارف های غیر تخصصی می شود. نوع «ب» هم بیشتر در آثاری دیده می شود که به منظور تبلیغ عقیده به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام نگاشته شده اند. در این آثار معمولاً توصیفات در خصوص شخصیت و جایگاه اجتماعی وی داده می شود. سپس نویسندگان دلایل ایمان و یا به هر دلیلی رستگاری ایشان^۱ را صرفاً ذکر می کند و به نقایص ادله و امثا و اگرهای آن اشاره ای نمی کند. در بعض موارد هم براهین خلاف آن را به گونه ای نسبتاً غیر علمی^۲ رد می کند؛ ولی در موارد «پ»، نویسندگان عموماً به ذکر کلیاتی در باره شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام بسنده می کند و بیشتر متن خود را به تحلیل های دقیق علمی راجع به ادله کفر و ایمان آن حضرت اختصاص می دهد.

از این آثار، پژوهش های دسته «الف» و «ب» نیازی به بررسی تاریخی ندارند و یا اصلاً شاید نتوان سیر تاریخی برای آنها ترسیم کرد؛ چراکه اکثراً یا به کلی گویی اکتفا می کنند و یا فقط یک جمع آوری هستند، از مطالب گذشتگان در ساختاری جدید. برای آن دسته از آثار گونه «پ» که به دست نویسندگان شیعه نوشته شده است نیز، نمی توان تغییر نگرش خاصی مشاهده کرد؛ چه اینکه با فرض صحت احادیث شیعی راجع به ایمان حضرت ابوطالب، مجالی برای تغییر نگرش در آنها باقی نمی ماند.

ولی با نگاهی به تاریخ نوشته شدن آن دسته از پژوهش های نوع «پ» که به دست خاورشناسان (و نه نویسندگان شیعه) نگاشته شده است، می توان نتیجه گرفت که نوشته های قدیمی تر (مثلاً سال های قبل از ۱۹۵۰ م.) با گمانی بیشتر و لحنی قاطع تر به کافر بودن حضرت ابوطالب علیه السلام حکم می کنند و از همین روست که می بینیم، در دایرة المعارف های قدیمی تر اصلاً از احتمال مسلمان بودن ایشان، سخنی به میان نمی آید؛ ولی از حدود همین سال ها به بعد است که تغییری در لحن نوشته های آنها در خصوص این مسئله رخ می دهد که باعث می شود، دقت بیشتری را در بررسی دلایل کفر آن حضرت به کار برند؛ به این معنا که به صورت آشکار می بینیم، قسمتی از بحث آنها پیرامون نقد روایات تاریخی و اشتباه بودن ادله بی ایمانی وی می چرخد.

با این حال، این پژوهش ها معمولاً احادیث شیعی را معتبر حساب نمی کنند و تنها با عبارت «و

۱. فرق گذاری بین رستگاری و ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام و جدایی آن دور در بعض نوشته های علمای سنی می توان یافت. تفصیل قضیه را اینجا ببینید:

Husayn, N. A.. "Treatises on the Salvation of Abu Talib", in *Shii Studies Review*, 1(1-2), (Leiden: E. J. Brill, 2017), pp.3-41.

۲. منظور از «غیر علمی» در اینجا این است که یا ادعایی که در این آثار دیده می شود، پشتوانه تاریخی قابل توجهی ندارد و یا اینکه اتفاقاً نظریه هایی مهم در این باب تلقی می شوند؛ ولی به دلایل این مدعاها اشاره ای نشده است.

و جایگاه برزخی نیای رقیبان خود را، حداقل به اندازه نیای خودشان نامناسب نشان دهند. سپس روایات تحریف شده این باب را ذکر می‌کند. در وهله بعد توضیح می‌دهد، عباسیان به هنگام تصاحب حکومت، می‌بایست برادر جد خود را به جایگاه اولیه خود باز می‌گرداندند. روایات ذم ابوطالب علیه السلام سخت جای خویش را مستحکم کرده بود؛ از این رو آنها تصمیم گرفتند، با نقشه‌ای غرض خود را تأمین کنند. آنها می‌بایست سیره پیامبر صلی الله علیه و آله را طوری به مردم نشان می‌دادند، که ابوطالب علیه السلام در جای جای آن به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله محبت می‌ورزد و ایمانی قوی به او دارد. ابن اسحاق که سیره‌اش را به درخواست خلیفه دوم عباسی نگاشت، عهده‌دار اختراع و جعل این مطالب بود. در پایان اشپرنگر متذکر می‌شود، از آنجا که ابن اسحاق تا ۱۹ سال پس از سرنگونی خلافت امویان زنده بود، بایستی در دوره شکوفایی خود چنین کاری کرده باشد.

بعد از اشپرنگر، نولدکه (۱۸۶۴ م.) در این باره بحث کرد. وی در مقاله آلمانی زبانش^۲ با نظر اشپرنگر - که همه اشعاری را که از ابوطالب علیه السلام در سیره ابن اسحاق موجود است، بدون استثنا جعلی می‌داند - مخالفت کرده و قسمت اندکی از آن را صحیح تلقی می‌کند؛ خصوصاً در مورد دیوان حضرت ابوطالب، وی طبق این مقاله اذعان دارد که اضافات وارد شده به این اشعار، یا به جهت میل شدید به بازسازی و احیای متن (از دست رفته) و تزئین (و مبالغه در آن) بوده و یا به جهت تأمین اغراض حزبی و مذهبی صورت گرفته است. نولدکه در مورد اول، بیان می‌دارد: راویان شعر برای اینکه تاریخ قبل از هجرت پیامبرشان را نیز زیبا جلوه دهند، دست به اختراع اشعاری زدند و آنها را به بزرگان قبیله خود (از جمله ابوطالب) نسبت دادند و در توضیح دلیل دوم اشاره می‌کند که علویان برای بالا بردن مقام جدشان، دسته‌ای از اشعار را جعل کردند که نشان می‌داد،

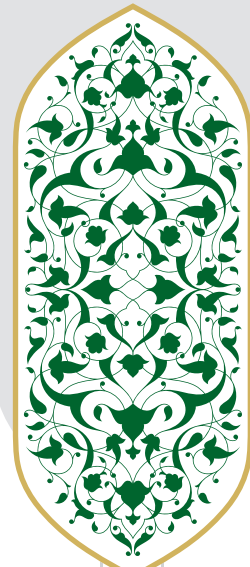
در روایات شیعی چنین آمده است» به صورت مختصر به آنها می‌پردازند. در عوض، نکته شایان توجه این است که نویسندگان برخی از این آثار، تحریف بیشتری را در روایات اهل سنت نسبت به روایات شیعه قائل‌اند. معمولاً در همه این آثار، به مسئله تحریف روایات در عصر امویان و عباسیان اشاره می‌شود و به گونه‌ای این مسئله را مفروض تلقی می‌کنند. در مقابل، بعضی از این پژوهش‌ها کمی به تحریف علویان (برای حمایت از خاندان علی بن ابی طالب علیه السلام) نیز می‌پردازند.

با تتبع در آثار غربی که به دست دانشمندان غیرمسلمان نوشته شده و در آنها به مسئله ایمان و شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام اشاره شده است، می‌توان سیر تاریخی زیر را برای این مطالعات - خصوصاً مطالعاتی که این مسئله را به روابط بین عباسیان و علویان پیوند می‌دهد - ترسیم کرد:^۱ اولین اثری که در آن به این مسئله اشاره می‌شود، مقاله اشپرنگر در سال ۱۸۶۰ م. در باره قابل اعتماد نبودن سیره ابن اسحاق است که به زبان آلمانی نوشته شده.^۲ او در این مقاله خصوصاً به اشعاری که در این سیره درج شده، بسیار خرده می‌گیرد. برای نمونه، به اشعار منسوب به حضرت ابوطالب علیه السلام که در این سیره ذکر شده است، اشاره می‌کند و اذعان دارد که اینها ساختگی بوده و ابن اسحاق با دانایی کامل به جعلی بودنشان، آنها را در سیره خود جای داده است. به گفته او، دوران شکوفایی ابن اسحاق زمانی است که عباسیان بر خلفای اموی مسلط شدند و آنها را برکنار کردند. به نظر اشپرنگر، نخستین جعل‌ها در زمینه ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام به دست امویان رخ داد که تلاش می‌کردند، بروجعه حضرت ابوطالب علیه السلام خدشه وارد کنند

۱. در این یادداشت، فقط بعضی از مهم‌ترین آثار نویسندگان غربی غیرمسلمان را نام برده‌ایم که به جز مواردی اندک، در مقاله اصلی (کتابشناسی توصیفی - تحلیلی حضرت ابوطالب علیه السلام به زبان‌های اروپایی) بررسی شده‌اند.

2. Sprenger A., "Ibn Ishaq Ist Kein Redlicher Geschichtsschreiber." In Zeitschrift Der Deutschen Morgenlandischen Gesellschaft, vol. 14, no.1/2, 1860, pp. 288-290.

3. Theodor. Nöldeke, "Ueber den Diwān des Abū Tālib und den des Abū 'I aswad Addual" in Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft, vol. 18, no.1/2, 1864, pp. 220-231.



ابوطالب علیه السلام علاقه بسیاری به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشته است و علی رغم این مجاهدات، فقط به او ایمان نیاورده است. از آنجا که در زمان جعل این اشعار، کفر حضرت ابوطالب علیه السلام برای همه واضح بود و عملاً تکذیب این موضوع میسر نبود، جاعل شعر مجبور بود، این نکته را نیز در جعلش رعایت کند. از این رو، بعد از اینکه جملاتی را از زبان حضرت ابوطالب علیه السلام جعل کرد، یک بهانه هم برای او تراشید که «من حاضرم زندگی ام را هم فدای محمد صلی الله علیه و آله بکنم؛ ولی برای ترس از نکوهش دیگران ایمان نمی آورم». به نظر نولدکه، تقریباً با قاطعیت می توان گفت که ابن اسحاق (م ۱۵۹/۱۵۰ ق.) قسمتی از این شعر را در کتاب خود آورده بوده است. او در مقاله ای که ۳۵ سال پس از آن نگاشت (م ۱۸۹۹)، نمونه هایی از تحریف های عباسیان و علویان را یادآور شد. از ادبیاتی که نولدکه در این مقاله استفاده می کند، می توان برداشت کرده که به نظر او، علویان آغازگر این تحریف های دوطرفه بوده اند. به هر حال نولدکه با توجه به غرضی که از نوشتن این مقاله داشت،^۱ صرفاً این تحریفات را ذکر کرده و خیلی به شناسایی مقصداصلی داستان پرداخته است.

پس از اولین مقاله نولدکه در این باره (و پیش از مقاله دومش)، ایگناس گلدتسیهر بود که در سال ۱۸۸۹ م. به این مبحث پرداخت.^۲ گلدتسیهر اشاره می کند، از آنجا که امویان نمی توانستند اجازه دهند، نسل علویان از همه جهت مقدس بماند، دست به تحریف روایاتی در باره نیای آنها، ابوطالب علیه السلام زدند و به بدآوازه کردن او پرداختند و بعد از آن، طبیعتاً این متکلمان علوی بودند که روایات تاریخی فراوانی برای تکریم حضرت ابوطالب علیه السلام از دهان حضرت محمد صلی الله علیه و آله اختراع کردند.

سپس رژی بلاشر (م ۱۹۷۳ م.) فرانسوی سال ۱۹۵۲ م. در کتاب تاریخ ادبیات عرب خود، به این موضوع اشاره ای کوچک کرد و اشعار منسوب به حضرت علی علیه السلام و پدرشان را جعلی، دارای بافت سیاسی - مذهبی و بسیار متأخر دانست.^۳

پس از سه شخص مذکور، فرد مک دانر (متولد ۱۹۴۵ م.) در سال ۱۹۸۷ م. مقاله ای فنی و تحلیلی به زبان انگلیسی در مورد وفات حضرت ابوطالب علیه السلام نگاشت.^۴ او نیز به سعی عباسیان بر لکه دار نشان دادن دامن حضرت ابوطالب و به تبع آن، کاهش منزلت علویان در بین مردم اشاره می کند. وی در این مقاله اثبات می کند، بسیاری از روایات های دال بر کفر ابوطالب علیه السلام ساختگی و اضافه بعض راویان بوده است.

1. Theodor. Nöldeke. "Zur Tendenziösen Gestaltung Der Urgeschichte Des Islām's." in Zeitschrift Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft. vol. 53. no.1. 1899. pp. 16-33.

این مقاله به زبان آلمانی نوشته شده است.
۲. نولدکه به طور کلی در این مقاله سعی دارد، اثبات کند، قسمتی از آنچه هم اکنون به عنوان تاریخ صدر اسلام شناخته می شود، در واقع داستان هایی است که حزب های مختلف دینی و سیاسی آن را موافق با اغراض خود شکل داده اند. عنوان فارسی مقاله نیز چنین است: تنظیم مغرضانه تاریخ صدر اسلام.

3. Ignaz. Goldziher. Muhammedanische Studien (1889), vol. 2. p. 107.

این مقاله به زبان آلمانی نوشته شده است.

۴. بلاشر، رژی. تاریخ ادبیات عرب (۱۳۶۳ ش.)، ترجمه آ. آذر نوش، ج ۱، ص ۲۷۷.

5. Donner. Fred McGraw. "The Death of Abū Tālib", in John H. Marks and Robert M. Good (eds.). Love and Death in the Ancient Near East. Studies in Honor of Marvin H. Pope (Guilford. CT: Four Quarters Press. 1987). pp. 45-237.



در مجموع می‌توان گفت از آنجا که دیدگاه دانشمندان غربی در باره حضرت ابوطالب ع تا حدّ بالایی مبتنی بر روایات تاریخی و حدیثی اهل سنت است، کمتر می‌توان در آنها دیدگاهی موافق با نظر شیعه پیدا کرد. با این حال، طرز تفکر کنونی آنها پیرامون ایمان آن حضرت نسبت به سال‌های قبل از ۱۹۵۰ میلادی تمایل بیشتری به دیدگاه شیعه پیدا کرده است.

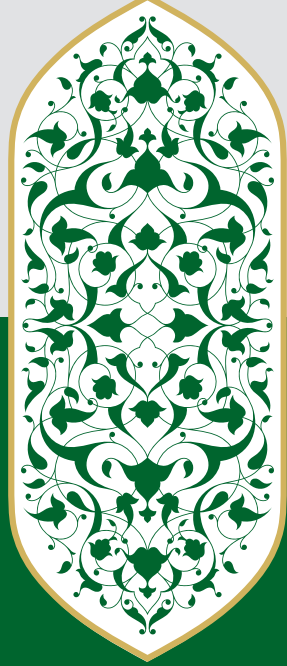
متأخرترین اثری که می‌توان به آن اشاره کرد، کتاب یوری روبین (متولد ۱۹۴۴م) به زبان انگلیسی است.^۱ وی در بخشی از کتابش (The Eye of the Beholder) (۱۹۹۵م)، روایات دالّ بر بی‌ایمانی حضرت ابوطالب ع را نسبتاً فنی بررسی کرده و به کم و کاست‌های روایت‌های مختلف این باب اشاره می‌کند. البته با توجه به غرضی که روبین از نوشتن کتابش داشته است، جهت‌گیری خاصی در این مسئله از او شناسایی نمی‌شود.

در مجموع می‌توان گفت از آنجا که دیدگاه دانشمندان غربی درباره حضرت ابوطالب ع تا حدّ بالایی مبتنی بر روایات تاریخی و حدیثی اهل سنت است، کمتر می‌توان در آنها دیدگاهی موافق با نظر شیعه پیدا کرد. با این حال، طرز تفکر کنونی آنها پیرامون ایمان آن حضرت نسبت به سال‌های قبل از ۱۹۵۰ میلادی تمایل بیشتری به دیدگاه شیعه پیدا کرده است.

آنچه گذشت، چکیده‌ای بود، از بررسی مهم‌ترین آثار پژوهشی غربیان در خصوص حضرت ابوطالب ع. به علاقه‌مندان این مبحث پیشنهاد می‌شود، برای اطلاعات بیشتر به مقاله «کتاب‌شناسی توصیفی - تحلیلی حضرت ابوطالب ع به زبان‌های اروپایی» مراجعه کنند که در آن ۲۸ اثر مرتبط با حضرت ابوطالب ع به زبان‌های اروپایی توصیف و تحلیل شده است.^۲

1. Rubin, Uri. The Eye of the Beholder: The Life of Muhammad as Viewed by the Early Muslims, a Textual Analysis (Princeton, N.J.: The Darwin Press, Inc., 1995), pp. 56-149.

۲. طباطبائی یزدی، سیدعلیرضا (۱۳۹۹). کتاب‌شناسی توصیفی - تحلیلی حضرت ابوطالب ع به زبان‌های اروپایی، نشریه آینه پژوهش، ۳۱(۲)، ۲۲۴-۱۸۷.



ابوطالب عليه السلام
حامی بزرگ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
به قلم دکتر مرضیه محمدزاده^۱

✿ آغاز سخن

پدرش عبدالمطلب، از رؤسای مکه و از قبیله بنی هاشم بود. مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم از قبیله بنی مخزوم بود.^۱ عبدالمطلب منصب «سقای» و «رفادت» (تأمین آب و غذا برای زائران کعبه) را بر عهده داشت. در میان فرزندان متعددش سه پسرش به نام‌های ابوطالب، زبیر و عبدالله پدر رسول الله ﷺ از یک مادر بودند.^۲ از تاریخ ولادت او اطلاعی در دست نیست؛ اما چون گفته شده در سال دهم بعثت، حدود هشتاد و چند سال سن داشت، پس باید ۷۰ و چند سال قبل از بعثت (۳۰ و چند سال قبل از عام الفیل) متولد شده باشد.

همسرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب، از خاندان بنی هاشم و از قبیله بزرگ قریش است. او از زنان با فضیلت بنی هاشم است که در عصر خود در آسمان کمال درخشید. زنی نیکوسیرت، دانا، هوشمند، بینا به امور آخرت و با کمال عفت و شرافت بود. اصالت خانوادگی و مکارم اخلاق و طهارت نفس همه زیوری هستند که به او زینت داده‌اند.

از تاریخ ازدواج ابوطالب با فاطمه نیز، در کتب تاریخی ذکری به میان نیامده؛ اما او اولین مرد هاشمی است که با زنی هاشمی ازدواج کرد^۳ و در جامعه عربستان عصر جاهلیت که چند همسری مرسوم بود تا زمانی که در قید حیات بود، همسر دیگری برنگزید. فاطمه برای ابوطالب چهار پسر به نام‌های طالب، عقیل، جعفر و علی علیهم‌السلام و سه دختر به نام‌های فاخته مکئی به ام‌هانی، جُمّانه و رَیْطَه مکئی به ام‌طالب آورد.^۴ همه فرزندانش مسلمان شدند و خود را وقف اسلام کردند.

عبدالمطلب در بستر مرگ (۸ عام الفیل)^۵ در جمع فرزندان

وصیت کرد و کفالت و سرپرستی محمد ﷺ را که تا ۸ سالگی آن حضرت خود بر عهده داشت، به ابوطالب واگذاشت.^۶ از این زمان ابوطالب به‌عنوان جانشین پدر، سرپرستی محمد ﷺ را بر عهده گرفت. وی آن حضرت را به خانه آورد و به همسرش فاطمه گفت: این کودک از جان و مالم عزیزتر است. مواظب او باش! فاطمه با خوشرویی، خدمت‌کاری او را بر عهده گرفت.^۷ بنا به نقل ابن سعد،^۸ ابوطالب و همسرش نسبت به آن حضرت، چنان دوستی و محبت شدیدی ابراز می‌داشتند که نسبت به فرزندان خود نیز چنین نبودند و آن‌چنان نقش پدر و مادر را به خوبی برای آن حضرت ایفا کردند که به هیچ‌عنوان کمبود و خلایق ناشی از یتیم بودن احساس نمی‌کرد و او را مادر خود می‌خواند.^۹ عشق و علاقه رسول الله ﷺ به فاطمه چنان بود که به‌طور مکرر بر این موضوع تأکید می‌فرمود.

ابوطالب پس از بعثت رسول الله ﷺ نیز به حمایتش برخاست.^{۱۰} مطابق روایات، او که مانند بیشتر رؤسای قریش مردی تاجر بود، در یکی از سفرها به شام محمد ﷺ را با خود همراه کرد و در همین سفر بود که در گفت‌وگویی کوتاه راهبی نصرانی، بُحیرا نام، به پیامبری آن حضرت بشارت داد.^{۱۱} البته این گفت‌وگوی کوتاه از اساس نادرست و از جعلیات است.^{۱۲}

سخت‌ترین ابوطالب بین قریش معروف بود و هر وقت اطعام می‌کرد، هیچ‌یک از افراد قبیله در آن روز به کار اطعام نمی‌پرداختند.^{۱۳}

درباره درایت و عدالت و نفوذ او گفته‌اند که قبایل عرب

۶. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳.

۷. راوندی، الخرائج، ج ۴، ص ۳۳؛ مجلسی، ج ۱۵، ص ۳۸۲.

۸. ج ۱، ص ۱۰۹.

۹. و نیز رک: یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۹؛ ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۲؛ مجلسی، ج ۴۵، ص ۸۳.

۱۰. ابن سعد، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۹۰.

۱۱. رک: ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۴؛ طبری، ج ۲، ص ۲۷۷-۲۷۹.

۱۲. رک: بررسی انتقادی داستان ملاقات پیامبر ﷺ با بحیرا در: زرگری نژاد،

تاریخ صدر اسلام، ص ۱۸۴-۱۸۹.

۱۳. بلاذری، ج ۲، ص ۲۳.

۱. بلاذری، ج ۱، ص ۸۵؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. بلاذری؛ ابن هشام، همان جاها.

۳. کلینی، ج ۱، ص ۴۵۲.

۴. کلینی، همانجا.

۵. طبری، ج ۲، ص ۲۷۷.

در مکه، ابوطالب را داور خود می‌شناختند و او نیز در داوری جانب حق را نگه می‌داشت و مردی صاحب‌رأی بود. او در عصر جاهلیت نخستین کسی بود که سوگند در شهادت برای اولیای دم را بنا نهاد و این روش بعدها، جزء سنن و حقوق اسلامی گردید.^۱

ابوطالب منصب سقایت را که از پدر به ارث برده بود، در ازای دین خود، به برادرش عباس سپرد؛^۲ زیرا به رغم آنکه سیادتش را همه‌گرددن نهاده بودند، مردی تنگدست؛ اما بلندطبع بود و ضیق معاش را بر کسی آشکار نمی‌کرد. بلاذری^۳ با ارائه گزارشی درباره تنگدستی ابوطالب و گرسنگی مستمر فرزندان او می‌نویسد: «محمد ﷺ در حالی به خانه عمویش منتقل شد که غالب اوقات اهل خانه او به دلیل کمی غذا سیر نمی‌شدند. پس چون محمد ﷺ با ایشان غذا می‌خورد، آنچه داشتند سیرشان می‌کرد و آنان را کفایت می‌نمود»

چون محمد ﷺ به پیامبری مبعوث شد، ابوطالب فرزندانش علی و جعفر علیهما السلام را به همراهی با پیامبر ﷺ فرمان داد و آن حضرت را نیز از پشتیبانی خود مطمئن ساخت.^۴

آنگاه که رسول الله ﷺ دعوت خود را آشکار کرد، کسانی از سران قریش نزد ابوطالب آمدند و از وی خواستند یا برادرزاده‌اش را از این کار بازدارد، یا حمایت خود را از محمد ﷺ بگیرد. ابوطالب با لحنی ملایم با آنان سخن می‌گفت تا آرام شوند.^۵ پشتیبانی آشکار او از پیامبر ﷺ بر کافران گران آمد و چون می‌پنداشتند که غم خواری او از محمد ﷺ که در کودکی به «یتیم ابوطالب» شهرت داشت، فقط به خاطر فرزندخواندگی اوست. عماره بن ولید را که جوانی خردمند و خوشرو بود، همراه گرفتند و به قصد مبادله با حضرت محمد ﷺ پیش ابوطالب آمدند. ابوطالب سخت برآشفته و آنان را براند و گفت: با من از در انصاف سخن نگفتید. پسر من را به شما تسلیم کنم تا او را بکشید و پسر خود را به من می‌دهید که او را پرورش دهم!^۶

چون دعوت پیامبر ﷺ در مکه بالا گرفت، سران قریش به اندیشه قتل او افتادند و از ابوطالب خواستند که محمد ﷺ را به آنان تسلیم کند و چون او نپذیرفت، با خود پیمان بستند که از هرگونه روابط فردی و اجتماعی با بنی‌هاشم اجتناب ورزند. پس پیامبر ﷺ و ابوطالب و مسلمانان در بیرون شهر مکه، در محلی که بعدها «شعب ابی طالب» شهرت یافت، مقام گزیدند. ماجرای انتقال خردمندان و سنجیده مسلمانان و غیرمسلمانان بنی‌هاشم به شعب، آن هم پس از صدور اعلامیه و قرارنامه قریش درباره تحریم مناسبات اقتصادی و اجتماعی با بنی‌هاشم تا زمان عدول ایشان از پیامبر ﷺ، از رخدادهای قابل تأمل در تاریخ اسلام است. پس از صدور قرارنامه، به پیشنهاد ابوطالب و طبعاً با رایزنی قطعی با رسول الله ﷺ همه افراد بنی‌هاشم و بنی‌مطلب جز ابولهب، آنان که رضایت به کشتن پیامبر اکرم ﷺ نمی‌دادند، همگی به ابوطالب پیوستند و روانه شعب شدند. ابوطالب



۱. رک: ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۱۹؛ نسائی، ج ۲، ص ۸-۴.
۲. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۲-۲۳.
۳. ج ۱، ص ۹۶.
۴. بلاذری، ج ۱، ص ۱۱۳؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۳.
۵. طبری، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۶.
۶. رک: ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۱؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹؛ طبری، ج ۲، ص ۳۲۷-۳۲۶؛ ابن قدامه، ص ۳۵۲.



شعری در مدح قوم خود سرود و آنان را در پایداری و دفاع از حریم پیامبر ﷺ تحریض و تشجیع کرد:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم
و دعوتی و زعمت أنك ناصح
و عرضت دینا قد علمت بأنه
حتی أغیب فی التراب دفینا
و لقد صدقت و كنت ثم أمینا
من خیر أديان البریه دینا

به خدا قسم! تا روزی که مرا به خاک نسپرده‌اند، هرگز گروه قریش بر تو دست نخواهند یافت. به گمان خیرخواهی و هدایت، مرا دعوت نمودی و بی شک راست گفתי و در دعوت خویش امانت داشتی و دینی را عرضه کردی که آن را از بهترین دین‌های مردم دانسته‌ام!

بنی‌هاشم به مدت سه سال و تا هنگامی که قریش تسلیم مقاومت برنامه‌ریزی شده و هشیارانه پیامبر ﷺ و ابوطالب شدند، در آنجا استقرار یافتند و کمترین تزلزلی نشان ندادند. همراهی مسلمانان بنی‌هاشم و سه سال مقاومت شگفت‌آور آنان در شرایط بسیار تلخ، هراس‌انگیز و توأم با گرسنگی و فشارهای روانی با عنایت به ایمان آنان به اسلام امری غریب نبود؛ اما همراهی تمام غیرمسلمانان بنی‌هاشم (جز ابولهب) با پیامبر ﷺ، خاصه مبانی صبر و مقاومت ایشان در تحمل تمام آن ناگواری‌های سه‌ساله، به درایت رسول الله ﷺ و ابوطالب مربوط می‌شود و احترامی که همه آنها به شیخ قبیله خود داشتند و حرمت او را نگاه می‌داشتند. این حمایت و مقاومت بسیار کارساز غیرمسلمانان هاشمی، در شالوده همبستگی عشیره‌ای و ادراک خودآگاه یا ناخودآگاه از پیوند حیات و استمرار بقای جمعی ایشان و گره خوردگی سرنوشت تمام بنی‌هاشم با یکدیگر است.

خصوصیات متفاوت پسران عبدالمطلب و نقش متضاد برخی از آنان در زندگی رسول الله ﷺ و تاریخ صدر اسلام، تصویری از شخصیت حقیقی ابوطالب و پایداری او در حمایت از پیامبر اکرم ﷺ را به دست می‌دهد. برای مثال حمزه از کسانی بود که خیلی زود به اسلام گروید و ابوطالب شعری در تجلیل از او سرود و حمزه را بین برادران ستود.^۲ عباس بن عبدالمطلب سیاست‌مدار زیرک قریش، با آنکه بیشتر عمر خود را در شرک و بت‌پرستی گذراند و پیش از فتح مکه در سال هشتم هجری اسلام آورد، تا وقتی که ابوطالب زنده بود، هرگز با پیامبر ﷺ و دین او مخالفت نکرد. ابولهب، سرسخت‌ترین دشمن رسول الله ﷺ و اسلام، کفار و مشرکان را بر ضد او تحریک می‌کرد و ابوطالب در دفاع از آن حضرت، نقشه‌های وی را بلاثر می‌گذاشت. ابوطالب در دعوت

۱. رک: یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۷-۲۸۸، ۳۷۵-۳۷۶.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۷۶-۷۷.

عبدالمطلب در بستر مرگ در جمع فرزندانش وصیت کرد و کفالت و سرپرستی محمد ﷺ را که تا ۸ سالگی آن حضرت خود برعهده داشت، به ابوطالب وا گذاشت. از این زمان ابوطالب به عنوان جانشین پدر، سرپرستی محمد ﷺ را برعهده گرفت. وی آن حضرت را به خانه آورد و به همسرش فاطمه گفت: این کودک از جان و مالم عزیزتر است. مواظب او باش! فاطمه با خوشرویی، خدمت‌کاری او را برعهده گرفت. بنا به نقل ابن سعد، ابوطالب و همسرش نسبت به آن حضرت، چنان دوستی و محبت شدیدی ابراز می‌داشتند که نسبت به فرزندان خود نیز چنین نبودند و آن چنان نقش پدر و مادر را به خوبی برای آن حضرت ایفا کردند که به هیچ عنوان کمبود و خلایق ناشی از یتیم بودن احساس نمی‌کرد و او را مادر خود می‌خواند. عشق و علاقه رسول الله ﷺ به فاطمه چنان بود که به طور مکرر بر این موضوع تأکید می‌فرمود.



خاص آن حضرت از عشیره خود، مصلحت را در سکوت دانست تا به عنوان بزرگ قوم، نفوذ کلامش را حفظ کند؛ اما هرگز رضا به ایذاء و آزار محمد ﷺ نداد. احترام و اعتبار منحصر به فرد ابوطالب علیه السلام در میان بنی هاشم و بنی مطلب و هم‌پیمانان مکی ایشان، عامل اصلی سلامت رسول الله ﷺ و آزادی عمل ایشان در مکه بود.

به اعتقاد شیعه، ابوطالب به پیامبر ﷺ و دین او ایمان آورد؛ اما مصلحت را در کتمان آن دانست؛^۱ زیرا اگر ایمانش را آشکار می‌کرد، همچون دیگر مسلمانان مکه دیدگاه او مشخص می‌گردید و نمی‌توانست، به عنوان سرپرست قبیله، حکم و داور مشرکان گردد و از مقام شیخوخیت خود در حمایت از رسول الله ﷺ و نصرت دین او سود جوید.^۲

درباره اسلام ابوطالب که از مباحث عقیدتی - کلامی بین مذاهب اسلامی است، روایات و اخبار فراوان در دست است و کتاب‌ها و رساله‌ها و مقالات بی‌شماری تدوین شده است که از جمله کهن‌ترین آنها باید از کتاب «ایمان ابی‌طالب» اثر شیخ مفید (م. ۴۱۳ ق) نام برد. جمهور علما و مفسران شیعه و عده‌ای از بزرگان اهل سنت، به اعتبار راویان اهل بیت علیهم السلام، یا اجتهاد و استنباط خود، عقیده به اسلام ابوطالب دارند و اسناد راویان حدیث گروهی از مورخان و مفسران اهل سنت را که انکار ایمان ابوطالب کرده‌اند، ضعیف و یا مرسل می‌دانند. از دیدگاه شیعه، استناد برخی از علمای اهل سنت به آیاتی از قرآن^۳ که نزول آنها را درباره ابوطالب تفسیر کرده‌اند، بی‌اعتبار و مردود است.^۴

ابوطالب شاعر نیز بود. اشعار منسوب به ایشان به سبب در برداشتن حوادث مکه در طلوع اسلام و همچنین به سبب منزلت خاص وی، مورد عنایت ادبای عصر نخستین اسلامی قرار گرفت. بیشتر قصاید منسوب به او در مدح پیامبر اکرم ﷺ و دفاع از اسلام و تأیید مسلمانان و نیز حاوی برخی نکات تاریخی و قومی است.^۵

ابن سلام جمحی (ص ۶۰)، ابوطالب را شاعری توانا دانسته و ابن حبیب (ص ۲۸) نیز نام او را در زمره شاعران آورده است. از اشعار منسوب به ابوطالب، قصیده لامیه او شهرت بسیار یافته است. پیامبر اکرم ﷺ نیز، ابیاتی از آن را همواره به خاطر داشت. آن حضرت در غزوه بدر به اجساد مشرکان نظر افکند و به ابوبکر گفت: «اگر ابوطالب زنده بود، می‌دید که چگونه شمشیرهای ما سرهای اینان را در بر گرفته است» و نظر به این مصراع ابوطالب داشت که: «لتلتبسن اسیافنا بالامثال». اشعار منسوب به ابوطالب علیه السلام همچنین با عنوان دیوان شیخ‌الاباطح ابی‌طالب در ۱۳۵۶ قمری در نجف چاپ شد. سرانجام در ماه شوال یا ذی‌القعدة سال دهم بعثت و کوتاه زمانی پس از پایان موفقیت‌آمیز محاصره بنی‌هاشم توسط اشراف مکی و مراجعت به مکه، ابوطالب شیخ صاحب نفوذ، مقتدر و حامی بی‌چون

۱. راوندی، فقه القرآن، ج ۳، ص ۱۰۷۸.

۲. ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۸۲-۸۱؛ امین، ج ۸، ص ۱۱۷.

۳. برای مثال توبه / ۱۱۴؛ قصص / ۲۸ و ۵۶.

۴. ر.ک: ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۶۹-۷۰.

۵. ر.ک: همان، ص ۵۸-۵۵، ۶۳-۶۱، ۷۳-۷۱، ۷۹-۷۶.

۶. ابوالفرج، ج ۱۷، ص ۲۸.

و چرای رسول الله ﷺ در هشتاد و چندسالگی درگذشت و در قبرستان حجون به خاک سپرده شد. اندکی بعد از ایشان، حضرت خدیجه علیها السلام نیز از دنیا رفت. سختی‌ها و مشکلات رسول الله ﷺ در آن سال به منتهی درجه شدت رسید؛ به طوری که آن سال عام‌الحرز (سال اندوه) نامیده شد.^۲

امام علی علیه السلام در مرثیه پدر اشعاری سرود:^۳

اباطالب! عصمة المستجير

وغیث المحول ونور الظلم

لقد هدم فقدک اهل الحفاظ

فصلی علیک ولی التعم

ولفک ربک رضوانه

فقد كنت للظهر من خیر عم

ابوطالب! ای نگه‌دار پناه خواهان وای باران خشک‌سالی‌ها و فروغ تاریکی‌ها! با از دست رفتن تو مرز نام و ننگ و حریم کسانیه که خود را از بدی‌ها دور می‌گردانیدند، درهم شکست و خداوند بخشنده نعمت، به تو درود فرستاد و پروردگارت، نگهبان بهشت خود را به دیدارتو فرستاد که تو برای پیامبر پاک، از بهترین عموها بودی!

منابع

- ابن ابی‌الحدید، عزالدین عبدالحمید بن محمد، شرح نهج‌البلاغه، به‌کوشش محمدابوالفضل ابراهیم، قاهره: ۱۳۸۷-۱۳۸۵ ق / ۱۹۶۷-۱۹۶۵ م؛
- ابن‌اثیر، عزالدین علی بن احمد بن ابی‌الکرم، اسدالغابه فی معرفة الصحابه، به‌کوشش عادل احمد رفاعی، بیروت: ۱۴۱۷ ق / ۱۹۶۶ م؛
- همو، الکامل فی التاریخ، تحقیق مکتبه التراث، بیروت: ۱۳۸۶-۱۳۸۵ ق؛
- ابن‌سعد کاتب واقدی، محمد، الطبقات الکبری، به‌کوشش

- احسان عباس، بیروت: دارصادر، ۱۴۰۵ ق؛
- ابن‌شهر آشوب مازندرانی، ابوجعفر رشیدالدین محمد بن علی، مناقب آل ابی‌طالب، قم: انتشارات علامه؛
- ابن‌قدمه، عبدالله، التبیین فی انساب القرشیین، به‌کوشش محمدنایف دیلمی، بیروت: ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م؛
- ابن‌قدمه، عبدالله، التبیین فی انساب القرشیین، به‌کوشش محمدنایف دیلمی، بیروت: ۱۴۰۸ ق / ۱۹۸۸ م؛
- ابن‌هشام، محمد بن عبدالملک، السیره النبویه، تحقیق مصطفی‌السقا و دیگران، قم: انتشارات ایران، ۱۳۶۳ ش؛
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن‌الحسین، الاغانی: دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق؛
- امین، سید محسن، اعیان‌الشیعه، به‌کوشش حسن امین، بیروت: ۱۴۰۳ ق؛
- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب‌الاشراف، به‌کوشش محمود فردوس‌العظم، دمشق: ۲۰۰۰-۱۹۹۶ م؛
- دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی (ج ۵، ص ۶۱۸-۶۲۰)، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران: مرکز دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش؛
- راوندی، قطب‌الدین سعید بن هبه‌الله، الخرائج والجرائح، قم: مؤسسه امام‌المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق؛
- سبط ابن‌جوزی، شمس‌الدین ابومظفر یوسف بن قزاوغلی بغدادی، تذکره‌الخواص بذكر خصائص الائمة علیها السلام، مکتبه النینوی‌الحدیثه؛ طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام‌الوری باعلام‌الهدی، تحقیق سید محمد مهدی و سید حسن خراسان، تهران: انتشارات علمیه اسلامی، ۱۳۳۸ ق؛
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ‌الطبری، چاپ محمدابوالفضل ابراهیم، بیروت: ۱۳۸۷-۱۳۸۲ ق / ۱۹۶۷-۱۹۶۲ م؛
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به‌کوشش علی‌اکبر غفاری، بیروت: ۱۴۰۱ م؛
- مجلسی، ملا محمدباقر، بحار‌الانوار الجامعه لدرر الائمة الاطهار علیهم‌السلام، تهران: مکتبه‌الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش؛
- نسائی، احمد بن علی، سنن نسائی، شرح جلال‌الدین سیوطی، بیروت: ۱۳۴۸ ق / ۱۹۳۰ م؛
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (ابن واضح)، تاریخ یعقوبی، بیروت: دارصادر، ۱۳۷۹ ق / ۱۹۶۰ م.

۱. ابن‌هشام، ج ۱، ص ۴۱۵؛ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۳؛ طبری، ج ۲، ص ۳۴۳؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ همو، اسدالغابه، ج ۱، ص ۱۹-۲۰، ج ۵، ص ۴۳۹.

۲. طبرسی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۳. سبط ابن‌جوزی، ص ۱۹.



شهد شعر در کام کودکان
ضرورت توجه
به جایگاه معارف تربیتی
اشعار ابوطالب علیه السلام

به قلم حجت الاسلام والمسلمین محمد مهدی عباسی آغوی^۱



مرده دلان را به سخن جان دهند
آنچه دهد آب حیات، آن دهند

✦ ویژگی‌های شعر مؤثر در تربیت

برای اینکه شعری نقش کاملی در تربیت کودک ایفا کند، باید به سه جهت شاعر، شعر و کسی که شعر برای او خوانده می‌شود، توجه ویژه شود:

۱) شاعر باید متعهد و دارای فضائل اخلاقی باشد؛ چراکه از کوزه همان برون تراود که در اوست. بر اساس تعالیم اسلامی وقتی شما به شنونده‌ای گوش می‌دهید، در حکم پرستش آن است. پس مهم است که به چه کسی و با چه خصوصیتی گوش فرامی‌دهیم.

۲) شعر باید هم از نظر قالب و هم از نظر محتوا ارزشمند باشد. روشن است که اشعار به چهار دسته تقسیم می‌شوند: از نظر قالب زیبا و از نظر محتوا قوی، از نظر قالب زیبا و از نظر محتوا ضعیف، از نظر قالب نازیبا و از نظر محتوا قوی، از نظر

هنر، جوشش طبیعی احساس، عاطفه، تخیل و تجلی روح انسان است.^۱ هنرمند زیبایی‌های جهان را از نظر شناختی درمی‌یابد، از نظر عاطفی از آن لذت می‌برد و در بُعد رفتاری آن را بیان کرده و به ظهور می‌رساند. پس هنر، با تمام ابعاد شخصیت انسان در ارتباط است. مایر^۲ هنر را پایه اساسی تربیت می‌داند.^۳

✦ آثار تربیتی شعر

یکی از کهن‌ترین و دوست‌داشتنی‌ترین هنرها، شعر است. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حِكْمَةً وَإِنَّ مِنَ الْبَيِّنَاتِ سِحْرًا» همانا برخی شعرها حکمت‌اند و برخی سخنان جادویند. خدای متعال در پایان سوره شعراء، به گروهی از شعرا نگاه مثبت دارد که چهار ویژگی داشته باشند: ایمان، عمل صالح، یاد فراوان خدا و یاری خواهی در برابر ستم. شعری تواند به سلامت روان کمک کند. سورانوس در قرن اول پیش از میلاد، بیماران روحی را با سخنان نغز و شعر درمان می‌کرد.^۴ شعر نه تنها به حل مشکلات روان‌شناختی کمک می‌کند؛ بلکه می‌تواند بعد مثبت و ایجابی نیز داشته باشد. برخی از این آثار در شعر متعهد این است:

- ۱) تفریح و سرگرمی؛
- ۲) ایجاد شناخت و رشد شخصیت؛
- ۳) تربیت معنوی و رشد فضائل اخلاقی؛
- ۴) رشد احساسات و عواطف؛
- ۵) رشد خلاقیت و آفرینش‌گری؛
- ۶) الگوسازی و ارتباطات اجتماعی؛
- ۷) شکل‌گیری هویت فرهنگی.^۵

۱. موسوی و همکاران، ۱۳۹۰ به نقل از غلام‌حسین کرمی، نگاهی به ابعاد و کارکردهای تربیتی هنر، مجله رویش روان‌شناسی، سال ششم، ش ۱۹، تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۷۳.

۲. Mayer.

۳. غلام‌حسین کرمی، نگاهی به ابعاد و کارکردهای تربیتی هنر، مجله رویش روان‌شناسی، سال ششم، ش ۱۹، تابستان ۱۳۹۶، ص ۱۷۱.

۴. ر.ک: محمد مهدی عباسی آغوی، از سخندانی تا سخنرانی یک حرف فاصله است، قم، مؤسسه امام خمینی، ۱۳۹۰.

۵. همان، ص ۱۸۵-۱۷۶.

قالب نازیبیا و از نظر محتوا ضعیف. برای کودکان باید اولویت را نوع نخست قرار داد.
۳) از نظر کودک که شعر برای او خوانده می‌شود و مخاطب ماست، شعر باید نیازهای او را رفع کند و تعالی بخش باشد. تنها سرگرم‌کنندگی کافی نیست. شعری مفید و انسان‌ساز است که برای مخاطب خودش با اقتضائات هم‌سروده شده باشد.

❖ نمونه‌هایی از اشعار تربیتی در روایات

۱) می‌توان گفت مصداق کامل جمع این وجوه در شعر زیبای حضرت زهرا علیها السلام برای حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام نمود یافته است. آنجاکه برای حسن عزیزش می‌سراید:

اشبه اباك يا حسن واخلع عن الحق الرسن
واعبد لها ذا المنن ولا تسوال ذا الاحن

حسن جان! مانند پدرت علی علیه السلام باش و ریسمان را از گردن حق بردار!
خدای احسان‌کننده را پرستش کن و با افراد دشمن کینه‌توز دوستی مکن!
و آنجاکه برای حسین نازدانه‌اش می‌فرماید:

انت شبیه بابی لست شبیها بعلی

حسین جان! تو به پدرم رسول‌الله صلی الله علیه و آله شباهت داری و به پدرت علی علیه السلام شبیه نیستی!
امام علی علیه السلام نیز با شنیدن این اشعار نغز حضرت فاطمه علیها السلام لبخند رضایت بر لبشان نقش می‌بست.^۱

این شعر هم حاوی قالب زیبای هنری است و هم نصیحت مهربانانه و مادرانه است. توجه دادن به پدر و جد و الگوسازی مثبت در آن است. دستور عملی عبادت به‌طور ایجابی و پرهیز از افراد کینه‌توز به‌طور سلبی از این شعر، پندی جامع ساخته است.

شعر هم آموزش است و هم پرورش؛ آموزش نیاز به دانش دارد و پرورش نیاز به هنر و پژوهش.

۲) یکی از کسانی که اهل بیت علیهم السلام به شعرهای او و آموختن آن به فرزندان توصیه می‌کردند، عبدی بوده است. امام صادق علیه السلام فرمودند: یا معشر الشیعة! ... علموا اولادکم شعر العبدی فانه علی دین الله؛^۲ ای شیعیان! به فرزندان‌تان شعر عبدی (سفیان بن مصعب کوفی) را بیاموزید که او بر دین خداست. او از نظر شخصیتی انسانی سالم و از نظر محتوای شعری کاملاً در خدمت اهل بیت علیهم السلام و مکتب آن بزرگواران بوده است.

علامه امینی رحمته الله در الغدیر نمونه‌هایی از اشعار او را می‌آورد و می‌فرماید: در میان شعرهای عبدی، شعری به‌جز اشعار مربوط به اهل بیت علیهم السلام ندیده‌ایم.^۳ امام صادق علیه السلام گاهی از عبدی می‌خواستند



۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۳، ص ۳۸۹؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ۲۸۶.

۲. الغدیر، ج ۲، ص ۲۹۵؛ البته این روایت از نظر سندی ضعیف است؛ ولی محتوای شعر عبدی مؤید این است که او دل‌داده اهل بیت علیهم السلام بوده است.

۳. همان، ص ۲۹۴.



از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «کان امیرالمؤمنین علیه السلام یعجبه ان یروی شعرابی طالب و ان یدون و قال: تعلموه و علموه اولادکم فانه کان علی دین الله و فیه علم کثیر»؛ امیرمؤمنان علیه السلام از اینکه اشعار ابوطالب تدوین شود، بسیار خوشحال می شد و می فرمود: این اشعار را یاد بگیرید و به فرزندانان بیاموزید؛ زیرا ابوطالب علیه السلام بر دین خدا بود و در اشعار او دانش فراوان است.

که اشعاری برای مجالس عزاداری بسراید تا به یاد سالار شهیدان علیه السلام خوانده شود.^۱

۳) یکی از اشعار معروفی که اهل بیت علیهم السلام توصیه کرده اند، به فرزندانان یاد دهید، اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام است. اشعار جناب ابوطالب از نظر ادبی قاعده مند، از نظر واژگان روان و قابل فهم و از نظر وزن و قافیه به جا و فنی است. در مجموع در عین محتوای غنی، قالبی زیبا دارد و مهم تر اینکه از انسانی شریف صادر شده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «کان امیرالمؤمنین علیه السلام یعجبه ان یروی شعرابی طالب و ان یدون و قال: تعلموه و علموه اولادکم فانه کان علی دین الله و فیه علم کثیر»؛ امیرمؤمنان علیه السلام از اینکه اشعار ابوطالب تدوین شود، بسیار خوشحال می شد و می فرمود: این اشعار را یاد بگیرید و به فرزندانان بیاموزید؛ زیرا ابوطالب علیه السلام بر دین خدا بود و در اشعار او دانش فراوان است.

یعنی هم حسن فعلی دارد و هم حسن فاعلی؛ یعنی هم شاعر و هم شعر ارزش الهی دارند.

از آنجا که بچه ها هیجانانگیز پاک دارند و شعر به تهییج احساسات کمک می کند، سنخیت بین روحيات کودکان و نوجوانان با به کارگیری شعر، رشد شخصیت را تسریع می کند.

✦ اشاره ای به برخی اشعار جناب ابوطالب علیه السلام

در دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام محتواهای جالبی نهفته است که توصیه می شود، برخی شاعران کودک و نوجوان ضمن معرفی شخصیت ایشان، اشعار ناب وی را به فارسی مسجع تبدیل کنند. در ادامه به گلچینی از مضامین دیوان جناب ابوطالب علیه السلام اشاره می کنیم:

۱) درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اینکه مقابل درخواست کفار برای تحویل دادن ایشان پاسخی محکم می دهد:

والله لن یصلوا الیک بجمعهم حتی اوسد فی التراب دینا!

به خدا قسم! گروه مشرکان دستشان به شما نمی رسد تا در خاک دفن شوم!

و دعوتی و زعمت انک ناصح فلقد صدقت و کنت قبل امینا!

و عرضت دینا قد علمت بأثمه من خیر ادیان البریة دینا!

۱. رجال کشی، ص ۲۵۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۳۳۲؛ مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۲۵؛ برخی راویان این روایت مجهول هستند و از قوت سند برخوردار نیست؛ ولی محتوای دیوان جناب ابوطالب علیه السلام می تواند، مؤید محتوای این روایت نسبتاً مشهور باشد.

مرا به اسلام فراخواندی و گمانم بر خیر خواهی توست. راست گفتمی و از پیش امانت دار بودی!

دینی عرضه کردی که دانستم، بهترین دین دنیاست!^۱

۲) توصیف‌های ابوطالب از نبی معظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نبی‌ال‌إله والکرم بأصله

واخلافه وهوالرشید المؤید

حزیم علی جُلّ الامور کأته

شهاب بکفی قابس یتوقّد

پیامبر خدا و دارای ریشه و فرزندان کریم و رشد یافته و مورد تأیید است!

با اراده در تمام امور است! گویا شهابی است که در دستان چراغ‌داری است که نور می‌دهد!^۲

توصیف حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و افتخار به ایشان؛ جایگاه محمد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در نزد من بالاتر از فرزندانم

است.^۳

۳) جریان عهدنامه‌ای که قریش علیه بنی‌هاشم امضا کرده و در کعبه قرار داده بودند و خداوند به

اذن خود آن را محو کرد و حقانیت مسلمانان اثبات شد.^۴

۴) جریان‌های تاریخی اسلامی مانند نماز خواندن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام پشت سر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و توصیه

به فرزندش جعفر (که اسلام خود را پنهان می‌کرد)، به اینکه پشت سر ایشان نماز بخواند.^۵

۵) توصیف صفات خدای یکتا.^۶

۶) درباره وصیت به ایمان آوردن به نبی معظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و برخی صفات حضرت حق و رسولش.^۷

وصیت به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام و جناب عباس و حمزه و جعفر برای حمایت از حضرت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۸

۷) توصیف رسالت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اقرار به رسالت و امانت ایشان.

انت الامین امین الله لا کذب

والصادق القیل لا هو ولا لعب

انت الرسول رسول الله نعلمه

علیک تنزل من ذی العزة الکتب^۹

تو امینی امین خدا نه به دروغ و راست‌گفتاری که سخن بیهوده و از روی تفریح نمی‌گویی!

تو فرستاده‌ای فرستاده خدا که می‌دانیم، بر تو از سوی خدای صاحب عزت، کتب فرستاده شده است.

۸) پیش‌بینی آینده و رسالت نبی معظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وقتی پدرش جناب عبدالمطلب درباره حضرت

محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ایشان وصیت می‌کند، چنین می‌گوید:

لا توصنی بلایم و واجب

انی سمعت اعجب العجائب

من کل حبر عالم و کاتب

بان بحمد الله قول الراهب

۱. دیوان ابی‌طالب بن عبدالمطلب، بتحقیق الشیخ محمد حسن آل یاسین، بیروت، منشورات دار و مکتبة الهلال، ۲۰۰۳ م، ص ۸۷،

ص ۱۱۲، ص ۲۴۵.

۲. همان، ص ۹۰.

۳. همان، ص ۱۳۰.

۴. همان، ص ۹۶ و ص ۲۳۴.

۵. همان، ص ۱۳۷.

۶. همان، ص ۱۵۸.

۷. همان، ص ۲۴۱.

۸. همان، ص ۲۴۶.

۹. همان، ص ۳۲۹.

- * بالاتر از فرشته، طیبه رضوانی، انتشارات جامعه الزهراء علیها السلام: درباره زندگی حضرت زهرا علیها السلام؛
- * هدیه های امام علی علیه السلام، سید محمد مهاجرانی، بهار دل ها: ترجمه منظوم برخی احادیث علوی علیه السلام؛
- * هدیه های امام حسن علیه السلام، سید محمد مهاجرانی، بهار دل ها، ۸ جلد: ترجمه منظوم احادیث امام مجتبی علیه السلام؛
- * امام باقر علیه السلام در کربلا، محمد کامرانی اقدام، حدیث نینوا: مجموعه شعر کودکان کربلا؛
- * حرم مثل بهشته، یحیی علوی فرد، آستان قدس رضوی: درباره زیارت امام رضا علیه السلام؛
- * ستاره ای در شهر، طیبه سادات رضوانی، اداره اوقاف استان فارس: درباره امام زاده سید علاء علیه السلام شیراز؛
- * مثل امام حسین مهدی صاحب زمان علیه السلام، محمد یوسفیان، بنیاد فرهنگی مهدی موعود علیه السلام: درباره حادثه کربلا و برخی معارف دینی.

نیاز نیست مرا به امر لازم و واجبی وصیت کنی! من شگفت ترین شگفتی ها را شنیده ام!!
 از هردانشور و دانشمند و نویسندگانی که شکر خدا سخن راهب (مسیحی) که در سفر شام از آینده درخشان حضرت محمد صلی الله علیه و آله خبر داده بود آشکار شد.^۱
 ۹) مضامین اخلاقی - اجتماعی مانند ناامید نشدن از گشایش در کارها و صبر و تحمل تا خدا فرجی حاصل کند.

✿ بیان حماسی در برابر دشمنان

خذوا حَظَّكُمْ مِنْ سَلْمَنَا إِنَّ يَوْمَنَا
 إِذَا ضَرَّ مَسْتَنَا الْحَرْبُ نَأْتِسَعَّرُ
 وَأَنَا وَإِيَّاكُمْ عَلَى كُلِّ حَالَةٍ
 لِمَثَلَانِ أَوْ أَنْتُمْ إِلَى الصَّلْحِ أَفْقَرُ؟^۲
 خوب از دوران صلح استفاده کنید که زمانی که دندان جنگ فشرده شود، آتشی شعله ور شود.
 ما و شما آیا مانند هم هستیم یا شما به صلح و آشتی بیشتر نیازمند خواهید بود؟
 ۱۰) توصیه به عفو در هنگام قدرت و مقابله با جهل دیگران توسط حلم و بردباری:^۳
 قَابِلْتُ جَهْلَهُمْ حِلْمًا وَمَغْفِرَةً
 وَالْعَفْوُ عَنْ قَدْرَةِ ضَرْبٍ مِنَ الْكُرْمِ
 با نادانی آنان به وسیله بردباری بخشش مواجه شدم و گذشت از روی قدرت نوعی از کرامت است.

✿ معرفی چند کتاب شعر ارزشی برای کودکان

در پایان نام چند کتاب شعر جالب که خواندن آن برای کودکان سه تا شش سال توصیه می شود، محضران معرفی می شود:
 * بهشت صلوات، علی خمسه ای قزوینی، کمال اندیشه: درباره برکات ذکر صلوات؛

۱. همان.

۲. همان، ص ۳۳۱، ۳۳۵.

۳. همان، ص ۳۴۳.



رفتارشناسی سیاسی حضرت ابوطالب علیه السلام

حجت الاسلام و المسلمین نصرالله سخاوتی^۱

چکیده

به شهادت تاریخ حضرت ابوطالب علیه السلام مرد بسیار پیچیده و آینده پژوهی بود. او پیوسته از زمانه خود فرسنگ‌ها جلوتر بود و در مورد آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و اولین امام علیه السلام که از جنس خود او بودند، رموز فراوانی را آگاهی داشت و به همین دلیل از پیش، به ولایت آنان گردن نهاده بود. شخصیت پیچیده این مرد بزرگ و زندگانی پر رمز و راز او سبب شده است، تا قضاوت واحدی در مورد او در میان مسلمانان نباشد. در حالی که همه شیعیان او را انسانی فرهیخته، موفق، دانا و دانشمند می‌دانند که تمام عمر در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و خدمت به اسلام و مسلمین بود، برخی از برادران اهل سنت با استناد به روایاتی بسیار ضعیف و ساختگی، او را مرتد دانسته، بر این باورند که در مادم مرگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراهی نکرده و شهادتین را بر زبان جاری نساخته است! این در حالی است که برخی متون دیگر اهل سنت نشان می‌دهد که ایشان شهادتین را بر زبان جاری ساخته است (السیره النبویه، ج ۲، ص ۴۱۸). آنچه بنا و مبنای این مقال را ایجاد می‌کند، چرایی سبک زندگی و مخفی نگاه داشتن دین اوست که سبب این‌گونه شبهات و اختلافات نیز به همین دلیل بوده است.

۱. مدرس حوزه علمیه قم، دانشیار و عضو هیئت علمی جامعه المصطفی العالمیه.

❁ مقدمه

در مواردی اجماع علمای اسلام اعم از شیعه و سنی بر آن بوده که شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام بی نظیر است. در نظر آنان، پای بندی قبیله حضرت ابوطالب علیه السلام به آیین حنیف، شرافت اخلاقی، پاک دامنی و سخاوت شهره بود و حضرت ابوطالب، رئیس چنین خاندان بزرگواری بوده است. همچنین اندیشمندان اهل سنت نیز اذعان می کنند که توفیق نسبی دعوت اسلامی در مکه بدون یاری ابوطالب علیه السلام ممکن نبود.^۱ بزرگترین هنر ابوطالب علیه السلام آن بود که نزاع پیامبر صلی الله علیه و آله با قریش را به نزاعی میان دو طایفه مهم و معتبر تبدیل ساخت و از این رهگذر، پیامبر صلی الله علیه و آله را در آماج نزاع ها و مخالفت ها، تنها رها نکرد.^۲

امام محمد باقر علیه السلام درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام فرمود: اگر ایمان ابوطالب علیه السلام در کفه ترازویی قرار گیرد و ایمان این خلق در کفه دیگر نهاده شود، ایمان او برتر خواهد بود. همین ایمان برتر بود که ابوطالب علیه السلام را واداشت که حمایت های بی دریغ خود را از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و امامت بعد از او دریغ نکند؛ و گرنه هیچ انگیزه دیگری نمی توانست تا این حد کارآمد باشد.

❁ نگاه برخی از اهل سنت به ابوطالب

یکی از زیباترین تحلیل ها و جمع بندی ها در میان علما و اندیشمندان اهل سنت، از ابن ابی الحدید معتزلی است. وی نخست به دیدگاه اهل سنت درباره ابوطالب علیه السلام اشاره دارد و از آنان احادیثی را نقل می کند مبنی بر اینکه:

۱. خودداری ابوطالب علیه السلام از گفتن شهادتین هنگام مرگ؛
۲. نزول پاره ای آیات درباره او؛
۳. روایت منسوب به علی علیه السلام که پس از مرگ ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: عموی گمراه تو از دنیا رفت با او چه کنم؟
۴. نماز نخواندن ابوطالب؛
۵. ارث نبردن علی علیه السلام و جعفر از میراث ابوطالب، به دلیل



آنکه آن ها (برخلاف پدر) مسلمان بودند؛

۶. روایت پیامبر صلی الله علیه و آله درباره جایگاه آخرتی ابوطالب علیه السلام در کنار آتش؛

۷. عدم استغفار حضرت برای ابوطالب؛

سپس بدین شرح به نقل دیدگاه شیعه و معتزله پرداخته و این روایات را ترجیح می دهد:

۱. بر زبان آوردن شهادتین به صورت آهسته؛
۲. اجازه یافتن پیامبر صلی الله علیه و آله برای شفاعت او بر پایه روایتی از علی علیه السلام؛
۳. حشر وی در قیامت در سیمای پیامبران و اُبهت پادشاهان؛
۴. سزاواری آتش برای کسی که ایمان ابوطالب علیه السلام را منکر است؛
۵. سنگین تر بودن ایمان ابوطالب علیه السلام نسبت به ایمان همه مردم و اینکه امام علی علیه السلام به نیابت از او حج انجام می داد؛

۱. طبری، ج ۱، ص ۵۴۷.

۲. البدایة والنہایة، ج ۳، ص ۹۸.



۶. تصدیق پیامبر (ص) به راست‌گویی در نبوت؛
۷. سخنی از پیامبر (ص) که ابوطالب (ع) سرپرست یتیمان در بهشت است؛
۸. اظهار محبت پیامبر (ص) به عقیل به جهت ابوطالب؛
۹. تشبیه وی به اصحاب کهف که ایمانشان را مخفی کردند؛
۱۰. اعلام درگذشت ابوطالب (ع) از سوی جبرئیل به پیامبر (ص) و اینکه مکه را ترک کند؛
۱۱. اعلام رضایت پیامبر (ص) از او؛
۱۲. غسل ابوطالب (ع) به فرمان پیامبر (ص) و وعده استغفار؛
۱۳. یادکردن پیامبر از او؛
۱۴. سخن ابوبکر مبنی بر اینکه اسلام ابوطالب، مایه روشنی چشم پیامبر (ص) بود؛
۱۵. بقای فاطمه بنت اسد که مسلمان بود، در قباله همسری ابوطالب؛
۱۶. محبت پیامبر (ص) به او؛
۱۷. مخدوش بودن روایاتی که وی را جهنمی می‌خواند؛
۱۸. آگاهی ابوطالب (ع) از فضایل پیامبر (ص) که در وقت ازدواج آن حضرت با خدیجه بر زبان راند؛
۱۹. مضمون اشعار او؛
۲۰. تقیه کردن ابوطالب.

بر این سخنان این دانشمند معتزلی می‌توان افزود، جاری ساختن خطبه عقد رسول الله (ص) با حضرت خدیجه (ع) را که توسط حضرت ابوطالب (ع) انجام گرفت و این کار مهم شرعی، عرفی و اعتقادی هرگز نمی‌توانست به واسطه یک شخص بی‌ایمان و کافر صورت پذیرد! ابن ابی‌الحدید در پایان، درباره ایمان ابوطالب بر اساس قاعده عقلی در تعارض دو بینة نزد حاکم، به «توقف» حکم می‌کند؛ هر چند راه جدال را برای اصحاب حدیث باز می‌گذارد و در نهایت با اشاره به دیدگاه شیعه می‌نویسد: به نظر شیعیان، روایت‌هایی که از اسلام ابوطالب (ع) حکایت می‌کند، آرجح است؛ زیرا ما حکمی ایجابی را ادعا می‌کنیم و برای اثبات آن نیز گواهی می‌آوریم؛ در حالی که مخالفان ما بر نفی، دلیل می‌آورند و هنگامی که مدعا، نفی حکم باشد، شهادت معنا ندارد؛ زیرا شهادتی که در هر دو سوی قضیه با هم قرار گرفته، هنگامی است که مدعی طرفین اثباتی باشد.^۱

✿ آینده‌پژوهی ابوطالب (ع)

اینک همه سخن بر سر این مطلب است که چرا و به چه دلایل سیاسی، اجتماعی یا اعتقادی لازم بود که حضرت ابوطالب (ع) تا این حد تقیه کند و ایمان خود را به خدای یکتا و آخرین پیامبر او کتمان نماید؟!

این مسئله می‌تواند دلایل زیادی داشته باشد؛ از جمله مهم‌ترین این دلایل، آن بود که در آن تنهایی رسول اکرم (ص) و یارگیری آهسته، او بتواند با شیب ملایم به حمایت از دستگاه نبوت بپردازد

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۲، ۲۷۶.

❖ چرایی تخریب ابوطالب علیه السلام

روشن است زمانی که معاویه در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ است، دشمنان امام علیه السلام می‌کوشند، نام پدر علی علیه السلام را نیز تخریب کنند.

از طرف دیگر می‌توان گفت از آنجا که عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله با تأخیر اسلام آورد، پس فرزندان او که پیوسته عنوان پسرعمویی اولاد بنی‌هاشم را داشتند و بر آنها ظلم و جفا می‌کردند، اکنون این عموزاده‌های امامان یعنی بنی‌عباس می‌خواهند، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام را نیز مؤخر در ایمان یا بی‌ایمان وانمود سازند.

این در حالی است که امام علی علیه السلام در جنگ صفین به برتری پدر خودش در برابر پدر معاویه که مشرک بود و به زور اسلام آورد - و جزء طلقاً به حساب می‌آید - افتخار می‌نمود. بر این همه دلایل بیفزاییم، آنچه در مورد فرزندش علی علیه السلام از قول پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وجود دارد، به اندازه‌ای است که دشمنان مسلمان‌نمای او تحت هیچ شرایطی نمی‌توانند آن را کتمان نمایند؛ به همین دلیل به پدر بزرگوارش حمله می‌کنند.

در حقیقت کسانی که نمی‌توانند قلب خود را با امیرالمؤمنین علی علیه السلام صاف نمایند و ولایت او را بپذیرند، از طرفی به دلیل تواتر روایات نبوی در مناقب مولای متقیان علی علیه السلام، نمی‌توانند به شکل مستقیم به ایشان حمله کنند، پدر بزرگوارش را مورد اهانت قرار می‌دهند. در صحاح ۶ گانه اهل سنت، تعداد ۷ حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان شده که پیوسته حق با علی و علی با حق است؛ «یدور معه» و رسول خدا صلی الله علیه و آله به عمار یاسر سفارش می‌کند که پیوسته با علی علیه السلام یعنی با حق باشد، هر کجا که او بود؛ البته در یک خبر غیبی به او فرمود: ای عمار! به دست گروه یاغی به شهادت خواهی رسید؛ «تقتلک الفئة الباغیه»؛ یعنی همان کسانی که مقابل علی علیه السلام شمشیر می‌زدند. طبرانی با سندی از ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: علی پیوسته بر حق است؛ پس هر که او را پیروی کند، از حق پیروی کرده و هر که علی را ترک کند، حق

و تمامی دشمنان را به طور یک جا بر علیه پیامبر صلی الله علیه و آله بسیج نکند! در حقیقت جنگ احزاب و یکپارچه سازی مشرکین جهان بر علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز، بعد از رحلت شهادت‌گونه حضرت ابوطالب علیه السلام بود، نه در حین حیات او. این شخصیت پیچیده سیاسی می‌دانست که اگر اندکی غفلت ورزد، ممکن است باز برای سالیانی دراز دست بشر از رسالت آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاه گردد. به همین دلیل بود که در کودکی آن حضرت صلی الله علیه و آله، به توصیه بحیرا سریعاً وی را از میان راه تجاری خود به مکه بازگردانید تا از خطرات احتمالی در امان باشد.^۱

هنوز شواهد زیادی از تاریخ در دست است که بزرگترین پشتیبان و جان‌نثار حضرت محمد صلی الله علیه و آله نه تنها در کودکی وی؛ بلکه در بزرگسالی نیز حضرت ابوطالب علیه السلام بوده است. این سخن را نیز تاریخ طبری و بسیاری از مورخان نقل کرده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا ابوطالب علیه السلام زنده بود، کفار قریش نتوانستند، به من گزند و آزار سختی برسانند؛ «ما نالت قریش منی شیئاً اکرهه (اشد الکراهه) حتی مات ابوطالب علیه السلام الجزری».^۲ به گواهی تاریخ حضرت ابوطالب علیه السلام به این اندازه هم اکتفا نکرده، به هنگام وفات تمامی فرزندان عبدالمطلب را فراخوانده و خطاب به آنان فرموده است: «تا زمانی که از حضرت محمد صلی الله علیه و آله حرف بشنوید و او امر او را پیروی کنید، پیوسته در خیر و خوبی خواهید بود؛ پس از او پیروی کنید و او را یاری نمایید تا به هدایت و کمال برسید».^۳ چگونه ممکن است کسی به دیگری توصیه‌ای مؤمنانه داشته باشد و خودش به آن عمل نکند! در عین حال، آن استراتژی که حضرت ابوطالب علیه السلام دنبال می‌کرد، چنین اقتضا می‌نمود که شیوه تقیه را در راستای ایمان خود به کارگیرد تا از حمایت ورزی اکثریتی گروه‌ها و احزاب داخل مکه بهره‌مند گردد.

۱. طبری، ۲، ج ۲، ص ۳۴.

۲. طبری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۱، ص ۵۵۴.

۳. طبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۹.

را ترک نموده است... «كان عليّ على الحقّ من اتّبعه اتّبع الحقّ و من تركه ترك الحقّ عهداً معهوداً قبل يومه هذا»^۱.

از همه اینها گذشته اینکه امروزه نیز برخی هستند که سودمندی خود را دشمنی با حضرت علی علیه السلام و یا دست کم در دشمنی با پدر بزرگوار ایشان می بینند! ماجرای میرزا ابوطالب یزدی به نظر می رسد که یک اتفاق ساده و دفعی نبود که در سال ۱۳۲۲ شمسی در سرزمین حجاز منجر به قتل این جوان بیست و دو سه ساله به دست وهابی ها شد! در یک نگاه عمیق تر می توان چنین گمانه زنی نمود که زمانی وهابی ها کمر به قتل این جوان بی گناه بستند که دانستند، وی همانم پدر علی علیه السلام است! ماجرای حزن انگیز میرزا ابوطالب یزدی این بود که او بی اختیار در هنگام طواف استفرغ می کند. وی به دلیل این که مبادا خانه خدا را آلوده کند، در گوشه ای از غبای خود غمی می کند و با شتاب می رود که از خانه خدا خارج شود. مأموران حساس می شوند و او را در این حالت دستگیر می کنند. هنگام دستگیری به زبان عربی از او می پرسند که تو می خواستی اینها را به خانه خدا بریزی؟ وی کلمه ای جز «نعم» نمی دانست و برای خروج نیز عجله داشت، می گوید: نعم، نعم! مأموران او را دستگیر می کنند و با خود می برند و فردای آن روز در کنار خانه خدا گردش را می زنند و زمانی که کاروان او پول فراوانی برای گرفتن جنازه او به وهابی ها می دهند و او را می گیرند، با کمال تعجب می بینند، سر او را وارونه و از پشت به بدن دوخته اند. دلیل این امر را می پرسند. شرطه ها می گویند: به خاطر اینکه فردای قیامت این گونه به محشر خواهد آمد؛ چون او منافق بوده است!

به نظر نویسنده این سطور همه اینها بهانه یک چیز بوده است و دشمنی اینها با حضرت ابوطالب علیه السلام بود یعنی؛ زمانی که وهابی ها متوجه نام او می شوند که میرزا ابوطالب است، وی را واجب القتل و مهدورالدم می دانند!

نتیجه آنکه دلیل دشمنی برخی با حضرت ابوطالب علیه السلام به دلیل فرزندگرمش حضرت علی علیه السلام بود و دلیل مخفی نگاه داشتن ایمان ابوطالب علیه السلام توسط ایشان نیز، به دلیل تقیه، حمایت کامل از دین خدا و آخرین سفیر الهی و استراتژی بود که وی برگزیده بود.

منابع

۱. البداية والنهاية، ج ۳، ص ۹۸؛
۲. السيرة النبوية، ج ۲، ص ۴۱۸؛
۳. طبری جریالدین، تاریخ طبری، ج ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه. ق؛
۴. شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۶۲: ۲۷۶؛
۵. الطبرانی المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۳۰ ح ۷۵۸، نشر: مكتبة الزهراء علیها السلام، الموصل.





مقام شفاعت

حضرت ابو طالب عليه السلام

و بررسی اصول معرفتی آن

به قلم حجت الاسلام سید محمد طباطبائی^۱



عموی گران قدر نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و پدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی حضرت ابوطالب علیه السلام در عصر خویش مرد نمونه مکه بود. ایشان ۴۲ سال حمایت جانانه از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله داشتند. چه اینکه چنین پشتیبانی را نه تنها در عمل، بلکه در بیان نیز با سرودن قصیده لامیه در ۱۱ بیت در وصف پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به تاریخ بشریت نشان داده‌اند. حکایت چنین سخن نغزی، جز مدافع صمیمی و حامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بودن را نشان نمی‌دهد.

از سویی حضرت ابوطالب علیه السلام از آغاز دعوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله پیوسته با عقل و درایت، مرز بین حضرت و قریش را حفظ کرده و به حمایت برادرزاده خویش و پیشرفت دین خدا اهتمام داشتند. از سوی دیگر ائمه اطهار علیهم السلام نیز چنین شخصیت مهم صدر اسلام را این‌گونه معرفی نموده‌اند: امام باقر علیه السلام با اشاره به ایمان قوی و استوار حضرت ابوطالب علیه السلام فرموده‌اند: ایمان ابوطالب علیه السلام برایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد و امیرمؤمنان علیه السلام دستور می‌داد، از طرف وی حج بجا آورند؛ همچنین آن حضرت در جایی دیگر می‌فرماید: اگر ایمان ابوطالب علیه السلام در یک کفه ترازو و ایمان این افراد در کفه دیگر قرار داده شود، ایمان ابوطالب علیه السلام برتری دارد. امام به حق ناطق، حضرت امام صادق علیه السلام، با اشاره به جایگاه ابوطالب علیه السلام در آخرت می‌فرماید: همانا حضرت ابوطالب علیه السلام از هم‌نشینان پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان است و چه خوب هم‌نشینانی هستند. چه اینکه از آن حضرت درباره مقصود از آیه «مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ» یعنی: این جرأت است که در پیشگاه او به شفاعت برخیزد؛ مگر به فرمان او؟ سؤال شد. حضرت صادق آل محمد علیهم السلام فرمودند: منظور از شفاعت‌کنندگان ما هستیم.^۲ مردی به امام رضا (علیه آلاف التحية و الثناء) عرض کرد: من در اسلام ابوطالب علیه السلام دچار تردید شده‌ام. امام فرموده‌اند: بدان اگر معتقد به ایمان ابوطالب علیه السلام نباشی، سرانجامت آتش است.

باری، برای تبیین مقام شفاعت به‌طور عموم و جایگاه شفاعت حضرت ابوطالب علیه السلام به‌طور خصوص در صدد بیان اصولی از بحث شفاعت شده‌ایم تا هم، شبهه منکرین چنین مقامی دفع شود و هم جایگاه اصلی آن در میان معارف اصیل اسلامی در قرآن کریم و علوم عقلی مشخص شود.

❖ اصل ۱

شفاعت یک حقیقت قرآنی است که دارای مراحل و مراتب است؛ چراکه حقیقت شفاعت با توحید منافاتی ندارد و طلب شفاعت از اولیای الهی بر اساس ادله نقلی و عقلی به دست می‌آید. ضمن اینکه کاربری ساختن آموزه‌های فلسفی و مرتبط ساختن آن با آموزه‌های کلامی و مبانی عقیدتی، به رفع شبهاتی که در مورد شفاعت مطرح شده است، می‌پردازد.

۱. بقره/۲۵۵.

۲. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۳۶؛ بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۱.

❁ اصل ۲

ماده «ش ف ع» در برابر «و ت ر» معنای جفت در مقابل «تک» است و در اصطلاح، مفهوم پیوستن به دیگری برای یاری او یا درخواست از او می‌باشد^۱ و یا شفاعت به معنای رسیدن به مقصود است.^۲ برخی نیز به معنای «گذشت گناهان» دانسته‌اند^۳ و نیز معنای «وساطت در سودرسانی» یا «آسیب‌زدایی» را در بر دارد. البته به‌گونه‌ای که به حاکمیت توحیدی خدا برگردد. پس شفیع در شفاعت، با تکمیل قابلیت قابل، سبب انعطاف فاعل می‌شود یا با توسل به گسترش فاعلیت فاعل، از او درخواست می‌کند تا با متمم، به فضل خود رفتار کند نه با عدل؛ یا با تقویت عاملی، معمول را از محدوده عاملی دیگر نظیر عقاب، بیرون ببرد. یا عملی اندک را بسیار سازد. به عبارت دیگر شفیع، نظیر بالی برای گنهکار است که با آن می‌توان پرواز کند؛ چنانچه حضرت وصی علیه السلام فرمودند: «الشفیع جناح الطالب».^۴

❁ اصل ۳

لفظ شفاعت با مشتقاتش حداقل درسی آیه از آیات قرآن کریم به کار رفته است و آیات فراوانی نیز به حسب روایات مقام محمود «عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»^۵ به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم وعده شفاعت داده شده است.

❁ اصل ۴

حقیقت شفاعت که یکی از سنت‌های الهی محسوب می‌شود، در فرهنگ دینی خصوصاً قرآن کریم جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به‌گونه‌ای که پروردگار عالم زمام امر شفاعت را به دست دارد. چنانچه در آیه کریمه سوره زمر فرمود:



﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛^۶ بگو: شفاعت همه خلقتان با خداست که سلطان ملک آسمان‌ها و زمین است و پس از مرگ و فنا بازگشت همه شما به سوی اوست. علاوه بر این چنین مقام منیع را جز به اذن خود به احدی واگذار نمی‌نماید. چنانچه در آیه کریمه سوره نجم فرمود: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لِأَتْعِنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى﴾؛^۷ و بسیار ملک در آسمان‌ها هست که شفاعت‌شان سودمند نیست؛ جز به امر خدا و بر آن کس که خدا بخواهد و از او خشنود باشد». بنابراین اگرچه رحمت شفاعت در قیامت، برای نجات از مهالک شقاوت و یا گام نهادن در وادی سعادت بسیار گوارا و امیدبخش است؛ لیکن منطق شفاعت در همه عوالم از جمله در دنیا نیز کارآمد و مؤثر است.

۶. زمر/۴۴.

۷. نجم/۲۶.

۱. مفردات راغب، ص ۴۵۷، «ش ف ع».

۲. رک: التحقيق، ج ۶، ص ۸۲، «ش ف ع».

۳. رک: مجمع البحرين، ج ۴، ص ۳۵۳ ش ف ع.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۶.

۵. اسراء/۷۹؛ یعنی «و بعضی از شب را به خواندن قرآن (در نماز) بیدار و متعجذ باش که نماز شب خاص توست. باشد که خدایت تو را به مقام محمود (شفاعت کبری) مبعوث گرداند».

❁ اصل ۵

دو محور اساسی شفاعت عبارتند از: الف) جلب منفعت و خیر، ب) دفع زیان و شر. در این زمینه علامه طباطبایی فرموده‌اند: «اگر انسانی بخواهد به کمال و خیری مادی و یا معنوی دست یابد که از نظر معیارهای اجتماعی، آمادگی و ابزار آن را ندارد و جامعه وی را لایق آن خیر و کمال نمی‌داند یا بخواهد از خود شری را دفع کند؛ شری که در اثر مخالفت با تکلیف متوجه او می‌شود. از سوی دیگر، چون قادر بر امتثال تکلیف و ادای وظیفه نیست، به شفاعت روی می‌آورد. به عبارت دیگر، اگر بخواهد به پاداشی برسد که اسباب آن را فراهم نکرده یا از کیفر مخالفت تکلیف برهد بی‌آنکه تکلیف را انجام دهد، به شفاعت متوسل می‌شود.»

❁ اصل ۶

مراد از شفاعت، تبرئه متهم نیست؛ بلکه متهم اگر تنها به دادگاه برود، محکوم عدل خداست؛ ولی اگر با شخص موجه در نزد حاکم، به محکمه گام بگذارد، به عفو امیدوار است.

❁ اصل ۷

در فلسفه شفاعت دو عنصر محوری لازم است؛ الف) تکمیل قابلیت قابل، ب) اینکه شفاعت در مسائل تشریعی، به معنای لغو و ابطال قانون عدل و سلب مجازات نیست؛ بلکه از قبیل تخصص است نه تخصیص. برای این پایه، اگر بنده گنهگار به تنهایی به محکمه عدل الهی حاضر شود، محکوم است؛ ولی وقتی همراهی مانند توبه، یا مصاحبی نظیر انسان آبرومند داشته باشد که با او ضمیمه شود، شفاعت تحقق می‌یابد.

❁ اصل ۸

شفاعت گاهی در عرف و شرع به دو معنای متفاوت تحذیری و سازنده اطلاق می‌شود. در لسان عام، شخص شفیع از موقعیت، شخصیت و نفوذ خود استفاده کرده و نظر شخص صاحب قدرتی را در مورد مجازات زبردستان خود عوض کند. از این جهت گاهی با بهره بردن از نفوذ خود یا وحشتی که از نفوذ او دارند و زمانی با پیش کشیدن مسائل عاطفی و تحت تأثیر قرار دادن عواطف طرف و زمان دیگری با تغییر دادن فکراو، درباره گناه مجرم و استحقاق او، شفاعت را انجام می‌دهد. پس این نوع از شفاعت محل بحث نیست؛ چون نه العیاذ بالله خدای سبحان سهوی دارد که بتواند نظیر او را عوض کند و نه عواطفی به این معنا که انسان دارد که بتواند آن را برانگیزد و نه پاداش و کیفرش بر محوری غیر از عدالت دور می‌زند.

شفاعت با رجوع به اسباب آن است که در استعانت از علل به خود آن علت، به دیدن عامل رفع



نیاز و مبدأ قابل‌نگریسته می‌شود؛ اما در شفاعت، مبدأ اثرگذاری دیگری است و شفیع فقط نقش رابط را دارد.

❖ اصل ۹

در قرآن کریم شفاعت گاهی به صورت فقهی و زمانی به صورت کلامی بحث می‌شود.

شفاعت فقهی آن است که فردی در دنیا رابط و واسط بین دو نفر قرار گیرد تا کاری برای مشفوع‌له انجام دهد. خواه، کار دفع ضرر باشد یا جلب منفعت؛ چنین شفاعتی محور آن فعل اختیاری مکلف است که یا حسنه و یا سیئه است؛ زیرا اگر برای انجام واجب، ترک حرام و مانند آن یا نظیر ایصال ضرر به مسلمان یا سبب تبلیغ سوء، تعطیل حد الهی، اخفای حکم خدا و صد عن سبیل الله و سر مقابل کوثر جاری دین خدا بود، حرام و اگر در مورد ضررات ضعیف بود و به نصاب‌های یادشده نرسید، مکروه است و این آیه کریمه ناظر به اوست که فرمود: ﴿مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا﴾؛ یعنی هرکه سبب کار نیکویی شود هم، او نصیبی کامل از آن برد و هرکه وسیله کار قبیحی گردد، از آن سهمی بسزا خواهد یافت و خدا بر همه چیز (از نیک و بد اعمال خلق) مراقبی تواناست. از این جهت وجوه مسئله تحت فعل اختیاری انسان است.

قسم دیگر شفاعت بحث کلامی است که بخش مهم آن، در آخرت مطرح است و بحث ما ناظر به این قسم است و جامع آن این است که کاری که موضوع باید و نباید اعتباری قرار نمی‌گیرد و می‌تواند تحت عنوان کلامی شفاعت طرح شود؛ مانند فعل خداوند. لذا آیات فراوان قرآن کریم و احادیث مستفیض اهل بیت علیهم‌السلام ناظر به این قسم از شفاعت است.^۲

❖ اصل ۱۰

برخی از علمای اهل معرفت در کتاب قیم، نامه‌ها و برنامه‌ها فرموده‌اند: شفاعت را باید از اینجا با خود ببرید و به آن قدر که با انسان کامل سنخیت دارید، به همان اندازه از شفاعت بهره‌مند می‌شوید و به قرآن و عترت پیوسته‌اید. پس هم قرآن شفیع است و هم عترت و ممکن است که شخص شفיעی هم، شفیع جمعی شود. عاقل را اشاره کافی است.

❖ اصل ۱۱

حکیم متأله سبزواری درباره شفاعت فرموده‌اند: انسان خوگرفته باگناه، نخست رنج نمی‌برد؛ بلکه حس لذت نیز دارد؛ اما باز داشتن او از این عادت برایش دردآور است؛ زیرا به سبب وجود اعتیاد و نبود متعلق آن، عذاب می‌کشد. ایشان در تعلیقه اسفار فرموده‌اند: «این اعتیاد کاذب، لذت دروغین را به همراه دارد و لذت کاذب الم و رنج صادق را در درون خود خواهد داشت».^۳

❖ اصل ۱۲

هرگونه توسل و شفاعت مقبول شیعه، نه از نظام علت و معلول خارج است و نه سلسله علل به غیر خدا ختم می‌شود و نه استقلالی برای غیر خدا پذیرفتنی است. در این حوزه هرگز محذور عقلی یا نقلی برای این دو فضیلت متصور نیست؛ زیرا نه دلیل عقلی با اصول یادشده معارض است و نه دلیل معتبر نقلی آن را منع می‌کند. گذشته از اینکه، ورود ادله فراوانی که بر صحت توسل و شفاعت دلالت دارند.

❖ اصل ۱۳

شفاعت ضمن اینکه یک واقعیت و حقیقت قرآنی است، در واقع چیزی جز این نیست که رحمت و مغفرت و فیض الهی از راه اولیا و بندگان برگزیده به خدا می‌رسد. مغفرت

۱. نساء/۸۵.

۲. رک: تسنیم، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳. الحکمة المتعالیه (اسفار)، ج ۹، ص ۳۲۰.



الهی نیز در روز قیامت توسط آنان به گناهکاران واصل می‌گردد.
در این زمینه ملاصدرای شیرازی رحمته الله علیه فرموده‌اند: شفاعت وساطت است... نور هدایت و وجود از ذات الهی بر جوهر نبوت افزوده می‌شود و از جوهر نبوت در همه موجوداتی که مناسبات آنها با جوهر نبوت خوب باشد، انتشار می‌یابد.^۱
از منظر صدرا دنیا محل اکتساب است و در آن هم علل ذاتی و هم علل اتفاقی تأثیر دارند؛ اما در نشئه آخرت باب اکتساب و تحصیل کمالات به کلی مسدود است.
براین اساس هرکس که در اثر اوصاف و ملکات نفسانی خود، به سرنوشت خاصی محکوم شده است، هرگز نمی‌تواند با علل عرضی و اسباب اتفاقی و اعتباری از آن رهایی یابد و آن سرنوشت را تغییر دهد.

❁ اصل ۱۴

آنچه از آثار صدرالمتألهین شیرازی به جا مانده است. نظیر: اسفار، تفسیر قرآن کریم^۲، شرح اصول کافی، مبدأ و معاد^۳ و دیگر نوشته‌های ایشان، چنین به دست می‌آید:
اولاً، خداوند متعال عادل و حکیم است و ظلم و فعل قبیح از او سر نمی‌زند.
ثانیاً، معصیت‌های مؤمن از نظر زمان و مقدار محدود است؛ پس بر پایه عدالت الهی، کیفر آن هم باید محدود باشد و سرانجام نجات یابد؛ بر خلاف کفر که از نظر زمان محدود است؛ اما اندازه آن نامحدود؛ زیرا کفر به جوهری همیشگی تبدیل می‌شود. به همین دلیل کافر در آتش مخلد و عذاب او نامتناهی است.
ثالثاً، مؤمن مرتکب معصیت کبیره، بهترین کار خیر را که همان ایمان است، همراه دارد که مایه نجات او خواهد شد؛ زیرا از زشت‌ترین زشتی‌ها کفر پیراسته است.
رابعاً، برهان عقلی فقط برای امکان شفاعت اقامه می‌شود؛ اعم از امکان ذاتی و وقوعی؛ نه بر اصل وقوع یا ضرورت آن. با دلیل عقلی بر امکان شفاعت، هرگونه توهم شرک پیراسته می‌شود؛ به طوری که اعتقاد به شفاعت، با توحید منافات ندارد.
خامساً، تفکر جبری پیروان مکتب اشعری، هیچ مجالی را برای استقلال و اثرگذاری غیر خدا نمی‌بیند؛ چون همه مجبورند و استقلال ندارند تا به آنها متوسل شد.
از سوی دیگر تفکر تفویضی پیروان مکتب اعتزال نیز، سهمی از استقلال را برای غیر خدا در نظر دارد و دیدگاهی باطل است.
اما امامیه با ادله عقلی و نقلی جبر و تفویض را باطل می‌دانند و شفاعت را امر مسلمی برای خداوند متعال و پیامبران و اولیای الهی و حتی قرآن کریم معرفی نموده‌اند.

۱. تفسیر آیت الکرسی، ص ۱۲۴.

۲. ج ۴، ص ۳۲۰، ۳۴، ۳۳۶؛ ج ۸، ص ۲۹۵.

۳. ص ۵۸۷.



❖ اصل ۱۵

ابن تیمیه گفته است: بر ما واجب است، آنچه را در کتاب و سنت است، بپذیریم و آنچه را در آنها نفی شده، نفی کنیم.^۱
دیدگاه نهایی ابن تیمیه این است که منظور از شفاعت قبول «مشفوع الیه» است؛ به این معنا که هرگاه خداوند بخواهد فردی را ببامرزد، به شفיעی اطاعت‌کننده اذن می‌دهد تا او آن فرد را شفاعت کند و خداوند شفاعتش را می‌پذیرد.^۲

❖ اصل ۱۶

وهابیت برخلاف مذاهب اسلامی، درخواست شفاعت از پیامبر ﷺ یا پیشوایان دینی را ناروا می‌پندارند. به باور آنها تنها از خدا می‌توان خواست که پیامبرش را در حق ما شفیع گرداند یا به او اذن دهد؛ زیرا درخواست شفاعت از غیر خدا شرک است.^۳

این اندیشه خلاف صریح قرآن کریم است و اندیشمندانی از اهل سنت و جوب یا جواز شفاعت خواهی (عقلی، نقلی) از رسول گرامی اسلام ﷺ را پذیرفته‌اند. چنانچه مسلم در جامع^۴، ترمذی در سنن^۵، واحدی در الوسیط^۶، نظام‌الدین نیشابوری در تفسیر غریب القرآن^۷ و ابوحیان اندلسی در البحرالمحیط^۸ و طبری در جامع البیان^۹ به این بحث پرداخته‌اند.

از سوی دیگر ابن تیمیه بر خلاف آنچه مشهور است، هرگز منکر شفاعت نیست؛ بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی پذیرفته است. وی پیامبر اسلام ﷺ را شفیع خلق و صاحب محمود می‌داند که همه مردم از اولین تا آخرین نفر به حضرت غبطه می‌خورند.^{۱۰}

وهابیت برخلاف مذاهب اسلامی، درخواست شفاعت از پیامبر ﷺ یا پیشوایان دینی را ناروا می‌پندارند. به باور آنها تنها از خدا می‌توان خواست که پیامبرش را در حق ما شفیع گرداند یا به او اذن دهد؛ زیرا درخواست شفاعت از غیر خدا شرک است.

این اندیشه خلاف صریح قرآن کریم است و اندیشمندانی از اهل سنت و جوب یا جواز شفاعت خواهی (عقلی، نقلی) از رسول گرامی اسلام ﷺ را پذیرفته‌اند. چنانچه مسلم در جامع، ترمذی در سنن، واحدی در الوسیط، نظام‌الدین نیشابوری در تفسیر غریب القرآن و ابوحیان اندلسی در البحرالمحیط و طبری در جامع البیان به این بحث پرداخته‌اند.

از سوی دیگر ابن تیمیه بر خلاف آنچه مشهور است، هرگز منکر شفاعت نیست؛ بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی پذیرفته است. وی پیامبر اسلام ﷺ را شفیع خلق و صاحب محمود می‌داند که همه مردم از اولین تا آخرین نفر به حضرت غبطه می‌خورند.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲. همان، ج ۱۴، ص ۲۸۵.

۳. مجموعه فتاوا، ابن تیمیه، ج ۱۴، ص ۴۱۳.

۴. جامع صحیح، ج ۱، ص ۱۲۶.

۵. السنن، ج ۴، ص ۱۹۶.

۶. الوسیط، فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۳۶۷.

۷. تفسیر غریب القرآن المجید، ج ۱، ص ۳۶۷.

۸. البحرالمحیط، ج ۲، ص ۲۸۸.

۹. جامع البیان، ج ۲، ص ۴.

۱۰. مجموعه فتاوا، توحید الاولیه، ج ۱، ص ۳۰۶.

❁ اصل ۱۷

محل نزاع در بحث شفاعت در قرآن کریم، گاهی به صورت فقهی و زمانی به صورت کلامی بحث شده است. شفاعت فقهی آن است که فردی در دنیا رابط و واسط بین دو نفر قرار گیرد تا کاری برای «مشفوع له» انجام دهد. خواه، کار دفع ضرر باشد یا جلب منفعت.

قسم دیگر شفاعت، بحث کلامی است که بخش مهم آن در آخرت مطرح است و بحث ما ناظر به این قسم است و جامع آن این است که کاری که موضوع باید و نباید اعتباری قرار نمی‌گیرد، می‌تواند تحت عنوان بحث کلامی شفاعت طرح شود؛ مانند فعل خداوند. لذا آیات فراوان قرآن کریم و احادیث مستفیض اهل بیت علیهم‌السلام ناظر به این قسم از شفاعت است.

❁ اصل ۱۸

مراد از شفاعت در اصطلاح متکلمان این است که رحمت و مغفرت الهی از طریق اولیاء و بندگان برگزیده او به سایر بندگان برسد. جایگاه و نقش شفاعت در سببیت برای افاضه رحمت الهی بر بندگان، همچون جایگاه و نقش دعا در افاضه رحمت الهی است.

این حقیقت، آنگاه آشکار می‌شود که دریابیم دعا به نحو مطلق و دعای صالحان به صورت ویژه، از امور مؤثری است که در سلسله نظام سببی و مسببی عالم واقع شده است. بنابراین شفاعت اصطلاحی، به شفاعت تکوینی؛ یعنی تأثیر دعای پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در جلب مغفرت الهی برای بندگان، برمی‌گردد.

❁ اصل ۱۹

شفاعت به دو صورت متصور است: الف) شفاعت مطلق؛ یعنی شخص گناهکار در روز قیامت از شفاعت برخوردار باشد، فارغ از هرگناهی که از او سر زده باشد. این نوع شفاعت از نظر عقل و وحی مردود است. ب) شفاعت محدود؛ یعنی شفاعتی که در ناحیه شخص مورد شفاعت (مشفوع له) مشروط به شرایطی است. خلاصه این شرایط آن است که انسان، همه علایق و ارتباطات بندگی خود با خداوند، ارتباط روحی با شافعان را قطع نکرده باشد. این نوع از شفاعت از نظر عقل و وحی، پذیرفتنی است.

❁ اصل ۲۰

هدف از شفاعت در میان همه امت‌ها، خواه به صورت شفاعت مقبول یا شفاعت مردود، ریختن گناهان و رفع عذاب است و در اسلام نیز به همین منظور است. چنانچه پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در این زمینه فرموده‌اند: «شفاعتم را برای اهل گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده‌ام»^۱. اما معتزله اثر شفاعت را در ترفیع درجه و زیادی پاداش منحصر کرده‌اند. بنابراین قول، شفاعت



❖ اصل ۲۵

دیدگاه ابن تیمیه، به عنوان معلم فکری و منبع مؤسس فرقه وهابیت در کتاب مجموعه فتاوا، توحیدالالوهیه^۳ بر خلاف آنچه مشهور است، هرگز منکر شفاعت نیست؛ بلکه آن را به عنوان یک اصل مسلم اسلامی پذیرفته است. وی پیامبر اسلام ﷺ را شفیع خلق و صاحب مقام محمود دانسته است که همه مردم از اولین تا آخرین نفر به حضرت غبطه می‌خورند.^۴ از این جهت وی هر چند از اساس منکر شفاعت نیست؛ ولی شفاعت از اولیای الهی را شرک می‌داند؛ اما علمای امامیه خصوصاً صدرالمتألهین شیرازی در آثار خود، به اثبات مبانی فلسفی و معرفتی شفاعت پرداخته است. به عبارت دیگر ایشان با طرح مباحث عقلی به تحلیل، تفسیر و حل غوامض مشکلاتی که در بعضی از آیات وجود دارد و دیگران از حل آن عاجز و ناتوان بوده‌اند، می‌پردازد.

❖ اصل ۲۶

شفاعت، حقیقتی است که دامنه آن از دنیا شروع می‌شود و گستره آن خروج گنهکاران شایسته شفاعت از جهنم است. در صحنه محشر و روز جزا، گروهی برای ورود به بهشت، عده‌ای برای تعجیل در حساب، جمعی برای تخفیف حساب، عده‌ای برای از بین رفتن هول و ترس قیامت، طایفه‌ای برای تخفیف عذاب یا سقوط، جهنمیان برای خروج از آتش پس از مدتی سوختن و بهشتیان برای ترفیع درجات، نیازمند شفاعت-اند. بنابراین، شفاعت درجاتی دارد که نازل‌ترین مرتبه آن، تغییر درکات و تخفیف عذاب دوزخیان و عالی‌ترین مرتبه‌اش ترفیع درجات بهشتیان است که برکات پیامبر اسلام ﷺ و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌شود؛ حتی شامل پیامبران و رسولان گذشته نیز می‌شود.^۵

اختصاص به اهل طاعت پیدا می‌کند. این تأویل در مورد آیات شفاعت، به خاطر مبنایی است که معتزله در مورد مرتکبان گناه کبیره اتخاذ کرده‌اند و گفته‌اند: اگر آنها بدون توبه بمیرند، در آتش جهنم جاودانه خواهند بود و چون قول به تأثیر شفاعت در اسقاط عذاب گنهکاران را در تعارض با این مبنا دیده‌اند، آیات شفاعت را تأویل کرده‌اند و گفته‌اند: اثر شفاعت فقط در ناحیه زیادت ثواب اهل طاعت است و به این ترتیب، با همه مسلمانان مخالفت کرده‌اند.^۱

❖ اصل ۲۱

محقق طوسی در تجرید الاعتقاد فرموده‌اند: بعضی گویند که شفاعت فقط برای زیادتی منافع نیکان است و برخی گفته‌اند: برای اسقاط عذاب نیز هست. حق آن است که هر دو صحیح و حق است؛ چنانکه پیامبر اسلام ﷺ فرمود: شفاعت خود را برای مرتکبان گناهان بزرگ امت خویش ذخیره کرده‌ام؛ البته این اسقاط عذاب است.^۲

❖ اصل ۲۲

شفاعت جلوه برتر رحمت الهی است.

❖ اصل ۲۳

محور اختلاف اهل سنت و امامیه درباره شفاعت در مورد جایگاه آن در علم کلام است.

❖ اصل ۲۴

شبهاتی که از ابن تیمیه درباره شفاعت نقل شده است. متأسفانه بعد از ایشان با کج فهمی در آثار وهابیت و به طور خواسته یا ناخواسته در آثار شیعه رسوخ پیدا کرده است. اگرچه بعد از ابن تیمیه، برادر وی محمد بن عبدالوهاب آن را نقد نموده است.

۱. رک: مفاتیح الغیب رازی، ج ۳، ص ۵۶؛ مجموعه الرسائل الکبری ابن تیمیه، ج ۱، ص ۴۰۳؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۰۹.
۲. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۴۱۷.

۳. ج ۱، ص ۳۰۶.

۴. مجموع الفتاوا، ابن تیمیه، ج ۱۴، ص ۴۱۳.

۵. رک: شفاعت جلوه برتر رحمت، برگرفته از آثار آیت الله جوادی آملی.

❖ اصل ۲۷

تفاوت شفاعت با رجوع به اسباب آن است که در التفات از علل، به خود آن علت به دیده عامل رفع نیاز و مبدأ قابل نگریسته می‌شود؛ اما در شفاعت، مبدأ اثرگذار دیگری است و شفیع، فقط نقش رابط را دارد.

❖ اصل ۲۸

در فرهنگ عمومی، شفاعت در کارهای تکوینی مطرح نمی‌شود؛ یعنی اگر کسی نیازمند به طبیب بود، با استمداد از علل عادی، بیماریش را درمان می‌کند و اگر کسی گرسنه بود، با استمداد از وسائل طبیعی گرسنگی خود را بر طرف می‌کند؛ یعنی در مشکلات طبیعی و تکوینی به سراغ علل تکوینی می‌روند و به شفیع و شفاعت تعبیر نمی‌کنند؛ اما در مسائل اجتماعی و قراردادی که کار به دست مردم است، سخن از قانون‌گذار، قانون، تخلف و مراعات قانون و عفو و انتقام به دست یک شخص حقیقی یا حقوقی است. برای حل مشکلات خویش، به شفاعت روی می‌آورند و واسطه را مطرح می‌سازند؛ خواه آن قانون از طرف خدای سبحان باشد یا از قوانین بشری.

❖ اصل ۲۹

فرق اساس شفاعت با رجوع به اسباب و علل این است که در استعانت از علل و استمداد از اسباب خود آن علت و سبب به عنوان عامل رفع نیاز مطرح است و تأثیر آن به عنوان مبدأ قابل اعتماد، سبب استمداد از آن می‌شود؛ ولی در شفاعت بنا بر این است که مبدأ تأثیر، موجود دیگری است و شفیع رابط و واسطه است تا نصاب قبول را تتمیم یا نصاب گسترش فیض را تکمیل کند.

❖ اصل ۳۰

در لسان وحی و قرآن کریم، بخش عمده شفاعت ناظر به مسائل تکوین است؛ چون بخش مهمی از شفاعت نفی شده در قرآن به رد شبهه بت پرستان باز می‌گردد که مربوط به شفاعت تکوینی است. آیات فراوانی نیز، شفاعت تشریحی را مطرح می‌کنند و درباره قیامت، نجات از جهنم و ترفیع درجات در بهشت سخن می‌گویند که ریشه آن در تشریح است؛ لیکن ممکن است گفته شود، ظهور آن در معاد به شفاعت تکوینی بازگردد؛ زیرا آخرت دار تکوین است.

❖ اصل ۳۱

قاضی عبدالجبار درباره شفاعت معتقد است: «التوسط للغیر بجلب منفعة او دفع مفسده»؛ یعنی شفاعت عبارت است از واسطه شدن به جهت منفعت یا دفع ضرر از غیر.





با اینکه اساس شفاعت، خداوند سبحان است؛ لکن در قیامت این فیض و رحمت گسترده الهی از طریق بندگان شایسته خداوند نصیب برخی بندگان می‌شود. به بیانی دیگر، کسانی هستند که در قیامت این جایگاه را می‌یابند و می‌توانند وسیله و واسطه شوند و شفاعت کنند.

❁ اصل ۳۲

اگر بخواهیم در قیامت مشمول شفاعت شویم، باید حساب خود را با حق تعالی صاف کنیم؛ نه اینکه با خدای سبحان کاری نداشته باشیم؛ بنابراین اگر شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام را خواستاریم، باید خدا را از خود راضی کنیم تا رحمت و لطف خداوند متعال به وسیله آنان شامل ما شود.

❁ اصل ۳۳

شفاعت تنها به اذن حق تعالی و از راه واسطه‌ها انجام می‌پذیرد.

❁ اصل ۳۴

آنچه که خدای سبحان در آیه کریمه سوره حدید فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ هُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْحُجُبِ﴾؛ و آنان که به خدا و رسولانش ایمان آوردند، به حقیقت راستگویان عالمند و برایشان نزد خدا اجر شهیدان است و پاداش اعمال و نورایمانشان را (در بهشت) می‌یابند و آنان که کافر شده و آیات ما را تکذیب کردند، آنها اهل آتش دوزخند. علامه طباطبایی رحمته‌الله معتقد است، طبق این آیه، خداوند متعال مؤمنان پاک، خالص و خُلص را به شهادی اعمال، ملحق می‌کند؛ یعنی همان طوری که آنها شفاعت می‌کنند، مؤمنان خالص و پاک نیز شفاعت می‌کنند.

❁ اصل ۳۵

با اینکه اساس شفاعت، خداوند سبحان است؛ لکن در قیامت این فیض و رحمت گسترده الهی از طریق بندگان شایسته خداوند نصیب برخی بندگان می‌شود. به بیانی دیگر، کسانی هستند که در قیامت این جایگاه را می‌یابند و می‌توانند وسیله و واسطه شوند و شفاعت کنند. بر این پایه، اگر همه شرائط شفاعت از جمله قابلیت و صلاحیت شفاعت در شخص باشد، شفیع در نفس او تغییری ایجاد می‌کند و با عنایت الهی و تصرف ولایی نفس و روح، افراد را از آلودگی و کدورت شست و شو می‌دهد. بدین ترتیب مغفرت الهی شامل حال او می‌شود.

❁ اصل ۳۶

طبق آیاتی از سوره مدثر، برخی ویژگی‌ها سبب می‌شود که شفاعتِ شفاعت‌کنندگان تأثیری نداشته باشد از قبیل؛ نمازگزار نبودن، بی‌توجهی و کمک نکردن به تهیدستان و نیازمندان، فرو رفتن در دنیا و زندگی دنیوی، انکار روز قیامت و جزا.

❁ اصل ۳۷

با توجه به حقیقت شفاعت روشن می‌شود که شفاعت، صفت رحمت و مغفرت الهی است که از طریق نفوس کامله و وسایط فیض، به شخص گناهکار می‌رسد؛ پس اوست که شفیع را به شفاعت برمی‌انگیزد و شفاعت از او شروع می‌شود و به مجرم ختم می‌شود؛ نه آنکه از مجرم شروع شود و شفیع خداوند را تحت تأثیر خودش قرار دهد. بنابراین نباید شفاعت صحیح و حقیقی را به شفاعت‌های دنیوی قیاس نمود.

❁ اصل ۳۸

کمال انسان در این است که دارای حُسن فاعلی و حُسن فعلی باشد؛ یعنی دارای ایمان کامل باشد؛ یعنی روح و جان مؤمن به معارف الهی آگاه باشد. از این جهت عناصری که هویت او را می‌سازند، عبارتند از عقیده، اخلاق و ایمان. در کنار حسن فاعلی که ایمان و اعتقاد است. حسن فعلی لازم است؛ یعنی علم و عمل. چنانچه خدای سبحان فرمود: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾؛ کلمه نیکو (ی توحید و روح پاک آسمانی) به سوی خدا بالا رود و عمل نیک خالص آن را بالا برد. از این جهت عمل مخصوص عامل است و عامل در رهن عمل است و این اختصاص هر وجودی است. قهراً سیرانسان سالک در عقیده و خلق و عمل صالح از حیطة هستی او بیرون نیست و راه، عین رونده است. در نتیجه حُسن فعلی و حُسن فاعلی، انسان موحد را جزء شفاعت‌کنندگان خواهد نمود.

❁ اصل ۳۹

شفاعت خداوند به هیچ حدی محدود نیست؛ زیرا بیرون از مشیت الهی چیزی نیست تا در تعیین اختیار و اراده خدای سبحان سهمی داشته باشند.

❁ اصل ۴۰

شفاعت عامل غرور نیست؛ بلکه راهی است برای امیدواری مبتلایان به گناه و همانند داروست که هیچ انسان عاقلی را به بیماری تشویق نمی‌کند؛ بلکه مبتلایان را درمان می‌کند تا به بیماری صعب‌العلاج یأس از رحمت خدا که کفر است، گرفتار نشوند.





بازگایی تصویر حضرت ابوطالب علیه السلام در رسانه

به قلم علی اصغر سیاحت هویدا^۱



امروز دیگر نمی‌توان از رسانه سخن نگفت و درباره روایتی که از زبان افکار و ذهنیت‌های مختلف شنیده می‌شود، واکنشی نشان نداد و بی‌تفاوت گذشت؛ چراکه آن زمان است که دیگر توان یارایی و ایجاد گفتمان حقیقی نخواهد بود. در واقع پیام‌آزگیرنده به فرستنده منتقل می‌شود^۱ و مهمترین مسئله در این زمینه، مسئله مدیریت پیام است. این سؤال وجود دارد که آیا رسانه در اختیار قدرت‌ها قرار می‌گیرد تا مدیریت ذهن صورت بگیرد و جامعه‌ای را درگیر سؤالات و ابهامات جدی کنند و از سوی دیگر، ساختارهای اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و امنیتی خود را در بستر این ابهام تعریف کنند و بچینند.

در سال ۲۰۰۶ شرکت‌های دیزنی، تایم وارنر، ان بی سی یونیورسال، فاکس استودیو (بنگاه خبری) و ویاکام، ۷۹ درصد از تولید فیلم و در حدود ۵۵ درصد پخش فیلم را به‌طور جهانی در انحصار داشتند.^۲ همین انحصار نشان داد که تک‌صدایی تنها با صدای بلند در مقابل صداهای کوتاه خودنمایی می‌کند. مهاجران یهودی روس، از اشتتل‌ها^۳ و گتوها^۴ به هالیوود آمدند و تصمیم گرفتند، در این مکان جادویی اشرافیتی شرقی بیافرینند؛ مکانی بی‌هیچ ربطی به واقعیت‌هایی که آنها یا هرکس دیگری قبلاً در زندگی‌هایشان دیده بودند. رؤیای آمریکایی، اختراعی یهودی است.^۵ در مجموع بر اساس پژوهشی در سال ۱۹۳۶، «از ۸۵ فعال تولید فیلم، ۵۳ نفر یهودی‌اند؛ علاوه بر تعداد از نظر نفوذ هم برتری دارند.» مجموع این‌ها باعث شد، اف اسکات فیتزراجلد، عیب‌جویانه هالیوود را «جشنواره یهودیان و تراژدی غیریهودیان» بخواند.^۶

❁ بخش اول: رسانه و اهمیت تأثیرگذاری آن

با تأملی بر رسالت رسانه‌های موجود و اهداف تشکیل نهادهای رسمی در قالب سینما و پیشینه‌ای که هرکدام از این رسانه‌ها از ابتدا تاکنون داشته‌اند، می‌توان دریافت که ابعاد جنگ نرم تا چه اندازه وسیع است و هنر سینما نه به‌مثابه سرگرمی؛ بلکه تریبونی رسمی برای تأمین منافع و تسخیر دهکده جهانی و مسخ مردم جهان و تشکیل جامعه جهانی است.

ابعاد جنگ امروز از حد حمله به شبهات گذشته است و دیگر دشمن اصل خانواده و اصل حیا را مورد هدف قرار داده است و از یک زندگی کثافت‌بار قبح‌زدایی می‌کنند. مقام معظم رهبری فرمودند: «امروز طبق اطلاعات قطعی، ثابت شده است که مؤسسه عظیم هالیوود و شرکت‌های بزرگ سینمایی با سیاست استکباری آمریکا همراهی و همکاری مستمر و باب میل دارند».^۷ در جامعه

۱. گفتمان رخدادی کلامی است که از چند عنصر تشکیل شده است: فرستنده، گیرنده، پیام یا موضوع و هدف، محسنیان‌راد، مهدی، ۱۳۶۹، ارتباط‌شناسی، تهران، انتشارات سروش، ص ۳۹۲.
۲. قدرت ارتباطات، مانوئل کاستلز، ترجمه حسین بصیریان جهرمی، انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۱۱۹.
۳. روستاها یا شهرک‌های یهودی‌نشین اروپای شرقی و مرکزی.
۴. در شهرها یا مناطق دیگر به محله‌ای که ساکنان آن غالباً از یک قوم یا از یک مذهب باشند، گفته می‌شود؛ البته امروزه گتو به مناطق خاص یهودی‌نشین هم می‌گویند.
۵. امپراتوری هالیوود، مروری بر زندگی خالقان یهودی سینما، ترجمه الهام شوشتری‌زاده، انتشارات عابد، ص ۱۷.
۶. همان، ص ۲۰.
۷. ر.ک. بیانات معظم‌له در دیدار با روحانیون و طلاب تشیع و تسنن کردستان ۸۸/۲/۲۳.

دنیازده و اومانیستی، زمانی که علم بالا برود، توقع افراد هم به همین نسبت بالا می‌رود و بهداشت نسبی، رفاه نسبی و مصرف‌گرایی بر چهره عالمان بی‌عمل چنبره می‌بندد. حال وقتی انسان آرمانی و الگو در جامعه‌ای گم شود، علم بالا رفته و توقعات به همان میزان بالا می‌آید و ما شاهد نابودی سرمایه‌های کلانی هستیم که به آن، سرمایه‌های ایمانی می‌گویند.

رسانه امروز ترکیبی از هنر، رسانه و صنعت است و رسالت این سینما در جنگ نرم، راهی میانه اغوا تا ارشاد انسان‌هاست و صدا البته سینمای هالیوود و دنیای رسانه‌ای جهان غرب، راهی جز اغوای مردم دنیا پیدا نکردند و از همین جا، باید به دنبال راهی برای انسان‌های مسخ شده پیدا کرد.

اسطوره‌سازی و غبار زدن بر صورت قهرمانان گذشته، مهمترین راهی است که رسانه‌های غربی و غرب زده در تلاش هستند تا آن را بازنمایی و تصویرسازی نمایند. برای حصول به درک واضح و شناخت روشنی از یک فرهنگ، باید به مطالعه ابزارهایی پرداخت که در آن، فرهنگ برای تبادل افکار و مبادله پیام‌ها به کار گرفته می‌شود.^۱ حال این سؤال پیش می‌آید که بزرگان جهان اسلام، تا چه اندازه سهمی در این تبادل افکار و پیام‌ها داشتند و بیشتاز بیان رقابت‌سازی چه کسانی هستند؟

✿ بخش دوم: اهمیت روایت و بازنمایی در سینما

بازنمایی و روایت دو مسئله کاملاً متفاوت و مجزا هستند؛ اما بازنمایی با فرآیند روایت، به خود شکل می‌دهد و به یک نتیجه کامل می‌رسد. روایت، به زبان ساده عبارت است از بازنمایی یک رخداد یا مجموعه رخدادهایی^۲ که

شکل می‌گیرد و مسیری را دنبال می‌کند برای رسیدن به روش مناسب قصه‌گویی در دل ماجرا یا داستان، تا بتواند حرف اصلی خود را با نتیجه‌گیری آسان به سرمنزل مقصودش برساند.

شهید آوینی درباره رابطه انسان با سینما می‌گوید: « امروز نوع رابطه‌ای که سینما با انسان امروز برقرار می‌کند، هرگز نظیری در تاریخ نداشته است. تماشاگر سینما در توهمی از یک واقعیت غرق می‌شود و در یک بازی شبیه به زندگی شرکت می‌کند، بی‌آنکه رنج‌های آن زندگی دامن او را بگیرد. تماشای ریزش برف از پشت پنجره یک اتاق گرم بسیار زیباست؛ اما برای آنکه (کسی که) خانمانی ندارد تا بدان پناه ببرد، چطور؟»^۳

روایت سینما از جامعه امروز محصول یک اتفاق نیست؛ بلکه سازمانی از اندیشه‌ها و احساسات را در کنار هم می‌چینند تا مخاطبی که درگیردار این ماجرای پریچ و تاب‌گره می‌خورد، از اتفاقات سربلند بیرون نیاید. سینما اکنون مشحون از دو صورت تجربه هنری است؛ اول تجربه انضمامی واقعیت نفسانی حیات این جهانی، دوم تجربه هیولایی هاویه نفس و پریشانی حیات این جهانی در صورت افسوردیسم (لوچ‌انگاری) یا ویران‌گری هنری و نهایتاً انتظار عالمی نو. در این نوع تجربه، هنرمند با سینمای آماده‌گر امکان نویی را می‌آزماید.^۴

یک روایت کامل دارای شش ضلع است: انتزاع، جهت‌گیری، کنش پیچیده‌کننده، ارزیابی، نتیجه یا راه حل و کد و مجموع این اتفاقات، بازنمایی را ترسیم می‌کند. بعد بازنمایی در گستره عمومی، به برخی پرسش‌های اساسی اشاره دارد؛ نظیر اینکه چه مطالبی باید برای انعکاس انتخاب شوند؟ و چگونه به بینندگان عرضه گردند؟ این مفهوم ارتباط وثیقی با بحث‌های مربوط به نمایش واقعیت دارد؛ زیرا سعی بسیاری از متون رسانه‌ای در پی آن هستند که خود را واقعی بنمایانند؛ اما آنچه نزد خود

۱. رسانه چیزی اعم از سینما و فضای مجازی است که در مفهوم‌شناسی بدان توجه می‌شود.

۲. پستمن، نیل، ۱۳۸۶، زندگی در عیش، مردن در خوشی، ترجمه دکتر صادق طباطبایی، پنجم، تهران، انتشارات اطلاعات، ص ۷۳.

۳. سواد روایت، اچ پورتر ابوت، ترجمه رؤیاپور آذر و نیما م. شرفی، انتشارات اطراف، ص ۴۰.

۴. آینه جادو، ج ۱، نشر واحة، ص ۱۵.

۵. دین و سینما، محمد مددپور، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۷، ص ۱۱.

واقعی می‌پنداریم، خارج از بازنمایی وجود ندارد. این موضوع جدای از امور واقعی و تجربی است که در جهان اطراف ما روی می‌دهد.^۱

در فرآیند بازنمایی چیزی که نباید از قلم بیفتد، مسئله زبان و اهمیت آن است؛ زبان به واسطه بازنمایی، در فرآیند تولید معنا، نقش کلیدی در هرگونه صورت‌بندی اجتماعی و فرهنگی دارد؛ چراکه تولید معنا از طریق زبان صورت می‌گیرد. زبان واسطه ممتازی است که از طریق آن، معنا، تولید و توزیع می‌شود.^۲

✿ بخش سوم بازنمایی حضرت ابوطالب علیه السلام در سینما

شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام و روایت اتفاقات و ابعاد مختلف اعتقادی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایشان در بعد جنگ رسانه‌ای، می‌تواند، دارای سه شاخصه مهم و اساسی برای ما باشد که این روزها دشمن به خوبی روی آن دست گذاشته است:

اول: ایشان بعد از وفات عبدالمطلب علیه السلام عهده‌دار مسئولیت مراقبت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شد و درحالی‌که حضرت رسول صلی الله علیه و آله هشت سال بیشتر نداشت، از ایشان مراقبت می‌نمود که اتفاقات زیادی در دوران همراهی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رخ داد.^۳

دوم: حضرت ابوطالب علیه السلام پدر امیرالمؤمنین علیه السلام امام اول شیعه است که با کارشکنی در سقیفه، حق را دور زدند و اسلام را به تفرقه کشاندند.

سوم: ایشان یکی از مهمترین پشتوانه‌های پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله در صدر اسلام و ابتدای رسالت در عرصه‌های مختلف بودند و سه سال تحریم اساسی مسلمانان در صدر اسلام، آنها را به شعب ابی طالب کشاند. ایشان در عین تهیدستی به‌عنوان بزرگ قریش حضور داشت و تا پیش از ایشان چنین اتفاقی نیفتاده بود.^۴

در واقع مسئله روایت زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام و شخصیت‌پردازی ایشان از دو جهت که پیوند عمیقی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خورد، مورد اهمیت و توجه است؛ اما بعد از گذشت ۴۳ سال از انقلاب اسلامی، هنوز یک اثر جدی و منسجم درباره بسیاری از شخصیت‌های تاریخ اسلام همچون حضرت حمزه، حضرت ابوطالب علیه السلام، حضرت زهرا علیه السلام و بسیاری از بزرگان نداریم که همین خلأ، موجبات سوء استفاده دشمنان و تحریف و تخریب را فراهم می‌آورد؛ چراکه با زبان رسانه باید به جنگ رسانه در همان سطح و عمق استراتژیک پیش رفت.

با تحقیق در فضای فیلم و سریال، با چند اثر جدی مواجهه صورت گرفت که پربیننده، پربحث و مورد توجه بودن این آثار برای بسیاری از متفکران بود که موجب مورد توجه قرار گرفتن آنها شد

۱. معرفت فرهنگی و اجتماعی، سال چهارم، شماره چهارم، ۱۳۹۲، ص ۱۲۷؛

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. کتاب فروغ ابدیت نوشته آیت‌الله سبحانی مطالبی زیادی را در این باره اشاره دارد؛ به خصوص سفر ابوطالب علیه السلام با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دمشق را روایت می‌کند که پر از مطالب مهم و تاریخی است.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴.





سینمایی به حساب می‌آید و ۶۲ میلیارد تومان هزینه ساخت این سریال شده است. فیلم مجیدی در واقع روایت‌گر به دنیا آمدن حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا پایان شعب ابی‌طالب و مبارزه ایشان با کفار قریش در مکه به حساب می‌آید که در کنارش داستان‌های کوچکی مانند حمله اصحاب فیل به مکه و نقش حضرت عبدالمطلب علیه السلام، حملات مکرر یهودیان، طرح‌ریزی جلسات و نشست‌ها برای دزدیدن یا کشتن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دفاع همه‌جانبه ابوطالب علیه السلام از ایشان را می‌توان به روایت اصلی ابوطالب علیه السلام متصل کرد. نقش حضرت ابوطالب علیه السلام در این فیلم بر عهده مهدی پاکدل بوده است.

دو ویژگی این فیلم را از آثار تاریخی مربوط به دوره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اساساً اکثر قریب به اتفاق فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی متمایز می‌کند که اول توجه به نقش یهود و مشکل‌آفرینی‌هایی که در مسیر زندگی حضرت رسول صلی الله علیه و آله

و بخش‌های زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام در این آثار به نقد و بررسی گذاشته شد، مانند سریال عمر فاروق و فیلم سینمایی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله (مصطفی عقاد) و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله (مجید مجیدی).

الف) محمد رسول الله صلی الله علیه و آله (۱۳۹۴)

فیلم سینمایی بلند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به کارگردانی مجید مجیدی، فیلم‌نامه مجید مجیدی و کامبوزیا پرتوی و تهیه‌کنندگی مؤسسه سینمایی نورتابان در سال ۱۳۹۴ منتشر شد و به اکران درآمد. این فیلم سینمایی مهمترین و اولین کار تاریخی در زمینه روایت زندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به‌شمار می‌رود که عوامل خارجی در آن سهیم بودند؛ مانند فیلم‌برداری این اثر که بر عهده «ویتوریو استورارو» و موسیقی متن آن ساخته «ای. آر. رحمان» است که هر دو از هنرمندان برنده جایزه اسکار به‌شمار می‌آیند. این فیلم سینمایی حدود سه ساعته به‌عنوان یک اثر بلند



به وجود می‌آوردند که معمولاً این بخش از تاریخ در آثار مختلف نادیده انگاشته می‌شود یا کارگردان توجهی به این گوشه پراهمیت تاریخ ندارد که ریشه بسیاری از مشکلات مسلمانان دقیقاً در این قسمت تاریخ نهفته است.

ویژگی دوم این فیلم، روایت ماجرا از زبان حضرت ابوطالب علیه السلام است و به نوعی شخصیت اول اثر را بدون شک حضرت ابوطالب علیه السلام می‌توان برشمرد. در واقع می‌توان این فیلم سینمایی را ادای دین سینمای ایران به حضرت ابوطالب علیه السلام دانست، هر چند پیرامون آن نکاتی وجود دارد.

مهمترین نقطه اتکای فیلم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، برای زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام را می‌توان در یک مفهوم اصلی و سه مفهوم فرعی دسته‌بندی کرد. مفهوم اصلی فیلم از آغاز که قدم به قدم در داخل شعب به سمت منزلگاه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با ابوطالب علیه السلام گام برمی‌دارد تا فلش‌بک به ابتدای زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بازگشت دوباره به پایان تحریم شعب ابی طالب را می‌توان در نقش حمایت‌گری برجسته و عالی حضرت ابوطالب علیه السلام عنوان کرد.

ابوطالب علیه السلام مردی وفادار به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که در هیچ جایگاهی حاضر به دست برداشتن از حمایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نیست. در ابتدای ولادت ایشان نقش ابوطالب علیه السلام در کنار پدرشان حضرت عبدالمطلب علیه السلام تا زمانی که یهودیان به دنبال به شهادت رساندن یا دزدیدن ایشان هستند و ابوطالب علیه السلام خوابی می‌بیند و در تکاپو به دنبال یافتن حضرت آمنه و فرزندش تلاش می‌کند و چند حمله یهودیان را خنثی می‌کند و به مبارزه می‌رود. حضرت عبدالمطلب علیه السلام هنگام



ب) محمد رسول الله صلی الله علیه و آله (۱۹۷۶)

الرساله یا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله فیلمی به کارگردانی مصطفی عقاد که در سال ۱۹۷۶ منتشر شد، تهیه‌کننده این اثر، مصطفی عقاد، هارولد بک و محمد سانوسی است و فیلم‌نامه آن را اچ.ای.ال کریگ، بر اساس طرحی از یک کتاب نوشته و یکی از مهمترین ویژگی این فیلم سینمایی، حضور تعدادی از بازیگران هالیوودی مانند آنتونی کوئین و ایرنه پاپاس است.

این فیلم سینمایی هزینه معنوی زیادی بر دوش کارگردان گذاشت؛ به طوری که سرانجام در سال ۲۰۰۵ بر اثر انفجار بمبی در مجلس عروسی در هتلی در اردن کشته می‌شود و هیچ‌گاه سرانجام این اتفاق مشخص نمی‌شود. در این فیلم هیچ اشاره‌ای به یهود در دوران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نمی‌شود و با وجود نگاه بین‌المللی و اهمیت تبلیغ دین مبین اسلام و توجه به جنگ‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، حتی به خیبر نیز اشاره درخوری صورت نمی‌گیرد.

این فیلم از بعثت نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله آغاز می‌شود و در واقع ابوطالب علیه السلام یک نقش ابتدایی در آغاز فیلم دارد و آندره مول بازیگر انگلیسی که در سه‌گانه ارباب حلقه‌ها و بن هور حضور داشت، نقش ابوطالب علیه السلام را در فیلم‌الرساله به عهده دارد. با این وجود همین اندازه شخصیت‌پردازی، فیلم، حضرت ابوطالب علیه السلام را یک پیرفروت و ناتوان نشان نمی‌دهد.

«به او بگو که عمویش او را بزرگ کرده است و باز هم حامی و پشتیبان او خواهد بود؛ به هر حال روایت است که خدای موسی علیه السلام از میان درخت زیتون با او حرف زده است.» این مهمترین دیالوگ حضرت ابوطالب علیه السلام در این فیلم در تأیید حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که نشان از ایمان ایشان و یکتاپرستی‌اش می‌دهد و از همه مهمتر، بزرگترین حامی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به حساب می‌آید.

بزرگان قریش برای انتقاد از وضعیتی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برای مکه به وجود آورده است و جوان‌ها را به سمت اسلام

وفات دست حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به دستان ابوطالب علیه السلام می‌سپارد و ایشان سهم زیادی در حمایت‌های مختلف از پیامبر صلی الله علیه و آله دارند تا در شعب ابی طالب که حضرت علی علیه السلام و حمزه را به مراقبت از منزل پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می‌خواند.

اما در کنار این مفهوم اصلی که فیلم آن را پردازش می‌کند و کارکترسازی خوبی صورت می‌دهد، اول به درست‌کاری و پرهیزگار بودن ابوطالب علیه السلام در اتفاقات مختلف می‌پردازد. دوم تأثیرگذاری و بزرگ بودن ایشان در میان قریش است که بسیاری از منابع وهابی امروز به دنبال تکذیب آن هستند که به خوبی در جایگاه خود تبیین شد و سوم مؤمن بودن ابوطالب علیه السلام به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که قبل از بعثت ایشان، به همراه حضرت عبدالمطلب علیه السلام بر هیچ بتی سجده نکرده و یکتاپرست بودند.

این فیلم نظرات مثبت و منفی زیادی داشت که نشان از اهمیت آن در سینمای دنیاست. داود شریان نویسنده معروف عربستانی و مجری شبکه تلویزیونی مرکز پخش غرب آسیا، رسانه‌های ایتالیایی، فرانسیس فورد کاپولا کارگردان مشهور هالیوودی، سامی یوسف و روزنامه‌گردین در تحسین این فیلم سینمایی سخن به میان آوردند و تعدادی از علمای الازهر مصر، روزنامه‌های عربستان سعودی، مفتی اعظم عربستان سعودی و بعضی منتقدان داخلی نسبت به این فیلم انتقاد و مخالفت داشتند.

بی‌بی‌سی فارسی در شهریورماه ۹۴ از زبان روزنامه عربی الحیات که با شیخ عبدالعزیز آل شیخ گفت‌وگویی را رقم زد، نوشت: «این فیلم تصویری غیرواقعی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نشان می‌دهد که مایه استهزا و کاستن از قدر و جایگاه ایشان است؛ بنابراین ساختن این فیلم به معنی سیاه‌نمایی دین اسلام است و کسانی که این فیلم را ساخته‌اند، مفسدینی هستند که اساس کارشان بر دروغ است.»^۲

۱. mehnews.com

۲. www.bbc.com/persian/arts



هدایت می‌کند، به نزد ابوطالب علیه السلام شکایت می‌برند که همین موضوع در فیلم، نشان از اهمیت جایگاه ابوطالب علیه السلام در میان بزرگان قریش است.

ج) عمر فاروق

سریال تلویزیونی «عمر فاروق» به کارگردانی حاتم علی در سال ۲۰۱۲ از شبکه تلویزیونی ام بی سی پخش شد. فیلم نامه‌نویس و لیدسیف با سرمایه‌گذاری دو سرمایه‌گذار از کشور قطر است. این سریال با حواشی بسیار زیادی همراه بود و اعتراضاتی برای قطع سریال نیز در کشورهای مختلف صورت گرفت.

این سریال به نوعی پاسخ به آثار سینمایی تاریخی ایرانی بود تا در کنار مختارنامه، امام علی علیه السلام، محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آثار دیگر بتواند، سرآغاز بر سریال سازی تاریخی رسانه‌های نزدیک به وهابیت و سعودی‌ها باشد. یکی از حواشی ایجاد شده در این سریال را می‌توان حضور عبدالله اسکندری گریمور سریال مختارنامه در آن نام برد.

در این سریال دقیقاً هر آن چیزی را که در تاریخ نیست، می‌توان یافت کرد؛ از قسمت دوم سریال چهره ابوطالب علیه السلام در کنار کودک خردسالی که امیرالمؤمنین علیه السلام است، به نمایش درمی‌آید که همین موضوع انتقادات و اعتراضاتی را به خاطر نمایش امام اول شیعیان در پی داشت. یکی از مسائل دیگر که در این سریال بسیار پررنگ است، می‌توان به تحریف و همسان سازی دیالوگ‌ها و بعضی



بین‌المللی فیلم محمد رسول الله صلی الله علیه و آله ساخته مجید مجیدی قوی، تاثیرگذار، منصفانه و پژوهشی ساخته شده است و به‌همین دلیل تأثیر بیشتری بر روی مخاطب می‌گذارد و بدون شک، ادای دین جدی به حضرت ابوطالب علیه السلام صورت گرفت؛ هر چند نیاز به پردازش جدی‌تر است.

آینده پیش رو مسیرگفتمان‌سازی با رسانه است. در واقع نقش تعیین‌کننده در به تصویر کشیدن کتاب‌های پژوهشی شکل خواهد گرفت و جایگاه اصلی روایت‌گری را باید در مدیا، شبکه‌های اجتماعی و نسل جدید رسانه‌های تعاملی جستجو کرد.

صحنه‌ها، برای مخاطب فارسی‌زبان است که با نسخه اصلی تفاوت زیادی دارد؛ مثلاً در نسخه عربی خلیج فارس را خلیج عربی نوشته است؛ اما در نسخه فارسی کاملاً منطقه خلیج فارس را پوشانده و چیزی معلوم نیست یا بسیاری از موارد تفاوت آشکاری در دیالوگ عربی با فارسی وجود دارد.

تطهیر چهره وحشی عمر و بازنمایی از پیرمرد ضعیف و فرتوتی به نام ابوطالب علیه السلام که از اتفاقات جامعه خبری ندارد و در خانه گوشه‌نشین شده است. شبکه فارسی کلمه که وابسته به وهابیت است و از خارج از کشور مدیریت می‌شود، در دوبله خود به فارسی از ابوطالب علیه السلام نقل می‌کند: «خدایش کیست؟ کاری که می‌کردید، چه بود؟ مانند سجده بر بت‌ها نبود؟»

در حالی که نسخه عربی آن آرام‌تر و بهتر روایت‌گر زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ اما گویا مترجم فارسی آن با یک حقد و کینه نسبت به پدر امیرالمؤمنین علیه السلام متن‌های مرتبط به ایشان را انتخاب کرده است که نشان از تلاش رسانه‌های فارسی‌زبان سعودی برای در هم شکستن و تحریف تاریخ است. هر چند در نسخه عربی نیز، ابوطالب علیه السلام نقش حامی جدی ندارد، گوشه‌گیر است و عقبه مشخصی برای کارکترپردازی این نقش به‌نمایش گذاشته نمی‌شود.

❖ جمع‌بندی

تاریخ صدر اسلام پر بحث‌ترین بخش از تاریخ جهان اسلام به حساب می‌آید که دارای فراز و نشیب و اتفاقات گوناگونی است که می‌توان درباره آن سخن گفت. گاهی برای تخریب و جبهه شخصیت اصلی صدر اسلام، به چهره‌های اصلی و حامی اطراف ایشان برچسب می‌زنند تا در ذهن مخاطب یک جان‌نشین و هم‌نشینی صورت بگیرد و از این مسیر، پروژه تخریب قوی‌تر و هوشمندانه‌تر شکل بگیرد.

این اتفاق در دو سریال پرحاشیه‌الاسباط و عمر فاروق به صورت پررنگ دیده می‌شود؛ اما بدون شک در عرصه



ابوطالب عليه السلام و نقش او در دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و استقرار اسلام

به قلم حجت الاسلام و المسلمین امیرعلی حسن لوی

❖ مقدمه

سخن گفتن در باره نقش ابوطالب عليه السلام در اسلام به معنای همه تاریخ اهل بیت عليهم السلام است؛ خاندان ابوطالب حیات دین را تضمین نموده‌اند؛ ابوالفرج کتابی نوشت به نام مقاتل الطالبیین که آمار کشته‌شدگان از فرزندان ابوطالب عليه السلام را که در راه دین به شهادت رسیده‌اند، گزارش نمود. افزون بر او افراد دیگر نیز کتاب‌هایی در انساب با عنوان‌های مختلف، درباره خاندان ابوطالب نوشته‌اند که همه اینها بازگوکننده نقش اساسی آنها در راه حفظ اسلام است. در تاریخ اسلام عبارت «آل ابی طالب» مساوی با ایثار در راه اسلام است. شناخت توحید و اسلام واقعی از استقرار تاکنون، بدون نام فرزندان ابی‌طالب عليهم السلام ناممکن است؛ خود ابوطالب عليه السلام که در شعب بر اثر محاصره اقتصادی و فشارهای روانی و آزار و اذیت که قریش به خاطر تسلیم نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد کردند، رحلت نمود. پس ایشان اولین شهید راه اسلام و اولین فدائی محمد صلی الله علیه و آله است؛ بدون تردید ابوطالب پس از عهده‌دار شدن سرپرستی محمد صلی الله علیه و آله تمام سختی‌ها را با آگاهی از سرنوشت پیامبر صلی الله علیه و آله قبول نمود و تا پای جان در این عهده‌ای که با خدا بسته بود، ماند و آن عهد خود را با خون خود، به فرزندان خود نیز منتقل نمود. تا دنیا برقرار هست و زندگی بشری بر روی زمین جاری است، با توحید باشند و از توحید دفاع نموده و پرچم توحید را سرفراز نگهدارند؛ از این‌روست که نام اسلام با نام فرزندان ابوطالب عليهم السلام به هر نقطه از دنیا رفته و شناخته شده است. آخرین خلیفه الهی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه از فرزندان ابوطالب و محمد صلی الله علیه و آله است؛ لذا ابوطالب عهده‌ای با محمد صلی الله علیه و آله بسته است که امضاکننده آن جبرئیل امین بود و این عهدنامه تا قیامت پابرجاست. ایثار ابوطالب عليه السلام و همراهی فرزندانش بدون رشک مشرکان و کینه و حقد آنان نبود؛ از این‌رو مشرکان بر اساس همان حقد و حقارت و حسادت، به تخریب این عهد و پیمان الهی در طول تاریخ کوشیده تا با جدا نمودن ابوطالب از محمد صلی الله علیه و آله، به اسلام اصیل صدمه زده



و آن را با بینش خود تفسیر کنند و اسلام را به نام خود و خود را هم‌پیمان محمد صلی الله علیه و آله جا بزنند؛ درحالی‌که فرزندان ابوطالب با خون خود، این مسئله را خط بطلان کشیدند و دین اصیل را از دین مشرکان، امویان، عباسیان و ادامه‌دهندگان راه باطل آنان متمایز نمودند.

❖ ابوطالب عليه السلام و دعوت به اسلام

چند نفر پس از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و تلاش و کوشش‌ها و ابتکارات و مدیریت آن حضرت در دعوت به اسلام با پشتوانه وحی در تثبیت و استقرار دین اسلام نقش بزرگی دارند که باید همیشه در این باره سخن گفت و مطلب نوشت و نقش برجسته آنان را نادیده نگرفت؛ اولی خدیجه عليها السلام بود که ثروت خود را افزون برآنکه اولین زن مؤمن به رسول الله صلی الله علیه و آله بود، در این راه ایثار و در اختیار ایشان گذاشت که در جای خود، باید از آن سخن گفت؛ چون دوره مکه و آغازین روزهای دعوت اسلام سخت‌ترین



روزهای پیامبر ﷺ بود؛ رنج‌های این دوران فراوان و غیرقابل توصیف است؛ در این دوران پرنج ابوطالب خدیجه را در تمام بحران‌ها در کنار رسول الله ﷺ با ایمان کامل به آن حضرت استوار بودند؛ ابوطالب مردی حلیم و بزرگ‌منش و بردبار و دارای سیمای الهی و نورانی و عقلی دوراندیش بود؛ او در قریش دارای جایگاه رفیع و مورد احترام و اعتماد همه قریش و رؤسای آن بود؛ از بزرگان و رؤسای قبایل تنها حامی و پشتوانه پیامبر ﷺ بود و از میان خویشاوندان و عموها نیز تنها او بود که از آغاز رسالت به حمایت جدی از آن حضرت پرداخت.

حمایت ابوطالب از محمد ﷺ مختص دوره نبوت نیست؛ بلکه آنگاه که عبدالمطلب احساس کرد که عمرش به پایان رسیده و بایسته است، برای محمد ﷺ سرپرستی از میان فرزندان انتخاب نماید، به ابوطالب نظر داشت؛ اما ابوطالب پیشنهاد نمود که این انتخاب را به خود محمد ﷺ واگذارد؛ عبدالمطلب چنین کرد و از خواست، یکی از اعمام را انتخاب کن! آن حضرت رفت و دست بر شانه ابوطالب گذاشت؛ ابوطالب را از این انتخاب خوشنود شد؛ انتخاب محمد بی‌هدایت خدا نبود؛ او دلی داشت، هدایت‌شده از سوی پروردگار! آن حضرت و همه انبیاء را به خود همواره از کودکی مورد عنایت خاص خداوند بودند؛ عبدالمطلب نیز، از این انتخاب خوشنود گردید؛ چون نظر و میل او نیز همین بود؛ پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب کفیل و سرپرست رسمی و قانونی محمد ﷺ است. همه جا با خود می‌برد. بیش از فرزندان خود، مراقب اوست. در سفر و حضر و بادیه حاضره محمد ﷺ در کنار ابوطالب است. در خوراک، پوشاک و مراقبت، ابوطالب، او را بر فرزندان خود؛ بلکه بر همه اعضای خانواده مقدم می‌دارد. فاطمه همسر ابوطالب را نیز اهتمامی بیش از فرزندان به مراقبت یتیم عبدالله دارد؛ عواطفی مادرانه و پدرانه که وصف آن را باید از عواطف پیامبر ﷺ به آنان دید؛ از این روی ایمان ابوطالب به پیامبر ﷺ و نبوت آن حضرت به قبل از بعثت برمی‌گردد؛ او پیامبر ﷺ را از قبل به نبوت می‌شناخت و به او ایمان داشت. همه خاندان پیامبر ﷺ درباره ممتاز بودن شخصیت پیامبر ﷺ آگاهی داشتند؛ امیرمؤمنان را در این باره فرمود: او تحت نظر ملکی از ملائکه الهی تربیت شد. ابوطالب که همواره مراقب آن حضرت بود، بی‌خبر از این مراتب نبود؛ اشعاری که درباره پیامبر ﷺ از ابوطالب مانده است، گواهی بر این حقیقت است. افزون بر آن دست برداشتن از حمایت او در دوره دعوت مکه تا آخرین لحظه حیات و ماندن در کنار او و مبارزه با مشرکین و سرسختی در مقابل آنان، همه بهترین گواه بر پایداری مؤمنانه ابوطالب در راه ایمان به محمد ﷺ بود؛ وگرنه هیچ دلیلی نبود که او جایگاهی را که در قریش داشت، مثل دیگر خویشاوندان در معرض تهدید و خطر قرار دهد. در دوره دعوت که وصف این دوره سخت را در آیات قرآن می‌توان دید، پافشاری قریش و درخواست مکرر از ابوطالب بر تسلیم محمد ﷺ و انکار و مقاومت ابوطالب، نمونه‌هایی از ایثار مؤمنانه است که ابوطالب به نمایش گذاشته است؛ این فشارها سرانجام او را بر آن داشت که برای پاگرفتن دعوت پیامبر ﷺ و گذر از بحران، در شعب پناه بگیرد؛ این انتخاب و عزلت بیشتر برای مراقبت از جان پیامبر ﷺ و پیشبرد دعوت بود که در حصر و مضیق اقتصادی و اجتماعی

قرار گرفت. ابوطالب در شعب نیز، با هوشیاری مراقب جان محمد صلی الله علیه و آله است و فرزندش علی علیه السلام را در بستر او قرار می‌دهد و خود شب‌ها بیدار است و نگهبانی می‌دهد که دشمن بر او شبیخون نزند. در این دوران سخت دعوت، ابوطالب، هرگز از محمد صلی الله علیه و آله نخواست که دست از دعوت بردارد و در مقابل آنان کوتاهی نماید و تسلیم شود؛ بلکه همراه اوست و هیچ‌کس را از دعوت به اسلام منع ننمود.

بلکه ابوطالب به دو فرزند خود علی و جعفر علیهما السلام دستور همراهی و پیروی آنان از برادرزاده‌اش را می‌دهد؛ آنان را تشویق به نماز خواندن، پشت سر محمد صلی الله علیه و آله ترغیب نمود؛ استقبال و پشتیبانی خانواده ابوطالب از دعوت به میل ابوطالب است و با این پشتوانه راسخ دعوت هرگز متوقف نمی‌شود.

دعوت در مقطعی به جهت آزار مشرکان و شکنجه‌های آنان به بن‌بست می‌خورد. ابوطالب فرزند خود جعفر را به هجرت می‌فرستد و او سردسته جوانان مهاجر است به حبشه. ابوطالب از اعتبار و جایگاه خود که شناخته شده است و بزرگ قریش و مکه است، در اینجا نیز به سود دعوت استفاده می‌کند و نامه‌ای به حاکم حبشه که بیشتر در قالب شعر و ادب با مفاهیم عالی عقیدتی است، می‌نویسد و در آن ضمن درخواست پناه دادن به آنها، از نبوت با زبان شعر و ادبیات، حمایت و آن را تبلیغ می‌نماید و از نبوت عیسی علیه السلام به نجاشی که مسیحی است، خبر می‌دهد؛ پس از اینکه نجاشی مهاجران جوان را به اعتبار نامه ابوطالب و دلاوری و سخنوری فرزندش جعفر، به‌گرمی می‌پذیرد، ابوطالب نامه دوم خود را به شعر در تمجید و تقدیر از او به نجاشی می‌فرستد؛ قطعاً این مکاتبات ادبی کار دعوت را پیش می‌برد و فرستاده مشرکان که برای بازگرداندن مهاجران رفته است، شکسته خورده برمی‌گردد و دعوت، گام بزرگ دیگری را نیز در موفقیت برداشته و به پیش می‌رود؛ ابوطالب همچنان با قدمی دیگر با مشرکان در مبارزه است و شرک را در مکه از هیبت انداخته است؛ شخص رسول الله صلی الله علیه و آله در حمایت خود اوست و مشرکان

نتوانستند، هیچ‌گزندی به داعی الی‌الله بزنند. فرزندش علی علیه السلام در کنار محمد صلی الله علیه و آله و محافظ مدام اوست. فرزند دیگرش جعفر در حبشه، ضمن رهبری مهاجران زبان گویای دعوت اسلام است و آیاتی از قرآن درباره مسیح به نجاشی تلاوت می‌نماید؛ پس ابوطالب با همه توان در خدمت دعوت به دین است؛ با خانواده و فرزندان بسیج شدند تا دعوت پیش برود؛ محمد صلی الله علیه و آله عموهای دیگر هم دارد؛ اما ابوطالب با تمام توان و اعتبار خود در خدمت دعوت نبوی قرار گرفته است؛ اخلاص و فداکاری ابوطالب علیه السلام به اینجا ختم نمی‌شود. او ضمن حمایت از داعی و دعوت او، پیام‌های او را نیز به مشرکان ابلاغ می‌کند تا شاید دل‌های آنها نرم شده و هدایت پذیرند وقتی موریانه‌ها در درون کعبه عهدنامه مشرکان را جز نام خدا خوردند و ابوطالب این پیام را به آنان رساند، مشرکان شکست دیگر را در مقابل دعوت دیدند و هیبت‌شان فرو ریخت؛ محاصره شعب با شکست مشرکان و پیشرفت دعوت و مسلمان شدن جمعی دیگر شکست و دعوت در پیشرفت قرار گرفت. از اهل کتاب نیز، عده‌ای در مکه به ندای دعوت لبیک گفتند؛ با مأموریت ابوطالب و مجاهدت او و استقرار اسلام در مکه و فراتر از مکه، خبر دین خاتم‌گوش‌ها را نوازش نمود؛ دو حامی بزرگ دین و پیامبر صلی الله علیه و آله پس از تلاش در راه دعوت اسلام، دعوت حق را لبیک گفتند و به سوی ابدیت شتافتند؛ این سال را عام‌الحرز نامیده‌اند؛ به جهت حزن و اندوه رسول الله صلی الله علیه و آله در سوگ دو یار بزرگ دعوت؛ اما با رفتن ابوطالب علیه السلام پرچم حمایت او بر دوش علی و جعفر علیهما السلام قرار گرفت؛ علی علیه السلام با نیرو و توان و انگیزه بیشتر مأموریت دارد تا عهد پدر را به نتایج بالاتر و بیشتر برساند.

در تاریخ اسلام برخی خواسته‌اند، این مجاهدت پیر قریش و ستون و رکن بزرگ دعوت را نادیده انگارند تا قدر او و اصالت و بنیان ایمان را که در وجود ابوطالب موج می‌زد،

سست بنمایانند؛ برای تبیین حقیقت و تخفیف سخن و توهم و گمان باطل این متوهمان فریب خورده، در این باره بحثی کوتاه ارائه می‌شود:

✦ ایمان استوار ابوطالب علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله

۱. با نظری ژرف، به زندگی ابوطالب علیه السلام این پرسش مطرح می‌شود که چه عاملی او را وادار کرد تا در راه اسلام از جان و مال بگذرد و از مقام و قبيله، مایه بگذارد و همه این‌ها را فدای محمد صلی الله علیه و آله نماید؟ قدر مسلم علت این همه فداکاری‌های ابوطالب، تنها رشته خویشاوندی نبود؛ زیرا این مطلب باعث نمی‌شود که انسان تمام هستی خود را فدای فردی از خویشان خود بکند و حاضر گردد، از فرزند خود در راه او بگذرد؛ چون ابولهب نیز عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله عروس ابولهب بودند و پیوند خویشاوندی‌شان بیشتر بود. عباس نیز عموی دیگر او بود؛ از این‌روی خویشاوندی دلیل عقلی کافی و کامل از فداکاری ابوطالب نمی‌تواند باشد.

بلکه علت همه این جانبازی‌ها و جانب‌داری‌های او، ایمان و اعتقاد راسخ او نسبت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. با نگرستن عمیق در صفحات تاریخ زندگی ابوطالب، آنچه به دست می‌آید، این است که او چهل و دو سال تمام پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری نمود. ابن ابی‌الحدید در این باره می‌گوید: «اگر ابوطالب و فرزند او نبود، هرگز دین، قد راست نمی‌کرد. او در راه حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله از پا ننشست و سه سال در به‌دوری و زندگی در کوه‌ها و دره‌ها را بر ریاست و سیادت مگه ترجیح داد. او راضی بود، تمام فرزندانش کشته شوند؛ ولی محمد صلی الله علیه و آله زنده بماند. در هنگام مرگ به فرزندان خود گفت: من (محمد) را به شما توصیه می‌کنم؛ زیرا او امین قریش و راستگوی عرب و حائز تمام کمالات است. آئینی آورد که دل‌ها بدان ایمان آورد...»^۱

۲. اشعار و سروده‌های او، کاملاً گواهی بر ایمان و اخلاص اوست که به ترجمه چند نمونه از آن‌ها اکتفا می‌شود.

در اشعار خود درباره نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله چنین گفته است:

لیعلم خیار الناس ان محمداً
نبي كموسى والمسيح بن مريم

مردم بدانند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبری است مثل موسی و عیسی بن مریم.

اتانا يهدى مثل يا اتيا به
فكل بامر الله يهدى ويعصم

هدایت شدیم به سبب آنها و محمد و همه پیامبران علیهم السلام به امر خدا هدایت می‌کنند و نگه می‌دارند از گمراهی.

وانكم تتلونونه في كتابكم
بصدق حديث لاحديث المرجم

شما در کتاب‌های خود خبر از آمدن پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیده‌اید که حدیث راستی است.^۲ این‌ها نمونه و بخشی از اشعار اوست که در دیوانش جمع‌آوری و منتشر شده است.^۳ همه اینها گواه روشنی است

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه.

۲. ابن بطریق عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب امام الأبرار، ص ۵.

۳. دیوان ابوطالب (به روایت ابوهفان مهزومی و علی بن حمزه بصری) بیروت، دارالهلال، ۲۰۰۳ م.





با نظری ژرف، به زندگی ابوطالب علیه السلام این پرسش مطرح می‌شود که چه عاملی او را وادار کرد تا در راه اسلام از جان و مال بگذرد و از مقام و قبیله، مایه بگذارد و همه این‌ها را فدای محمد صلی الله علیه و آله نماید؟ قدر مسلم علت این همه فداکاری‌های ابوطالب، تنها رشته خویشاوندی نبود؛ زیرا این مطلب باعث نمی‌شود که انسان تمام هستی خود را فدای فردی از خویشان خود بکند و حاضر گردد، از فرزند خود در راه او بگذرد؛ چون ابوهلب نیز عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود و دختران پیامبر صلی الله علیه و آله عروس ابوهلب بودند و پیوند خویشاوندی‌شان بیشتر بود. عباس نیز عموی دیگر او بود؛ از این‌روی خویشاوندی دلیل عقلی کافی و کامل از فداکاری ابوطالب نمی‌تواند باشد.

بلکه علت همه این جانبازی‌ها و جانب‌داری‌های او، ایمان و اعتقاد راسخ او نسبت به نبوت محمد صلی الله علیه و آله می‌باشد. با نگرستن عمیق در صفحات تاریخ زندگی ابوطالب، آنچه به دست می‌آید، این است که او چهل و دو سال تمام پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری نمود.

از ایمان راسخ ابوطالب به دین برادرزاده‌اش که از او به سختی حمایت می‌کرد. ۳. دیگر دلیل استوار درباره ایمان او، اظهارات و نصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و دیگر ائمه علیهم السلام است. مرحوم علامه می‌فرماید: ایمان ابی‌طالب به اجماع ائمه هدی علیهم السلام رسیده است و اجماع آنها چون یکی از دو ثقل هستند، بر ما حجت است.

چون مشی ابوطالب به نحوی بود که ایمان خود را ظاهر نمی‌کرد؛ بلکه ایمان او با تقیه و در قلب بود؛ از این‌رو مشرکان گمان می‌کردند، او خود از محمد صلی الله علیه و آله پیروی نمی‌کند؛ درحالی‌که از نظر قرآن کریم و دانشمندان، ایمان قلبی کافی است؛^۱ لذا آنچه می‌تواند بهانه مخالفان باشد، سرّی بودن ایمان ابوطالب علیه السلام است. حال باید پرسید: آیا لازمه ایمان مؤمن آن است که کلمه شهادتین را بر زبان آورد؟ و اگر ایمان سری داشته باشد، مؤمن نیست؟

به تصریح علمای کلام اهل سنت، اثبات ایمان موکول به گفتن این کلمه نیست؛ بلکه اگر چنین نگفت؛ ولی در دل مؤمن بود، ایمانش در قیامت به او سود می‌بخشد. سفاستی در شرح التمهید، عینی در شرح بخاری، ایجی در مواقف و غزالی در احیاء العلوم چنین گفته‌اند. غزالی این نظر را به ابوحنیفه، اشعری، امام الحرمین، باقلانی، اسفراینی و دیگر محققان نسبت داده است.

مسلم در صحیح خود از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است: «من مات وهو يعلم أن لا إله إلا الله دخل الجنة».^۲

طبرانی، روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من علم أن الله ربه و أنى نبیه صادقاً من قلبه، حرّم الله لحمه على النار».^۳

تفتازانی و دیگران با توجه به آیه ۱۰۶ سوره نحل گفته‌اند که ایمان مختص به قلب است و وقتی از فردی خواستند، شهادتین بگویند؛ ولی از روی مکابره و عناد نگفت، نجات نمی‌یابد.^۴ قید «مکابره و عناد» نشان می‌دهد که اگر نگفتن شهادتین، از روی مکابره نبود، چنین فردی اهل نجات است.

حلبی در منهج‌ها گویند: اگر کسی مضمون شهادتین را بگوید، مثلاً بگوید: لا إله

۱. وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ؛ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكْذِبْ أَفَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكْ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَهِدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» احکام القرآن، ج ۴، ص ۱۶۵۹.

۲. مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، قاهره، دارالحدیث، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۵۵.

۳. طبرانی، سلیمان بن أحمد، المعجم الکبیر، قاهره، مکتبه ابن تیمیّه، ۱۴۱۵ق، ج ۱۸، ص ۱۲۴.

۴. نک: سعدالدین تفتازانی، شرح المقاصد، قم، الشریف‌الرضی، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۱۸۵ - ۱۸۱؛ سیف‌الدین آمدی، ابکار الافکار فی أصول الدین، قاهره، دارالکتب، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۱۰؛ تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲۰، ص ۲۷۵.



إِلَّا الرَّحْمَنُ يَا إِلَهَ الْإِلَهِ يَا مُحَمَّدُ نَبِيَّ اللَّهِ يَا أَحْمَدُ مَبْعُوثُ اللَّهِ وَ... باز هم حکم اسلام بر او جاری است.^۱ بنی عباس و قبل از آنها امویان و مفسران پیرو آنها و کسانی که با علی علیه السلام دشمنی باطنی داشتند، در مورد ابوطالب، به آیاتی^۲ استناد نمودند؛ در مورد این آیات، منکران ایمان ابوطالب علیه السلام اظهار نظرهایی کرده‌اند؛ اما موافقان ایمان ابوطالب علیه السلام به این نظریات پاسخ داده‌اند و گفته‌اند که ابوطالب مصداق هیچ‌کدام از این آیات نیست؛^۳ برای نمونه، فخر رازی^۴ و طبری^۵ درباره آیه ۲۶ انعام می‌گویند: «اگر آیه را بر ابوطالب حمل کنیم، معنا استوار نمی‌شود؛ بلکه مقصود، کافران است؛ به علاوه ضمیر در این آیه شریفه، جمع است (بنهون، ینأون) که اگر خاص ابوطالب بود، ضمیر مفرد می‌آمد. همچنین تعبیر «ینأون عنه» با سیره ابوطالب که پیوسته مراقب پیامبر ﷺ بود، سازگار نیست.»

از این روی امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «به خدا قسم! ابوطالب مؤمن و مسلمان بود و ایمانش را به جهت حفاظت از پیامبر ﷺ و بنی هاشم پنهان می‌کرد و ایمانش سری بود و علنی نکرد تا قریش نتوانند، به آن‌ها آسیب بزنند.»^۶ در سخن دیگر امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «وَأَمَّا الرَّخْصَةُ الَّتِي (صَاحِبُهَا فِيهَا بِالْخِيَارِ) فَإِنَّ اللَّهَ نَهَى الْمُؤْمِنَ أَنْ يَتَّخِذَ الْكَافِرَ وَلِيًّا ثُمَّ مَنَّ عَلَيْهِ بِإِطْلَاقِ الرَّخْصَةِ لَهُ عِنْدَ التَّقِيَّةِ فِي الظَّاهِرِ إِلَى أَنْ بَلَغَتْ تَقِيَّةَ أَحَدٍ مَا بَلَغَتْ تَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْكُهْفِ إِيَّاهُمْ كَانُوا يَشُدُّونَ الزَّنَانِيرَ وَيَشْهَدُونَ الْأَعْيَادَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ»^۷.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «ایمان ابی طالب علیه السلام، بر ایمان بسیاری از مردم ترجیح دارد. علی علیه السلام دستور می‌داد، از طرف ایشان حج بجای آورند.» امام صادق علیه السلام فرمود: جبرئیل به پیامبر ﷺ گفت: ای محمد ﷺ! خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: اصحاب کهف ایمان خود را پنهان داشتند و اظهار شرک و بت پرستی نمودند؛ خداوند به آنان دو مرتبه پاداش داد؛ ابوطالب نیز مانند آنها کرد؛ قبل از مرگ به او بشارت بهشت می‌دهد.

امام عسکری علیه السلام فرمود: «ابوطالب مانند مؤمن آل فرعون ایمانش را پنهان می‌کرد.»^۸ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ أَنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ رَبَّكَ يُفْرِكُ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ إِنَّ أَصْحَابَ الْكُهْفِ أَسْرُوا الْإِيمَانَ وَأَظْهَرُوا الشِّرْكَ فَآتَاهُمُ اللَّهُ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ وَإِنَّ أَبَا طَالِبٍ أَسْرَ الْإِيمَانَ وَأَظْهَرَ الشِّرْكَ فَآتَاهُ اللَّهُ أَجْرَهُ مَرَّتَيْنِ وَمَا خَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى أَتَتْهُ الْبِشَارَةُ مِنَ اللَّهِ بِالْحَيَّةِ»^۹.

۱. به نقل از: مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب، ص ۴۱.

۲. انعام، ۲۶؛ توبه، ۱۱۳؛ قصص، ۵۶.

۳. نک: مجتهدی، مهدی، مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب، فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه، شماره ۴۷، تابستان ۱۳۹۴، ص ۶۱-۳۴.

۴. فخرالدین رازی، محمدبن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۲، ص ۵۰۷.

۵. طبری، محمدبن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۱۰.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۳۲.

۷. وسائل الشیعه ج ۱۶، ص ۲۳۱.

۸. همان، غافر، ۲۸.

۹. همان، وسایل الشیعه.

متولی جعل این‌گونه حدیث‌ها بودند تا با تخریب حضرت ابوطالب علیه السلام، منزلت و مقبولیت علویان را کاسته و درقبال آن درباره عباس بن عبدالمطلب به فضیلت‌سازی با جعل روایات پرداختند و روایات عدم ایمان ابی طالب را بال و پردازدند تا مشروعیتی برای خلافت خود نیز فراهم نمایند. آنها برای اینکه بهتر بتوانند، ابوطالب علیه السلام را تکفیرکنند، دامنه بحث را به پدران پیامبر صلی الله علیه و آله هم کشانیدند و پدر و مادر آن حضرت را نیز غیرمؤمن قلمداد نمودند.

علمای شیعه و برخی از اهل سنت، با توجه به نقش بی‌مانند ابوطالب در استقرار اسلام در مکه و فرزندانش در طول تاریخ اسلام، همگی اتفاق دارند که ابوطالب علیه السلام یکی از افراد باایمان و برجسته اسلام بوده است و هم چنین عده‌ای از دانشمندان جدید اهل سنت چون «زینی دحلان» مفتی مکه، معتقد به اسلام و ایمان ابوطالب علیه السلام هستند و در این باره کتاب نوشته‌اند.

اکنون وهابی‌ها که مخالف ایمان ابی طالب هستند و این دروغ را در شبکه‌های ماهواره‌ای و رسانه‌های خود، مدام با استناد به جعلیات و روایات دروغین دامن می‌زنند تا اعتقاد مسلمانان به اهل بیت علیهم السلام و دوستی و محبت‌شان کاسته شود و به سوی استعمارگران گرایش یافته و به گروه‌های تکفیری که مدام به قتل مسلمانان با سلاح دشمنان اسلام می‌پردازند، بپیوندند. اندیشه و عملکرد و هابیت اکنون سال‌هاست، مورد حمایت استعمارگران است. جریان تکفیر، ساخته و پرداخته امپریالیسم و استعمار است تا در سایه جهالت، خشونت‌سازی نموده و جنگ‌های طایفه‌ای و فرقه‌ای را در میان مسلمانان گسترش دهند تا کارخانه‌های اسلحه‌فروشی آنها تعطیل نگردد.

۴. نامه‌هایی که ابوطالب علیه السلام به دیگران نوشته است، دلیل و گواه استوار دیگر بر ایمان اوست؛ از جمله نامه او به نجاشی که در آنها به نجاشی توصیه می‌نماید که به جعفر و همراهان او اکرام نماید. در ضمن دعوت آنها به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله آنها را به یاری و حمایت از مؤمنان در حبشه فرا خوانده است.^۱

۵. منکران ایمان ابوطالب از امویان و بنی‌عباس و محدثان تحت تأثیر آنها، به احادیثی استناد کرده‌اند؛ اما همان‌طور که در جای خودش ثابت شده، تمام این اخبار که بخاری و مسلم و دیگر محدثان آورده‌اند، اخبار آحاد است که بر اساس ضوابط و قواعد حدیثی شیعه و سنی، نمی‌تواند قابل قبول باشد. افزون بر آن برخی از بزرگان علم‌الحدیث اهل تسنن؛ مانند قرطبی، شعرانی، برزنجی و زینی دحلان، برای همان روایات، وجه تأویل قوی یافته و دلائلی قوی‌تر برایمان ابوطالب، از آن‌ها استخراج کرده‌اند.^۲ مانند روایتی که عبدالله بن عمر درباره اسلام پدر ابوبکر نقل کرده که ابوبکر به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: به خدا! من آن روزی که ابوطالب اسلام آورد، بیشتر خوشحال بودم تا امروز که پدرم اسلام آورد.

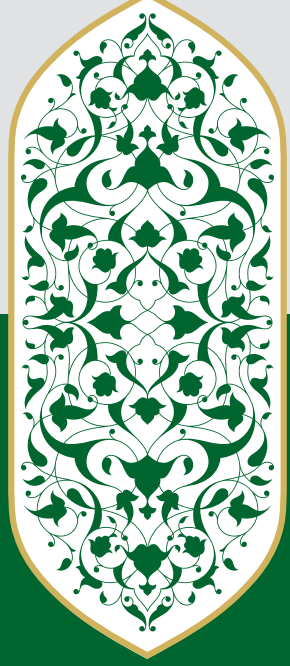
نتیجه

با توجه به دلایل روشن و براهین عقلی و نقلی در ایمان ابی طالب علیه السلام هیچ‌گونه شکی وجود ندارد.

باید انصاف داد که هدف از طرح این مسئله، جز، طعن در فرزندان ابوطالب و بالاخص حضرت امام علی علیه السلام چیز دیگری نیست؛ از این‌رو که بنی‌امیه و بنی‌عباس و شخص معاویه که دشمنی خاص با امیرمؤمنان علیه السلام داشت، به جعل روایات علیه امیرمؤمنان علیه السلام پرداخت؛ بنی‌عباس نیز، سادات علوی را رقیب خود در خلافت می‌دیدند و ضمن کشتار سادات علوی و بنی‌حسن

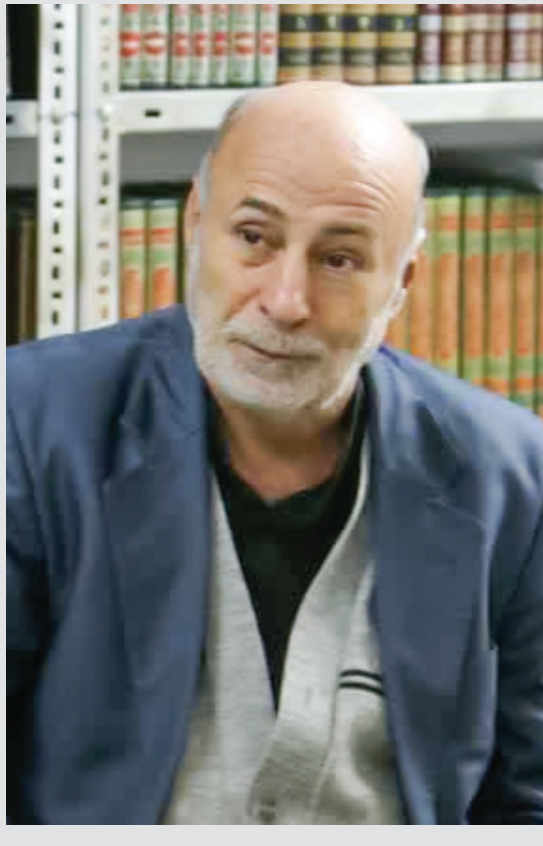
۱. قصص الأنبياء علیهم السلام (للاوندی)، ص ۳۲۳.

۲. مروری بر دیدگاه‌های عماد عبدالکریم سرور شافعی در باب ایمان ابوطالب، ص ۶۱.



ابوطالب علیہ السلام و پیامبر ﷺ

به قلم استاد سید علی میرشریفی^۱



✦ آغاز سخن

ابوطالب رضی اللہ عنہ عموی پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم بود و با عبدالله پدر آن حضرت از یک پدر و مادر بودند. حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم هشت ساله بود که پدر بزرگش عبدالمطلب رضی اللہ عنہ از دنیا رفت. عبدالمطلب رضی اللہ عنہ سرپرستی نوه خود را به فرزندش ابوطالب رضی اللہ عنہ سپرد و چنین فرمود:

أَوْصِيكَ يَا عَبْدَ مَنْفٍ بَعْدِي بِمُفْرَدٍ
بَعْدَ أَبِيهِ فَرْدٌ فَارِقُهُ وَهُوَ ضَجِيعُ الْمُهْدِ
فَكُنْتُ كَالْأُمِّ لَهُ فِي الْوَجْدِ تُدْنِيهِ مِنْ أَحْشَاءِهَا
وَالْكَبْدِ فَأَنْتَ مِنْ أَرْجَى بَنِي عِنْدِي لِدَفْعِ صَيْمٍ أَوْ لِيَشَدِّ عَقْدِ
ای عبدمناف! پس از خود تو را درباره یگانه یتیمی که از پدرش جدا مانده، سفارش می‌کنم!

او درحالی که درگهواره به سر می‌برد، پدرش را از دست داد. من برای او چون مادری دلسوز بودم! مادری که فرزند خود را از جان و دل در آغوش می‌کشد! هم‌اکنون برای دفع ستم و یا محکم ساختن پیوند به تراز همه فرزندانم امیدوارترم!

آنگاه خطاب به ابوطالب رضی اللہ عنہ فرمود: ای فرزندم! پس از خود تو را سفارش می‌کنم درباره نور چشمم! تو موقعیت و مقام وی را نزد من می‌دانی! پس او را به بهترین وجه احترام کن و تا زنده‌ای، شب و روز نزد تو باش. ابوطالب رضی اللہ عنہ گفت: همانا سفارش کسی را کردی که از من و برادرانم برتر است. عبدالمطلب رضی اللہ عنہ گفت: آری! ابوطالب رضی اللہ عنہ گفت: همانا جان و مالم فدای او باد! با دشمنانش منازعه و دوستانش را یاری می‌کنم؛ پس نگران او مباش!^۱

✦ سفر شام

پس از عبدالمطلب رضی اللہ عنہ ابوطالب، با فداکاری و از جان‌گذشتگی و ایثار به بهترین وجه ممکن رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم را سرپرستی کرد؛ چون ابوطالب رضی اللہ عنہ تصمیم گرفت، برای تجارت به شام برود و حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم در آن زمان حدود دوازده سال داشت. هنگام حرکت کاروان محمد صلی اللہ علیہ وسلم نگاه حسرت‌آمیزی به عموی خود کرد. نگاه‌های آن حضرت، چنین حکایت داشت که جدایی برای او مشکل است. ابوطالب رضی اللہ عنہ گفت: به خدا سوگند تو را همراه خود می‌برم! هیچ‌گاه نه تراز من جدا خواهی شد و نه من از تو؛ لذا در این سفر پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم همراه ابوطالب رضی اللہ عنہ بود که در شهر بُصری با بحیرای راهب ملاقات کردند و او سفارش حضرت را به ابوطالب رضی اللہ عنہ کرد.^۲

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۱۶؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۰۱۳؛ نه‌ایة الأرب، ج ۱۶، ص ۸۷-۸۸؛ عیون التواریخ، ج ۱، ص ۲۱-۲۲. مناف یعنی کوه بلند بنگرید به: اساس البلاغه، ص ۴۷۷ (نوف).
۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۵۳-۱۵۲.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۱؛ کمال الدین، ص ۱۸۷؛ طبقات ابن اسعد، ج ۱، ص ۱۱۹-۱۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۵۱-۵۵۰؛ دلائل النبوه ابونعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۶۸؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۲، ص ۲۹-۲۴؛ إعلام‌الوری، ص ۱۷-۱۹؛ نه‌ایة الأرب، ج ۱۶، ص ۹۲-۹۰.

✿ خطبه عقد پیامبر

وقتی قرار شد حضرت محمد ﷺ با خدیجه ٱیضا ازدواج کند، وکیل آن حضرت، عمویش ابوطالب ٱیضا و نماینده حضرت خدیجه پسرعمویش ورقه بن نوفل بود. ابوطالب ٱیضا خطبه عقد را چنین خواند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنْ زُرْعِ إِبْرَاهِيمَ وَذُرِّيَةِ إِسْمَاعِيلَ وَأَنْزَلَنَا حَرَمًا آمِنًا وَجَعَلَنَا الْحُكَّامَ وَبَارَكَ لَنَا فِي بَلَدِنَا الَّذِي نَحْنُ فِيهِ. ثُمَّ ابْنُ أَخِي هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ لَا يُوزَنُ بِرَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا رَجَحَ بِهِ وَلَا يُقَاسُ بِأَحَدٍ إِلَّا عَظُمَ عَنْهُ وَلَا عَدَلَ لَهُ فِي الْخَلْقِ وَإِنْ كَانَ مُقَلًّا فِي الْمَالِ فَإِنَّ الْمَالَ رِزْقٌ حَائِلٌ وَظِلٌّ زَائِلٌ وَلَهُ فِي خَدِيجَةَ رَغْبَةٌ وَهَذَا فِيهِ رَغْبَةٌ وَقَدْ جِئْنَاكَ لِنَخْطُبَهَا إِلَيْكَ بِرِضَاهَا وَأَمْرِهَا وَالمَهْرُ عَلَيَّ فِي مَالِي الَّذِي سَأَلْتُمُوهُ عَاجِلُهُ وَآجِلُهُ وَلَهُ رَبِّ هَذَا الْبَيْتِ حَظٌّ عَظِيمٌ وَنَبَأٌ شَائِعٌ وَرَأْيٌ كَامِلٌ».

سپاس مخصوص پروردگاری این خانه است! آنکه ما را از نسل ابراهیم ٱیضا و فرزندان اسماعیل ٱیضا قرارداد و در حرم امن سکونت بخشید و ما را داوران مردم قرارداد و شهری را که در آن هستیم، برای ما مبارک گرداند. به راستی که این برادرزاده من، با هیچ یک از مردان قریش سنجیده نشود؛ جز آنکه از آنان برتر است و با هیچ فردی مقایسه نگردد؛ جز آنکه از او عظیم تر است. در بین خلق همانندی ندارد! هر چند مال کم دارد؛ ولی مال رزقی است بی دوام و سایه ای است ناپایدار. او را به خدیجه تمایلی و خدیجه را نیز به او تمایلی است. ما نزد تو آمدیم تا او را با رضا و به دستور خودش نزد شما خواستگاری کنیم. مهر هر مقدار بخواهد، نقد و نسیه آن بر عهده من است. به پروردگاری این خانه سوگند! او آینده ای درخشان و خبری فراگیر و دیدگاهی عمیق دارد.

✿ دستور به جعفر بن ابی طالب ٱیضا به نماز خواندن با پیامبر ٱیضا

چند روزی که از بعثت رسول خدا ﷺ گذشت. ابوطالب ٱیضا همراه فرزندش جعفر به خانه ایشان رفت. دید آن حضرت با علی ٱیضا در حال اقامه نماز هستند و علی ٱیضا در سمت راست پیامبر ﷺ ایستاده است. ابوطالب ٱیضا به جعفر گفت: «صَلِّ جَنَاحَ ابْنِ عَمِّكَ وَصَلِّ عَنِ يَسَارِهِ»؛ به پهلوئی پسر عمویت بپیوند و در سمت چپ وی نماز گزار!

جعفر بدون درنگ در سمت چپ پیامبر ﷺ به نماز ایستاد. ابوطالب ٱیضا از مشاهده این صحنه بسیار مسرور شد و در حالی که از خانه رسول خدا ﷺ خارج می شد، اشعار ذیل را سرود:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثِقَتِي
عِنْدَ مِلِّمِ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ
وَاللَّهُ لَا أُخْذَلُ النَّبِيِّ وَلَا
يَخْذُلُهُ مِنْ بَنِي دَوْحَسَبِ
لَا تَخْذُلَا وَانْصُرَا ابْنَ عَمِّكُمَا
أَخِي لِأُمِّي مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي^٢

١. تاریخ یعقوبی، ج ٢، ص ٢٠؛ کافی، ج ٥، ص ٣٧٥-٣٧٤؛ کتاب من لایحضره الفقیه، ج ٣، ص ٣٩٨-٣٩٧؛ اعجاز القرآن، ص ١٥٣؛ نثر الدر، ج ١، ص ٢٧٤؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ١، ص ٤٢؛ تلیح فہوم أهل الاثر، ص ١٩؛ نہایۃ المسئول، ج ١، ص ٢٠١؛ ہجۃ المحافل، ج ١، ص ٤٨-٤٧؛ تاریخ الخمیس، ج ١، ص ٤٦٤.

٢. دیوان ابوطالب، ص ١٧١؛ امالی شیخ صدوق، ص ٤١٠؛ اوائل ابوہلال عسکری، ص ٧٦-٧٥؛ الفصول المختارہ، ص ٢٨٣؛ نزہۃ الکرام، ج ١، ص ٩٨-٩٩؛ اعلام الوری، ص ٣٧؛ روضۃ الواعظین، ص ٨٧-٨٦؛ مناقب ابن شہر آشوب، ج ٢، ص ١٩؛ روض الجنان، ج ١٥، ص ١٥١؛ الحجۃ علی الذاہب، ص ٢٨٢-٢٧٩؛ اسد الغابہ، ج ١، ص ٢٨٧؛ روضۃ الصفا، ج ٢، ص ٨١٣-٨١٢؛ بحار الانوار، ج ١٨، ص



به راستی علی و جعفر به هنگام بروز مشکلات و سختی های زمانه تکیه گاه منند! به خدا سوگند! دست از یاری پیامبر ﷺ برنخواهم داشت و از پسرانم نیز، آنان که بزرگوارند، او را یاری خواهند کرد. فرزندانم! پسرعمویتان را که برادرزاده پدر و مادری من است، یاری کنید و از نصرت وی دست بردارید!

✽ آمدن سران قریش نزد ابوطالب علیه السلام

در آغاز سال چهارم بعثت که رسول خدا ﷺ دعوت خود را آشکار کرد و کم کم به بدگویی از بت ها و سرزنش قریش پرداخت، سران قریش در نخستین واکنش خود، دسته جمعی به خانه ابوطالب علیه السلام آمدند و از او خواستند تا از رسول خدا ﷺ بخواهد که دست از تبلیغ دین خود بردارد و به او گفتند: برادرزاده ات خدایان ما را ناسزا می گوید و آیین ما را نکوهش می کند و خرده های ما را سبک می شمرد و پدران مان را گمراه می خواند یا از او بخواه ما را رها کند و یا دست از حمایت او بردار و همانند ما با او به مخالفت برخیز تا ما خودمان او را از این راه بازداریم. ابوطالب علیه السلام با آنان به نرمی سخن گفت و به نیکویی آنان را بازگرداند. رسول خدا ﷺ دعوت به توحید و بدگویی از بتان و سرزنش قریش را ادامه داد. سران قریش مجدداً نزد ابوطالب علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابوطالب! تو در بین ما دارای شرافت و منزلت هستی! ما از تو خواستیم تا برادرزاده ات را بازداری؛ ولی او را بازنداشتی! به خدا قسم! دیگر ما تحمل نمی کنیم یا او را از این کار بازدار یا با تو مبارزه خواهیم کرد تا یکی از دو گروه نابود شود. ابوطالب علیه السلام رسول خدا ﷺ را خواست و سخنان قریش را به او رساند و گفت: برای حفظ جان خود و من دست بردار و کاری را که در طاقت من نیست، بر من تحمیل مکن! در اینجا بود که رسول خدا ﷺ احساس کرد، عمویش در حمایت از وی سست شده است؛ از این رو بود که سخن تاریخی خود را

بیان کرد و فرمود: «یا عَمَّ وَاللَّهِ! لَوْ وَضَعُوا الشَّمْسَ فِي يَمِينِي وَالْقَمَرَ فِي يَسَارِي عَلَى أَنْ أَتْرَكَ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يُظْهِرَهُ اللَّهُ أَوْ أَهْلِكَ فِيهِ مَا تَرَكْتُهُ»؛ ای عمو! به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند تا من این کار را رها کنم، چنین نخواهم کرد تا آنکه خدا مرا پیروز گرداند یا در این راه جان دهم! آنگاه گریست و برخاست که برود.

ابوطالب علیه السلام او را صدا زد و گفت: نزدیک من بیا! پیامبر ﷺ نزدیک او رفت. ابوطالب علیه السلام به او گفت: برو هر چه می خواهی بگو! به خدا تو را در مقابل چیزی تسلیم نخواهم کرد. سپس در این مورد قصیده کوبنده و غرای ذیل را سرود:

وَاللَّهِ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ يَجْعُهُمْ
حَتَّى أَوْسَدَ فِي الثَّرَابِ دَفِينَا
فَأَصْدَعُ لِأَمْرِكَ مَا عَلَيْكَ غَضَاضَةٌ
فَكَفَى بِنَا دُنْيَا لَدَيْكَ وَدِينَا
وَدَعَوْتِي وَرَعْمَتْ أُنْكَ نَاصِحٌ
وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ قَبْلُ أَمِينَا
وَعَرَضْتَ دِينًا قَدْ عَلِمْتُ بِأَنَّهُ
مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينَا
لَوْلَا الْمَلَأَةُ أَوْ حَذَارَى سُبَّةً
لَوْجَدْتِي سَمْحًا بِذَاكَ مُبِينًا

به خدا سوگند! اینان با تمامی افرادشان به تو دست نخواهند یافت؛ مگر که من در خاک مدفون گردم! کار خود را پیش ببر که بر تو هیچ گونه ملامتی نیست. دنیا و آخرت ما نیز نزد تو تضمین است.

مرا (به دین اسلام) فرا خواندی و می دانستم که خیر خواهی! راست گفتمی و قبل از این نیز درستکار بودی!

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۵-۲۸۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۶-۳۲۳؛
الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳-۴۲.
۲. دیوان ابوطالب، ص ۸۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ شرح نهج البلاغه
ابن ابی الحدید، ج ۱۴، ص ۵۵؛ سعد السعود، ص ۱۳۳؛ الدرجات الرفیعه، ص
۴۴-۴۳.

دینی را عرضه کردی که همانا می دانم از بهترین دین های مردم است. اگر نبود سرزنش قریش و بیم من از ملامت آنان، مرا در پیوستن به اسلام پذیرا و آشکارکننده می یافتی!

قریش وقتی صلابت و شجاعت ابوطالب رضی الله عنه را در حمایت از دین جدید و برادرزاده اش دیدند، چاره جدیدی اندیشیدند. بار دیگر نزد ابوطالب رضی الله عنه آمدند و گفتند: این عماره بن ولید است که نیرومندترین و زیباترین جوان قریش است. او را بگیر و به عنوان فرزند خود، از وی نگه داری نما! در مقابل او برادرزاده ات که با دین ما و دین پدرانت مخالفت می ورزد و جمع اقوامت را پراکنده ساخته، تسلیم ما کن تا او را بکشیم! همانا این، یک مرد در مقابل یک مرد است. ابوطالب رضی الله عنه از پیشنهاد نامعقول و ظالمانه آنان برآشفته و گفت: چه پیشنهاد زشتی می کنید! پسران را بگیرم، غذا بدهم و فرزند خود را به شما بدهم تا او را بکشید! به خدا سوگند این کار هرگز شدنی نیست!

✿ عهدنامه بی مهری

چون قریش دانستند که نمی توانند رسول خدا صلی الله علیه و آله را بکشند و یقین کردند که ابوطالب رضی الله عنه او را تسلیم نمی کند و اشعار او نیز در حمایت از آن حضرت به گوش آنان رسید، عهدنامه بی مهری و بیدادگری را نوشتند تا آنکه به این وسیله ابوطالب رضی الله عنه، رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای کشتن تسلیم کند.^۱ ابن اسحاق، ابن سعد، بیهقی، ابن شهر آشوب و دیگران گویند: قریش وقتی دیدند، کار پیامبر صلی الله علیه و آله رونق گرفته و دین اسلام در بین قبایل گسترش می یابد، حمزه و عمر هم اسلام آوردند و عمرو عاص هم در بازگرداندن مهاجران مسلمان از حبشه دست خالی بازگشت و اینکه نجاشی گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله را تصدیق کرده و اسلام آورده است، تحمل این وقایع برای آنان دشوار شد و سخت برآشفته و تصمیم گرفتند، آن حضرت را بکشند.

از این رو عهدنامه ای تنظیم کردند، مبنی بر اینکه با بنی هاشم هیچ گونه رفت و آمد و نشست و برخاست و اجتماعی نداشته باشند و با آنان خرید و فروش نکنند و از رفتن آنان به بازار جلوگیری کنند و نگذارند، هیچ نوع آذوقه و غذا نزد ایشان برسد. همچنین با آنان ازدواج نکنند و هرگز با آنان صلح ننمایند تا آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله را برای کشتن تحویل دهند و مصمم شدند تا حضرت را آشکارا به قتل برسانند! آنگاه چهل یا هشتاد نفر از سران بزرگ قریش این صحیفه را امضا و مهر کردند و داخل خانه کعبه آویختند یا بنا بر قولی نزد ام جلاس خاله ابوجهل گذاشتند. این عهدنامه در اواخر سال ششم و یا اوایل سال هفتم بعثت نگاشته شد و نویسنده آن، منصور بن عکرمه بود که بعدها دستش فلج شد.^۲

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۲۶؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۳؛ سبیل الهدی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۵؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۸؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۳۵؛ دلائل النبوه بیهقی، ج ۲، ص ۳۱۱؛ الحجته علی الذاهب، ص ۲۱-۱۹؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۹؛ نهاییه الأرب، ج ۱، ص ۲۵۸؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۱۶۵؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۱.





✿ حماسه بزرگ شعب ابوطالب

هنگامی که خبر انعقاد عهدنامه بی‌مهری و ستمگری به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ رسید، مجدداً حمایت بدون قید و شرط خود را از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعلام کرد و در قصیده‌ای مفصل و کوبنده چنین گفت:

أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا نَبِيًّا كَمُوسَى خُطِّ فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ
وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةً وَلَا خَيْرَ مِمَّنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ
فَلَسْنَا وَرَبِّ الْبَيْتِ نُسَلِّمُ أَحْمَدًا لِعِزَّةٍ مِنْ عَضِّ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ
أَلَيْسَ أَبُونَا هَاشِمٌ شَدَّ أَرْزُهُ وَأَوْصَى بَيْنَهُ بِالطَّعَانِ وَالضَّرْبِ
وَلَسْنَا تَمَلُّ الْحَرْبُ حَتَّى تَمَلَّنَا وَلَا نَشْتَكِي مَا قَدِ يُتُوبُ مِنَ التَّنَكُّبِ

آیا نمی‌دانید که ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را مانند موسی پیامبری یافتیم که نامش در کتاب‌های پیشین نوشته شده است و برای او در بین مردم محبتی است و از کسی که خداوند او را به دوستی اختصاص داده، بهتر پیدا نمی‌شود؟ به پروردگار کعبه سوگند! ما هیچ‌گاه احمد را به سبب مشکلات و سختی‌های دوران تسلیم نخواهیم کرد. آیا هاشم پدرمان نبود که کار او را محکم کرد و فرزندان او را به دفاع از او با نیزه و شمشیر وصیت کرد. ما هرگز از جنگ خسته نمی‌شویم تا آنکه آن را خسته کنیم و از مشکلات و مصائب برجای مانده از آن شکوه نمی‌کنیم!

سپس به تمامی افراد قبیله بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب، مسلمان و کافر که جز ابولهب که به کمک قریش رفت، چهل مرد بودند، دستور داد تا اسباب و اثاث خود را جمع کنند و به دره‌ای در نزدیکی کعبه که متعلق به بنی‌هاشم بود و بعدها به شعب ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ معروف شد، پناه ببرند و شبانه‌روز مراقب حفظ جان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشند تا قریش به او دست نیابند و گفت: اگر خاری به چشم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برود، شما را مؤاخذه خواهیم کرد؛ مگر تمامی ما یکی پس از دیگری بمیریم، آنان بتوانند به او دسترسی پیدا کنند. مسلمانان بنی‌هاشم طبق عقیده خود از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حمایت می‌کردند و کافرانشان از خاندان و تبار خویش دفاع می‌نمودند.^۲ ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ همراه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در شب اول محرم سال هفتم بعثت وارد شعب شدند.^۳

ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ رادمرد عرب و قهرمان بنی‌هاشم حماسه بزرگی در شعب آفرید که در طول تاریخ بشر نمونه ندارد. شیخ بطحا با آنکه دوران کهولت را می‌گذراند و جان خودش نیز، هر لحظه در خطر بود و احتمال کشتن وی از جانب قریش می‌رفت، شمشیر به کمر بسته و شبانه‌روز از جان سفیر الهی پاسداری می‌کرد. خود ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ شمشیر به دست تا صبح نگهبانی می‌داد و برای جلوگیری از کشتن رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ همواره محل استراحت آن حضرت را تغییر می‌داد.

۱. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۷۶-۳۷۵؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۳؛ الاکتفاء، ج ۱، ص ۲۱۰؛ سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۹-۵۰.
۲. نهج البلاغه، ص ۲۶۸، نامه ۹؛ اعلام الوری، ص ۵۰؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۳؛ سبل الهدی، ج ۲، ص ۵۳.
۳. طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۰۹؛ نه‌ایة الأرب، ج ۱۶، ص ۲۵۹.

✿ ابوطالب عليه السلام و علی عليه السلام در شعب

ابوطالب عليه السلام را دمرد عرب و قهرمان بنی هاشم حماسه بزرگی در شعب آفرید که در طول تاریخ بشر نمونه ندارد. شیخ بطحا با آنکه دوران کهولت را می‌گذراند و جان خودش نیز، هر لحظه در خطر بود و احتمال کشتن وی از جانب قریش می‌رفت، شمشیر به کمر بسته و شبانه روز از جان سفیر الهی پاسداری می‌کرد. نگهبانانی نیز بر مدخل ورودی دره و همچنین بر بالای کوه هاگماشته بود تا از ورود دشمنان و آدم‌کشان جلوگیری کنند و شبانه روز در اطراف شعب نگهبانی دهند. خود ابوطالب عليه السلام شمشیر به دست تا صبح نگهبانی می‌داد و برای جلوگیری از کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره محل استراحت آن حضرت را تغییر می‌داد.

چون مزدوران قریش روزها در کمین بودند تا بستر رسول خدا را شناسایی کنند و شبانگاه او را به قتل برسانند؛ از این رو وقتی پاسی از شب می‌گذشت ابوطالب عليه السلام، ایشان را از بسترش بلند می‌کرد و فرزندش علی عليه السلام را به جای او می‌خوابانید. یک شب علی عليه السلام پرسید: پدر جان! من سرانجام کشته خواهم شد! ابوطالب عليه السلام او را دلداری داد و در ضمن اشعاری وی را به پایداری در دفاع از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا خواند و خطاب به فرزندش گفت:

إِضْبِرْنِ يَا بُنَيَّ فَالْضَّبْرُ أَحْجَى كُلُّ حَيٍّ مَصِيرُهُ لِشَعُوبٍ
قَدْ بَلَّوْنَا وَالْبَلَاءُ شَدِيدٌ لِفِدَاءِ الْحَبِيبِ وَابْنِ الْحَبِيبِ
كُلُّ حَيٍّ وَإِنْ تَمَلَّى بِعُمَرٍ أَخَذُ مِنْ مَذَاقِهَا بِنَصِيبِ

پسرم! شکیبا باش که شکیبایی نیکوتر است و هرانسان زنده‌ای به ناچار سرانجامش سوی مرگ است! همانا تو را در راه دوست و فرزند دوست امتحان کردیم و امتحان هم سخت و دشوار است! هرانسان زنده‌ای هر چند از طولانی بودن عمر خسته شود؛ ولی سرانجام طعم مرگ را خواهد چشید! علی عليه السلام در پاسخ پدر فرمود:

أَتَأْمُرُنِي بِالصَّبْرِ فِي نَضْرِ أَحْمَدٍ وَوَاللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتَ جَازِعًا
وَلَكِنِّي أَجَبْتُ أَنْ تَرَى نُصْرَتِي وَتَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَرُ لَكَ طَائِعًا
سَأَسْعَى لِرُؤْجِهِ اللَّهُ فِي نَضْرِ أَحْمَدٍ بَنِي الْهُدَى الْمُخْمُودِ طِفْلاً وَيَافِعًا

آیا مرا به شکیبایی دریاری احمد فرمان می‌دهی و حال آنکه به خدا سوگند! آنچه را که من گفتم، از روی بی‌صبری نبود!

لیکن دوست دارم که یاری مرا ببینی و بدانی که همانا من همواره فرمانبردار تو هستم! دریاری احمد، پیامبر هدایت که در حال کودکی و نوجوانی ستوده بود، برای رضای خدا می‌کوشم! شهید قاضی نورالله شوشتری می‌گوید: بسیاری از شب‌ها خود ابوطالب عليه السلام در بستر پیامبر صلی الله علیه و آله



۱. اعلام‌الوری، ص ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۱۰۲.

۲. الفصول المختاره، ص ۵۹؛ روضة الواعظین، ص ۵۴ - ۵۳؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۶۴؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۴، ص ۶۴؛ بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۹۳؛ الدرجات الرفیعه، ص ۴۲.

می‌آرمید.^۱

❖ پیشنهاد قریش به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام و پاسخ کوبنده او

در بحبوحه مشکلات و گرفتاری‌ها، سران شرک به ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام پیام دادند، محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را برای کشتن تسلیم ماکن! ما هم تو را پادشاه خود می‌کنیم و محاصره برطرف خواهد شد. ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَام با یک دنیا شهامت این پیشنهاد ستمگرانه را به شدت رد و اعلام کرد تا جان در بدن دارد، از حمایت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست برنخواهد داشت. آنگاه قصیده لامیه خود را که بسیار کوبنده و توفنده، آهنگین و آتشین، غرّا و دل‌نشین، بلندآوازه و بلندبالا و بالغ بر صد بیت است، سرود که پاره‌ای از آن چنین است:

وَمَا زَايَتْ الْقَوْمَ لَا وُدَّ فِيهِمْ
وَقَدْ قَطَعُوا كُلَّ الْعُرَى وَالْوَسَائِلِ
وَأَحْضَرْتُ عِنْدَ الْبَيْتِ رَهْطِي وَإِخْوَتِي
وَأَمْسَكْتُ مِنْ أَثْوَابِهِ بِالْوَسَائِلِ
كَذَّبْتُمْ وَبَيْتَ اللَّهِ نُبِزِي مُحَمَّداً
وَلَمَّا نَطَاعِنِ دُونَهُ وَنُضَالِ
وَنُسْلِمَهُ حَتَّى نُصَرِّعَ حَوْلَهُ
وَنَذْهَلَ عَنَّا أَبْنَانَنَا وَالْحَلَائِلِ
وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بِوَجْهِهِ
بِمَالِ الْيَتَامَى عِضْمَةً لِلْأَرَامِلِ
يَلُودُ بِهِ الْهَالِكُ مِنَ آلِ هَاشِمٍ
فَهُمْ عِنْدَهُ فِي رَحْمَةٍ وَفَوَاضِلِ
لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّا ابْنَانَا لَمْ كَذَّبْ
لَدُنَا وَلَا يُعْنِي بِقَوْلِ الْأَبْطَالِ
حَدِيثُ بِنْفَسِي دُونَهُ وَحَمِيَّتُهُ
وَدَافَعْتُ عَنْهُ بِالذَّرَى وَالْكَلاكِ
فَأَيَّدُهُ رَبُّ الْعِبَادِ بِنَصْرِهِ
وَأَظْهَرَ دِيناً حَقُّهُ غَيْرُ بَاطِلٍ^۲

در آن هنگام که دیدم، در این قوم محبتی نیست و تمامی دوستی و پیوندها را بریده‌اند! خویشاوندان و برادرانم را کنار کعبه جمع کردم و چنگ زدم به پرده‌ها و پارچه‌های کعبه! پناه می‌برم به پروردگار خلق از هرکسی که بر ضد ما بد می‌گوید و یا اصرار بر باطل دارد.

به خانه خدا سوگند! دروغ پنداشتید که ما محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رها خواهیم کرد و با نیزه و تیراز او حمایت نخواهیم نمود! او را تسلیم نخواهیم کرد تا آنکه در اطرافش از پا درآییم و در این راه همسران و فرزندانمان را از یاد خواهیم برد! سپید چهره‌ای که از ابرها به پاس احترام چهره‌اش طلب باران می‌شود، او فریادرس یتیمان و پناهگاه بیوه‌زنان است.

کسانی که از خاندان هاشم در معرض هلاکتند، به او پناه می‌برند و در نزد او در رحمت و نعمتند! همانا آنان دانستند که فرزندان نزد ما متهم به کذب نیست و هیچ‌گاه به سخنان باطل اعتنا نمی‌شود. در حمایت از او کمرم خم شد. با تمام وجود از او حمایت نمودم و با تمامی جماعت و قبیله از او دفاع کردم. پس پروردگار بندگان او را با یاری خود تأیید کرد و دین وی را که بطلانی در آن نبود، آشکار ساخت.

ابن‌کثیر بعد از نقل این قصیده نوشته است: «این قصیده جداً بزرگ و بلیغ است. احدی جز آن کس که به او نسبت داده شده، نمی‌تواند آن را بسراید. این قصیده از تعلقات سبع، وزین‌تر و در ادای معانی، از همه آنها رساتر است»^۳.

یعقوبی می‌گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با بنی‌هاشم سه سال در شعب ماندند تا آنکه تمام دارایی خود را از دست دادند و به سختی و ناداری گرفتار آمدند. سپس جبرئیل فرود آمد و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: خدا موریانه را بر عهدنامه قریش گماشته تا هرچه بی‌مهتری و ستمگری در آن بود، جز نام

۱. مجالس المؤمنین، ج ۱، ص ۱۷۰.

۲. اعلام‌الوری، ص ۵۱، ۵۰؛ بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۲۰۳؛ سیره ابن‌هشام، ج

۱، ص ۲۹۹، ۲۹۱؛ سیره ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۴۹۱-۴۸۶؛ سبل‌الهدی، ج ۲، ص

۵۰۸-۵۰۶.

۳. سیره ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۴۹۱.

خدا (بِسْمِكَ اللَّهُمَّ) همه را خورده است. حضرت، عموی خود را از این امر آگاه ساخت. ابوطالب رضی الله عنه همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و تعدادی از خاندانش از شعب بیرون آمد تا به کعبه رسید و کنار آن نشست و قریش هم از هر طرفی روی آوردند و گفتند: ای ابوطالب رضی الله عنه! هنگام آن رسیده که عهد خویشاوندی را یاد کنی و مشتاق قوم خود باشی و لجاجت درباره برادرزاده‌ات را کنار بگذاری! ابوطالب رضی الله عنه به آنان گفت: ای قوم! صحیفه خود را بیاورید، شاید گشایش و راهی به پیوند خویشاوندی و رها ساختن بی‌مهری پیدا کنیم. صحیفه را آوردند و مهر همچنان بر آن بود. آنگاه ابوطالب رضی الله عنه گفت: این همان صحیفه شماس است که درباره پیمان خود نوشته‌اید؟ آن را انکار نمی‌کنید؟ گفتند: آری! گفت: آیا در آن دستکاری کرده‌اید؟ گفتند: نه به خدا قسم! ابوطالب رضی الله عنه گفت: محمد صلی الله علیه و آله از طرف پروردگار خویش به من می‌گوید که خدا موریانه را فرستاده، هرچه را جز نام خدا در عهدنامه بوده، خورده است. اکنون اگر سخنش راست باشد، چه کاری کنید؟ گفتند دست برمی‌داریم و کاری نداریم. ابوطالب رضی الله عنه گفت: اگر سخنش دروغ باشد، من نیز او را به شما تسلیم می‌کنم تا بکشید. گفتند: همانا انصاف دادی و زیبا گفتی! مهر عهدنامه که شکسته شد، دیدند موریانه جز نام خدا هرچه در آن بوده، خورده است. در این هنگام گفتند: این چیزی جز سحر نیست و ما هرگز در تکذیب او مثل این لحظه جدی نبودیم.^۱

بلاذری گوید: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوطالب رضی الله عنه خبر داد که موریانه عهدنامه قریش را خورده است، ابوطالب رضی الله عنه گفت: به خدا قسم کسی که نزد ما نیامده؛ پس چه کسی این خبر را به تو داده است؟ حضرت فرمود: «پروردگارم که او صادق است». ابوطالب رضی الله عنه گفت: گواهی می‌دهم که تو جز حق چیزی نمی‌گویی!^۲

در این هنگام بود که چند نفر از قریش وجدانشان بیدار شد و یکدیگر را نکوهش کردند و این حصار را شکستند. آنگاه آن کسانی که در حصار بودند، پس از سه سال هریک به خانه‌های خود رفتند.^۳

✿ منشور جاوید ابوطالب

ابوطالب رضی الله عنه در روزهای آخر عمر خویش سران و بندگان قریش را جمع کرد و خطاب به آنان فرمود: «ای گروه قریش! شما برگزیدگان خدا از میان خلقتش و قلب عرب هستید! در بین شماست سرور مطاع، پیشگام شجاع و گشاده‌دست بخشنده! بدانید در بین عرب هیچ افتخار و شرافتی نیست؛ جز آنکه شما آن را کسب کرده‌اید و دریافته‌اید. پس شما به همین سبب به مردم برتری دارید و به همین سبب مردم به شما نیاز دارند. مردم با شما در جنگ و بر ضد شما هم دست‌اند. من شما را در بزرگداشت این خانه خدا سفارش می‌کنم؛ زیرا در آن خشنودی پروردگار و استواری معاش و پایداری به هنگام گرفتاری است! به خویشاوندانتان پیوندید و قطع رابطه خویشاوندی نکنید!

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱-۳۲.

۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۴.

۳. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴-۱۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۰۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱-۳۲؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۱؛ اعلام الوری، ص ۵۱-۵۰؛ سمط النجوم، ج ۱، ص ۲۸۲.



❖ درگذشت ابوطالب

سرانجام پس از گذشت روزهای سخت و طاقت فرسای سه سال شعب، جناب ابوطالب عليه السلام به سبب کهولت سن و فشار روحی و جسمی که در شعب بر او گذشت، در هشتاد و چند سالگی در نیمه شوال سال دهم بعثت، دنیا را وداع گفت.^۲

یعقوبی گوید: هنگامی که خبر مرگ ابوطالب عليه السلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، غم او بر قلب حضرتش سنگینی کرد و سخت بی تاب گشت. سپس وارد اتاق شد و سمت راست پیشانی او را چهار بار و سمت چپ پیشانی را سه بار دست کشید. آنگاه فرمود: «عموجان! در کودکی تربیتتم و در یتیمی کفالتت و در بزرگی یاریم کردی! پس خداوند تو را از ناحیه من پاداش خیر دهد».^۳

چون پیوند خویشاوندی اجل را به تأخیر می اندازد و جمعیت را افزایش می دهد. ستم و ناسپاسی را رها کنید؛ چراکه هلاکت پیشینیان قبل از شما در این دو بود. دعوت دعوت کننده را بپذیرید و به سائل بخشش نمایید که شرف زندگی و مرگ در آن است. بر شما باد به راستگویی و امانتداری؛ چراکه در آنها محبت در میان خواص و بزرگواری در میان عموم مردم است. من شما را سفارش می کنم که به محمد صلی الله علیه و آله نیکی کنید؛ زیرا او امین قریش و راستگوی عرب است! او دارای تمام کمالاتی است که من آن را به شما سفارش کردم. همانا او دینی آورده است که دل ها آن را می پذیرد؛ ولی زبان ها از ترس سرزنش انکار می کند! به خدا سوگند! روزگاری را می بینم که ناتوانان عرب و افتادگان و مستضعفان دعوتش را پذیرفته و سخنش را تصدیق و کارش را مهم تلقی کرده اند و او به کمک آنان مشکلات را حل کرده است. آنگاه سران قریش خوار می شوند، خانه هایشان ویران می گردد و ناتوانان شان قدرتمند می شوند. در آن وقت بزرگ ترین آنان به او نیازمندترند و دورترین آنان از او (از نظر خویشاوندی) نزد وی بهره بیشتر دارند. عرب دوستیش را با او خالص کرده، دل هایش به فرمان او بوده و رهبری خود را به او سپرده است. ای گروه قریش! همگان در اطاعتش باشید و حزب او را حمایت کنید! به خدا سوگند! هرکس که راه او را برود، رستگار و کسی که راهنمایی او را بپذیرد، سعادت مند می گردد. اگر اجل مرا مهلت می داد و زنده می ماندم، خطرهای سهمگین را از او دور و حوادث بزرگ را از او دفع می کردم! همانا من گواهی می دهم به گواهی او و گفتار بزرگش».^۱

۲. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۵۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۱، ص ۲۱۱؛ مصباح المتهجد، ص ۸۱۲؛ اعلام الوری، ص ۵۱؛ المنتظم، ج ۳، ص ۷؛ الحجة علی الذاهب، ص ۲۹۲؛ تذکرة الخواص، ص ۹؛ بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۴-۱۵؛ ابن قتیبه گوید: ابوطالب سه سال و چهار ماه قبل از هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت. بنگرید به: المعارف، ص ۷۲.
۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۵.

۱. روضة الواعظین، ص ۱۴۰؛ الروض الأنف، ج ۴، ص ۲۱-۲۰؛ الاکتفاء، ج ۱، ص ۲۴۶-۲۴۵؛ المواهب اللدنیة، ج ۱، ص ۱۳۵؛ سبل الهدی، ج ۲، ص ۵۶۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۰۰؛ سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۰۸-۱۰۶؛ الدرجات الرفیعة، ص ۶۱-۶۰.



ابوطالب عليه السلام برگزیده‌ای ناشناخته

حجت الاسلام والمسلمین حامد فرج پورا

چکیده

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت صدیقه کبری علیها السلام و امامان دوازده‌گانه شیعه علیهم السلام، از جانب خداوند متعال اصطفاء و برگزیده شده‌اند. این موضوع از قدیم‌الایام برآحاد شیعیان حقیقتی روشن بوده است. دایره اصطفائیة ثانیة؛ اما گروه دیگری از برگزیدگان الهی‌اند که حول محور چهارده معصوم علیهم السلام از جانب خداوند متعال برگزیده شده‌اند. این برگزیدگان ناشناخته طبق روایات شیعه، از حیث مقام و رتبه پائین‌تر از چهارده معصوم و در عین حال، بالاتر از تمامی خلق و حتی انبیای الهی قرار دارند. روایات صادره از معصومین علیهم السلام این گروه از برگزیدگان الهی و مقامات آنان را مطرح نموده‌اند. این نوشتار به معرفی این افراد و جایگاه‌شان می‌پردازد. جناب عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه سیدالشهداء و جعفر طیار علیهم السلام، نمونه‌هایی از افراد این گروه یا برگزیدگان ناشناخته هستند.

❁ مقدمه

اصطفاء در لغت به معنای برگرفتن بهترین و خالص ترین قسمت آب یا هر چیز دیگر است.^۱ این کلمه به معنی اختیار و برگزیدن بوده و معنای صافی، شفافیت و خلوص از هر آمیختگی است.^۲ در اصطلاح علم کلام اصطفاء و اجتناب برگزیدن و انتخاب کردن خداوند متعال افرادی را به عنوان حجت های خویش، برای مناصب الهی^۳ یا هدایت و راهنمایی مردم به سوی سعادت است. این حجج الهی اعم از انبیاء، رسولان و امامان علیهم السلام هستند. علاوه بر طبقات و گروه های مصطفین و برگزیدگان الهی که قرآن کریم در موارد متعددی با استعمال لفظ اصطفاء و اجتناب، به معرفی ایشان پرداخته است،^۴ گروه دیگری نیز در ادبیات قرآن و روایات به عنوان برگزیدگان الهی وجود دارند که در علم کلام به آن ها اشاره ای نشده است. شاید علت نپرداختن به این موضوع و امثال آن در علم کلام آن است که عموماً در علم کلام، متکلمین به دفاع از حداقل ها و قدر مسلم های مبانی دینی خود میل داشته اند. این مصطفین گروهی از اولیای الهی هستند که توسط نصوص دینی مشخص شده اند و می توان از ایشان با عنوان دائرة اصطفائیه ثانیه اهل بیت علیهم السلام یا برگزیدگان ناشناخته نام برد. این گروه به اصطفاء و اجتناب الهی انتخاب شده و از آنجا که برگزیدگان الهی در درجات مختلف قرار داشته و بعضی بر بعضی دیگر تفصیل داده شده اند،^۵ مقام و رتبه برگزیدگان ناشناخته در رتبه ای پائین تر از دائرة اصطفائیه اولی یعنی چهارده معصوم علیهم السلام و در عین حال بالاتر از تمامی انبیای الهی قرار دارد، در روایات رسیده از اهل بیت علیهم السلام، افراد

۱. خلیل بن احمد، العین.

۲. مفهوم و ملاک های اصطفاء، هنگامه سلطانی ولاشجردی.

۳. وراثت اصطفائی مقامات الهی، شیخ محمد سند/ محمد فرید انصاری، فصلنامه امامت پژوهی شماره دوم.

۴. به عنوان نمونه نک: انعام ۸۴ الی ۸۷، فاطر ۳۲، آل عمران ۳۳ و ۴۲، اعراف ۱۴۴، طه ۱۲۲، حج ۷۵، مریم ۵۸، نمل ۵۹، بقره ۱۳۰؛ خصوصاً آیه ۲۴۷ سوره بقره که ناظر به ماجرای جناب طالوت است و قرآن کریم واژه اصطفاء را در مورد او استعمال نموده؛ با اینکه او ظاهراً نبی یا رسول نبوده است.

۵. بقره، ۲۵۳ و اسراء، ۵۵.



دائرة اصطفائیه ثانیه معرفی شده اند. در این نوشتار به معرفی جایگاه عموم مصطفین دائرة ثانیه و به ویژه جناب ابوطالب علیه السلام پرداخته می شود. آیت الله شیخ محمدسند بحرانی در اثر اخیر خویش، «الدائرة الاصطفائیه الثانیه لاهل البیت علیهم السلام»، به معرفی کامل این برگزیدگان از منظر کتاب و سنت پرداخته است.

برگزیدگان ناشناخته یا افراد دائرة اصطفائیه ثانیه کسانی اند که بر انبیا و رسل الهی برتری داده شده؛ بلکه ایشان سادات و آقایان تمامی خلق در بهشت معرفی شده اند. در گزارشی شیخ طوسی رحمته الله علیه در کتاب غیبت خویش از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت خاندان جناب عبدالمطلب علیه السلام را سرور تمامی اهل بهشت معرفی نموده و سپس به معرفی ایشان پرداخته می فرماید: این افراد من، علی، حمزه، جعفر، حسن، حسین و مهدی علیهم السلام



هستیم.^۱ در این روایت رسول خدا ﷺ جناب حمزه و جعفر علیه السلام را در ردیف خود و بعضی از امامان دوازده گانه که از رتبه دائره اصطفائیه اولی هستند، نام می‌برد. البته مقامات این برگزیدگان حول محور چهارده معصوم علیه السلام و در رتبه بعد از ایشان قرار دارد. از این میان علاوه بر حمزه و جعفر می‌توان به جناب عبدالمطلب و ابوطالب علیه السلام اشاره نمود.

می‌توان گفت طرح مقامات این گروه از برگزیدگان الهی به صورت نوشته‌ای مستقل و تحت عنوان مصطفین الهی سابقه‌ای نداشته و تنها در مقاله «وراثت اصطفائی مقامات الهی»،^۲ سخن بیشتر در اثبات به ارث رسیدن مقامات معنوی خصوصاً اصطفاء است. همچنین در «مفهوم و ملاک‌های اصطفاء»^۳ همان‌گونه که از نام اثر هویدا است، سخن اصلی پیرامون مفهوم اصطفاء و ملاک آن که همانا تسلیم محض مصطفین در برابر خدای متعال است، مطرح شده است. «بررسی معناشناختی اصطفاء و پیوند آن با مقام امامت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم»^۴ نیز، در محتوا از حیثه خصوص حضرت ابراهیم علیه السلام پا را فراتر نهاده و از نظر روشی بر حیثه معناشناختی اصطفاء تأکید نموده است. در مراجعه به روایات معتبره شیعه و با در کنار هم قرار دادن آن‌ها، می‌توان شبکه‌هایی مفهومی به وجود آورد که بعضاً منجر به تولید معانی جدیدی در عرصه مفاهیم دینی می‌شود. این اثر ضمن بهره‌گیری از این چارچوب و با روش کتابخانه‌ای و با مطالعه روایات شیعه، به دنبال فهم و تبیین مقامات دائره اصطفائیه ثانیه است.

✿ جناب عبدالمطلب، حمزه و جعفر علیه السلام از دائره اصطفائیه ثانیه

طبق روایتی از امام صادق علیه السلام، جناب حمزه و جعفر علیه السلام واجد مقام شهادت بر تمامی انبیاء در روز قیامت بوده^۵ و بنابراین به تمامی انبیاء از جمله انبیای اولوالعزم علیه السلام برتر هستند؛ چراکه مقام شهادت نشان‌دهنده برتری و تفوق علمی شاهد، بر مشهود علیه است. از این روی پیامبر اسلام ﷺ طبق آیات قرآن^۶ و روایات متواتر^۷ در روز قیامت، شاهد بر تمامی خلق خواهند بود. این در حالی است که تصور عمومی در جامعه علمی شیعه این است که انبیای اولوالعزم پس از چهارده معصوم علیه السلام برترین خلق هستند. مفاد روایت امام صادق علیه السلام در خصوص برتری جناب حمزه و جعفر علیه السلام بر انبیاء توسط آیات قرآن نیز تأیید می‌شود. در آیه ۱۱۷ سوره مائده حضرت موسی علیه السلام در مقام خطاب به خداوند متعال، مقام علمی شهادت و شاهد بودن نسبت به امتش پس از موت و از دنیا رفتن خویش را صریحاً از خود نفی می‌نماید.^۸ حال آنکه روایت مذکور این مقام علمی را

۱. شیخ طوسی، الغیبه ص ۱۸۳.

۲. شیخ محمد سند/محمد فرید انصاری، وراثت اصطفائی مقامات الهی، فصلنامه امامت پژوهی، تابستان ۱۳۹۰، شماره دوم.

۳. سلطانی و لاشجردی، هنگامه، مفهوم و ملاک‌های اصطفاء، مجله بینات، بهار ۱۳۹۱، شماره ۷۳.

۴. مهدی مطیع، محمد رضا حاجی اسماعیلی، زهرا کریمی، «بررسی معناشناختی اصطفاء و پیوند آن با مقام امامت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم» کتاب قیم، سال دوم ۱۳۹۱، شماره ۶.

۵. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَجَعَفَرُ وَ حَمَزَةُ هُمَا الشَّاهِدَانِ لِلْأَنْبِيَاءِ ﷺ بِمَا بَلَّغُوا... کلینی، کافی ۲۶۷/۸ ح ۳۹۲.

۶. نساء ۴۱، نحل ۸۹.

۷. از جمله روایت مورد بحث در کلینی، کافی ۲۶۷/۸ ح ۳۹۲.

۸. سوره مائده، آیه ۱۱۷.

برای جناب حمزه و جعفر علیهما السلام ثابت می‌شمارد.

همچنین طبق گزارش شیخ صدوق رحمته الله در کتاب کمال الدین و تمام النعمه رسول خدا صلی الله علیه و آله، در هنگام احتضار با مشاهده حزن و اندوه صدیقه کبری علیها السلام در غم از دست دادن پدر، برای شاد کردن دختر خویش، به بیان برخی از مقامات اصطفائی خاندان اهل بیت علیهم السلام پرداختند که محل شاهد از آن مطرح می‌شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله کلام خود را با جمله «انا اهل بیت» ما اهل بیته هستیم که... آغاز نمود تا نشان از این باشد که واژه «اهل بیت» در کلام ایشان، معنای لغوی نداشته و معنای اصطلاحی دارد. سپس ماجرای اصطفای امامان دوازده‌گانه را توسط خداوند متعال بیان نموده و بعد با جمله «إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ أَعْطَانَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ سِتَّ خِصَالٍ»، فرمود: ما اهل بیته هستیم که خداوند متعال به ما شش خصلت و فضیلت داده که احدی از اولین و آخرین از آن بهره‌مند نیست؛ آن شش خصلت اینکه سیدالانبیاء رسول خدا، سیدالاصیاء امیرالمؤمنین، سیدالشهداء حمزه، ذوالجناحین جعفر طیار، سیدالشباب اهل‌الجنه حسنین و نهایتاً مهدی این امت علیهم السلام، از ما اهل بیت است. طبق این گزارش رسول خدا صلی الله علیه و آله با این جمله، جناب جعفر و حمزه علیهما السلام را به اهل بیت ملحق نمود و پس از مباحثات به اینکه جناب جعفر و حمزه علیهما السلام از اهل بیت هستند، به روشنی این دو بزرگوار را نسبت به تمامی امت اسلام غیر از چهارده معصوم علیهم السلام برتر و والاتر می‌شمارند.^۲

دیگر اینکه آیات متعددی از قرآن کریم در مدح افراد دایره اصطفائی ثانیه نازل شده است. از جمله آیه ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ...﴾^۳ که امام باقر علیه السلام به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام، شأن نزول آیه را مدح امیرالمؤمنین، جناب حمزه و جعفر علیهما السلام می‌دانند.^۴ نمونه دیگر آیه ﴿أَجْعَلُكُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ...﴾^۵ است. برابر با گزارش ابوبصیر از معصوم علیه السلام، این آیه نیز در مدح امیرالمؤمنین، حمزه و جعفر علیهما السلام نازل شده است.^۶

۱. کما اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را که واژه «اهل بیت» در آیه تطهیر (احزاب/۳۳) شامل آنان می‌شود، با حدیث متواتر کسا معرفی نموده‌اند.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه ۲۶۳/۱.

۳. احزاب/۲۳.

۴. شیخ صدوق، خصال ۳۷۶/۲. همچنین نک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام ۹۲/۳.

۵. توبه ۱۹.

۶. کلینی، کافی ۲۰۴/۸ - ۲۰۳ ح ۲۴۵.



جناب ابوطالب علیه السلام از جایگاه ویژه‌ای در میان دایره اصطفائی ثانیه برخوردار است. شیخ طوسی در کتاب امالی خویش گزارش جالبی را نقل می‌کند؛ روزی هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در رجه کوفه نشسته و مردم گرداگرد ایشان جمع بودند، فردی خطاب به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین! چگونه با چنین مقامی که دارید، پدر شما در جهنم معذب است؟! امیرالمؤمنین علیه السلام از این سخن به خشم آمده و فرمودند: چگونه چنین باشد! حال آنکه پدرم مقام شفاعت تمام گنهکاران روی زمین را داراست و خداوند متعال در هنگام خلقت انوار اهل بیت علیهم السلام نور پدرم را بر همه خلایق پس از خمه طیبه و باقی امامان (دایره اصطفائی اولی) برتری داده است. طبق این گزارش، دو خصوصیت بسیار مهم برای جناب ابوطالب علیه السلام وجود دارد که نشان‌دهنده جایگاه رفیع اوست. یکی مقام شفاعت تمامی مخلوقات خداوند متعال است که خود به‌تنهایی نشان‌دهنده علو مقام آن جناب بر سایر خلق است. نکته دیگر، برتری و عظمت نور آفرینش آن حضرت بر سایر آفریدگان است.



دیگر از افراد دایره اصطفائیة ثانیة، جناب عبدالمطلب جد گرامی رسول خدا ﷺ را می‌توان نام برد. نمونه‌ای از مقامات او در روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده، منعکس شده است. طبق این روایت جناب عبدالمطلب به عنوان اولین کسی که به آموزه مهم توحیدی بداء معتقد بود، معرفی شده است.^۱ البته از آنجا که طبق برخی از روایات، هیچ پیامبری بدون اقرار به آموزه توحیدی بداء به نبوت نرسیده است،^۲ شاید بتوان گفت، وجه جمع این دسته از روایات با روایت مورد نظر، این باشد که جناب عبدالمطلب علیه السلام، در عوالم قبل، پیش از سایر انبیاء علیه السلام به آموزه بداء ایمان آورده یا او اولین کسی بوده که به درجات بالای اعتقادی در خصوص آموزه بداء معتقد شده است.^۳ همچنین امام صادق علیه السلام در این روایت تصریح می‌کند که جناب عبدالمطلب علیه السلام در روز قیامت در حالی که در هیبت پادشاهان و سیمای انبیای الهی است، امتی واحد برانگیخته می‌شود. افراد دایره اصطفائیة ثانیة اهل بیت علیه السلام واجد مقامات و برتری‌های خاصی هستند که به واسطه این مقامات، بر تمامی خلق به جز چهارده معصوم علیه السلام برتری یافته‌اند.

❁ مقام جناب ابوطالب علیه السلام

در این میان جناب ابوطالب علیه السلام، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام از نمونه‌های بارز این برگزیدگان ناشناخته است. برخی علمای عامه در اصل اسلام جناب ابوطالب علیه السلام تشکیک نموده و جنابش را متهم به کفر نموده‌اند. در روایات رسیده از اهل بیت علیه السلام، ایمان جناب ابوطالب امری مسلم فرض شده و حتی بیان شده است که اگر کسی نسبت به ایمان او شک داشته باشد، خود کافر است؛ ﴿إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُفَرِّ بِإِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرُكَ إِلَى النَّارِ﴾^۴ و در مراحل بعدی از مقامات خاص و برتری ایشان بر انبیای اولوالعزم سخن به میان آمده است.

جناب ابوطالب علیه السلام از جایگاه ویژه‌ای در میان دایره اصطفائیة ثانیة برخوردار است. شیخ طوسی در کتاب امالی خویش گزارش جالبی را نقل می‌کند؛ روزی هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه کوفه نشستند و مردم گرداگرد ایشان جمع بودند، فردی خطاب به ایشان گفت: یا امیرالمؤمنین! چگونه با چنین مقامی که دارید، پدر شما در جهنم معذب است؟! امیرالمؤمنین علیه السلام از این سخن به خشم آمده و فرمودند: چگونه چنین باشد! حال آنکه پدرم مقام شفاعت تمام گنهکاران روی زمین را داراست و خداوند متعال در هنگام خلقت انوار اهل بیت علیه السلام نور پدرم را بر همه خلایق پس از خمسه طیبه و باقی امامان (دایره اصطفائیة اولی) برتری داده است.^۵ طبق این گزارش، دو خصوصیت بسیار مهم برای جناب ابوطالب علیه السلام وجود دارد که نشان‌دهنده جایگاه رفیع اوست. یکی مقام شفاعت تمامی مخلوقات خداوند متعال است که خود به تنهایی نشان‌دهنده علو

۱. کلینی، کافی ۴۴۷/۱ ح ۲۳ و ح ۲۴.

۲. کلینی، کافی ۱۴۸/۱ ح ۱۵ و ۱۶۵/۸ ح ۱۷۷.

۳. همچنین جهت شرح علامه مجلسی علیه السلام در خصوص این روایت، رک: مجلسی، مرآة العقول ۲۳۷/۵.

۴. کراچکی، کنزالفوائد ۱/۱۸۳.

۵. شیخ طوسی، امالی ص ۳۰۵ و ۷۰۲.



علامه مجلسی به نقل از ابن شهر آشوب مازندرانی در المناقب، گزارشی از خطبه جناب ابوطالب علیه السلام در هنگام ازدواج با جناب فاطمه بنت اسد علیها السلام مطرح نموده است که طبق این گزارش، جناب ابوطالب پس از حمد خداوند متعال با تصریح به لفظ «اصطفانا...» به توصیف مقام اصطفائی و برگزیدگی خود و خاندانش از جانب خدا می پردازد.

مقام آن جناب بر سایر خلق است. نکته دیگر، برتری و عظمت نور آفرینش آن حضرت بر سایر آفریدگان است. اهمیت فوق العاده مطلب در این است که حتی انبیای الهی هیچ یک از این دو شأن را در این رتبه والا واجد نیستند. علامه کراچکی در کتاب کنزالفوائد خویش گزارشی را منعکس نموده است که طبق آن، یکی از شیعیان طی نامه‌ای از امام رضا علیه السلام راجع به ایمان جناب ابوطالب علیه السلام سؤال می نماید. طبق این گزارش، ایمان جناب ابوطالب علیه السلام به دین اسلام و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله روشن است؛ بلکه این گزارش مطلب مهمتری را نشان می دهد و آن اینکه یکی از عقائد مسلم شیعی طبق بیان امام رضا علیه السلام، اعتقاد به ایمان جناب ابوطالب علیه السلام بوده و نپذیرفتن آن، موجب خروج از دایره ایمان است.^۱ همچنین علامه مجلسی رحمته الله علیه به نقل از ابن شهر آشوب مازندرانی در المناقب، گزارشی از خطبه جناب ابوطالب علیه السلام در هنگام ازدواج با جناب فاطمه بنت اسد علیها السلام مطرح نموده است که طبق این گزارش، جناب ابوطالب پس از حمد خداوند متعال با تصریح به لفظ «اصطفانا...» به توصیف مقام اصطفائی و برگزیدگی خود و خاندانش از جانب خدا می پردازد.^۲

✿ اصطفائی بودن این مقام نزد علمای شیعه

برخی علمای شیعه بر اصطفائی بودن مقامات دایره اصطفائی ثانیه و به ویژه جناب ابوطالب علیه السلام تأکید نموده؛ بلکه آن جناب را از اوصیای انبیای پیشین دانسته اند. این نکته نیز روشن است که مقام وصیت انبیاء جز از طریق اصطفاء و اجتناب الهی حاصل نمی شود. شیخ صدوق در کتاب مشهور خویش الاعتقادات، بابی را با عنوان «باب الاعتقاد فی آباء النبی صلی الله علیه و آله» گشوده است. عنوان این باب و طرح آن در کتابی که موضوع آن عقیده نگاری است (و نه تاریخ نگاری یا مناقب نگاری)، به تنهایی نشان دهنده این است که شیخ صدوق پذیرش مقامات آباء و اجداد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یک اصل اعتقادی شمرده است. ضمن اینکه او ذیل این عنوان، به گزارش روایتی می پردازد که طبق آن، جناب عبدالمطلب علیه السلام حجتی از حجج الهی و جناب ابوطالب علیه السلام وصی اوست.^۳ علامه مجلسی رحمته الله علیه نیز در بحار الانوار^۴ اسلام و ایمان جناب ابوطالب و همچنین اینکه ایشان هیچ گاه بتی را نپرستیده و بلکه آن جناب

۱. کراچکی، کنزالفوائد ۱/۱۸۳.

۲. مجلسی، بحار الانوار ۹۸/۳۵ به نقل از ابن شهر آشوب، المناقب ۱/۱۷۷۲.

۳. شیخ صدوق، اعتقادات الامامیه ص ۱۱۰.

۴. مجلسی، بحار الانوار ۱۳۸/۳۵.

از اوصیای حضرت ابراهیم علیه السلام بوده است را مورد اتفاق و اجماع علمای شیعه دانسته است. علامه شبر نیز، در کتاب حق الیقین خویش یکی از واجبات اعتقادی شیعه را ایمان به مؤمن بودن پدر و مادر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و حضرت ابوطالب علیه السلام، به دلیل اجماع شیعه بر این مطلب می‌داند.^۱

❁ کلید واژه «اشهد...» در متون زیارات

اشهد به معنای شهادت و گواهی می‌دهم (اقرار می‌کنم)، واژه‌ای است که در متون زیارات امامان علیهم السلام به دفعات مطرح شده است. از آنجا که متون زیارت‌نامه‌های شیعی متونی خالص و خاص در انتقال معارف ناب اعتقادی، اخلاقی و تاریخی بوده و بر مفاهیم عمیق و مهمی دلالت دارند، امامان علیهم السلام در مقام آموزش و انتقال معارف دینی، از این فرصت بهره‌برداری نموده و در این متون اعتقاد به مقامات دایره اصطفائیه ثانیه را جزئی از مفاد اعتقادات دینی شیعی معرفی نموده‌اند. تلفظ به واژه اشهد به این معناست که همانند شهادتین، [یعنی گواهی دادن و اقرار به توحید و نبوت] و شهادت ثالثه [گواهی دادن به ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام] شهادت‌های دیگری نیز جزء اعتقادات شیعی محسوب می‌شود. به این معنا که دامنه اعتقادات در مراتب تفصیلی آن بسیار گسترده‌تر می‌شود. تا جائی که به عنوان نمونه در زیارت جناب ابوطالب یا جناب حمزه علیهم السلام و... در مقام اقرار و گواهی به مقامات این بزرگواران، از لفظ «اشهد» استفاده می‌شود. نمونه اول: در زیارت جناب حمزه علیه السلام واژه اشهد این‌گونه به کار رفته است: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَجَدْتَ بِنَفْسِكَ وَنَصَحْتَ رَسُولَ اللَّهِ وَكُنْتَ فِيمَا عِنْدَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ رَاغِبًا...»؛ شهادت می‌دهم که تو در راه خدا تلاش و مجاهدت نموده، جان خود را به خطر انداختی و در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله خیرخواهی نمودی و به آنچه نزد خداوند متعال است، رغبت داشتی. در نتیجه اقرار به این مقامات جناب حمزه علیه السلام، جزئی از اعتقادات شیعی است. نمونه دوم: در یکی از زیارات امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از واژه «اشهد» به مقام جناب ابوطالب علیه السلام در طهارت و عصمت الهی که یکی از شئون مصطفین است، شهادت داده می‌شود: «أَشْهَدُ أَنَّكَ طَهَّرْتَ طَاهِرًا مَطَهَّرَ مَنْ طَهَّرَ طَاهِرًا مَطَهَّرَ»؛ شهادت می‌دهم که تو پاک و منزّه و پاکیزه [از هر پلیدی] هستی و از صلب شخصی پاک و منزّه و پاکیزه [از هر پلیدی] هستی! و این مقام در متن این زیارت به عنوان یکی از اعتقادات شیعی مطرح می‌شود.

❁ نتیجه

دایره اصطفائیه ثانیه یا برگزیدگان ناشناخته، گروهی از اولیای الهی هستند که بر مبنای نص دینی شناخته شده و مقام و رتبه ایشان، در رتبه‌ای پائین‌تر از دایره اصطفائیه اولی یعنی چهارده معصوم علیهم السلام قرار دارد. معصومین علیهم السلام، جناب عبدالمطلب، ابوطالب، حمزه سیدالشهداء، جعفر طیار علیهم السلام را نمونه‌هایی از افراد دایره اصطفائیه ثانیه شمرده‌اند. جناب ابوطالب، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از

۱. شبر، حق الیقین فی معرفه اصول الدین ص.
۲. ابن قولویه قمی، کامل الزیارات ص ۲۲.
۳. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه ۵۹۰/۲.



۱. سلطانی ولاشجردی، هنگامه، مفهوم و ملاک‌های اصطفاء، مجله بینات، بهار ۱۳۹۱، شماره ۷۳؛
۲. سند، شیخ محمد/ انصاری، محمدفرید، وراثت اصطفائی مقامات الهی، فصلنامه امامت پژوهی، تابستان ۱۳۹۰، شماره دوم؛
۳. مطیع، مهدی/ حاجی اسماعیلی، محمدرضا / کریمی، زهرا، بررسی معناشناختی اصطفاء و پیوند آن با مقام
۴. امامت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم، مجله کتاب قیم، سال دوم ۱۳۹۱، شماره ۶.

نمونه‌های بارز این برگزیدگان ناشناخته است. ایمان به مقامات افراد دایره اصطفائیة ثانیة یا برگزیدگان ناشناخته، از خلقت نوری ایشان گرفته تا تفضیل و برتری بر سایر خلق و همچنین برتری بر انبیای اولوالعزم، طبق روایات وارده از معصومین علیهم السلام از جمله اعتقادات شیعی است. ضمن اینکه باید اعتراف نمود، در عرصه شناخت دایره اصطفائیة ثانیة، در جامعه علمی آثار معتنا بهی وجود نداشته و نیاز به تلاش‌های جدی در زمینه کنکاش میراث قرآنی و روایی در این زمینه و معرفی این برگزیدگان الهی خودنمایی می‌کند.

✿ منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، قم، علامه، ۱۳۷۹؛
۳. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، نجف، دارالمرتضویه، بی تا؛
۴. شبر، سید عبدالله، حق الیقین فی معرفه اصول الدین، نجف، مطبعه حیدریه، بی تا؛
۵. شیخ طوسی، محمد بن حسن، الغیبه، قم، دارالمعارف الاسلامیه، ۱۴۱۱ ق؛
۶. شیخ طوسی، محمد بن حسن، امالی، قم، دارالثقافه، ۱۴۱۱ ق؛
۷. شیخ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق؛
۸. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق؛
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی، اعتقادات الامامیه، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق؛
۱۰. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، نشر هجرت، ۱۴۰۹ ق؛
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق؛
۱۲. مجلسی، محمدباقر، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۴ ق؛
۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق؛
۱۴. کراچکی، محمد بن علی، کنز الفوائد، قم، دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.

✿ مقالات



ابوطالب علیه السلام
در گستره شعر و ادب فارسی
به قلم امیرحسین رضایی^۱

جناب ابوطالب علیه السلام با توجه به موقعیت استراتژیک خود در صدر اسلام، از طرف تاریخ نگاران، مورد توجه قرار گرفته و برای همین هم، شخص فعالی در تاریخ محسوب می شود. از طرفی عمو، کفیل و پدرخوانده پیامبر صلی الله علیه و آله است و از طرف دیگر، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام و از سوی دیگر، بزرگ قریش و مکه. این تقطع خاص باعث شده تا اقدامات و موضع گیری های جناب ابوطالب در تاریخ مهم و تأثیرگذار باشد و ادبا هم، به تبعیت از تاریخ، در متون نظم و نثر خود، توجه خواصی به این شخصیت مهم داشته باشند؛ البته او به شخصه کمتر مورد مدح قرار گرفته و کمتر هم در کانون توجه قرار می گیرد؛ اما در چند موضع خاص که در ادامه آمده است، حضور غیرقابل انکار و پررنگی دارد.

❁ مقدمه

در تاریخ نانوشته بشر افراد بی شماری بودند که هرگز نامی از آنها در هیچ کجا ثبت نشده و یا خیلی زود از بین رفته است و از سوی دیگر، نام هایی وجود دارد که برای همیشه جاودان شده اند. این شدت و ضعف ماندگاری در تاریخ، به عوامل مختلفی بستگی دارد. تاریخ ادبیات هم به عنوان شاخه ای از تاریخ، از همین قواعد تبعیت می کند و تقریباً می توان گفت که عوامل تأثیرگذاری و ماندگاری افراد در تاریخ و ادبیات، یکسان است. یکی از این عوامل، اهمیت نقش تاریخی-اجتماعی افراد و حضورشان در موقعیت های مختلف است. هرچه این نقش پررنگ تر باشد، بازیگر آن نقش، بیشتر به چشم می آید و اشعار بیشتری در مورد او سروده می شود و آن اشعار بیشتر خوانده می شود و بیشتر به حافظه سپرده می شود و در نتیجه ماندگارتر می گردد. عکس این قضیه هم مصداق دارد. هر شخصیتی که در تاریخ، کمتر ایفاگر نقش باشد، در اشعار کمتری حاضر می شود و سهمش از مجموعه اشعار تاریخ ادبیات روز به روز کمتر و کمتر می گردد. نکته دیگر، زمان و مکان این نقش آفرینی است. محل های خاصی از جغرافیا و زمان های خاصی از تاریخ، اهمیت بیشتری

دارند. مردم، این زمان ها و مکان ها را به دلایل مختلف انتخاب می کنند و در موردشان بحث و گفت و گو می کنند و به سایر مقاطع تاریخ بی توجه اند؛ مثلاً در تاریخ علم، اکتشافات و اختراعات بی شماری صورت گرفته که در این میان سهم ارشمیدس و نیوتن و شاید ادیسون بیشتر از بقیه است. نه اینکه این ها اکتشاف و اختراع مهمتری داشته اند و کارهای دیگران مهم نبوده؛ بلکه مردم به دلایل مختلف به این ادوار خاص تاریخی توجه ویژه ای نشان داده اند و این دانشمندان هم به دلیل حاضر بودن در این برهه های زمانی، مورد توجه خاص قرار گرفته اند. این دلایل ممکن است، به دلیل وجود یک واقعه مهم یا حضور یک پادشاه یا رهبر تأثیرگذار یا هر اتفاق دیگری باشد. مثلاً شخصیت مهمی مثل پدر رسول الله صلی الله علیه و آله که انتظار می رود، در تاریخ و ادبیات، توجه خاصی به او بشود؛ چراکه هم پدر خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است و هم از بزرگان مکه و به قول قرآن کریم، از موحدان بزرگ زمانه خود، در مقام عمل تنها به عنوان پدر پیامبر صلی الله علیه و آله از او یاد شده و صفحات دیگر زندگی اش از یادها رفته؛ چون او پیش از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله بدرود حیات گفته است و برای مردم، دوران زندگی محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله مهم است، نه عبدالله بن عبدالمطلب. پس علاوه بر اهمیت نقش شخصی فرد و تأثیرگذاری اش بر وقایع، باید در زمان و مکان خاصی هم حضور داشته باشد تا در ادبیات مورد توجه قرار بگیرد. در مقابل، ماه، که به اعجاز پیامبر صلی الله علیه و آله دو نیم شد یا آهویی که به امام رضا علیه السلام پناه آورد، موجودات ماندگاری در ادبیات و تاریخ شدند؛ چراکه در متن زندگانی معصومین علیهم السلام قرار گرفتند. برای ماندگاری یک شخصیت هم، باید آن فرد کار قابل ذکر و مهمی انجام داده باشد و هم در مکان و زمان مناسبی قرار گرفته باشد تا ماندگار شود. ببینید که از میان تمام راهبان مسیحی، این بحیراست که نشانه های رسالت را در پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن روز، کودکی بیش نبوده، تشخیص می دهد و در یادها می ماند یا در میان تمام پهلوانان و بزرگان عرب که به دست امیرالمؤمنین علیه السلام به

خاک ذلت افتاده‌اند، عمرو بن عبدود است که در تاریخ می ماند و نمونه‌های بی شماری که همه به خاطر می آوریم.

در دایره اشعار آیینی هم، همین مراتب رصد می شود. شاعران، برای هر کدام از اهل بیت علیهم السلام که در جریان زندگی خود، بیشتر به او متوسل می شوند، بیشتر می سرایند. برای همین هم، اشعار سروده شده در مدح و رثای امام رضا علیه السلام خیلی زیاد است؛ چراکه ایرانیان از قدیم الایام نسبت به حضرت ثامن الحجج علیه السلام ارادت خاصی داشته‌اند. در این میان، امامزادگان و اصحاب خاصی چون حضرت عباس علیه السلام و یا حر علیه السلام از جایگاه بالاتری - از نظر توجه شاعران - نسبت به سایر امامزادگان و اصحاب برخوردارند؛ چراکه در ماجرای کربلا حاضرند و هر سال، حداقل ده شبانه روز، حماسه کربلا برای مردم بازگو می شود. بنابراین ماندگاری و تأثیر یک شخصیت، تابعی از دو چیز است: اول، اهمیت شخصی و دوم، حضور در یک زمان و مکانی خاص که دارای اهمیت تاریخی است. با توجه به تمام این مسائل، شخصیتی مانند جناب ابوطالب علیه السلام را باید در لابه لای تاریخ زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام بجوییم؛ چون در این دو بخش از تاریخ است که هم، این بزرگوار در آن حاضر است و هم نقش‌های مهمی را ایفا می کند.

شعرا هم برای سروده‌های خود به تاریخ مراجعه می کنند و این تاریخ است که تا حدودی اشعار را هدایت می کند. بنابراین در اینجا سعی شده تا اشعار مربوط به جناب ابوطالب را بر بستر تاریخ تقسیم کنیم. جناب ابوطالب، ابتدا کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پذیرفته و سال‌ها او را از مقابل دیدگان خود دور نکرده است. بعد از آن، در ماجرای ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با حضرت خدیجه رضی الله عنها و خواستگاری او از پدرش خویلد، بسیار مؤثر بوده است.

پس از بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم، نقش کلیدی در محافظت و حمایت از ایشان ایفا کرده و همواره سپر بلای او در مقابل مشرکان کینه توز بوده است؛ البته هرکسی نمی توانسته در مقابل قریش و مکیان از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کند و ابوطالب به دلیل اعتبار و احترام زیادی که به عنوان بزرگ مکه برای مکیان داشته، از پس این کار برآمده است. پس از تمام این ماجراها، نقش ابوطالب علیه السلام در سه سال محاصره اقتصادی مسلمین و وقایع شعب ابی طالب هم انکار نشدنی است. تا اینکه در آخرین روزهای محاصره، پس از سال‌ها رنج و مجاهدت، جان خود را در راه پاسداری از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام، فدا می کند. ارزش مجاهدات او وقتی بیشتر معلوم می شود که در تاریخ می بینیم، اولین اهانت‌ها و سوءقصد‌ها به جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درست پس از وفات ابوطالب آغاز می شود. جناب ابوطالب علاوه بر حضور به عنوان عمو و پدرخوانده و کفیل و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، صاحب منصب مهم دیگری هم هست. با جستجویی در اشعار فارسی، خواهیم دید که نام جناب ابوطالب، بیش از هر جای دیگری، به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل «علی بن ابی طالب علیه السلام» آمده است. بی شک اهمیت وجود جناب ابوطالب به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر از کفالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیست. جناب ابوطالب را در ماجراهای مختلفی مثل ماجرای مثرم (مشرم)، مائده آسمانی و دیگر وقایع منتج به ولادت امیرالمؤمنین علیه السلام تا خود میلاد مولود کعبه و نام گذاری او تا معجزات بی شمار آن حضرت پس از ولادت، می بینیم.





به هر حال در اینجا سعی شده تا گزارشی از مواضع حضور جناب ابوطالب علیه السلام در ادبیات و تأثیرات او در شعر فارسی ارائه شود. شیوه کار هم به این شکل بوده که ابتدا به شکل استقرایی، اشعار مربوط به جناب ابوطالب بر اساس کلیدواژه‌های «ابوطالب»، «بو طالب» و «عمران» جمع‌آوری و این مجموعه به اشعاری در مورد وقایع مهمی که حضور و تأثیر جناب ابوطالب در آنها محرز است، افزوده شده است.

در مورد سیر مطلب هم، باید به این نکته اشاره شود که سعی شده تا نظم تاریخی حفظ شود و صحت تاریخی وقایع مد نظر گرفته نشده و تنها به وجود نمونه در ادبیات برای نقل اکتفا شده است. بنابراین ممکن است، بعضی مطالب از درجه اعتبار روایی و تاریخی ساقط باشند و ذکرشان در اینجا به دلیل اعتبار ادبی آنها بوده است.

✿ بزرگ قریش

امیرالمؤمنین علیه السلام بارها در تاریخ به نسب خود اشاره می‌کند؛ ولی این بار این رجز با مفاخره به جایگاه اجتماعی پدر بزرگوارشان جناب ابوطالب است که شکل می‌گیرد. انگار حتی نام ابوطالب هم، چنان هیبتی دارد که لرزه بر اندام دشمن می‌اندازد.

منم ابن عمران که هستش لقب ابوطالب و زین و فخر عرب^۱
شاهد دیگری بر این ادعا این است که پس از جناب ابوطالب، حتی دیگر برادران او، جناب حمزه و عباس هم نمی‌توانند جایگاه او را در قریش به دست آورند و نوعی تقسیم قوا اتفاق می‌افتد.

پس از وی سرافراز عباس بود سپهر هنر اکرم التاس بود
چو بوطالب او را تهوّر نبود ورا آن شکوه و تصوّر نبود^۲
حکیم زجاجی، ابوطالب را در هنگام قبول کفالت رسول الله صلی الله علیه و آله چنین توصیف می‌کند:

به مگه درون مهترو میر بود پراز دانش و رأی و تدبیر بود^۳
و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله در اینجا کسی معرفی می‌شود که از بیم او، مکیان حتی فکر آزار پیامبر صلی الله علیه و آله را به سر راه نمی‌دهند و رسول الله صلی الله علیه و آله به پشت گرمی اوست که از آفات مصون بود.

ز بیم ابوطالب دیوبند کس او را نیارست کردن گزند^۴

جناب ابوطالب علاوه بر حضور به عنوان عمو و پدرخوانده و کفیل و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله، صاحب منصب مهم دیگری هم هست. با جستجویی در اشعار فارسی، خواهیم دید که نام جناب ابوطالب، بیش از هر جای دیگری، به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام به شکل «علی بن ابی طالب علیه السلام» آمده است. بی شک اهمیت وجود جناب ابوطالب به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام کمتر از کفالت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست.

۱. علی نامه ۴۵۶.

۲. همایون نامه ۱۵۱.

۳. همایون نامه ۴۶.

۴. همایون نامه ۱۳۱.



در ماجرای شق القمر که کفار به سطوح آمده و بیمناک از به خطر افتادن جایگاه خود، در کعبه گرد هم می آیند، شکوه و گلایه خود از پیامبر ﷺ جدید را با بزرگ خود در میان می گذارند و از ابوطالب به عنوان بزرگ خود، چاره می جویند. در اینجا هم تسلط ابوطالب بر مکیان را به خوبی می توان دید:

به هم در شده همچو گرگ و گراز ابوطالب آمد بدانجا فراز
رئیس و سزافراز آن قوم بود به رفعت گذشته ز چرخ کبود
بگفتند با او بزرگان همه که تو سرشبانای و ما چون رمه^۱

همچنین در ادامه همین ماجرا وقتی جو مجلس رو به خصومت می رود، به ابوطالب چنین می گویند:

به بوطالب از کینه کردند روی بگفتند کای سرور نامجوی^۲

اما درست پس از رحلت این مؤمن عالی مقام و مدافع حریم نبوت و اسلام است که مکیان در تعرض به ساحت مقدس پیامبر ﷺ، دلیر می شوند و به خود اجازه اهانت می دهند:

چو بوطالب میر بر بست رخت بر آن مؤمن چند شد کار سخت^۳
در بیت زیر هم به سیادت و شرافت ابوطالب در مکه اشاره شده است.

شریف مکه زین گفتار شد شاد به بوطالب زبان آنگاه بگشاد^۴

✦ رابط بین کفار و پیامبر ﷺ

یکی از نکات بسیار جالب تاریخ صدر اسلام، پرهیز جدی کفار از پیامبر اسلام ﷺ است. انکار آنها از مواجهه با ایشان خوف دارند و می کوشند تا آنجا که ممکن است، با واسطه، حرف خود را به گوش پیامبر ﷺ برسانند. این واسطه تراشی ها از طرفی ترس و ذلت کفار را بیشتر به رخ می کشد و از سوی دیگر، شخصیت پیامبر ﷺ را برای آنها غیر قابل پیش بینی و مرموز نگه می دارد؛ البته پیامبر ﷺ بنا بر وظیفه هدایتی عامی که بر دوش دارد، خود را از آنها کنار نمی کشد؛ بلکه خود کفار هستند که خود را از وجود نازنین پیامبر ﷺ مخفی نگاه می دارند. در این گیر و دار، بهترین و پرکارترین واسط، جناب ابوطالب علیه السلام است که هم از سویی بزرگ قریش و مکه است و از سوی دیگر، مورد ثقه پیامبر ﷺ قرار دارد. برای همین هم معمولاً کفار از طریق او، خواسته هایشان را به گوش پیامبر ﷺ می رسانند.

بگو با این برادرزاده خویش که با ما رسم انصاف آورد پیش^۵

و پیامبر ﷺ هم پاسخ کفار را از طریق عموی خود جناب ابوطالب به آنها اعلام می کند و گاهی هم از او درخواست میانجی گری و وساطت برای حل مسائل و فروکش کردن آتش خشم و کینه دشمنان مکی اش را دارد.

زبان بگشاد ابوطالب که ای عم! به ریش اقربا فرمای مرهم^۶

۱. همایون نامه ۱۳۱.
۲. همایون نامه ۱۳۵.
۳. همایون نامه ۱۵۱.
۴. نظام استرآبادی ۷۱۷.
۵. نظام استرآبادی ۷۹۶.
۶. نظام استرآبادی ۷۹۷.

✦ حمایت و پشتیبانی همه جانبه از پیامبر صلی الله علیه و آله

اندکی پیش از میلاد پیامبر صلی الله علیه و آله، پدر بزرگوارشان جناب عبدالله، در سفری تجاری و دور از خانه وفات یافت و سرپرستی نوزاد تازه متولد شده را به جای پدر، پدر بزرگ به عهده گرفت. در این دوران، علاوه بر جناب عبدالمطلب، ابوطالب هم، در محافظت از برادرزاده اش همت داشت.

چون پیش عبدالمطلب آمد، سلام گفت و در پیش جدش در بساط نشست. ساعتی گذشت، بوجهل آمد و او را دید. بانگی بر او زد. رسول صلی الله علیه و آله از بانگ او بگریست. عمار بن حارث و ابوطالب مراعاتش کردند...^۴

ولی پیامبر صلی الله علیه و آله در هشت سالگی پدر بزرگش را هم از دست داد تا پس از عبدالمطلب، سرپرستی این کودک هشت ساله به عمویش ابوطالب محول شود. ابوطالب از این پس در مراقبت از برادرزاده، کمال دقت را به کار بست. پیرورد او را به صدگونه ناز

زهر چیز می داشتش بی نیاز^۵

این احساس مسئولیت و حمایت بی دریغ نه تنها با بزرگتر شدن پیامبر صلی الله علیه و آله کم نشد؛ بلکه با بعثت ایشان، بر آن افزوده شد. حمایت های ابوطالب علیه السلام در ده سال نخست بعثت، بارها جان پیامبر صلی الله علیه و آله را از گزند کفار حفظ کرد و نفوذ او در مکیان به خصوص قریش، موانع بسیاری را از سر راه آن حضرت برداشت. به همین دلیل هم در تاریخ، سخت ترین روزگار تبلیغ اسلام از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله، روزگار بعد از وفات ابوطالب است.

چون بوطالب بمرد، قریش بر رسول صلی الله علیه و آله دلیر شدند و بر وی استخفاف کردند...^۶

اندر این روز ابی طالب بن عبدالمطلب بمرد و چون او بمرد، کافران مکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله استخفاف کردند تا هجرت بپایست کرد از مکه به مدینه.^۷

این نقش واسط میان پیامبر صلی الله علیه و آله و کفار از طرف همه پذیرفته شده و تمام گزارشاتی در مورد مسائل جاری که باید به گوش پیامبر صلی الله علیه و آله برسد، هم از همین طریق مطرح می شود. به بوطالب یکی آمد خبر داد

که نخل بغضشان زین سان ثمر داد^۱

ابوطالب حتی در آخرین روزهای حیات بابرکت و احتمالاً حالت بیماری منجر به فوتش همچنان بیک میان پیامبر صلی الله علیه و آله و کفار بود و شاید در آخرین مأموریت خود، در یکی از مشهورترین معجزات پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر بوده و خبر از بین رفتن معاهده کفار مبنی بر محاصره همه جانبه مسلمین را به آنها می دهد و مسبب خاتمه حصر مؤمنین در شعب ابی طالب می شود. نظام استرآبادی در ایات زیر، به این واقعه اشاره دارد.

ابوطالب چو آمد نزد کفار

چنین نقدینه داد از دُرچ گفتار

بر من آورید آن عهدنامه

که بر سر می نهیدش چون عمامه^۲

یکی از بهترین نمونه های این مقام وساطت را در همایون نامه می توانیم ببینیم. همان طور که پیشتر هم ذکر شد، پس از ماجرای شق القمر، آشوبی در میان کفار به وجود می آید که منتج به جلسه ای برای سامان دادن به اوضاع می شود. در این جلسه که ابوطالب هم به عنوان بزرگ شهر در آن حاضر است، به تبلیغ اسلام پرداخته می شود و گفت و گو هایی شکل می گیرد که حکیم زجاجی با ظرافت بدان ها پرداخته است. این بخش که به دلیل طولانی بودن از آوردنش صرف نظر شده دارای ۲۴۸ بیت است و با این ابیات پایان می پذیرد:

ابوطالب آن قوم را خوار کرد

نکوهش به بوجهل بسیار کرد

وز آنجا پراکنده گشتند باز

یکی پرزسوز و یکی جفت ساز^۳

۴. مجلس در قصه رسول ۲۴.

۵. همایون نامه ۴۶.

۶. مجلس در قصه رسول ۲۸.

۷. زین الاخبار ۳۱۸.

۱. نظام استرآبادی ۷۹۸.

۲. نظام استرآبادی ۷۹۳.

۳. همایون نامه ۱۴۰.



ابوجهل روزی نزدیک صفا، رسول ﷺ را بدید، مثنی خاک برگرفت و براو زد، گفت: «تاکنون در حمایت ابوطالب بودی، اکنون در حمایت که خواهی بود؟» گفت: «در حمایت خدای عزوجل»^۱ پیامبر ﷺ هم به همین دلیل بر حمایت ابوطالب از خود چنین تصریح می‌کند: قریش بر من ظفر نیافتند به بدی‌ها چندان که بوطالب زنده بود.^۲ احساس ابوطالب به پیامبر ﷺ را این چنین می‌توان توصیف کرد که او پیامبر ﷺ را نه تنها به خانواده و پیران خود ترجیح می‌داد که جان او را از جان خود هم بیشتر دوست می‌داشت: هیچ‌کس فرزند خود به کشتن دهد که از من امید این کار دارید.^۳ در برخی کتب هم که به اعتقاد اهل سنت رفته و منکر ایمان ابوطالب لااقل در ظاهر شده‌اند هم، مطالب جالبی دیده می‌شود. در وقتی ابوطالب با تمام تلاش‌هایی که پیامبر ﷺ و علی علیه السلام برای مسلمان کردن او می‌کنند، اسلام را نمی‌پذیرد. برای آنکه قوت قلب پیامبر ﷺ از بین نرود، بلافاصله حمایت خود را از او اعلام می‌کند:

ابوطالبش گفت کای رهنمون
نیایم من از دین جدم برون
ولیکن تو را یار باشم به جان
تنت را نگهدار باشم به جان!^۴
مؤمنین هم در مقاطعی به حمایت بی‌دریغ ابوطالب از حریم نبوت و اسلام اعتراف می‌کنند و در مرگ او می‌نالند:

به ما بر بد از مرگ بوطالب است
که دشمن ستمکاره و غالب است^۵
بارها در تاریخ ادبیات این مضمون تکرار شده و به حمایت ابوطالب از پیامبر ﷺ و اسلام و ترس
گفارا از او و در ادامه این ترس، پرهیز از هرگونه دست‌درازی به ساحت پیغمبر ﷺ اشاره شده است:
حمایت بود ابوطالب نبی را
بر او دستی نمی‌بود اجنبی را^۶
در تصویری هنرمندانه، دقت نظر و احتیاط ابوطالب علیه السلام در مراقبت از پیامبر ﷺ به خصوص در دوران کودکی چنین جلوه کرده است:

ابوطالب ز صرصر شمع روشن
همیشه داشتی در زیر دامن^۷
ابوطالب علیه السلام نه تنها در عمل که به لفظ هم حمایت خود از پیامبر ﷺ را اعلام می‌کرد تا از هر جهت
قوت قلبی برای او باشد.

منم بار تو در کاری که خواهی
نخواهم غیر توفیق الهی^۸
ابوطالب به تحریض محمد
ادا فرمود ایات مجدد^۹

۱. مجلس در قصه رسول ۳۸.
۲. همان.
۳. مجلس در قصه رسول ۵۱.
۴. همایون نامه ۱۱۹.
۵. همایون نامه ۱۵۲.
۶. نظام استرآبادی ۷۷۷.
۷. نظام استرآبادی ۷۸۷.
۸. نظام استرآبادی ۷۸۸.
۹. نظام استرآبادی ۷۸۸.



احساس ابوطالب به پیامبر ﷺ را این چنین می توان توصیف کرد که او پیامبر ﷺ را نه تنها به خانواده و پیران خود ترجیح می داد که جان او را از جان خود هم بیشتر دوست می داشت:

هیچ کس فرزند خود به کشتن دهد که از من امید این کار دارید.
در برخی کتب هم که به اعتقاد اهل سنت رفته و منکر ایمان ابوطالب لا اقل در ظاهر شده اند هم، مطالب جالبی دیده می شود. در وقتی ابوطالب با تمام تلاش هایی که پیامبر ﷺ و علی علیه السلام برای مسلمان کردن او می کنند، اسلام را نمی پذیرد. برای آنکه قوت قلب پیامبر ﷺ از بین نرود، بلافاصله حمایت خود را از او اعلام می کند:

ابوطالبش گفت کای رهنمون نیایم من از دین جدم برون ولیکن تو را یار باشم به جان تنت را نگهدار باشم به جان!

اوج جان فشانی های ابوطالب، بی شک دوران حصر در شعب است. این دوران سه ساله که پایانش با وفات ایشان هم مقارن شد، بی حضور او برای پیامبر ﷺ و مسلمین غیر قابل تحمل بود.

به شعب خویش با الطاف سرمد در آورد اقربا را با محمد ﷺ^۱ و در این دوران سه ساله هم پروانه وار گرد شمع وجود پیامبر ﷺ می گردید. ابوطالب نبی را بهر تدبیر مقام خواب شد می داد تغییر^۲

✿ شعب ابی طالب

سخت ترین دوران زندگی مسلمین در آغاز بعثت رسول الله ﷺ را باید سه سالی دانست که آنان در محاصره همه جانبه از سوی کفار قرار داشتند. این محاصره چنان سخت گیرانه برقرار شده بود که اگر حمایت ابوطالب از مسلمین نبود، اسلام در خطر می افتاد. این ابوطالب بود که همه مسلمین را در منطقه ای امن گرد آورد. این منطقه که در نزدیکی مسجد الحرام و پشت مسعی (محل سعی صفا و مروه) واقع شده بود، به دلیل قرار گرفتن در منطقه ای پست، به صورت طبیعی با بلندی های اطرافش محافظت می شد و جمعیت مسلمین را از شبیخون های کفار حفاظت می کرد. از سوی دیگر به دلیل کوهستانی بودن منطقه، این امکان را به وجود می آورد که کمک های مخفیانه ای از تنگه ها و شکاف های کوه و دور از چشم کفار به مسلمین برسد.

به شعب خویش با الطاف سرمد در آورد اقربا را با محمد ﷺ^۳ در تاریخ آمده است که در طول این سه سال هر شب یا خود ابوطالب یا پسرانش در دو طرف پیامبر ﷺ می خوابیدند تا حضرت را از گزند کفار در امان بدارند و در بعضی موارد هم نقل شده که هر وقت پیامبر ﷺ به خواب می رفت، ابوطالب جای پیامبر ﷺ را تغییر می داد تا مأموران خفیه کفار نتوانند، شبانه به جان مبارکشان آسیب برسانند.

ابوطالب نبی را بهر تدبیر مقام خواب شد می داد تغییر^۴

✿ وفات ابوطالب

پیامبر ﷺ سال دهم بعثت یعنی سه سال قبل از هجرت را «عام الحزن» نام نهاد؛ زیرا در این سال، پیامبر ﷺ و اسلام، دو عمود استوار خیمه خود را از

۱. نظام استرآبادی ۷۸۹.

۲. نظام استرآبادی ۷۹۰.

۳. نظام استرآبادی ۷۹۰.

۴. نظام استرآبادی ۷۹۰.

دست دادند. در این سال است که جناب ابوطالب و خدیجه کبری علیها السلام به فاصله چند روز در شعب ابی طالب وفات می‌کنند. خبر فوت ابوطالب علیه السلام برای کفار خبر خوشی بود؛ زیرا بعد از او می‌توانستند، به راه حل‌های زیادی برای حذف فیزیکی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فکر کنند. بدون حمایت ابوطالب، نه تنها جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خطر بود؛ بلکه اسلام هم در خطر نابودی بود.

چو بوطالب میر بریست رخت بر آن مؤمن چند شد کار سخت^۱
در تاریخ ادبیات، بارها از علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عمویش ابوطالب علیه السلام سخن به میان آمده است. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در لحظات آخر زندگی ابوطالب هم کنار بستر او حاضر بوده و برای او دعای خیر می‌کرده است.

در آن ماه بوطالب نامدار بیفتاد بر بستر مرگبار
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت روزی برش
پرسید از آن پس که شد غم خورش^۲
اما بی‌شک، بعد از وفات ابوطالب، هیچ‌کس نتوانست جای خالی او را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حتی برای قریش پر کند. نه خانواده ابوسفیان و اطرافیانش مثل ابوجهل چنین جایگاهی داشتند و نه بنی‌هاشم. دیگر برادران ابوطالب هم هیچ‌کدام در صلابت و استواری به ابوطالب نمی‌رسیدند. حتی جناب حمزه هم با تمام جایگاه رفیع و دلآوری‌هایی که در راه اسلام داشت، نتوانست جانشین برادر شود و پس از ابوطالب، دیگر یک نفر به‌عنوان بزرگ مکه دانسته نشد و این سمت بین چند نفر تقسیم شد.

پس از وی سرافراز عباس بود سپهر هنر اکرم الناس بود
چو بوطالب او را تهوّر نبود ورا آن شکوه و تصوّر نبود!^۳
و اگر ایمان راسخ مسلمانان نبود، با وفات ابوطالب، امیدی برای استقامت باقی نمی‌گذاشت. مسلمین خود می‌دانستند که چه پشتیبانی را از دست داده‌اند؛ ولی تازه موقع سنجش عیار ایمان آنها و توکلشان بر خدا بود.

به ما بر بد از مرگ بوطالب است که دشمن ستمکاره و غالب است^۴
ابوجهل روزی نزدیک صفا رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بدید، مشتی خاک برگرفت و بر او زد، گفت: «تا کنون در حمایت ابوطالب بودی، اکنون در حمایت که خواهی بود؟»، گفت: «در حمایت خدای عزّوجلّ».^۵
در متون روایی شیعه و سنی و همچنین متون ادبی، بحث‌های بسیاری درباره ایمان ابوطالب به میان آمده که در ادامه به آن‌ها پرداخته شده است. یکی از این مباحث، ایمان آوردن او در آخرین لحظات حیات و به تلقین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است که بی‌ارتباط با این بخش نیست.

به تصدیق محمد صلی الله علیه و آله و سلم گشت قائل به جان زان پس به جانان گشت واصل^۶



۱. همایون نامه ۱۵۱.
۲. همایون نامه ۱۵۰.
۳. همایون نامه ۱۵۱.
۴. همایون نامه ۱۵۲.
۵. مجلس در قصه رسول ۳۸.
۶. نظام استرآبادی ۷۹۹.

و علت وفات او را که به اجماع، بر اثر مرضی دشوار در سال دهم بعثت حادث شده هم، شعرا مد نظر داشته‌اند.

ز تغییر مزاج از پاد آمد

زمان صحت ذاتش سرآمد^۱

نویسنده زین الاخبار هم در ذکر وقایع روز ۱۹ شوال،

چنین می‌نویسد:

اندر این روز ابی طالب بن عبدالمطلب بمرد و چون او بمرد، کافران مکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله استخفاف کردند تا هجرت بیایست کرد از مکه به مدینه.^۲

✦ پذیرش کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت ابوطالب همیشه به فرزند یتیم برادرش محبت و احساس مسئولیت داشته و از او حمایت می‌کرده که نمونه‌ای از آن در مقابل ابوجهل، پیشتر بیان شد؛ اما با فوت عبدالمطلب، ابوطالب خود را مسئول تر دانست؛ به خصوص که به نقل تاریخ، کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن روز، تنها هشت سال داشته، طبق وصیت عبدالمطلب به ابوطالب واگذار شده است:

و عبدالمطلب بیمار شد، پسران را بخواند و وصیت کرد و محمد صلی الله علیه و آله را به ابوطالب سپرد...^۳

بعد از آن ابوطالب در تربیت رسول صلی الله علیه و آله بیفزود...^۴

ته ایوان این چرخ مقرنس

ابوطالب کفیلش گشت از آن پس^۵

پس از وفات عبدالمطلب، ابوطالب تمام زندگی‌اش را وقف کودک تحت تکفل خود می‌کند و او را چشم برهم‌زدنی هم از مقابل چشم دور نمی‌کند.

ابوطالب آن مرد با عقل و رای

نبی را به جان اندرون کرد جای^۶

چه قول تاریخ سنی را مبنی بر فقر ابوطالب بپذیریم و چه قول شیعه را بر تمول او، ترجیح فرزند برادر بر فرزندان خود، نوعی ایثار محسوب می‌شود:

پیرورد او را به صدگونه ناز

زهر چیز می‌داشتش بی‌نیاز^۷

محمد صلی الله علیه و آله را ابوطالب از آن باز

به هرکاری دگرگردید همراز^۸

در مقابل می‌بینیم پیامبر صلی الله علیه و آله هم به این حق پدری احترام می‌گذارد و در بسیاری موارد، حتی ازدواجش با خدیجه کبری علیها السلام هم از جناب ابوطالب علیه السلام کسب اجازه می‌کند و او را واسطه برای خواستگاری خدیجه علیها السلام از پدرش قرار می‌دهد.

نبی فرمود تزویج تو خواهم

ولی وقتی که دستوری دهد عم^۹

✦ ماجرای بحیرای راهب

یکی از داستان‌های مشهوری که در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌شود، شناخته شدن خاتم النبیین در سنین کودکی توسط یک راهب مسیحی به نام «بحیرا» در مسیر کاروانیان است. در این ماجرا، مخاطب بحیرا و دلیل حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در کاروانی تجاری آن هم وسط بیابان، خیلی مطرح نمی‌شود؛ اما در میان ادبا کاملاً مشهور بوده که ابوطالب در سفرهای تجاری به دلیل مراقبت دقیق‌تر و بهتر از کودک تحت تکفل خود، او را با خود همراه می‌کرده و در یکی از همین سفرها هم هست که بحیرا بر اساس نشانه‌هایی که در کتاب مقدس‌شان وجود داشته، پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله را می‌شناسد و به ابوطالب از آینده روشن او و جهان خبر می‌دهد.

۱. نظام استرآبادی ۷۹۶.

۲. زین الاخبار ۳۱۸.

۳. مجلس در قصه رسول ۲۶.

۴. مجلس در قصه رسول ۲۵.

۵. نظام استرآبادی ۷۲۵.

۶. همایون نامه ۴۶.

۷. همایون نامه ۴۶.

۸. نظام استرآبادی ۷۱۷.

۹. کتیب معجزات ۵۶.

ز خواب اندرآمد سرکاروان
 بحیرا چوآبی که گردد روان
 به نزدیک بوطالب آمدفراز
 سخن گفت با او زمانی به راز
 بپرسید کان طفل را نام چیست
 معین بگو تا ورا مام کیست؟
 و ابوطالب با کمی محافظه کاری، خود و والدین کودک را به بحیرا معرفی می کند
 بگفتم هست این طفل ملک خو
 برادرزاده من، من عم او^۱
 نظام استرآبادی هم در دیوان خودش، به شرح این ملاقات با دقت و ظرافت بسیاری در حجم
 حدود صد بیت پرداخته است:
 بحیرا با ابوطالب چنین گفت
 که عاقل آنکه در درج بنهفت^۲

❁ پدر امیرالمؤمنین علیه السلام

اگر تأثیرگذارترین نقش ابوطالب علیه السلام را در تاریخ، کفالت و سرپرستی پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی ایشان و حمایت از حریم نبوت و اسلام در سال های بعد بدانیم، بلافاصله در مرحل بعد، باید از فرزند او سخن به میان آوریم. در ادبیات نام ابوطالب بیشتر در ترکیب «علی بن ابی طالب علیه السلام» شنیده می شود. امیرمؤمنان علیه السلام با تمام ابعاد غیرقابل توصیفش در ایمان، علم، عدل، شهامت، ادب و ... فرزند همین مرد است. در تاریخ بارها نقل شده است که این پدر، به پسر خود نازیده است و در مقابل، پسر هم با افتخار به نسب پاک خود اشاره نموده است. ربیع، سراینده حماسه علی نامه، رجزهای امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین را چنین نقل می کند:

نه من پوراز پشت بوطالبم	نه از گوهر فخر بوغالبم
اگر بر نیارم به گاه پریر	از این لشگر قاسطین رستخیز ^۳
منم ابن بوطالب ای اهل شام	وصی محمد علیه السلام ^۴
همی گفت من پور بوطالبم	یکی پور عمران بوغالبم ^۵
منم ابن عمران که هستش لقب	ابوطالب و زین و فخر عرب ^۶
ندانده که من پور بوطالبم	زنسل گزین فخر بن غالب ^۸

در این ابیات هم به میراث اجدادی امیرالمؤمنین علیه السلام که از طریق پدر بزرگوارش، جناب ابوطالب علیه السلام به دستش رسیده، اشاره شده است.

ضمناً در برخی روایات شیعی، ابوطالب به عنوان حامل گنجینه های رسالت هم دانسته شده و اوست که این گنجینه ها را بر حسب وظیفه تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله می کند.

۱. همایون نامه ۴۸.
۲. کتیب معجزات ۴۶.
۳. نظام استرآبادی ۷۳۱.
۴. علی نامه ۲۱۰.
۵. علی نامه ۳۷۹.
۶. علی نامه ۳۸۶.
۷. علی نامه ۴۵۶.
۸. علی نامه ۴۵۶.



ز عبدالمطلب رسیده بدان

به میراث بوطالب کاردان^۱

بیست آن زمان بر میان آن کمر

که میراث بودش ز عمران پدر^۲

حکیم زجاجی در بخش‌هایی از مجرای عرضه اسلام بر ابوطالب، به مکالمه‌ای میان پدر و پسر اشاره می‌کند. در این مکالمه که به نظر نیمه‌تمام رها می‌شود، ابوطالب، فرزند خود علی علیه السلام را به اسلام و همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله تشویق و ترغیب می‌کند:

بر میر بوطالب آمد علی

سخن گفت با باب خویش از یلی

چو برگفت حیدر از آن دین و داد

ابوطالبش گفت کای پاکزاد

محمد همه راست گوید سخن

به گفتار او ای پسر کارکن!^۳

در عرب، به نسب بسیار اهمت داده می‌شود. نه تنها در جزخوانی، آوردن اسامی آبا و اجدادی، می‌تواند لرزه بر تن دشمن بیندازد که دشمن هم از پیش، نسب حریف را می‌سنجد:

نگویی که این بالغی غالب است؟

یتیمی یتیم ابوطالب است^۴

در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام هم بسیاریه پدر بزرگوار ایشان اشاره می‌شود:

امیر حارب و ضارب، به دشمن غالب و سالب

شه دین فخر بوطالب، ز دنیا و ز ما فیها^۵

کدام است آن شه غالب؟ کدام است؟

نهال باغ بوطالب کدام است؟^۶

همی می‌گفت در عین تباهی
ز من ای جان بوطالب چه خواهی^۷
به صورت ارچه ز بوطالبی ولی به صفت
فکنده برگل آدم مشیت توادیم^۸
در بیت زیر، با در نظر گرفتن امیرالمؤمنین علیه السلام در کانون
یک منظومه خانوادگی، نسبت او با بستگانش بررسی
شده است:

ابوطالب اب و هاشم جد و بنت اسد مادر

پدرزن مصطفی، زن فاطمه، کبراش مادرزن^۹
در اعتقاد به وحدت در خلقت و آفرینش نوری پنج‌تن و
ائمه اطهار علیهم السلام، در کتاب دلیل الجنان، به وجود دو نور در
صلب عبدالمطلب اشاره شده که یک نور از طریق فرزندش
عبدالله ظهور می‌کند که همان وجود مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله
است و دیگر نور که وصی پیامبر صلی الله علیه و آله است که از طریق
ابوطالب به دنیا قدم می‌گذارد.

به بوطالب آمد یکی زان دو نور

وصی نبی کرد از وی ظهور^{۱۰}
و دقیقاً در همین مورد سلیمی تونی چنین می‌سراید:
نیمه‌ای زان نور عبدالله یافت

نیمه‌ای با صلب بوطالب شتافت^{۱۱}

✿ ماجرای مثرم (مشرم) بن دعیت بن شیتقام و مائده آسمانی

از حکایات مشهور تاریخی در ولادت امیر مؤمنان علیه السلام،
ماجرای راهبی است که از پس از عمری عبادت از
خداوند متعال می‌خواهد که یکی از اولیائش را به او
بنمایاند و خداوند جناب ابوطالب را بر مسیر او قرار
می‌دهد. پس از پرس و جو از نام و نسب ابوطالب، راهب

۱. علی‌نامه ۳۲۰.

۲. علی‌نامه ۳۲۰.

۳. همایون‌نامه ۱۱۹.

۴. دیوان عضد ۲۲۲.

۵. دیوان فدایی ۴۳۴.

۶. حیرتی ۴۲۴.

۷. حیرتی ۸۰۰.

۸. ملک الشعرا بهار.

۹. دیوان فدایی ۴۹۱.

۱۰. دلیل الجنان ۱۳.

۱۱. سلیمی تونی ۳۰۱.

مژده ولادت وصی خاتم پیامبران ﷺ را به او می‌دهد. در ادامه حکایت، ابوطالب از مثرم، خوراکی طلب می‌کند و به شیوه‌ای عجیب، درخت انار خشکی به بار می‌نشیند و ابوطالب از آن میوه که به نظر مائده‌ای آسمانی است، می‌خورد. پس از این ماجرا، ابوطالب نزد همسر خود، فاطمه بنت اسد باز می‌گردد و مژده ولادت فرزند مبارکشان را می‌دهد تا نه ماه بعد که مولود کعبه بر دنیا قدم می‌نهد؛ البته با توجه به تفحص اجمالی صورت‌گرفته بر روی اسناد این روایت، صحت تاریخی آن به اثبات نرسید و یافتن مدارک موثق روایی آن، نیاز به تحقیق بیشتری دارد و در اینجا تنها به دلیل ارزش ادبی و تکرار آن در متون، آورده شده است. نظام استرآبادی بیش از صد بیت از دیوانش را به شرح این واقعه اختصاص داده است که برای نمونه بیتی از این بخش آورده شده:

ابوطالب از او ناری طلب کرد کف از بهر دعا مشرم برآورد
 خدنگش بر نشانه آمد از شست به ساعت گل شکفت و نارگل بست^۱
 دقیقاً همین ماجرا را تقی‌الدین حیرتی در کتیب معجزات هم نقل می‌کند.
 ابوطالب از آن یک نار برداشت در آن خوان آنچه باقی ماند، بگذاشت^۲
 نسخه دیگری از همین حکایت را می‌توان در دیوان سلیمی تونی هم مشاهده کرد:
 شاد شد بوطالب و چیزی از آن خورد و چیزی برگرفت و شد روان
 میوه جنت چو خورد از لطف حی نطفه‌ای شد پاک اندر صلب وی^۳

❖ میلاد امیرالمؤمنین ﷺ

در ماجرای میلاد امیر مؤمنان ﷺ، به دلیل شهرت داستان، نیازی به تکرار نیست. فقط باید یادآور شد که در چند موضع خاص، حضور جناب ابوطالب به عنوان بزرگ مکه و پدر امیرالمؤمنین ﷺ، نقش پررنگی است. نظام استرآبادی در دیوان خود، شرح مبسوطی از این وقایع را به نظم کشیده است که به عنوان نمونه چند بیت از آن آورده شده است:

ابوطالب ز فرزند گرامی قدم زد بر بساط شادکامی
 رسانیدند حرف این قضیه به گوش حضرت صاحب بریه
 چنین فرمود نقد مخزن علم فروزان آفتاب روزن علم
 که از روز ازل گشتم مؤید شد از محمود نام من محمد ﷺ
 زاعلی چون که شد نام حق الحق علی را در ازل کردند مشتق^۴

حیرتی هم در فصل هفدهم کتیب معجزات، به طور مفصل به میلاد علی بن ابی طالب ﷺ پرداخته است:

۱. نظام استرآبادی ۷۴۱.
۲. حیرتی ۳۶۵.
۳. سلیمی تونی ۳۲.
۴. نظام استرآبادی ۷۴۶.





در ادبیات نام ابوطالب بیشتر در ترکیب «علی بن ابی طالب علیه السلام» شنیده می‌شود. امیرمؤمنان علیه السلام با تمام ابعاد غیرقابل توصیفش در ایمان، علم، عدل، شهامت، ادب و ... فرزند همین مرد است. در تاریخ بارها نقل شده است که این پدر، به پسر خود نازیده است و در مقابل، پسر هم با افتخار به نسب پاک خود اشاره نموده است.

علی از صلب ابوطالب عیان شد فروغ شمع جمع انس و جان شد^۱
 ابوطالب برون آمد ز منزل ندا در داد برگرد منازل
 که روشن چون سحرگاه است امشب ظهور حجت الله است امشب^۲
 سلیمی تونی در ولادت نامه‌های متعدّد که به مناسبت میلاد حضرت علی علیه السلام
 سروده است، بارها به جناب ابوطالب و نقش او در وقایع اشاره کرده است:
 روز چارم شد در کعبه چو باز شد درون ابوطالب از راه نیاز
 دید طفلی او فتاده در سجود با خدای خویش درگفت و شنود^۳

❁ آل ابی طالب علیهم السلام

یکی از اسامی که شیعیان در طول تاریخ به آن خوانده می‌شدند، «آل ابی طالب علیهم السلام» بوده است. در برخی از تفاسیر، ذیل آیه ۳۳ سوره آل عمران هم ترکیب «آل عمران» به ائمه شیعه علیهم السلام تفسیر می‌شود؛ چراکه یکی از اسامی مشهور جناب ابوطالب، عمران است؛ البته در میان نسب‌شناسان و رجالیون شیعه و سنی، بحث بر سر نام ایشان بسیار داغ بوده و هست. بعضی نام جناب ابوطالب را همان کنیه‌اش و بعضی، هم نام جدّ دومش، عبدمناف و گروه سومی او را عمران می‌دانند و به تبع آن، امیرالمؤمنین علیه السلام، علی عمرانی هم خوانده می‌شود.

در مجلس محاکمه سنان، از قتل کربلا، مختار ثقفی چنین می‌گوید:
 که سرهای آل ابی طالب است تو را درد پردرد از آن غالب است^۴
 و در کتیب معجزات این‌گونه از شیعیان نام برده می‌شود:
 که از نسل ابوطالب فلان نام به خلقان حجت است از حکم خلقان^۵
 البته در نوع خاصی از این مورد، می‌توان به نقش جناب ابوطالب به عنوان پدر عمّه‌های حسنین علیهم السلام اشاره کرد. در هر دو مثال زیر، مرجع ضمیر، حسنین علیهم السلام هستند.

عمّه ایشان امّ هانی، دختر ابوطالب است.^۶

بود عمّه و عمّشان ز صلب ابوطالب که امّ صابی گویند و جعفر طیار^۷

۱. حیرتی ۳۶۴.

۲. حیرتی ۳۶۹.

۳. سلیمی تونی ۳۰۵.

۴. صحبت لاری ۱۲۸.

۵. حیرتی ۱۱۰۴.

۶. فدائی کزازی ۶۲۵.

۷. سلیمی تونی ۱۰۹.

❖ **عموی پیامبر** ﷺ

امیرالمؤمنین علیه السلام باز هم در رجی از پدر خود یاد و در این میان به نسبت ابوطالب با پیامبر صلی الله علیه و آله هم اشاره می‌کند:

مرا هست عمران پدر کاو عم مصطفی است برادر چو جعفر پیران در سماست^۱
غیاث شیرازی و الهامی کرمانشاهی هم نام ابوطالب را به عنوان عمو و حامی پیامبر صلی الله علیه و آله آورده‌اند:
کجا شد حمزه و کو عمرو و کو عباس و بوطالب مهاجر کو و کو انصار از صغری و از کبری^۲
ابوطالب آن پاک گوهر کجاست چه شد حمزه راد و جعفر کجاست؟^۳

❖ **ازدواج پیامبر** ﷺ

اندر این روز تزویج خدیجه بود با پیغمبر،^۴
در کتاب «مجلس در قصه رسول» نویسنده کتاب با اشاره به نقش ابوطالب در ماجرای ازدواج
پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه علیها السلام، خطبه‌ای را به او منسوب کرده است:

آن‌گه ابوطالب این خطبه برخواند: «سپاس آن خدای را که ما را فرزندان اسماعیل کرد و از وارثان
ابراهیم... (در ماجرای عقد رسول الله صلی الله علیه و آله و خدیجه علیها السلام)»^۵
در همایون نامه هم به تفصیل از داستان ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه علیها السلام یاد می‌شود که
ابیات زیر نمونه‌هایی از این بخش‌اند:

پیمبر به بوطالب آن گفت باز به خان خویلد شد آن سرفراز
ابوطالب آن قصه آغاز کرد به رویش در کام در باز کرد
خویلد چو تابنده شد اخترش بدو داد هم در زمان دخترش^۶
نظر جناب ابوطالب برای پیامبر صلی الله علیه و آله چنان محترم است که در ازدواج، رضایت او را شرط قرار
می‌دهد:

نبی فرمود تزویج تو خواهم ولی وقتی که دستوری دهد عم!!^۷

❖ **ایمان ابوطالب**

در مورد ایمان ابوطالب، سخن بسیار رانده‌اند و کتاب بسیار نوشته‌اند. مقاله‌ای هم با عنوان
«کتاب‌شناسی حضرت ابوطالب علیه السلام» را آقای ناصرالدین انصاری قمی در شماره ۲ نشریه آینه
پژوهش به چاپ رسانده‌اند که برای محققان در این حوزه بسیار راه‌گشاست.

۱. علی نامه ۳۷۹.
۲. غیاث شیرازی ۴۶۵.
۳. الهامی کرمانشاهی ۱۷۲.
۴. زین الاخبار ۳۱.
۵. مجلس در قصه رسول، ۲۴۰.
۶. همایون نامه ۵۳.
۷. کتیب معجزات ۵۶.



عمده اختلاف نظرها در مورد ایمان ابوطالب علیه السلام از نبود اسناد قابل اعتماد تاریخی بر اقرار او بر اسلام ناشی شده است. شیعه با استناد بر رابطه پدری که بر امیرالمؤمنین علیه السلام دارد و موضع‌گیری‌های صریح او به نفع پیامبر صلی الله علیه و آله و اقدامات عملی‌اش که همگی در جهت صلاح اسلام و مسلمین بوده و قبول سختی‌های فراوان در پی حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و دلایل متعدد دیگر، رأی به اسلام ابوطالب می‌دهند. پیامبر صلی الله علیه و آله هم در کنار علاقه خاصی که به این عموی خود داشتند، در روایت مشهوری پس از فوت جناب ابوطالب می‌فرمایند: «ما نالت منی قریش شیئاً أكرههُ حتّى مات ابوطالب؛ تا ابوطالب زنده بود، هرگز کافران قریش به من مکروهی نمی‌توانستند رسانیدن.»^۱ و اهل سنت به دلیل نبود اسنادی در ایمان آوردن او، ایمانش را به کل انکار می‌کنند؛ البته بین شیعیان هم در زمان ایمان آوردن ابوطالب اختلاف است. برخی او را از اولین مؤمنینی می‌دانند که از دین حنیف به اسلام مشرف شده، برخی قبول اسلام او را در چند سال پس از بعثت می‌پذیرند و گروهی هم معتقدند که جناب ابوطالب در لحظات آخر عمر و نزدیک به وفاتشان ایمان آوردند. به هر حال، این مسئله در تاریخ همواره موافقان و مخالفان بسیار داشته است. چنین اختلافی از تاریخ به ادبیات هم کشیده شده و در بین ادبا و شعرا هم وجود داشته است:

در همایون‌نامه، شاعر به صورت تلویحی، ایمان ابوطالب علیه السلام در آغاز بعثت را به دست امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پذیرد؛ البته به نظر می‌رسد که ابیاتی از این بخش کتاب، افتاده باشد؛ چراکه مکالمه امیرالمؤمنین علیه السلام با پدرش، نیمه‌کاره رها می‌شود و بی‌مقدمه از ابوجهل سخن به میان می‌آید که اساساً وصله ناجور است:

محمد به بوطالب سرفراز
بگفت آن حکایت نپوشید راز
ابوطالبش گفت کای رهنمون
نیایم من از کیش جدم برون

پیمبرز نزدیک او دورگشت
درونش چو خورشید پرنورگشت
بر میربوطالب آمد علی
سخن گفت با باب خویش از یلی
بدوگفت بوطالب سرفراز
که از من میوشان در این پرده راز
محمد همه راست گوید سخن
به گفتار او ای پسر کارکن...^۲
اما در همین کتاب، وقتی به شعب ابی طالب و محاصره مؤمنین می‌رسیم، شاعر از وفات ابوطالب هم سخن به میان می‌آورد. در این بخش، پیامبر صلی الله علیه و آله باز هم اسلام را به عموی خود، ابوطالب عرضه می‌دارد؛ ولی این بار، ابوجهل مانع این کار می‌شود. این روایت بسیار به روایت مشهور اهل سنت درباره ایمان ابوطالب نزدیک است:

در آن ماه بوطالب نامدار
بیفتاد بر بستر مرگبار
رسول خدا رفت روزی برش
پرسید از آن پس که شد غم خورش
پس آن‌گه بدوگفت ایمان بیار
که تنگ است کارتوای نامدار
به توحید بگشای بسته‌زبان
ببرنام آن خالق مهربان
همی خواست آن مرد فرزانه گفت
ابوجهل ملعون در آن دم نهفت^۳
در ماجرای یکی از وساطت‌های ابوطالب بین پیامبر صلی الله علیه و آله و کفار، پیامبر صلی الله علیه و آله که احساس می‌کند عمویش، دست از حمایت برداشته، محزون می‌شود و وقتی ابوطالب از سوء تفاهم پیش آمده مطلع می‌گردد، چنین می‌گوید:
ابوطالب گفت: «ای پسر! تو فرمان خدای عزوجل بجای آر که او خود نصرت دهد!»^۴

۲. رجّاجی ۱۱۹.

۳. رجّاجی ۱۵۰.

۴. مجلس در قصه رسول ۵۲.

۱. همدانی ۴۱۳.

اما در جای جای تاریخ ادبیات، ایمان عملی ابوطالب را می‌توانیم ببینیم.
خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

منم بارتو درکاری که خواهی
نخواهم غیر توفیق الهی^۱
و تصریح به ایمان آوردن ابوطالب:

ابوطالب شد آگه زین حکایت
شبش روشن شد از نور هدایت^۲
ابوطالب مشرف شد به اسلام
سعادت‌مند باشد فرخ انجام^۳
در اینجا به تقدّم ابوطالب رضی الله عنه نسبت به صحابه در ایمان اشاره می‌کند:

ابوطالب که در دین گشت مایل
صحابه بیشتر بودند غافل
نبود آن پاک‌کیش از جمع کفار
که بهر او شود این نقد ایشار^۴
کنند از آمنه راوی روایت
که چون بوطالب آن صاحب ولایت
به سوی شام رفت و باز آمد
به بت ساز و به بت ناساز آمد
نظر از لات و عزّی بسته می‌بود
به جز حق از همه وارسته می‌بود^۵

در کشف‌المحجوب هم در مورد ایمان ابوطالب که البته نوعی ردّ این ایمان محسوب می‌شود، در بابّ فی فرق فرقههم و مذاهبهم و آیاتهم و مقاماتهم و حکایاتهم، چنین آمده است: و از مخلوقان کس را قدرت آن نیست که کسی را به خدای رساند. مستدل از ابوطالب عاقل‌تر نباشد و دلیل از محمد صلی الله علیه و آله بزرگتر نه! چون جریان حکم ابوطالب بر شقاوت بود، دلالت محمد صلی الله علیه و آله وی را سود نداشت.^۶
مولوی هم در دفتر ششم مثنوی ایمان ابوطالب را رد می‌کند:

خود یکی بوطالب آن عم رسول
می نمودش شنعه عربان مهول^۷
نظامی هم بر پایه اعتقاد جبرگرای خود، در شرف‌نامه و مخزن الاسرار، چنین می‌نویسد:
گهی با چنان گوهر خانه خیز
چو بوطالبی را کنی سنگ ریز^۸
ز آتش دوزخ که چنان غالبست
بوی نبی شحنه بوطالبست^۹

✿ ماجرای جامی

اما یکی از بحث برانگیزترین مواضع حضور جناب ابوطالب رضی الله عنه در ادبیات فارسی، بیتی از جامی است. این بیت متهورانه از جامی که در آن با گستاخی نسبت به جناب ابوطالب رضی الله عنه سخن گفته شده، واکنش بسیاری از علمای سنی و شیعه را برانگیخته است. علی اصغر حکمت در کتاب «احوال

۱. نظام استرآبادی ۷۸۸.
۲. نظام استرآبادی ۷۸۹.
۳. نظام استرآبادی ۷۹۹.
۴. نظام استرآبادی ۸۰۰.
۵. حیرتی ۴۰.
۶. هجویری ۳۹۴.
۷. مولوی ۹۱۴.
۸. نظامی ۹۱۳.
۹. نظامی ۵۳.



و آثار جامی»، در مورد این بیت خاص چنین می‌گوید:
در سلسله‌الذهب جامی را قطعه‌ای است در انکار ایمان
ابوطالب عم نبی ﷺ که بر خلاف عقائد شیعیان او را کافر
و هالک دانسته و استشهاد نموده بر اثبات فساد عقیده
«آنان که فرعی از شجره طیبه رسالت بوده‌اند؛ ولی به میوه
ایمان آراسته نشدند و از این رو ابوطالب را با بولهب فرق و
اختلافی نیست.»^۱

علاّمه قزوینی هم در نامه‌ای به علی اصغر حکمت، پیرو
چاپ همین نکته در کتابش، مواضع تندى را در مورد این
بیت جامی اتخاذ کرده است:

«اینجانب همیشه از اول جوانی تاکنون خیال می‌کردم
که با وجود اینکه جامی به عقیده اکثر فضلا خاتمه شعرای
بزرگ فارسی‌زبان محسوب است، چرا دیوان کامل او
تاکنون در ایران به چاپ نرسیده است و چرا مردم آن
اهمیتی را که به این شاعر بزرگ فاضل عالم دانشمند
بایستی بدهند، تاکنون نداده‌اند و چرا آن شهرتی را که
لایق مقام شامخ فضل و دانش او و رتبه بسیار عالی شعرو
شاعری اوست، هنوز جامی در میان ایرانیان احراز نکرده
است؟ حدس می‌زدم که علت آن، معلول چند علت
بوده است: یکی آنکه دانشمند محل گفت‌وگوی ما بسیار
متعصب بوده است. وی در سرتاسر کتب خود از نظم و نثر
هرجا موقعی می‌دیده و فرصتی به دست می‌آورده، از طعن
و ذمّ و قدح در حقّ شیعه کوتاهی نمی‌کرده؛ از یک طرف
ادعای محبت حضرت امیر و اهل بیت علیهم السلام را می‌نماید
و از طرف دیگر و (این از اعجاب عجایب است) می‌بینید
که جامی در حقّ پدر همین حضرت امیر علیهم السلام، ابوطالب
به بهانه آنکه وی (به عقیده اکثر اهل سنت و جماعت)، به
حضرت رسول ﷺ ایمان نیاورده بوده، ابیات شنیع ذیل
را ساخته است:

نسبت جان و دل چو باشد سست

نسبت آب و گل چه سود درست

بود بوطالب آن تهی ز طلب
مرنبی را عم و علی را اب
خویش نزدیک بود با ایشان
نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نسبش

شد مقرر در سقر چو بولهبش
فرض کنیم که ابوطالب به حضرت رسول ایمان نیاورده
بوده است، آخر ادب و حیا و شرم و عفت لسان کجا رفت و
آیا این الفاظ هیچ مصداق خارجی ندارند؟ آیا انسان خجالت
نمی‌کشد که به شخص بزرگ معروفی بگوید: من تو را دوست
می‌دارم و محترم می‌دارم؛ حیف که پدرت مقرّش در سقر
است؟ به همین مناسبت شهرت جامی در تعصب بوده که
قاضی میرحسین میبدی که خود اهل سنت و شافعی بوده؛
ولی متعصب نبوده، قطعه ذیل را در حقّ جامی گفته:

آن امام بحقّ ولیّ خدا
اسدالله غالبش نامی
دوکس او را به جان بیاززدند
یکی از ابله‌هی یکی خامی
هر دورا نام عبد رحمان است
آن یکی ملجم این یکی جامی^۲

✿ معراج

در بیان داستان معراج هم روایتی است بر این اساس که
پیامبر ﷺ در معراج، انواری را مشاهده می‌کند و وقتی از
جبرئیل، ماهیت آن انوار را سؤال می‌کند، پاسخ این فرشته
الهی بسیار جالب است. آن چند نور، هر کدام به عنوان
یکی از اقربای درگذشته پیامبر ﷺ معرفی می‌شوند که در
آن میان، نام جناب ابوطالب علیهم السلام هم به چشم می‌خورد.
حیرتی هم در کتاب خود از این روایت استفاده کرده است:

ز بوطالب بود آن نور دیگر

که عمّ توست ای سالار و سرور^۳

۱. ارموری، ۱۹۹-۱۹۵.

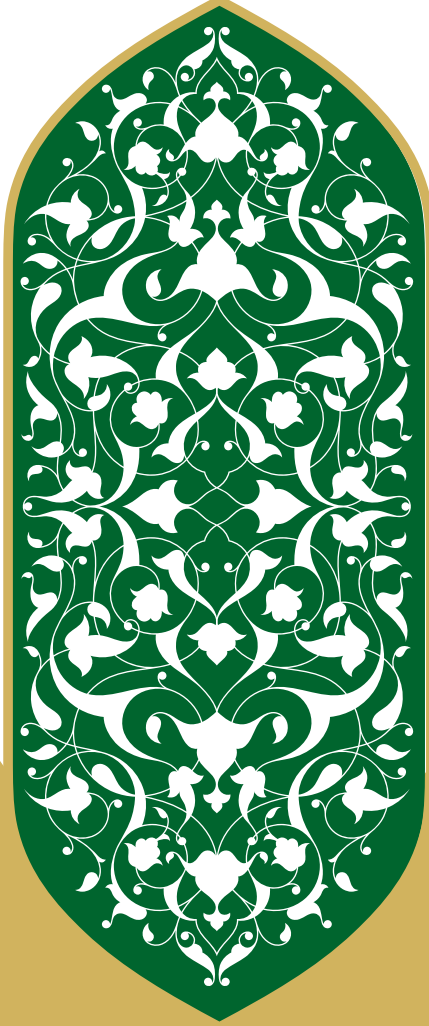
۲. حیرتی، ۳۷۴.

۱. حکمت، ۱۴۲.

منابع

۱. استرآبادی، نظام‌الدین. دیوان نظام استرآبادی، تصحیح ابراهیمی، شایسته و بیک‌وردی‌لو، مرضیه، چاپ اول ۱۳۹۱، تهران، مجلس؛
۲. الهامی کرمانشاهی، احمدین رستم، دیوان الهامی کرمانشاهی، تصحیح: اسلام‌پناه، امید، چاپ اول ۱۳۷۰، تهران، میراث مکتوب؛
۳. حیرتی، تقی‌الدین محمد، کتیب معجزات، تصحیح: بیگ‌باباپور، یوسف، چاپ اول ۱۳۹۴، تهران، مجلس؛
۴. ربیع، علی‌نامه، تصحیح بیات، رضا و غلامی، ابوالفضل، چاپ اول ۱۳۸۹، تهران، میراث مکتوب؛
۵. زجاجی، همایون‌نامه (تاریخ منظوم)، تصحیح: پیرنیا، علی، چاپ اول ۱۳۹۱، تهران، میراث مکتوب؛
۶. دیوان سلیمی تونی، تصحیح: رستاخیز، سیدعباس، چاپ اول ۱۳۹۰، تهران، مجلس؛
۷. صحبت لاری، محمدباقر، رونق انجمن (مختارنامه)، چاپ اول ۱۳۹۲، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی؛
۸. دیوان کمال غیاث شیرازی، تصحیح: کیانی، محسن و بهشتی شیراز، احمد، چاپ اول ۱۳۹۰، تهران، مجلس؛
۹. فدائی کرآزی، ملا محمد اسماعیل، تصحیح: فدایی، غلامرضا و سلیمانی آشتیانی، مهدی، چاپ اول ۱۳۹۳، تهران، مجلس؛
۱۰. گردیزی، ابوسعید، زین‌الخبار، تصحیح: رضازاده ملک، رحیم، چاپ اول ۱۳۸۴، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی؛
۱۱. مولوی، جلال‌الدین بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح: سروش، عبدالکریم، چاپ هشتم ۱۳۸۵، علمی فرهنگی؛
۱۲. مؤلف ناشناخته، مجلس در قصه رسول، تصحیح: پارسانسب، محمد، چاپ اول ۱۳۹۰، میراث مکتوب؛
۱۳. ناسخ ترک، عباس، دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل والصفین والنهروان، تصحیح: امامی، صابر، چاپ اول ۱۳۹۱، تهران، مجلس؛
۱۴. کلیات نظامی گنجوی، مطابق نسخه وحید دستگردی، چاپ اول ۱۳۷۲، نگاه..
۱۵. همدانی، رفیع‌الدین، سیرت رسول الله ﷺ، تصحیح: مهدوی، اصغر، بنیاد فرهنگ.





گفت و گو



بزرگمردی از تبار پاکان

گفت‌وگو با آیت‌الله سید میرتقی حسینی گرگانی

مقدمه

ابوطالب عليه السلام وصی «عبدالمطلب» و بزرگترین حامی پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله بود. تاریخ زندگی او سراسر پر از افتخارات بی نظیر است. مردی که به حق، پناهگاه دردمندان و محرومان بود. ایثار و اخلاص در وجود او تجسم پیدا کرده بود. ابرمردی که «تاریخ»، فداکاری و استقامتهای وی را در کسی جز در فرزندش «امیرالمؤمنین» سراغ ندارد!! چنان که دانشمند «اهل سنت»، ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه می نویسد: ابوطالب و پدرش «عبدالمطلب» بزرگ «قریش» و امیر و سرور «مکه معظمه» بودند. آیت الله حاج سید میرتقی حسینی گرگانی در این گفتار به بررسی جایگاه و منزلت حضرت عبدالمطلب و ابوطالب بر اساس روایات تاریخی و احادیث معصومین پرداخته است.



✦ آغاز سخن

روایاتی از پیامبر اکرم ص در مورد جناب عبدالمطلب و جناب ابوطالب وجود دارد. مضمون این روایات را وجود مبارک حضرت امام صادق و امام رضا ع بیان می‌کنند. مرحوم شیخ صدوق ع در خصال باب خمسه و در عیون اخبارالرضا ع، مرحوم شیخ حر عاملی ع در وسائل الشیعه و نیز مرحوم شیخ صدوق ع در من لایحضره الفقیه مضمون این روایات را نقل می‌کنند که بسیار عجیب است. پیامبر اکرم ص در وصیتی که به علی بن ابی طالب ع دارند، می‌فرمایند:

حضرت عبدالمطلب ع سنت‌هایی داشتند که فرموده‌اند: «قد اجراها الله له فی الإسلام». سنت به معنای طریقه، روش یا قانون است؛ یعنی ایشان قانون‌هایی را در جامعه پیاده می‌کردند که دین اسلام نیز آن قانون‌ها را امضاء و تثبیت کرده است.

ترجمه این روایت را که از خصال مرحوم شیخ صدوق ع نقل می‌کنم، مرحوم کمره‌ای ع ترجمه و شرح آن را انجام داده است که ترجمه خوبی است و علاوه بر ترجمه، هرجا لازم بوده، اشاره و تفسیر نیز دارد. وجود مبارک پیامبر خدا ص در وصیت به امیرالمؤمنین ع فرمودند: «يَا عَلِيُّ إِنَّ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ ع سَرٌّ فِي الْجَاهِلِيَّةِ خَمْسٌ سُنَنٍ أَجْرَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ فِي الْإِسْلَامِ»؛ پنج قانون در زمان جاهلیت از حضرت عبدالمطلب ع باقی مانده که خداوند متعال آن را در اسلام پذیرفت؛ اول اینکه زن‌های پدران را بر پسران حرام کرد. در جاهلیت پسر می‌توانست، کنیز و همسر پدر را بعد از وفات او به همسری بگیرد؛ اما جناب عبدالمطلب ع اجازه این کار را نمی‌داد و اسلام هم همین کار را ادامه داد که آیه شریفه ۲۲ از سوره مبارکه نساء به این مطلب اشاره دارد ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾. دوم خمس از گنجی را که پیدا می‌کرد، در راه خدا می‌دادند و خداوند متعال نیز در آیه شریفه ۴۱ از سوره مبارکه انفال این سنت را امضاء کرده است؛ ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ﴾. سومین سنت

حضرت عبدالمطلب ع این بود که وقتی چاه زمزم را حفر کردند، ایشان را به عنوان سقایةالحاج نامیدند. خداوند متعال هم، در آیه ۱۹ سوره توبه، همین عنوان سقایةالحاج را مطرح فرموده است. سنت چهارم نیز این است که ایشان دیه قتل را یکصد شتر قرار داد که در اسلام امضاء شد. سنت پنجم نیز طواف است؛ مشرکین برای طواف، تعدادی مشخص نکرده بودند؛ اما حضرت عبدالمطلب ع طواف خانه خدا را هفت شوط (دور) قرار داد که اسلام نیز همین تعداد را امضاء فرموده است. حضرت رسول ص فرمودند: ای علی! عبدالمطلب گوشت‌های دام را با چوبه‌های تیر قرعه نمی‌زد و با شرط‌بندی تقسیم نمی‌کرد؛ در حالی که در جاهلیت بحث انصاب و ازلام (بت‌ها و قمار با چوبه‌های تیر) در مورد بت‌ها مطرح بود؛ ضمن اینکه ایشان بت نمی‌پرستید و برای بت‌ها قربانی نمی‌کرد و از گوشت قربانی برای بت‌ها تناول نمی‌فرمود؛ همچنین ایشان می‌فرمود: من به دین پدرم ابراهیم ع باقی هستم که قرآن کریم آن

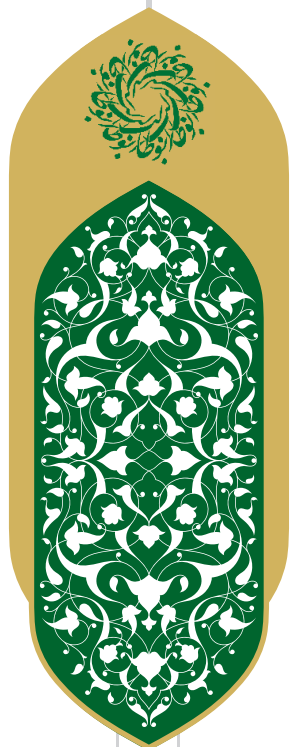
را دین حنیف نامیده است. در ترجمه خصال جلد اول صفحه ۲۸۰، حدیث هشتماد و سوم در باب
 خمه آمده است؛ وجود مبارک رسول الله ﷺ در مورد حضرت عبدالمطلب ﷺ فرمودند: «ان الله
 یبعث جدی عبدالمطلب أمة واحدة فی هیئة الأنبیاء وذی الملوک». قرآن کریم حضرت ابراهیم ﷺ را «امة
 واحدة» بیان کرده است، پیامبر اکرم ﷺ نیز در مورد حضرت عبدالمطلب ﷺ فرمودند: «امة واحدة»
 و در روایات نیز در مورد امام حسین ﷺ عبارت «امة واحدة» آمده است. اینجا چه تناسبی وجود
 دارد و این چه شخصیتی است که از یک طرف امت واحده همچون ابراهیم ﷺ و از طرف دیگر امت
 واحده همچون امام حسین ﷺ است؟! التفات دارید که وجود مبارک پیامبر اکرم ﷺ نیز قصد ندارند،
 حضرت عبدالمطلب ﷺ را بالاتر از جایگاه واقعی خودشان بیان کنند.

این مطلب را یعقوبی در صفحه ۱۴ تاریخش بیان کرده است؛ در رابطه با حضرت عبدالمطلب ﷺ
 همین مقدار کافی است. این شخصیت با این درجه صاحب ۱۰ پسر است. یکی از آنها پدر پیامبر اکرم ﷺ
 یعنی جناب عبدالله ﷺ است که از دنیا رفته است. فوت ایشان چه قبل از تولد پیامبر اکرم ﷺ و چه
 بعد از تولد ایشان باشد، چنان چه بیشتر معتقدند، قبل از تولد پیامبر اکرم ﷺ پدرشان از دنیا رفته
 است. پیامبر اکرم ﷺ تا هشت سالگی با جناب عبدالمطلب ﷺ زندگی کردند، بعد از آن نیز تربیت و
 سرپرستی ایشان بر عهده جناب ابوطالب ﷺ قرار گرفت. بنا بر نقلی حضرت عبدالمطلب ﷺ در بستر
 احتضار پسران خود را در اطراف خود جمع کرد و سفارش‌هایی بیان فرمود؛ از جمله مسائلی که ایشان
 روی آن تأکید داشت، کفالت و سرپرستی و حمایت از پیامبر اکرم ﷺ بود؛ چراکه بنا بر نقل جناب
 ابوطالب ﷺ این طور به ایشان سفارش کرد که این فرزند من به نبوت خواهد رسید. ای ابوطالب! از
 او حمایت کن و به او ایمان بیاور! این مسئله عجیبی است. جناب ابوطالب ﷺ با چنین شناختی،
 می‌خواهند از پیامبر اکرم ﷺ کفالت کنند. حضرت عبدالمطلب ﷺ یک بار حضرت ابوطالب ﷺ را
 فراخوانده و فرمودند: ای فرزندم! کفالت برادرزاده‌ات را از طرف من بپذیر و من این را به تو سفارش
 می‌کنم؛ چراکه تو شیخ قبیله و عاقل آنها هستی و کسی هستی که دارای فکر و اندیشه هستی! سپس
 حضرت ابوطالب ﷺ پاسخی را عنوان می‌کنند که به نظر بنده ارزنده است.

مسعودی می‌نویسد: عبدالمطلب ﷺ به فرزندانش سفارش می‌کرد که صلح انجام دهند و
 به فقرا و مستمندان طعام دهند و ترغیب و ترهیب (ترسانند) به برخی از کارها داشتند و مسئله معاد
 و نشور در قیامت را گوشزد می‌کردند. سقاییت و وفادت را به فرزندش عبدمناف (ابوطالب) سپردند و
 درباره پیامبر خدا ﷺ وصیت و سفارش نمودند.^۱

✿ حضرت ابوطالب ﷺ در نگاه پدر

برای شناخت شخصیت حضرت ابوطالب ﷺ باید به سخنان پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ
 توجه کنیم و ببینیم، پدرشان حضرت عبدالمطلب ﷺ چه مطالبی را در مورد فرزندشان بیان
 کرده‌اند. کسانی که در رجال کار کرده‌اند: مانند ابن حجر، ابن اثیر و ابن کثیر و دیگران، کلماتی را از حضرت



ابوطالب ع پیامبر اکرم ص را همراه خود برای سفر تجاری به شام برد؟ ممکن است بگویند، قصد داشته است تجارت را به ایشان آموزش بدهد؛ اما از مضمون برخی کلمات مطلب دیگری به دست می آید.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «الاصابه فی تمییز الصحابه»، به مناسبت، مطالبی راجع به جناب ابوطالب ع می آورد. می دانیم که اهل تسنن حضرت ابوطالب ع را صحابی نمی دانند؛ مگر به این تعریف که هر کسی پیامبر ص را در مکه دیده است، چه ایمان آورده باشد و چه ایمان نیاورده باشد او از صحابی است؛ لذا ایشان را صحابی نمی دانند؛ اما به مناسبت امیرالمؤمنین ع از ایشان مطالبی نقل کرده است؛ حضرت ابوطالب ع در منزلشان مکانی را برای خوابیدن پیامبر ص قرار داده بود. در نیمه های شب ایشان جای خواب پیامبر ص را در کنار خودش قرار می داد و فرزندش علی ع را به جای ایشان می خواباند. آن قدر این مسئله تکرار شد که امیرالمؤمنین ع این مطلب را از پدرش سؤال کردند. پاسخ حضرت ابوطالب ع حاکی از عشق و علاقه و محبت سرشارش نسبت به پیامبر اکرم ص است؛ به طوری که ایشان را از خود جدا نمی کردند و هر جایی که می رفت ایشان را با خود همراه می کرد.

وقتی پیامبر ص به مقام نبوت رسیدند، در منزل ام هانی دختر جناب ابوطالب ع مسئله معراج مطرح شد. حضرت ابوطالب و همسر و فرزندان ایشان، همگی با پیامبر اکرم ص ارتباط عجیبی داشتند. وقتی پیامبر اکرم ص به معراج رفتند، یکباره دیدند که ایشان ناپدید شده اند. این خبر به حضرت ابوطالب ع می رسد، ایشان شمشیر به دست می گیرد و بیش از دویست نفر از بنی عبدالمطلب را صدا می زند و می فرماید: همگی شمشیرهایتان را به دست بگیرید و هر کدام در کنار یکی از قریش بنشینید! اگر دیدید من با پیامبر ص هستم، شمشیرها را غلاف کنید؛ اما اگر دیدید، من آمدم و پیامبر ص همراه من نیست، بدون توقف هر کدام سریکی از قریش را بزیند؛ یعنی به نوعی تمامی قریش را از بین ببرید. در این مسئله جناب ابوطالب ع

عبدالمطلب ع راجع به حضرت ابوطالب ع نقل کرده اند که بسیار جالب است. در روز قیامت که انسان ها محشور می شوند، صف بندی هایی وجود دارد که با صف بندی های دنیوی متفاوت است. آنجا برخی ویژگی ها مد نظر قرار می گیرد که در این دنیا مد نظر نیستند؛ به عنوان مثال، عده ای در صف انبیاء قرار می گیرند، عده ای در صف اولیاء یا در صف علما قرار می گیرند، صفوف متعدد در آنجا برقرار است. بیان می کنند که جناب عبدالمطلب ع در صف انبیاء قرار می گیرند و این مسئله بسیار عجیبی است. شخصی که به حسب ظاهر پیامبر نیست؛ اما در محشر در صف پیامبران قرار می گیرد و در زوئی انبیاء است. از اینجا متوجه می شویم، میان ایشان و پیامبران ص یک نوع ارتباط و هماهنگی وجود دارد. پیامبران یک نحوه ارتباط معنوی با خداوند دارند که در ضمن آن وحی و مسائل مربوط به هدایت بشر وجود دارد. ایشان چه کار کرده اند که در لقب ایشان می گویند حلیم، حکیم، عالم. افرادی نظیر ابولهب نیز فرزند جناب عبدالمطلب ع هستند؛ اما قرآن او را مورد لعن و نفرین قرار داده و می فرماید «تبت ید ابی لهب و تب».

✿ ابوطالب ع و سرپرستی پیامبر ص

حضرت ابوطالب ع در جواب پدرشان درباره نگهداری از پیامبر ص این طور پاسخ می دهد: «لا توصنی بلایم و واجب؛ اینی سمعت أعجب العجائب»؛ «من را به دستوری که لازم و واجب است، سفارش نکن!» (وجوب حکم عقلی و لازم حکم شرعی)؛ یعنی مرا به راهی سفارش نکن که هم عقل و هم دین آن را لازم می داند. «من شگفت آورتر از این مسائل را دیده ام». «من کل حبر عالم و کاتب / بانّ بحمد الله قول الراهب»؛ «از هر کسی که اهل فکر و اندیشه و قلم است، شنیده ام / بحمد الله قول راهب را شنیده ام» که وقتی پیامبر اکرم ص در سن هشت یا نه سالگی بودند، بعد از وفات حضرت عبدالمطلب ع، فرزندش حضرت ابوطالب ع پیامبر اکرم ص را همراه خود به مسافرت برد و با آن راهب دیدار کردند. سؤال این است که چرا حضرت

نگران است که پیامبر اکرم ﷺ چه شده است؟ وقتی پیامبر ﷺ برگشتند، ایشان آرام شد. این طور حمایت‌ها را نمی‌توان با سفارش جناب عبدالمطلب و ارتباط عمو و برادرزادگی مرتبط دانست و مسئله، بالاتر از این مسائل است. ایشان علاوه بر اینکه عموی پیامبر ﷺ بود، عاشق ایشان هم بود و جاننش به جان پیامبر ﷺ بسته بوده و لذا از ایشان یاری و حمایت می‌کرد. قریش چندبار نزد ابوطالب ﷺ آمدند و گفتند: برادرزاده تو، پدران ما را سفیه می‌خواند. چندبار ابوطالب با نرمی آنها را رد کرد؛ اما یک بار آنها ابوطالب را تهدید کردند. اینجا کار برای جناب ابوطالب سخت شد. مرحوم سیدعلیخان کبیر در «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ بر ایشان وارد شدند. جناب ابوطالب عرض کرد: آقا جان! من دیگر توان ندارم؛ چراکه فشار زیادی به من وارد کرده‌اند. پیامبر ﷺ به گریه افتادند و فرمودند: عمو جان! به قریش بگویید: اگر آفتاب را به دست راست من و ماه را به دست چپ من بدهند، من از این کار دست بر نمی‌دارم یا خداوند من را یاری می‌کند و یا کشته می‌شوم! بعد مشغول خروج از خانه شدند که جناب ابوطالب ﷺ طاقت نیاورد و گفت: اقبل الیَّ!! ای برادرزاده عزیزم! من تا جان و توان دارم، دست از حمایت تو بر نمی‌دارم! پیامبر اکرم ﷺ خوشحال شدند. این مسئله را ایشان در شعب ابوطالب ﷺ اثبات کرد. قریش تحریمی را نوشتند و هشتاد نفر از سران قریش مانند ابوسفیان، ابوجهل و... آن را امضاء کردند که کسی حق ندارد، به بنی‌هاشم و بنی‌عبدالمطلب زن بدهد، با آنها معامله کند، به آنها چیزی بدهد و... آن قدر فشار آوردند که پیامبر ﷺ و مسلمانان به شعب ابی‌طالب رفتند و سختی‌ها و گرسنگی‌های زیادی را در مدت چند سال تحمل کردند. در برخی از کلمات دارد که ابوطالب ﷺ به یکی از دامادهاش که همسر عاتکه است، گفت: شما از خوراک و پوشاک برخوردار هستید؛ در حالی که بچه‌های ما غذا و لباس ندارند! اینجا است که جناب خدیجه کبری ﷺ هر چه سرمایه داشتند، فدا کردند. در این حال خداوند به موربانه‌ها مأموریت داد تا تحریم‌نامه‌ای را که نوشته و در میان کعبه گذاشته‌اند، بخورند و تنها ذکر «الله» را باقی گذاشتند. جبرئیل آمد و مطلب را به پیامبر ﷺ گزارش داد. جناب ابوطالب این مطلب را به قریش گفت و بررسی کردند و مطلب مشخص شد. در این حالت عده‌ای ایمان آوردند؛ اما عده‌ای هم گفتند: این سحراست و محمد ﷺ ساحری ماهر است.

✦ حمایت‌های حضرت ابوطالب ﷺ از پیامبر اکرم ﷺ

گاهی به نظر می‌رسد جناب ابوطالب ﷺ به این دلیل از پیامبر اکرم ﷺ حمایت می‌کرد که برادرزاده ایشان بوده‌اند و با جناب عبدالله ﷺ، پدر پیامبر اکرم ﷺ، از یک مادر هستند که ایشان از قبیله بنی‌مخزوم بوده‌اند و سایر عموهای پیامبر مانند: ابولهب عموی ابوبنی پیامبر اکرم نیستند؛ اما این کفالت به این جهت نیست؛ بلکه حضرت عبدالمطلب ﷺ اوصاف و ویژگی‌هایی را که برخی به آن اشاره کرده‌اند، در جناب ابوطالب ﷺ دیده است و به این جهت کفالت پیامبر اکرم ﷺ را به ایشان سپرد؛ کما اینکه حضرت ابوطالب ﷺ در سخت‌ترین شرایط در کنار پیامبر اکرم ﷺ ایستاد و یک گام عقب ننشست. سؤال اینجا است که چرا ایشان یک گام عقب نرفتند؟ اولاً اولین شخصی که به پیامبر اکرم ﷺ ایمان آورد، فرزند حضرت ابوطالب ﷺ هست، دوم اینکه





ایشان علاوه بر اینکه عموی پیامبر ﷺ بود، عاشق ایشان هم بود و جانش به جان پیامبر ﷺ بسته بوده و لذا از ایشان یاری و حمایت می‌کرد. قریش چندبار نزد ابوطالب ﷺ آمدند و گفتند: برادرزاده تو، پدران ما را سفیه می‌خواند. چندبار ابوطالب با نرمی آنها را رد کرد؛ اما یک بار آنها ابوطالب را تهدید کردند. اینجا کار برای جناب ابوطالب سخت شد. مرحوم سیدعلیخان کبیر در «الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة» نقل می‌کند که پیامبر اکرم ﷺ بر ایشان وارد شدند. جناب ابوطالب عرض کرد: آقا جان! من دیگر توان ندارم؛ چراکه فشار زیادی به من وارد کرده‌اند. پیامبر ﷺ به گریه افتادند و فرمودند: عمو جان! به قریش بگویند: اگر آفتاب را به دست راست من و ماه را به دست چپ من بدهند، من از این کار دست بر نمی‌دارم یا خداوند من را یاری می‌کند و یا کشته می‌شوم! بعد مشغول خروج از خانه شدند که جناب ابوطالب ﷺ طاقت نیاورد و گفت: اقبل الیّ!! ای برادرزاده عزیزم! من تا جان و توان دارم، دست از حمایت تو بر نمی‌دارم!

وقتی حضرت ابوطالب ﷺ وارد مسجد الحرام شد و دید پیامبر اکرم ﷺ نماز می‌خوانند و علی بن ابی طالب ﷺ در طرف راست ایشان به تنهایی قرار دارند؛ البته گاهی حضرت خدیجه ﷺ نیز پشت سر پیامبر ﷺ قرار می‌گرفتند. در این حال ابوطالب به جعفر طیار فرمود: فرزندم! تو در جانب چپ بایست و نماز بگذار. این مطلب عجیبی است؛ یعنی ایشان دو فرزند خود را فدای پیامبر ﷺ کرده و مایه تقویت ایشان قرار می‌دهد؛ چراکه ایشان شیخ قریش و سید قریش و رئیس مکه و شیخ الابطح و سیدالبطحاء است و از جایگاه اجتماعی خود برای حمایت از پیامبر اکرم ﷺ استفاده می‌کند. چرا این القاب را به ایشان دادند؟ امیرالمؤمنین امام علی ﷺ فرمودند: در دنیا ی عرب کسی به ریاست و سیادت و آقایی قبیله نرسید مگر با سرمایه مادی، (امروزه نیز پول قدرت می‌آورد)؛ اما ایشان می‌فرمایند: تنها کسی که سیادت و ریاست قبیله را در فقر مالی به دست آورد، پدر من ابوطالب ﷺ است. این به چه دلیل است؟ ایشان می‌فرمایند: «لصداقته لا لماله»؛ چراکه مردم مکه حضرت ابوطالب ﷺ را فردی صدیق و راستگو می‌دانستند؛ انسانی که صاحب تجربه است، راستگو نیز هست.

مطلب سوم اینکه همسر حضرت ابوطالب ﷺ چندمین نفری است که به پیامبر ﷺ ایمان آورده‌اند؟ اهل تسنن معتقدند، ابوبکر اولین کسی است که ایمان آورده؛ چراکه می‌گویند: او اولین کسی است که درس بلوغ ایمان آورده و علی بن ابی طالب ﷺ درس بلوغ نبوده که ایمان آورده است؛ در حالی که اولین مؤمن به پیامبر ﷺ علی بن ابی طالب ﷺ و دومین نفر خدیجه کبری ﷺ است و مادر علی بن ابی طالب یازدهمین نفری است که به پیامبر ﷺ ایمان آورده است؛ یعنی در اوایل نبوت پیامبر اکرم ﷺ که ایشان دستوری مبنی بر اظهار نبوت نداشته‌اند. چطور می‌شود، همه خانواده‌اش به پیامبر ﷺ ایمان بیاورند، آن وقت گفته شود، خود او به پیامبر ﷺ ایمان نیاورده است؟! جای تعجب و شگفتی می‌باشد و عقلاً بدین فرد می‌خندند!!

✿ وصایا و سفارشات حضرت ابوطالب ﷺ

وصایا و سفارش‌های ابوطالب ﷺ حاکی از درایت و سیادت و سیاست وی دارند؛ مثلاً در هنگام وفات و احتضار، فرزندان عبدالمطلب ﷺ را خواست و به آنان چنین گفت: مدام در خیر هستید، اگر به سخنان محمد ﷺ گوش فرا دهید و از دستوراتش پیروی نمایید! پس اطاعت کنید یا رشادت یابید و بزرگی کنید!!

ای گروه بنی هاشم! اطاعت نمایید محمد ﷺ را او را تصدیق کنید تا رستگار و بلند مرتبه شوید.^۱ ابوطالب علیه السلام در احتضار و هنگام نزدیکی مرگ، سران قریش را جمع کرد و آنان را مورد سفارش خود قرارداد و گفت: قبيله و گروه قریش! شما برگزیدگان خدا هستيد از میان بندگان و قلب عرب می باشد! در میان شما آقای مطاع و پیشگامان در شجاعت وجود دارد... و شما را سفارش می کنم به تعظیم کعبه؛ چون که در این عمل رضایت پروردگار و قوام معیشت و مایه ثبات برتری شما و زندگیتان می باشد. صله رحم کنید و قطع رحم ننمایید؛ چون صله رحم موجب فراموشی أجل مرگ (یعنی عمر را طولانی می کند و مرگ را به عقب می اندازد) و سبب زیادی افراد شما می شود! ستمگری و عقوق والدین را ترک کنید؛ زیرا این دو امر مایه هلاکت و نابودی قرون پیش شما بودند! به دعوت کننده پاسخ دهید و سائل را محروم برنگردانید؛ چون شرف حیات و ممت در این دو می باشد. بر شما باد! به راستی در گفتار و ادای امانت؛ زیرا مایه دوستی و محبت در میان خاص و سبب بزرگی در بین عوام می گردد.

سفارش می کنم شما را نسبت به محمد ﷺ خیر و نیکی بخواهید؛ زیرا او امین در میان قریش است و راستگو در میان عرب و این سفارش، جامع تمام آنچه شما را بدان ها وصیت کردم، می باشد! برای اینکه دستوراتی را آورده که دل آن را پذیرفته و زبان آن را از ترس افتراق و درگیری انکار کرده است! سوگند به خدا! گویا می بینم. فقرای عرب و مردم اطراف و مستضعفان از مردم، دعوت او را اجابت و سخنان او را تصدیق می کنند و برنامه اش بزرگ می شمارند و مورد تعظیم خود قرار می دهند. در نتیجه رؤسای قریش و سنادید آنها، دنباله روی آنان می شوند! دوران آقای قریش رو به نابودی و ویرانی است و ضعفای عرب ارباب می شوند... ای گروه قریش! (محمد ﷺ) فرزند پدرتان می باشد. برای او دوست باشید و جزء حامیان حزب شوید! قسم به خدا! کسی با راه او نمی رود؛ مگر اینکه به رشد می رسد و کسی هدایت او را نمی پذیرد؛ جز اینکه به سعادت برسد. اگر برای من زمان زندگی بود و در أجل من تأخیر وجود داشت، بلایا و ناملایمات را از او دور می ساختم.^۲ تأمل در این وصیت پرفایده، شخص را به قدرت تفکر و سیادت و آقای و ایمان او به پیامبر ﷺ و برنامه های دینی رهنمون می سازد و حاکی از این است که ابوطالب علیه السلام در راه راست قدم برداشته و مردمان قریش را بدان دعوت می کند و از اخلاق اجتماعی و دینی بهره لازم را برده و آثار آنها را به خوبی چشیده است؛ لذا به مردمان خود وصیت می کند.

❁ دعای پیامبر ﷺ در وفات حضرت ابوطالب علیه السلام

مرحوم سید علی خان کبیر که عالمی حدیث شناس و والامقام است، حدیثی با سند صحیح نقل می کند و می فرماید: جبرئیل به پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «یا رسول الله! مات ناصرک»؛ ای پیامبر! یاورت از دنیا رفت. حضرت ابوطالب علیه السلام در سن ۸۶ سالگی یا ۹۰ سالگی از دنیا رفتند. پیامبر اکرم ﷺ با افسردگی چهار مرتبه روی گونه راست ایشان و سه مرتبه به گونه چپ ایشان دست می کشند و هنگام تشییع جنازه در جلو جمعیت حرکت می کنند و چند بار این طور عنوان می کنند: ای عمومی

۱. الغدير، ج ۷، ص ۳۶۷.

۲. الغدير، ج ۷، ص ۳۶۶.

خبری از شکنجه و هجرت نیست.

در زمان حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه نماز می‌خواندند و عده‌ای از قریش دستور دادند تا افرادی شکمبه شتری را که نحر کرده بودند، بر سر و صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بریزند!! ظاهراً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیلی ناراحت شدند و با همان وضعیت، نزد جناب ابوطالب علیه السلام رفتند. حضرت ابوطالب علیه السلام به همراه غلام خود حرکت کردند و به مسجد الحرام رفتند، شمشیر کشیدند و شروع به سرو صدا کردند. ایشان شیخ قبيله است و افراد در برابر ایشان عقب‌نشینی می‌کنند. ایشان به غلام خود دستور داد، شکمبه را به سر و صورت قریشیان بریزد! او این کار را کرد و قریش ترسیدند و قول دادند، دیگر چنین جسارتی نکنند. اینجا قدرت اجتماعی و شخصیت سیاسی حضرت ابوطالب علیه السلام مشخص می‌شود. بنا بر این می‌توانیم ایشان را از جایگاه شخصیت سیاسی و اجتماعی مورد مطالعه قرار بدهیم. ایشان با دست خالی و بدون پول و سرمایه، ریاست و زعامت قبيله بزرگی را که شاخه‌های فراوانی دارد، با وجود دشمنانی مانند ابوجهل، ابوسفیان و ابولهب و... برعهده داشت.

وقتی دستور رسید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوت خود را اظهار کند، ابتدا به فامیل خود اظهار کرد. این روایت را امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کنند که شیعه و سنی آن را ذکر کرده‌اند و البته طبری بخشی از آن را حذف کرده است. همچنین ابن هشام در سیره و ابن اثیر در تاریخ خودشان بخشی را حذف کرده‌اند و دیگران نیز آن را تحریف کرده‌اند. بحث آیه **﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾** است که آن را کامل ذکر نکرده است. چرا؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد، گوشتی تهیه و آبگوشتی فراهم کردند و قریش را دعوت کردند. وقتی غذا خوردند، پیامبر صلی الله علیه و آله خواستند، صحبت کنند که ابولهب اجازه نداد. دفعه دوم هم همین طور شد؛ اما بار سوم پیامبر صلی الله علیه و آله مطالب خودشان را بیان کردند. این بار وقتی ابولهب خواست، اجازه صحبت ندهد، حضرت ابوطالب علیه السلام به او گفتند: **«أعوذ! أعوذ! أعوذ!﴾** اینجا به معنای

من! مرا در کوچکی تربیت کردی و در دوران یتیمی کفالت و در دوران بزرگی یاری نمودی! **«جزاک الله عتی خیراً»**. این دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در حق حضرت ابوطالب علیه السلام است. بعد هم عنوان می‌کنند که تو به طور کامل در حق من صله رحم را بجای آوردی! خدای متعال به شما جزای خیر بدهد. بعد عنوان می‌کنند: **«فی هذه الأيام (عام الحزن)، در این سال، دو مصیبت بزرگ برای من اتفاق افتاده است؛ «لا أدري بأيهما أنا أشدّ جزعاً»؛ نمی‌دانم برای کدامیک بیشتر جزع کنم! مصیبت حضرت خدیجه کبری علیه السلام که جایگاه بزرگ و خدمات ارزشمندی دارد و یا مصیبت حضرت ابوطالب علیه السلام، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَدَنِي فِي أَرْبَعَةٍ»؛ خدای متعال شفاعت مرا در حق چهار نفر قبول فرموده‌اند: «فی أبی و أمی و عمی و أخ کان لی فی الجاهلیة» که مورد آخر عجیب است! در مورد پدرم و مادرم و عمومیم (حضرت ابوطالب) و برادری که در دوران جاهلیت داشتم. ایشان برادری یا خواهری ندارند؛ اما شخصی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را به عنوان برادر خود در دوران جاهلیت معرفی می‌کنند، چه ارتباطی با او داشته‌اند که او را در ردیف پدر و مادر و عمو قرار می‌دهند که از جنبه اخلاقی دارای درجه بالایی بوده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این طور در مورد او صحبت می‌کنند!؟**

✦ آشکار شدن نقش ابوطالب علیه السلام بعد از وفات

اگر بخواهیم جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام را ببینیم، باید به تاریخ بعد از وفات حضرت ابوطالب علیه السلام مراجعه کنیم تا ببینیم، بعد از ایشان قریش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یاران ایشان چه کردند. برخی از مؤمنین از ریشه‌های قریش بودند و به آنها کاری نداشتند؛ اما کسانی را که از قریش نبودند، تحت شکنجه قرار دادند؛ مانند جناب عمار و پدر و مادر ایشان و یا بلال حبشی و... اینها افرادی بودند که در مکه جزء بردگان بودند. وضع آن قدر مشکل بود که پیامبر صلی الله علیه و آله دستور دادند تا عده‌ای از مسلمانان به حبشه بروند؛ در حالی که در زمان حیات جناب ابوطالب علیه السلام



یک چشم نیست؛ چراکه چشم‌های او سالم بوده است. اینجا «أعور» به معنای کسی است که در میان پسران عبدالمطلب برادر و خواهر مادری ندارد. اگر حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می‌کند، به دلیل مناسبات فامیلی نیست؛ بلکه به دلیل عشق و ایمان و باور به پیامبر صلی الله علیه و آله است که باعث می‌شود، تمام سختی‌ها برای حضرت ابوطالب علیه السلام آسان شود و همه مشکلات را به جان بخرد. مرحوم ثقة الاسلام کلینی به سند صحیح در کافی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند: هنگامی که ابوطالب علیه السلام وفات یافت، جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! از مگه خارج شو! دیگر در آنجا ناصری برای تو نیست. قریش به پیامبر صلی الله علیه و آله هجوم آوردند. پس آن حضرت خارج شدند و به کوهی در مگه به اسم حجون فرار کردند.^۱

✦ سخنان دیگران در توصیف ابوطالب علیه السلام

به ثابت بن جابر شاعر معروف به تأیبط شرأ گفته شد: چه کسی سید و آقای عرب می‌باشد؟ پاسخ داد: خبرتان می‌کنم که سیدالعرب ابوطالب بن عبدالمطلب علیه السلام است.

و به احنف بن قیس تمیمی گفته شد: از کجا این حکمت‌ها را اقتباس نموده‌ای و این حلم و بردباری را یاد گرفته‌ای؟ گفت: از حکیم زمانش و حلیم دورانش؛ قیس بن عاصم منقری. به قیس بن عاصم گفته شد: حلم و بردباری چه کسی را دیده‌ای که این چنین دارای بردباری شده‌ای؟ و دانش چه کسی را دیده‌ای که این طوری آموخته‌ای؟ گفت: از حکیمی که حکمتش نابود نمی‌شود هرگز و آن شخص عبارت از اکثم بن صیفی تمیمی است. به اکثم گفته شد: از چه شخصیتی حکمت یاد گرفته‌ای؟ و نیز ریاست و حلم و بردباری و آقایی را؟ پاسخ داد: از حلیف حلم و ادب، سیدعجم و عرب جناب ابوطالب بن عبدالمطلب علیه السلام.^۲

سران قبایل قریش نزد ابوطالب علیه السلام آمدند برای اولتیماتوم و تهدید اظهارات خویش را چنین اظهار کردند: ای ابوطالب! تو در میان ما دارای سنی کامل و شرافت و منزلتی به سزا هستی! ما از تو درخواست کردیم که برادرزاده‌ات را از مخالفت ما بازداری؛ ولی بازداشتی...^۳

امیر ابوالفوارس شاعر گوید: در مجلس وزیر یحیی بن هبیره همراه با گروهی از شاعران و دانشوران حاضر بودم؛ از جمله آنان شیخ ابو محمد بن خَشَّاب لغت‌شناس و شیخ ابوالفرج ابن جوزی و غیر ایشان بودند. صحبت از شعرگفتن و اشعار حضرت ابوطالب بن عبدالمطلب علیه السلام به میان آمد. وزیر گفت: چقدر خوب بود، اگر از روی ایمان شعر می‌سرود. گفتم: سوگند به خدا از باب قریة الی الله، باید جوابش بدهم؛ پس گفتم: مولای من! از کجا می‌فرمایید که از روی ایمان و اعتقاد سروده نشده‌اند؟ گفت: اگر چنین بود، اظهار می‌داشت و مخفی نمی‌کرد. گفتم: اگر ایمانش را اظهار می‌کرد، دیگر برای پیامبر صلی الله علیه و آله ناصرو یاوری نبود. گفت: وزیر ساکت شد و دیگر شایسته ندید جواب دهد. (شاید جواب نداشت که ابراز کند).^۴

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۹؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۷.

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۴-۱۳۳.

۳. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۸۴.

۴. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۵.

❖ ظلم تاریخ در حق حضرت ابوطالب علیه السلام

تاریخ راجع به حضرت ابوطالب علیه السلام ظلم کرده است. این ظلم از جانب مورخان است. مورخان در صدر اسلام یا به دستور بنی امیه و یا به دستور بنی عباس کتاب نوشته اند. در صدر اسلام تا قرن سوم و چهارم هجری مورخی به عنوان مورخ شیعی نداریم. مرحوم شیخ مفید ارشاد را نوشت که از جمله کتب روایی است؛ اما یعقوبی که مشخص نیست، شیعه است یا سنی؟! مرحوم علامه حلیق در کتاب خلاصه الرجال، مسعودی را شیعه می داند؛ چراکه اثبات الوصیة و اثبات ولایت توسط ایشان نوشته شده که نشان دهنده شیعه بودن ایشان است؛ اما مروج الذهب او در این مسئله ایجاد تردید می کند؛ مگر اینکه به تعبیر آقای رسول جعفریان، شیعی کوفی است و تنها محبت و تمایلی نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام دارد. طبری سنی است و قبل از او حلبی سنی است و ابن هشام از جمله افرادی است که حتی نمی توانیم بگوییم، خبیث است؛ بلکه بالاتر از آن است و در تاریخ تا جایی که توان داشته، علیه علی بن ابی طالب علیه السلام و یاران ایشان تاریخ را تحریف کرده است. چنین مورخینی که به دستور بنی امیه و بنی مروان و منصور و دیگران کتاب نوشته اند، با توجه به دشمنی آنها نسبت به اهل بیت علیهم السلام، نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام نیز، ظلم کرده اند تا حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را تحقیر کنند. ما نیاز داریم مطالبی را که در ضمن کتب تاریخی، روایی و حتی رجالی آمده، گردآوری کنیم. حضرت ابوطالب علیه السلام کسی است که خمر و زنا را حرام می دانسته و بت نمی پرستیده و به ظاهر با قریش هم عقیده بوده است؛ اما آنچه که دارد از پدرش حضرت عبدالمطلب علیه السلام دارد. این مسائل نیاز به تحقیق دارد. «در پاورقی آورده شود: (عربستان سعودی در سال ۱۳۸۱ بیش از ششصد پایان نامه کارشناسی ارشد و دکتری بر علیه شیعه به چاپ رسانده است؛ اما حوزه علمیه به دلیل رعایت مسئله وحدت اسلامی، پاسخی به آنها نمی دهد؛ در حالی که می توانیم با رعایت این مسئله به آنها پاسخ بدهیم و لازم است، دانشگاه ها نیز در این خصوص فعالیت کنند. بنا بر این لازم است، روی موضوع شناسی کارکنیم.»

❖ عدم ذکر فضائل حضرت ابوطالب علیه السلام در کتب صحاح

در کتاب های صحاح اهل تسنن، مانند بخاری و مسلم و احمد، احمد بن حنبل کتابی به نام «الفضائل» دارد. در این کتاب فضائل عمروعاص، فضائل سعد ابی وقاص و دیگران آمده است. فضائل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله که برادر حضرت ابوطالب علیه السلام آمده است؛ اما در تاریخ اسلام به صورت بسیار مختصر آمده است که حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کرده و ایمان نیاورده است؛ اما هیچ فضیلتی از ایشان نیامده است؛ چراکه ادعا می کنند، ایشان مسلمان نبوده است و باعث شده، ایشان در تاریخ محو بشود و تنها او را به نام ابوطالب علیه السلام و حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله می شناسند که این مطلب، باعث رنج انسان های صاحب فکر می شود؛ در حالی که جرم حضرت ابوطالب علیه السلام عدم ایمان به پیامبر صلی الله علیه و آله نیست که در کتب فضائل نام ایشان نیامده است؛ بلکه جرم ایشان این است که پدر امیرالمؤمنین علیه السلام است. در غیر این صورت شخصیت هایی که در اسلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله صاحب جایگاهی شده اند، نیمی از عمر خود را در کفر سپری کرده و پدر و مادر آنها همه کافر بوده اند و هیچ اشاره ای به این مسائل نمی شود؛ در صورتی که عدم ایمان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام برجسته می شود.

❖ برخی از ویژگی های حضرت ابوطالب علیه السلام

جناب ابوطالب علیه السلام نگهدار ودایع نبوت و وصایایی بود که نزد وی به امانت گذاشته شده بود. مطابق وصیت پدرش عبدالمطلب علیه السلام که هنگام وفاتش آنها را به ابوطالب تحویل داد تا آنها را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برساند.^۱ در روایات شیعه در کافی و بحار... ابوطالب علیه السلام تشبیه شده است به اصحاب کهف که مأمور بودند، کفر را اظهار نمایند و ایمان را مخفی داشته باشند. مرحوم مجلسی می فرماید: ابوطالب علیه السلام از اوصیا و امین

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۴۵، ح ۱۸ از باب مولد پیغمبر؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص



بروصایای پیامبرانه و حامل آنها بود تا به پیغمبر خدا ﷺ برساند.^۱

امام باقر علیه السلام در تثبیت ایمان ابوطالب علیه السلام می فرماید: اشعار او در دیوانش دلالت بر ایمان وی دارد و نیز محبت و تربیت و یاری و دشمنی اش با دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستی با دوستانش و تصدیق به آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله از ناحیه پروردگار آورده است، دلالت بر ایمان و اعتقاد آن جناب بر پیغمبر صلی الله علیه و آله دارد و نیز دستورش به دو فرزندش علی علیه السلام و جعفر طیار به اینکه اسلام بیاورند و ایمان به دستورات رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته باشند، چون که حضرت محمد صلی الله علیه و آله بهترین مردمان است و دعوت به حق و راه مستقیم می کند و نیز او رسول رب العالمین است. گفته های پدرشان در دل شان اثر گذاشت؛ به طوری که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را می خواست، بدون چون و چرا اجابت می کردند.

اگر انسان منصف باشیم، این دلیل ها کفایت می کند در اثبات ایمان ابوطالب علیه السلام! دو فرزندش را که ثمره قلبش هستند، دستور داد که مطیع محض رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند و در انجام دستورات و کارها سهل انگاری و مسامحه نداشته باشند و در جهاد و مبارزه، بذل و بخشش جان و دشمنی با دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستی با دوستانش حتی در صورتی که نیاز هم نباشد، دریغی در مال و موقعیت و غیر آنها نداشته باشند.^۲

دقت و تأمل در این حدیث برای صاحبان انصاف، در شناخت ابوطالب علیه السلام کفایت می کند.

امام صادق علیه السلام به یونس فرمود: همانا ابوطالب علیه السلام از رفقای پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحین می باشد و اینان نیکورفق هستند.^۳

شیعه عقیده دارد که ابوطالب علیه السلام دارای مقامی عالی، دیانت و روحانیت بود و یک مقام معنوی بزرگی داشت که همان مقام وصایت انبیاء باشد که به اصطلاح عرفا، مقام کشف و شهود و اتصال به مبدأ اعلی خوانده می شود؛ لذا در روایات از اهل بیت علیهم السلام رسیده که چون فاطمه بنت اسد، خبر ولادت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را شنید، فرمود: چندی صبر کن تا مانند او را به دنیا بیاوری! این جمله را حدود سی سال پیش از ولادت علی علیه السلام به فاطمه بنت اسد مژده داد. در اثر این مقام روحانی و معنوی سیادت و احترام عموم عربستان پس از وفات پدرش عبدالمطلب علیه السلام به او منتقل گردید.

مرحوم ثقة الاسلام کلینی به سند صحیح در کافی از امام صادق نقل می کند که آن حضرت فرمودند: «زمانی که آمنه را درد زاییدن گرفت، فاطمه بنت اسد همسر ابوطالب علیه السلام حاضر شد و مدام آنجا بود تا اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متولد شد. فاطمه و آمنه علیهم السلام یکی به دیگری گفت: آیا آنچه را که من می بینم، تو هم می بینی؟ گفت: چه می بینی؟ جواب داد: این نوری که ما بین مشرق و مغرب انتشار یافته! در همین حال بود که ابوطالب علیه السلام بر آنان وارد شد و به آنان گفت: شما را چه شده است؟ و از چه چیزی در شگفت هستید؟ فاطمه بنت اسد او را به نوری که دیده بودند، خبر داد. ابوطالب علیه السلام به فاطمه گفت: دوستی داری به تو بشارتی دهم؟ پاسخ داد: بلی! گفت: اما تو هم در آینده پسری به دنیا

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۷۴.

۲. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۶-۱۱۷.

۳. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۱۱.



شیعه عقیده دارد که ابوطالب علیه السلام دارای مقامی عالی، دیانت و روحانیت بود و یک مقام معنوی بزرگی داشت که همان مقام وصایت انبیاء باشد که به اصطلاح عرفا، مقام کشف و شهود و اتصال به مبدأ اعلی خوانده می شود؛ لذا در روایات از اهل بیت علیهم السلام رسیده که چون فاطمه بنت اسد، خبر ولادت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را شنید، فرمود: چندی صبر کن تا مانند او را به دنیا بیاوری! این جمله را حدود سی سال پیش از ولادت علی علیه السلام به فاطمه بنت اسد مژده داد.

می آوری که وصی این مولود می باشد.^۱

بهترین دلیل برای آنچه گفته شد، این است که تاریخ تصریح دارد و روایات مسلم میان همه مسلمانان و مورخان این است که رجال قریش وقتی که در مقام معارضه پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمدند، در همه پیشنهادات خود فقط شخص ابوطالب علیه السلام را طرف، قرار دادند و با او مذاکره می کردند و به هیچ کس جز او از مخالفان یا موافقان پیغمبر صلی الله علیه و آله در مذاکرات خود اعتنایی نگذاشته و سرو کاری نداشتند.

در زمان بعثت و نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله جناب پیامبر صلی الله علیه و آله دارای زندگی مستقل با همسرش حضرت خدیجه کبری علیها السلام و دخترانش بود و ابوطالب علیه السلام فرزندانش همه بزرگ شده بودند و فقط حضرت علی علیه السلام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله زندگی می کرد. پس اینکه ابوطالب مورد توجه بود، بدین لحاظ که رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران نوجوانی و جوانی در منزل ابوطالب بوده است، نمی باشد؛ بلکه تنها جهتش همان بود که گفته شد.

✦ ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

در مورد ایمان ایشان مطالب بسیاری نوشته شده است. از جمله مرحوم طبسی نجفی کتابی به نام ایمان ابوطالب علیه السلام دارد و دیگران نیز مطالبی نوشته اند؛ اما در خصوص شخصیت ایشان مطالب فراوانی وجود دارد؛ از جمله سقایة الحاج ایشان است که قرآن هم به آن اشاره کرده است و این بحث را مطرح می کند که در مسجد الحرام بابی تحت عنوان باب بنی شیبه وجود دارد. بنی شیبه در مقابل حضرت ابوطالب علیه السلام بودند و بحث سقایة الحاج به وجود آمد. همچنین کلماتی را که در روایات آمده یا در بحث رجال ذکر شده، مسئله کفالت ایشان نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله تا قبل از ازدواج در خانه حضرت ابوطالب علیه السلام بودند تا اینکه برای ایشان خواستگاری کردند که اینجا اشاره می شود: «کان ابوطالب علیه السلام شاعراً خطیباً». در رابطه با دیوان اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام کتاب هایی نوشته شده است؛ اما در مورد اینکه ایشان خطیب بوده اند، مطالبی گردآوری نشده است؛ چراکه یک خطیب باید به ادبیات، تاریخ و مسائل جامعه شناسی زمانه خودش آشنا باشد تا بتواند خطابه بخواند؛ یعنی اگر کسی خطیب است باید نسبت به این مسائل به طور کامل آگاهی داشته باشد. همچنین در مورد دفاع حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله می توان تحقیق کرد. گفتیم که جناب ابوطالب علیه السلام

۱. روضه کافی، ص ۳۰۲؛ بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۳۷.

در پاسخ اعتراض قریش نسبت به پیامبر اکرم ﷺ آنها را به صورت رفق و مدارا از خانه بیرون کرده است؛ یعنی با رضایت خاطر از خانه حضرت ابوطالب علیه السلام بیرون رفته اند. این نشان می دهد، ایشان طوری با آنها صحبت کرده است که توانسته آنها را با رضایت از خانه خارج کند که نشان دهنده درایت ایشان است؛ یعنی ایشان انسانی است که قابلیت سیادت و رهبری جامعه را دارا بوده است. همچنین عرض کردیم، ایشان فردی دارای صداقت بود. همچنین حضرت ابوطالب علیه السلام در سخت ترین دوران قریش سیادت داشتند؛ چراکه چندین سال قحطی شدید در مکه بود و به قدری فشار آمد که حضرت ابوطالب علیه السلام دچار فقر مالی شد. قریشیان گفتند: شیخ کاری بکن! زندگی ما فلج شده است. اینجا رئیس یک قبیله باید در برابر این مشکلات پاسخگو باشد. خوب ایشان مالی نداشت که به قبیله خود بدهد. ایشان کار عجیبی کرد که در تاریخ ثبت شده است. این در زمانی است که پیامبر اکرم ﷺ کودک بودند. اینجا حضرت ابوطالب علیه السلام از خداوند به سبب وجود پیامبر اکرم ﷺ طلب باران کرد. ایشان پیامبر ﷺ را به مسجد الحرام برد و پشت ایشان را به کعبه قرار داد و گفت: خدایا! به برکت این کودک، باران را بر ما نازل کن! هنوز در مسجد الحرام بودند که ابری آمد و باران تمام مناطق را فراگرفت. اینجا جناب ابوطالب علیه السلام شعری سرود: «وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ بوجهه»؛ یعنی این چهره سفیدی طلب باران می کند، «ثَمَالِ الْيَتَامَى عَصْمَةَ لِلرَّامِلِ»؛ آنقدر باران آمد که حوضچه ها و برکه های مکه پر شدند و امنیتی برای زنان بی بضاعت حاصل شد. اینجا قحطی از مردم مکه رفع شد. به خوبی اگر دقت شود، شناخت جایگاه معنوی، نبوت و رسالتی را که پدرش عبدالمطلب علیه السلام گفته بود، در جان ابوطالب علیه السلام جای گرفته و خداوند کعبه را به برکت و عظمت محمد ﷺ قسم می دهد و از خدا درخواست باران می کند. همچنین در زمان کودکی پیامبر ﷺ جنگی در مکه میان ابوقیس و کنانه تحت عنوان الفجار شکل گرفت. در این جنگ جناب ابوطالب علیه السلام پیامبر ﷺ را همراه خود می برد که باعث پیروزی کنانه می شد؛ به طوری که مردم می گفتند: وجود این کودک باعث پیروزی ما می شود. در قضیه ای دیگر قریش و کفار همگی هم قسم شدند تا پیامبر ﷺ را به قتل برسانند. خبر به حضرت ابوطالب علیه السلام رسید. ایشان فرمود: «وَاللَّهِ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ بِجَمْعِهِمْ / حَتَّى أُغَيَّبَ فِي التَّرَابِ دَفِينًا»؛ قسم به خداوند هرگز دست آن جمع به تو نخواهد رسید؛ مگر اینکه من زیر خاک دفن بشوم! «وَدَعَوْتَنِي وَزَعَمْتَ أَنَّكَ نَاصِحٌ»؛ می دانم که تو ناصح هستی! «وَلَقَدْ صَدَقْتَ وَكُنْتَ ثَمَّ أَمِينًا»؛ تو راستگو هستی و در گذشته امین مردم مکه بودی! «وَعَرَضْتَ دِينًا قَدْ عَلِمْتُ بِأَثَرِهِ / مِنْ خَيْرِ أَدْيَانِ الْبَرِيَّةِ دِينًا»؛ دینی را عرضه داشتی که به طور قطع، دین تو از بهترین دین هاست. در ادامه قصیده ایشان شعری اضافه شده است و مضمون آن این است که اگر از مردم نمی ترسیدم، دینم را اظهار می کردم! به نظر می رسد، در اینجا با توجه به مضمون این شعر و اقرار جناب ابوطالب علیه السلام به اینکه دین پیامبر ﷺ بهترین دین است، نوعی تناقض وجود دارد. بنا بر این ایشان دینش را مخفی نگه داشته است و نه اینکه دین ندارد و دلیل آن هم ترس است. به نظر می رسد، به لحاظ سیاسی جناب ابوطالب علیه السلام با توجه به مسائلی که پیش می آمد، رفتار کرده است اگر ایشان دین پیامبر ﷺ را قبول نداشت؛ در میان آن همه شعر که سروده است، حداقل یک بار دین برادرزاده اش را انکار یا وهن یا حداقل مذمت می کرد؛ در حالی که چنین شعری پیدا نمی شود و اگر چنین شعری پیدا بشود، به طور قطع تحریف و به ایشان



نسبت داده شده و در حقیقت از ایشان نیست. به نظرم مسعودی در مروج الذهب جریانی را نقل می‌کند و می‌گوید: این دو شعر را حذف کرده‌اند؛ چراکه در این دو شعر ایمان ابوطالب علیه السلام و اعتقاد ایشان بروز داده می‌شود. عبیدالله بن عمر در جنگ صفین طرفدار سرسخت معاویه بود. حین جنگ محمد حنفیه می‌خواست، به جنگ او برود؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه ندادند و فرمودند: اینجا جای تو نیست و من خود به میدان می‌روم. عرضه داشت: آقا جان! او با شما تناسبی ندارد. در اعراب هیچ‌گاه فرد دارای جایگاه خانوادگی برتر، با کسی که نسب خاصی نداشت، نمی‌جنگید و جنگ تن به تن انجام نمی‌داد. عبیدالله به شام رفت و معاویه از ورود او به شام با خبر شده و با همراهی عمرو عاص از او خواستند، در مسجد شام به منبر رفته و علی بن ابی طالب علیه السلام را شتم بگویند و او را لعن کند. او بر منبر رفت و گفت: من نمی‌توانم علی بن ابی طالب علیه السلام را شتم کنم و به او ناسزا بگویم؛ چراکه پدر او ابوطالب علیه السلام و مادرش فاطمه بنت اسد علیه السلام است و از نظر نجابت و نسب جای بدگویی برای ایشان وجود ندارد. وقتی خبر به معاویه رسید، ناراحت شد و به او گفت: اگر می‌خواهی نام عمر را زنده کنی، باید طور دیگری صحبت کنی! یکی از مطالبی که به نظرم اهمیت دارد، تقابل دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام با پدر ایشان حضرت ابوطالب علیه السلام است که یک مثال آن صحبت‌های عبیدالله بن عمر است. همچنین عمر و دیگران مانند ابوسفیان از ایشان تجلیل می‌کنند و کسی نمی‌تواند، ایشان را مورد شتم و سب قرار بدهد. اقرار و اعتراف دشمنان به عظمت، جایگاه و سیادت جناب ابوطالب علیه السلام بسیار مهم است که فراوان یافت می‌شود. این کار در خود دشمنان نیز اثر دارد.

ابن هشام در السیره النبویه می‌نویسد: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت خود را آشکار ساخت و معبودان و بت‌های قریش را به بدی یاد کرد و آنها را گمراه خواند و ابوطالب علیه السلام در حمایت او ایستادگی کرده، ده تن از اشراف قریش که از رؤسای خاندان عبدشمس، بنی‌امیه، عبدالعزی،

بنی‌مخزوم و بنی‌سهم بودند، نزد ابوطالب رفتند و گفتند که برادرزاده‌ات معبودهای ما را دشنام داده، دین ما را نکوهش کرده، عقاید ما را سفاهت پنداشته و پدران ما را گمراه خوانده است. یا او را از این کارش و روشش بازدار و یا به خودمان واگذار تا چاره‌اش کنیم.

این چهار موضوع که مورد شکایت قریش بود، منظور و جهتی مشترک داشت و با عقیده و ایمان و حفظ اجتماع و شرافت گذشتگان سروکار داشت و همه جزء موضوعاتی هستند که مردمان خردمند، مال و جان خود را فدای آنها می‌کنند. چه رسد به فرزند یا برادرزاده! اگر واقعاً ابوطالب علیه السلام با آنها هم عقیده بود و به اسلام ایمان نیاورده بود، چرا دست از حمایت پیغمبر صلی الله علیه و آله برنداشت و چرا با آنان بر ضد رسول الله صلی الله علیه و آله هم دست و هم‌هانگ نشد؟!

پیغمبر صلی الله علیه و آله در اواخر عمر حضرت ابوطالب علیه السلام مبعوث شد و دعوت اسلامی را شروع کرد. همه بزرگان قریش و سران قبایل به مخالفت با او برخاستند و از هیچ‌گونه کارشکنی و دشمنی درباره او کوتاه نیامدند؛ ولی ابوطالب علیه السلام با همه نیروی خود از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کرد و تا حد فداکاری و از جان گذشتن خود و فرزندانش علی علیه السلام و جعفر ایستادگی کرد و جمعیت مسلمانان را حفظ و از دین اسلام را ترویج کرد؛ حتی هنگامی که شنید، عمرو بن عاص به حبشه رفت تا مسلمانان همراه جعفر را به مکه بازگرداند، ابوطالب علیه السلام اشعاری را سرود و برای نجاشی پادشاه حبشه فرستاد و از وی خواست تا از جعفر و دیگران مسلمانان حمایت کند و آنان را با عمرو عاص باز نگرداند. با این حال باز هم گفته شود که حضرت ابوطالب علیه السلام همکیش مشرکین و مخالف اسلام بوده است؟!

آیا هیچ عاقلی این کلام را باور دارد و این تناقض و دوراه متناقض را درباره ابوطالب علیه السلام تصدیق می‌کند؟ شما خواننده محترم قضاوت کنید!



سجای ابوطالب علیه السلام
در شرح دیوان منسوب به
امیرالمومنین علیه السلام

به قلم قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی یزدی (م ۹۰۹)
در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین اکبر راشدی نیا^۱



❖ نگاه غیرعقلانه و متعصبانه یکی از مشکلات جهان اسلام

یکی از مشکلات جهان اسلام نوع نگاه غیرعقلانه و متعصبانه به قضایاست. ما به جای اینکه به عنوان یک انسان آزاد و خارج از تعصبات مذهبی به قضایا نگاه کنیم، نگران هستیم، در صورت قبول برخی واقعیات، مجبور به تردید در برخی از باورهایمان باشیم که این مسئله باعث می شود، در تحلیل پدیده ها و قضایا به بی راهه برویم که باعث می شود، مبعوض حق شده و در مسیر گمراهی قرار بگیریم.

یکی از این مسائل بحث حضرت ابوطالب علیه السلام است. این شخصیت بزرگوار خدمات بسیاری برای اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام داده اند که در متن تاریخ وجود دارد. این یک واقعیت و گزاره ای تاریخی است و تحلیل نیست؛ چراکه ایشان به تنهایی از پیامبری حمایت کردند که تمام قریش در مقابل او قرار داشت و هیچ انگیزه مادی هم نداشتند. ضمن اینکه ایشان تنها عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند و دیگر عموهای پیامبر با کفار قریش همراه شدند. همچنین به نظر می رسد، از مسلمات باشد که حضرت ابوطالب علیه السلام تظاهر به اسلام نکردند. ایشان با تمام وجود از پیامبری حمایت و دفاع کردند که در راستای تبلیغ دین خودشان عمل می کردند؛ یعنی این طور نبود که ایشان به قریش بگویند: محمد کاری انجام نمی دهد و شما هم کاری به او نداشته باشید؛ بلکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کار خودشان در مسئله تبلیغ را ادامه می دادند و حضرت ابوطالب علیه السلام نیز از ایشان حمایت می کردند. ایشان هرگز در برابر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله موضع نگرفتند و هرگز نگفتند: شما کارتان را تعطیل کنید و ما هیچ انکاری از سوی ایشان نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نمی بینیم؛ بلکه تاریخ مشحون از این است که ایشان دائماً در حال حمایت از پیامبر بوده و حتی فرزندان خود را تهییج می کردند که همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشند و وقتی همسر بزرگوارشان فاطمه بنت اسد علیه السلام به اسلام می گروید، در مقابل او هیچ موضعی نمی گیرند.

گو اینکه قلباً حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر ایمان داشت و بنا به مصالحی تظاهر به دین اسلام نمی کردند؛ چه اینکه اگر ایمان نداشت، چرا در شعب ابی طالب و مصائب آن همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند؟ و اگر ایمان خود را اظهار می کرد، چگونه می توانست، از آنها حمایت کند و چه کسی می توانست آنها را از حیث خوراک و پوشاک و امنیت تأمین کند؟ تنها کسانی در برابر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام قرار می گیرند که با تعصبات مذهبی و بافته های ذهنی خود به سراغ این ماجرا می روند. در مسائل اختلافی شیعه و اهل تسنن به وفور افرادی دیده می شوند که با دید غیرمتعصبانه و خوب به قضایا نگاه می کنند. تعصبات مذهبی باید مغلوب عقل باشند؛ نه اینکه بر عقل غالب باشند. تعداد عقلانی که می توانستند، در جهان اسلام تأثیرگذار باشند و همه را به جنبه اتحاد و وحدت سوق بدهند و در برابر اضافه شدن اختلافات ایستادگی کنند، زیاد نیست.

❖ قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی یزدی

یکی از این سنخ عقلای تاریخ قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی یزدی است که از بزرگان علما بود و در سال ۹۰۹ هجری وفات یافت. وی در نیمه دوم قرن نهم و اوایل قرن دهم می زیسته است و شخصیتی دانشمند و فیلسوفی بزرگ بود. شرح او بر کتاب الهدایة الاثیریة شرحی بسیار قوی است. شروح متعددی بر این کتاب نوشته شده است که قوی ترین شرح، از قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی است. مرحوم صدرالمتألهین نیز، شرحی بر این کتاب نوشته که نوعی برداشت آزاد از کتاب قاضی میبیدی است؛ ضمن اینکه تقریراتی دارد و آراء و نظرات خود را در شرح مندمج کرده اند؛ اما عبارات قاضی میبیدی کاملاً در شرح ایشان مشهود است. از جمله ویژگی های صدرالمتألهین رحمته الله علیه این بود که کتاب های خوب را می شناختند و در ارائه نظرات و یافته های خود از عبارات آنها استفاده می کردند که از جمله آنها شرح هدایه اثیریة میبیدی است.

قاضی کمال الدین میبیدی، کتب مختلفی در فلسفه و منطق نوشته است که از بهترین کتابهای ایشان شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است. در مورد این دیوان برخی معتقدند که این اشعار متعلق به امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و برخی نظر متفاوتی دارند؛ اما به نظر می رسد، برخی از ابیات قطعاً از امیرالمؤمنین علیه السلام است و یا ناظر بر اوضاعی است که ایشان در آن اوضاع می زیسته اند و ناظر بر اوضاع و احوال شرایط پیرامونی امیرالمؤمنین علیه السلام است که نمی توانیم بگوییم، حضرت در این ماجراها نقش ندارند. مگر اینکه بگوییم این اشعار مربوط به وضعیت امیرالمؤمنین علیه السلام از زبان شخصی دیگری است و یا اینکه بگوییم، اشعار حضرت امیر علیه السلام با اشعار دیگر شعرا خلط شده اند. به هر حال این دیوان از حیث ادبی بسیار غنی است و میبیدی در شرح خود، هم از نظر ادبی کار بسیار ارزشمندی انجام داده و هم اینکه لابلای این شرح، مطالب معرفتی و تاریخی را نقل می کند.

❖ سیمای ابوطالب علیه السلام در شرح میبیدی

آنچه که در این مقال مد نظر ما قرار دارد، مطالبی است که راجع به حضرت ابوطالب علیه السلام و از زبان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. این کتاب مقدمه ای دارد که میبیدی نام آن را فواتح سبعة گذاشته است. عنوان فاتحه سابعه را «در فضائل و احوال مرتضی علیه السلام بروفق حدیث و قرآن قدیم» قرار داده است و طلّیعه آن این است که: «پدراو ابوطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بود و یک دقیقه از دقایق تقویت نبی فرو نمی گذاشت و با آن حضرت محبت تمام داشت و از اشعار او فهم می شود که تصدیق به نبوت داشته؛ لیکن از حمیت تلفظ به کلمه شهادت نمی نموده.»

بعد از این میبیدی، به بیان بخشی از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام می پردازد. ما می دانیم از حضرت ابوطالب علیه السلام اشعاری به ما رسیده است که از حیث تراثی و تاریخی، ثابت شده است که از حضرت ابوطالبند. از جمله اشعار ایشان که میبیدی می آورد این است که:

إِنَّ عَلِيًّا وَجَعْفَرًا ثِقْتِي عِنْدَ مَلَمِّ الزَّمَانِ وَالْكَرْبِ
وَاللَّهِ لَا أَخْذَلَ النَّبِيَّ وَلَا يَخْذَلُهُ مِنْ بَنِي ذَوْحَسْبِ
لَا تَخْذَلُوا نَصْرًا مِنْ عَمَّكَمَا أَخِي لِأُمَّيْ مِنْ بَيْنِهِمْ وَأَبِي



می‌گوید: اتکای من در همه سختی‌ها و شدائد علی و جعفر هستند. به خدا قسم! من موجب سرافکنندگی پیامبر نخواهم شد. اینجا ایشان پیامبر اکرم ﷺ را به نبوت می‌خوانند و می‌گویند من و بچه‌هایم او را تنها نخواهیم گذاشت.

ایشان در جای دیگری از شرحشان تحت عنوان «مرثیه پدر، موافقت شعار و مذمت قریش، مخالفت دثار» به دیگر اشعار امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پردازند و آن را مرثیه‌ای برای پدرشان حضرت ابوطالب علیه السلام می‌دانند.

أرقت لنوح آخر الليل غردا

لشیخی یعنی والرئیس المسودا

أبا طالب مأوی الصعاليك ذا الندى

وذا الحلم لا خلفا ولم یک قعدا

أخا الملك خلی ثلثة سیسدها

بنوهاشم أو یستباح فیهمدا

معلوم است مرثیه‌سرایی در مورد ابوطالبی است که از بنی‌هاشم است. قاضی میبیدی، خود ادیب و شاعر بوده و در برگردان این اشعار به زبان فارسی چنین سروده است:

در ماتم او به چشم من خواب نماند

در رشته جان ناتوان تاب نماند

زین پیش دو چشم من چو دریا بودی

وزگریه بسیار درو آب نماند

نمی‌شود نستجیر بالله بگوییم، حضرت ابوطالب علیه السلام کافر بوده و فرزندش امیرالمؤمنین علیه السلام این‌طور برای پدر شعر بگوید. درحالی‌که حضرت امیر علیه السلام بین شیعه و اهل تسنن در حمیت در اسلام معروف است. قاضی میبیدی، بعد از بیان این دو بیت می‌گوید:

«وفات ابوطالب علیه السلام در سال دهم از نبوت بود و بیت ثالث، اشارتست به محافظت او حضرت مصطفی را- صلی الله علیه و سلم- از شر قریش، به تخصیص در شعب. بعد می‌گوید: این اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام است در حق

پیامبر اکرم ﷺ:

ولقد علمت بأنّ دین محمد

حقّ بلا شکّ وکان یقینا

والله لن یصلوا إلیک بجمعهم

حتّی أوسد فی التراب دفینا

فاصدع بأمرک ما علیک غضاضة

وابشروقرّبذاک منک عیونا

ودعوتنی وعرفت أنّک ناصحی

ولقد صدقت وکنت ثمّ آمینا

وعرضت دینا قد علمت بأنّه

من خیرادیان البریة دینا

لولا الملامة أو حذار مسبة

لوجدتني سمحا بذاک مینا

اینکه حضرت ابوطالب علیه السلام هیچ‌گاه شهادتین نگفته باشد، موضوعیت ندارد. همین‌که می‌فرماید:

ولقد علمت بأنّ دین محمد

حقّ بلا شکّ وکان یقینا

والله لن یصلوا إلیک بجمعهم

حتّی أوسد فی التراب دفینا

اجازه نمی‌دهم ذره‌ای به تو آسیب برسد تا اینکه به خاک بروم.

دین اسلام باید گسترش پیدا می‌کرد. پیامبر ﷺ در طایفه‌ای در شهر مکه به ظهور رسیده بودند که دارای جمعیت اندکی بوده که به راحتی می‌توانستند، یک فکر جدید را به راحتی از بین ببرند و به کلی دفن کنند. کما اینکه مسلمانان را در شعب ابوطالب محصور کردند تا خود به خود از میان بروند؛ اما چرا موفق به انجام چنین کاری نشدند؟ چون شخصیتی مانند حضرت ابوطالب علیه السلام که دارای شخصیتی پرنفوذ و قوی بودند، از مسلمانان حمایت می‌کردند و باعث استمرار و گسترش اسلام شدند؛ یعنی اگر کمک‌های حضرت ابوطالب علیه السلام نبود، اسلام دفن شده بود و از میان رفته بود. اینکه مسلمانان ضمن تحمل اذیت‌ها و زحمات توانستند، در شعب ابوطالب

دوام بیاورند، به خاطر حمایت‌های حضرت ابوطالب علیه السلام بود و نقش حضرت ابوطالب علیه السلام باعث شکست حصر شعب ابوطالب شد. پیامبر صلی الله علیه و آله تا آخر عمر از حضرت ابوطالب علیه السلام به نیکی یاد کرده و آرزو می‌کردند، ایشان در کنارشان باشد.

میبیدی در ادامه می‌گوید:

و روزی پیغمبر- صلی الله علیه و سلم- دعای باران فرمود و باران بسیار بیامد. آن حضرت بخندید و فرمود: «لله درّابی طالب، لوکان حیّا، قرّت عیناه.» اگر ابوطالب بود، چشمانش روشن می‌شد. این نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام است که این عالم بزرگوار آن را بیان می‌کند.

همچنین گفت و گوهای در اشعار حضرت امیر علیه السلام بین ایشان و پدرشان شکل گرفته که در یکی از آنها حضرت ابوطالب علیه السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

اصبرن یا بنی فالصبر أحجی	کلّ حی مصیره لشعوب
قد بذلناک و البلاء شدید	لفداء التّجیب و ابن التّجیب
لفداء الأعزّذی الحسب الثّا	قب و الباع و الفناء الرّحیب
إن تصبک المنون فالتبیل تبری	فصیب منها و غیر مصیب
کلّ حی و ان تملّی عیشا	أخذ من سهامها بنصیب

میبیدی این ابیات را ترجمه و شرح کرده و می‌گوید:

«در سال هشتم از نبوت، قریش اتفاق کردند که با بنی هاشم و بنی مطلب مناکحه و مبیعه و مخالطه نکنند و عهدنامه نوشتند و در کعبه آویختند و آغاز ایذا و زجر مسلمانان کردند و ابوطالب، پیغمبر را- صلی الله علیه و سلم- با جماعت مسلمانان به شعب خود برد و محافظت می‌کرد و کفّار تزییق طعام بر اهل اسلام می‌کردند و سه سال برین منوال بگذشت. پس مطعم بن عدی بن نوفل بن عبدمناف و هشام بن عمرو بن ربیع و زهیر بن ابی امیة بن مغیره مخزومی و ابوالبختری بن عاص بن هشام بن حارث بن اسد، نقض آن عهد کردند و مسلمانان خلاص یافتند و ابوطالب درین سه سال محافظت پیغمبر- صلی الله علیه و سلم- به مرتبه ای می‌کرد که شب‌ها در حضور مردم پیغمبر را- صلی الله علیه و سلم- می‌گفت که بر بستری تکیه می‌فرمود و بعد از آن، جای او را تغییر می‌داد و خود به جای او تکیه می‌کرد. شبی مرتضی را گفت که بر بستر پیغمبر تکیه کند و چون پاره‌ای از شب بگذشت، ابوطالب نزد علی آمد و علی گفت: «یا ابتاه، ائی مقتول.» و ابوطالب این پنج بیت بگفت.

یعنی «اصبرن یا بنی فالصبر...» که عرض کردیم.

همچنین وی در حکایتی دیگر می‌گوید: ابوطالب در شأن انزوای پیامبر و نصرت خویش قطعه‌ای فرموده:

ألا أبلغا عتی علی ذات بیننا	لؤیا وخصّا من لؤی بنی کعب
ألم تعلموا أنّا وجدنا محمّدا	نبیا کموسی خطّ فی أوّل الکتب
وأنّ علیه فی العباد محبّة	ولا خیر من خصّه الله بالحبّ
وأنّ الذی ألصقتم من کتابکم	لکم کائن یوما کراغیة السّقب
أفیقوا أفیقوا قبل أن یحفر الثّری	ویصبح من لم یحن ذنبا کذی ذنب»



حضرت ابوطالب علیه السلام عَلم هدايت بود و به آنها می فهماند که باید به پیامبر ﷺ متمسک بشوند و او برای پیامبر ﷺ بهترین عمو بوده است.

قاضی میبیدی در یک فضای تعصب زده صحبت می کند؛ لذا در ادامه این مطالب می گوید:

نکته! اگر گویند: اسلام ابوطالب ظاهر نشده و حمزه در سال ششم از بعثت و عباس در سال دوم از هجرت که دوازدهم از نبوت است، مسلمان شده اند، پس چگونه اطلاق «خیر عم» بر ابوطالب توان کرد؟

وجه «خیر عم» مشخص است؛ کاری که حضرت ابوطالب علیه السلام در تثبیت و بقای اسلام انجام داد تا اسلام گسترش پیدا کند و به نسل های آینده برسد، بدیل ندارد. بسیاری از پیامبران حتی نتوانستند، در حد عشیره و اطراف خود تبلیغ کنند و دین آنها توسعه پیدا نکرد. تبدیل شدن اسلام به یک دین جهانی، نیازمند یک حامی قدرتمند مانند حضرت ابوطالب علیه السلام بود و «خیر عم» از این باب است.

قاضی میبیدی می خواهد بر اساس فکر افراد متصبی که در زمانه ایشان می زیستند، این مطلب را درست کند و می گوید: علت اینکه به حضرت ابوطالب علیه السلام بهترین عمو اطلاق شده، این قبل از اسلام عباس بوده؛ چون عباس در سال دوم هجری اسلام آورده است؛ یعنی ابوطالب دو سال قبل از اسلام آوردن عباس وفات کرده است و چون ابوطالب عمومی پدری و مادری پیامبر ﷺ بوده و حمزه فقط از جهت پدر عمومی پیامبر بوده، لذا بهترین عمو پیامبر ص؟ بود. البته این توجیه بیشتر شبیه بافته های ذهنی است و مشخص است که «خیر عم»، از لحاظ تأثیر در اسلام است. همچنان که اگر «خیر نساء» بگوییم حضرت خدیجه علیها السلام است. البته جناب عایشه را اُم المؤمنین می گویند. اگر بگوییم: از کدام یک از همسران پیامبر ﷺ بیشترین روایت نقل شده یا کدام یک از همسران ایشان، بیشترین زمان را با ایشان همراه بوده، پاسخ ها متفاوت است؛ اما اینکه بگوییم: کدامین همسر

در این ابیات حضرت ابوطالب علیه السلام به صراحت بر دین و نبوت حضرت پیامبر اکرم ﷺ اشاره می کنند و در ادامه میبیدی می گوید: علت احتیاط حضرت ابوطالب علیه السلام، حفظ و صیانت از پیامبر ﷺ بوده است.

همچنین مرثیه حضرت امیر علیه السلام را نسبت به حضرت خدیجه و حضرت ابوطالب علیه السلام بیان می کند و می گوید: این ابیات دلالت بر این دارد.

أعیننی جودا بارک الله فیکما

علی هالکین لاتری لهما مثلاً

علی سید البطحاء وابن رئیسها

وسیة النسوان أول من صلی

مهذبة قد طیب الله خیمها

مبارکة والله ساق لها الفضلاء

مصاهما أذجی لی الجوّ والهوا

فبت أفاسی منهما الهم والثکلا

لقد نصرنا فی الله دین محمد

علی من بغی فی الدین قد رعیا إلا

میبیدی می گوید: در سال دهم بعثت حضرت ابوطالب و حضرت خدیجه علیها السلام با سی و پنج روز فاصله از این دنیا رخت بر بستند و امیر المؤمنین علیه السلام بر آنها مرثیه سرائی کرده و می گوید: ای چشمهایم! بیارید بر دو شخصی که من مثل آنها را ندیده بودم؛ یکی از آنها آقای بطحا و پسر رئیس آنجا (ابوطالب) بوده و دیگری سرور زنان و کسی که اولین نمازگزار است و در ادامه این ابیات، حضرت امیر علیه السلام تصریح می کند که حمایت های ابوطالب علیه السلام از حضرت خاتم ﷺ در راه خدا بوده است و ارتباطی با جنبه های فامیلی و نسبی ندارد.

میبیدی یکی دیگر از مرثیه های حضرت امیر علیه السلام نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام را این ابیات بیان می کند:

أباطالب عصمة المستجیر

وغیث المحول ونور الظلم

لقد هدّ فقدک أهل الحفاظ

وقد کنت للمصطفی خیر عم

پیامبر ﷺ در رسالت ایشان بیشترین نقش آفرینی را کرده است؟ بی شک و شبهه گفته می شود: حضرت خدیجه ؑ و این مسلم است. ایشان بیشترین نقش را در تثبیت و توسعه اسلام داشته اند و در آغاز اسلام ایمان آوردند و ثروت عظیم خود را در خدمت پیامبر اکرم ﷺ قرار دادند. حضرت حمزه ؑ در جنگ ها بیشترین تأثیر را داشته است؛ اما در تثبیت اسلام، هیچ کس مانند حضرت ابوطالب ؑ تأثیر نداشته است. به هر حال اگر تعصبات را کنار بگذاریم و اجازه بدهیم، حقایق روشن شود، بسیاری از مشکلات جهان اسلام از بین خواهد رفت و ما به جای اینکه به سراغ حقایق برویم، به سراغ بافته های ذهنی خود می رویم و در این بین، تفاوتی بین شیعه و اهل سنت نیست. چنانکه برخی راجع به نبوت حضرت ابوطالب ؑ صحبت می کنند و برخی در مورد کفر او سخن می گویند که نوعی افراط و تفریط است.

قاضی میبیدی در مورد امیرالمؤمنین ؑ نیز، نکات نغز و بدیعی دارد که یکی از آنها این سخن است:

«و تحقیق کلام آنکه چون آفتاب نبوت از مشرق آدم طلوع کرد، بیوسته مرتفع می شد و ظلّ ضلالت نقصان می یافت تا به حضرت خاتم -صلی الله علیه وسلم- که آن ظلّ معدوم شد و نبوت به حدّ کمال رسید. اکنون که رو به انحطاط نهاده، در برابر هر نبی، عالمی ولی است که قائم مقام آن نبی است و به ضبط امور دینیّه و نشر حقایق یقینیّه قیام می نماید.»

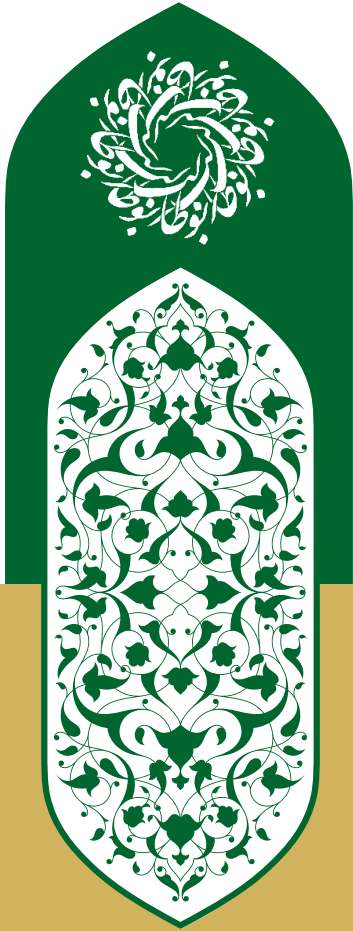
اینجا قاضی میبیدی دلیلی بر اثبات امامت اقامه می کند، با اینکه ایشان یک عالم سنی است و ادامه می دهد:

«و چنانچه مشارب انبیا ؑ مختلف بوده، مذاهب این علما مختلف است و چون اقرب انبیا به مصطفی، عیسی است، اقرب اولیا به او که مرتضی است، مقابل عیسی باشد و لهذا چنانچه عیسی را به الوهیت پرستیدند، علی را نیز پرستیدند و حضرت رسالت -صلی الله علیه وسلم- تناسب علی و عیسی [را] بیان فرموده و در فاتحه سابعه دو حدیث درین باب خواهد آمد، إن شاء الله تعالی.

و چنانچه مذمت علما مذموم است، تکفیر اهل قبله بی جهتی صریح، قبیح است و شک نیست که هیچ دانا، بی شبهه از صراط مستقیم بیرون نرود و به اختیار اسیر قید ضلالت نشود. لایق آنست که بحکم ﴿اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِهِمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾، بطریق رفیق و لطف، حرف شبهه از لوح دل او تراشی و باگمراهان بادیه طلب در مقام اشفاق و ترحم باشی.»

قاضی کمال الدین میرحسین میبیدی، یکی از عقلای جهان اسلام است و اگر فضای فکری جهان اسلام متأثر از ایشان و یا اشخاصی همانند او می بود، امروزه هیچ مشکلی نداشتیم.





شرحی بروصیت نامہ

حضرت ابو طالب علیہ السلام

گفت و گو با استاد محمد باقر تحریری

❁ فضائل حضرت ابوطالب علیه السلام

فضائل حضرت ابوطالب علیه السلام و ایمان و کمالات معنوی ایشان بسیار گسترده است و در رابطه با ایشان بحث‌های متعددی در طول تاریخ اسلام صورت گرفته و کتب متعددی از اهل سنت و شیعه به نگارش درآمده است.^۱ ما نیز به اندازه بضاعت مان اظهار محبتی به ایشان خواهیم داشت. در باب فضائل ایشان روایات متعددی وجود دارد. قبل از بیان وصیت‌نامه ایشان، ابتدا چند روایت در باب فضائل ایشان عرض می‌کنم. این روایات، بیان‌گر عظمت و جود و روحی حضرت ابوطالب علیه السلام است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: به راستی فاطمه بنت اسد خبر تولد نبی اکرم صلی الله علیه و آله را به همسر ابوطالب علیه السلام بشارت می‌دهند، (بر طبق برخی از نقل‌ها، حالت غیبه ماندی برای حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام رخ می‌دهد). حضرت ابوطالب علیه السلام به ایشان نوید تولد فرزندی را می‌دهند که غیر از نبوت، دارای کمالات نبی اکرم صلی الله علیه و آله خواهد بود. بین تولد نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال فاصله وجود دارد. در روایت دیگری آمده است: ابوطالب علیه السلام به همسرش گفت: آیا از تولد پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب می‌کنی؟ تو حامله می‌شوی و وصی و وزیر او را تولد می‌کنی.^۲ این مطلب بیان‌گر جلالت قدر حضرت ابوطالب علیه السلام است که از غیب خبر می‌دهد؛ هم از نبوت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و هم تولد علی علیه السلام و وصی بودن ایشان از نبی اکرم صلی الله علیه و آله.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند: جبرئیل بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شد و از جانب خدای متعال به ایشان سلام داده و عرض کرد: خداوند متعال می‌فرماید: من آتش را بر سه شخصیت حرام کردم؛ اول صلبی که در آن متولد شدی؛ یعنی پدر، دیگری بطنی که تو را حمل کرد که همان مادر است و سوم آغوشی که تو را متکفل شد.^۳ این حدیث از جایگاه حمایت ایشان از نبی اکرم صلی الله علیه و آله حکایت می‌کند. حضرت عبدالمطلب فرزندان متعددی داشت. بعد از رحلت پدر و مادر نبی اکرم صلی الله علیه و آله، این حضرت ابوطالب علیه السلام بود که متکفل نگهداری پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله شد.^۴

❁ خلقت نوری حضرت ابوطالب علیه السلام

امام صادق علیه السلام در این رابطه می‌فرمایند: روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مجلسی نشسته و مردم اطراف ایشان حاضر بودند. شخصی به ایشان عرض می‌کند: شما در این مقام حضور دارید و پدر شما در عذاب معذب است. (ظاهر کلام نوعی تعریض به حضرت ابوطالب علیه السلام است). امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: ساکت شو! خدا دهانت را ببندد! به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث کرد، اگر پدر من برای هر گنهکاری در روی زمین شفاعت کند، خدا شفاعت او را می‌پذیرد. آیا می‌شود پدر من در عذاب باشد و فرزند او قسیم النار والجنة باشد؟ حضرت قسم یاد کردند که نور پدر من در

۱. بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۰۸.

۲. اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۲ روایت ۱.

۳. اصول کافی، ج ۱، ص ۴۴۶، روایت ۳۱.

۴. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۳۸۳ و ۴۰۶ و ۴۰۷، ج ۳۵، ص ۸۵، روایت ۲۹ و ۳۰.





نبی اکرم ص و ائمه اطهار ع روایات مختلفی با تعبیرات مختلفی آورده اند.^۳ در یکی از این روایات، جابر از پیامبر اکرم ص سؤال می‌کند که اول مخلوق الهی چه چیزی بود؟ حضرت فرمود: «نور نیک یا جابر! خلقه الله؛ ثم خلق منه کل خیر»؛^۴ نور پیامبرت ای جابر! خدا او را آفرید. پس خلقت نوری بیان‌گر این است که مخلوقات از مرتبه وحدت مطلقه حق تعالی صادر شده و با تنزل از آن حقیقت، به صورت کثرات درآمدند تا به این عالم رسیدند؛ بنابراین منافات ندارد که در این عالم، یک شیء از شیء دیگری نشأت گرفته باشد؛ اما به لحاظ حقیقت، هر شیئی که از شیء دیگری نشأت گرفته، دارای حقیقت برتری شده باشد؛ مثلاً الف از ب نشأت گرفته است و ب دارای حقیقتی است که الف به لحاظ آن حقیقت، از ب نشأت گرفته است. ترتیب تنزل در خلقت نوری به این صورت است.

۳. بحار الانوار، ج ۱۵، باب ۱؛

۴. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۴، روایت ۴۳.

قیامت غیر از پنج نور، بر انوار سایر خلایق غلبه دارد و آن‌ها را می‌پوشانند..... آگاه باشید! نور او از نور ما می‌باشد که خداوند آن را دو هزار سال قبل از خلقت آدم آفرید.^۱ در این روایت مجموعه انوار اهل بیت ع پنج نور حساب شده است و حضرت این‌طور بیان می‌کنند که نور محمد ص، نور من، نور حسنین ع و نور ۹ فرزند از امام حسین ع. خلقت نوری دارای یک بحث معرفتی بسیار عمیق است و بیان‌گر این است که قبل از خلقت عالم ماده، خلقت‌های دیگری انجام گرفته است. آن خلقت‌ها با عالم ماده مشهور نیستند. عالم ماده، عالم حجاب و عالم ظلمات است. روح انسان یک نمونه از این خلقت می‌باشد که از عالم غیب است و جنبه تجردی دارد و به ناچار با بدن مادی همراه شده است تا انسان بتواند، کمال اختیاری را انتخاب کند. مطابق آیات قرآن و روایات، خلقت عالم ماده، نمودی از خلقت‌های خدای متعال است که قبل از آن انجام شده است و قرآن کریم از آن عوالم به خزائن تعبیر می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾؛^۲ هیچ چیزی نیست؛ مگر اینکه خزائن آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه معینی فرو نمی‌فرستیم. با توجه به کمالات بی‌نهایت الهی لازم است، اولین خلقت‌های او با ذات اقدسش سنخیت داشته باشند؛ لذا از آن به نور تعبیر می‌کنند. نوری که به خودی خود روشن و روشن‌گر غیر از خود است. آیه شریفه ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾، بیان‌گر همین حقیقت است و نشان می‌دهد، این موجودات دارای کمال خاصی هستند که سایر موجودات به واسطه وجود آن‌ها، موجود شده‌اند. وسائط فیض در هستی بی‌شمار است. قرآن کریم گاهی از این وسائط به ملائکه تعبیر می‌کند. نور مطلق الهی با انوار این مخلوقات تنزل و تجلی پیدا می‌کند تا به عالم ماده برسد و از آن انوار، به خلقت نوری تعبیر می‌شود. مرحوم مجلسی در زمینه سابقه خلقت نوری

۱. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۱، روایت ۳۹.

۲. حجر، آیه ۲۱.

در روایت آمده است که نور معصومین علیهم السلام در اصلاب پاکان و رحم‌های پاکیزه منتقل شده و تنزل پیدا کرد تا در وجود حضرت عبدالمطلب قرار گرفت و در وجود ایشان به دو قسم منشعب شد. یک قسم در حضرت عبدالله علیه السلام و دیگری در حضرت ابوطالب علیه السلام قرار گرفت که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام از این دو نور هستند.^۱ آن حقیقت تجردی، حقیقت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام است که تنزلاتی پیدا کرده و در عالم جسمانی به صورت نطفه منشعب شده است و این شخصیت‌های الهی، نشأت گرفته از تنزل آن حقیقت نوری هستند. لازم است، این بستر دارای قابلیت باشد تا حقیقت نوری بتواند در آن تنزل پیدا کند تا این وجودات مادی از آن منشعب بشوند. جنبه مادیت این اولیای خدا، تنزل نور خودشان است که در این بستر قرار گرفته است. در عین حال وقتی جنبه جسمانیت آنها شکل می‌گیرد، در همان حال حقیقت نوری آنان در عالم غیب، با وجود مادی آنها ظهور پیدا می‌کند، بحث «نفخت فیه من روحی» است؛ یعنی یک امر غیرمادی تنزل پیدا کرده و به صورت مادی و نطفه درمی‌آید و جنبه جسمانی یک موجود به آن تکیه می‌کند.

در مورد صدیقه کبری علیه السلام نیز روایت است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله در شب معراج وارد بهشت شدند و خرمایی خوردند و آن خرما مبدل به نور حضرت صدیقه طاهره علیه السلام گردید. بهشت جنبه معنوی دارد و نوعی تمثیل است و جنبه مادی ندارد و عنایت الهی در بهشت در قالب خرما بیان شده است.

❁ مقام شفاعت حضرت ابوطالب علیه السلام

نور حضرت ابوطالب علیه السلام نشأت گرفته از نور اهل بیت علیهم السلام است. ایشان از جهت خلقت دارای جنبه تقدسی هستند که از سنخ همان جنبه تقدس اهل بیت علیهم السلام است و این روایت را این‌طور معنا می‌کنیم؛ روایت بیان‌گر این مطلب است که شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام دارای یک خلقت نوری است که بر مخلوقات مادی اشراف دارد و به واسطه آن به اندازه خود، دارای کمالات همه انسان‌هاست و قادر است، کسانی را شفاعت کند که قابلیت دارند، به وسیله شفاعت به کمال مناسب‌شان برسند. این مطلب ارتباط ذیل این روایت با صدر آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اگر پدر من برای هر گنهکاری نه در این امت؛ بلکه بر روی زمین و از اول خلقت تا آخر خلقت شفاعت کند، خداوند شفاعت او را می‌پذیرد»، لازمه این امر این است که شخصیت ایشان، دارای کمالی باشد که این کمال بر کمالات همه انسان‌هایی که به واسطه ایشان قابلیت به کمال رسیدن دارند، سیطره داشته باشد و این حقیقت معنای شفاعت است؛ اما این روایت نیاز به توضیحات بسیار بیشتری دارد که توضیحی راجع به آن بیان کردیم.



❖ اظهار اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام

در روایات است که حضرت ابوطالب علیه السلام اسلام خود را به اقسام گوناگونی اظهار کرد؛ مدتی هم در حال تقیّه بودند تا بتوانند، از نبی اکرم صلی الله علیه و آله حمایت کنند و گاهی با خواستن معجزه از حضرت، ایمانش را با سفارش به علی علیه السلام که ملازم آن حضرت باشد، اظهار کرد^۱ و نوعاً هم ایمان و اسلامش را به صورت عملی نشان داد؛ لکن این مطلب را به خاطر اینکه بتواند از جان پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت کند، تا آخر عمر خیلی اظهار نکردند. در روایت آمده است: ایشان در اواخر عمر متوجه شدند، اخفای اسلامشان فایده‌ای ندارد و اسلامشان را اظهار کردند؛ سپس به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کردند: شما دیگر در مکه حامی ندارید و باید از مکه هجرت کنید و همین طور هم شد و این امر نشان داد، چرا ایشان اسلام را اظهار نمی‌کردند.^۲

❖ مختصری از معارف الهی در وصیت‌نامه حضرت ابوطالب علیه السلام

۱. قریش برگزیدگان خداوند تبارک و تعالی

این روایت هم در سیره حلبی و هم در کتب دیگر وجود دارد که وقتی زمان وفات حضرت ابوطالب علیه السلام رسید، وجیهان قریش و بنی‌هاشم را دعوت کرده و به آنها وصیت فرمود. از جمله سخنان ایشان خطاب به قریش این بود که «انتم صفوة الله من خلقه والقلب العرب»؛ شما برگزیدگان خداوند در میان مخلوقات و قلب عرب هستید؛ چراکه «فیکم السید المطاع، الطویل الزراع» خداوند در میان شما یک سید مطاع که ذراع طولانی دارد، قرار داده است که نبی اکرم صلی الله علیه و آله است. همچنین فرمودند: «وفیکم مقدم الشجاع الواسع الباع» در بین شما یک شخصیت شجاع و اقدام‌کننده و پیشرو سینه‌باز حضور دارد که به نظر می‌رسد، اشاره به امیرالمؤمنین علیه السلام است. بعد می‌فرمایند: شما به لحاظ مفاخره در میان عرب چیزی را ترک نکردید؛ مگر اینکه به آن رسیدید و شرفی نبود؛ مگر آنکه آن را درک کردید و شما با این خصوصیات بر سایر مردم فضیلت دارید و آنها از شما کمک می‌طلبند تا از طریق شما به کمالات خود برسند. این وصیت قدری مفصل است و نکات شاخص آن را عرض می‌کنم. من شما را وصیت می‌کنم، به تعظیم این بینه که کعبه است؛ چراکه در این کعبه، مرضات الهی و قوامی برای معاش است؛ یعنی اینجا محل ورود و صدور کالا است و لازم است، آن را حفظ کنید تا زندگی مادی

۱. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۱، روایت ۴۳.

۲. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۱۵، روایت ۵۳.

۳. بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۱۰۶، روایت ۳۴.



نور حضرت ابوطالب علیه السلام نشأت گرفته از نور اهل بیت علیهم السلام است. ایشان از جهت خلقت دارای جنبه تقدسی هستند که از سنخ همان جنبه تقدس اهل بیت علیهم السلام است و این روایت را این طور معنا می‌کنیم؛ روایت بیان‌گر این مطلب است که شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام دارای یک خلقت نوری است که بر مخلوقات مادی اشراف دارد و به واسطه آن به اندازه خود، دارای کمالات همه انسان‌هاست و قادر است، کسانی را شفاعت کند که قابلیت دارند، به وسیله شفاعت به کمال مناسب‌شان برسند. این مطلب ارتباط ذیل این روایت با صدر آن است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «اگر پدر من برای هر گنه‌کاری نه در این امت؛ بلکه بر روی زمین و از اول خلقت تا آخر خلقت شفاعت کند، خداوند شفاعت او را می‌پذیرد»، لازمه این امر این است که شخصیت ایشان، دارای کمالی باشد که این کمال بر کمالات همه انسان‌هایی که به واسطه ایشان قابلیت به کمال رسیدن دارند، سیطره داشته باشد و این حقیقت معنای شفاعت است.

خود را تأمین کنید! ایشان سفارشات متعددی از فضائل و کمالات دارند.

۲. صله رحم موجب زیادی طول عمر

«صلوا ارحامکم ولا تقطعوها!»، صله رحم کنید و قطع رحم نکنید! ایشان در ادامه، آثار قطع رحم را همانند یک شخصیت مذهبی و مانند روایات اهل بیت علیهم السلام بیان می‌کنند. «فان فی صله الرحم منساة فی الاجل و زیادة فی العدد»؛ صله رحم موجب زیادی عمر و زیادی عدد می‌شود.

۳. ظلم و کینه‌ورزی و آثار آن دو

«واترکوا العقوق والبعی»؛ ظلم را ترک کنید و از کینه‌ورزی دوری کنید! «ففیها هلکت القرون قبلکم»؛ اقوام پیش از شما در اثر نفرین کردن یکدیگر نابود شدند و اگر می‌خواهید، حیات اجتماعی داشته باشید، باید ظلم را رها کنید! آیات و روایت در نکوهش ظلم فراوان است.

۴. نشانه‌ای از اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام

ایشان در ادامه می‌فرمایند: «أجیبوا الدّاعی، اعطوا السّائل»؛ دعوت‌کننده را اجابت کنید و به سئوال‌کننده اعطا کنید. ظاهر این وصیت اشاره به نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اجابت دعوت ایشان است. این فرمایشات نشانه‌های اسلام حضرت ابوطالب علیه السلام است. آثار این دو عمل را این‌گونه بیان فرمودند: «فانّ فیها شرفا الحیاة والممات»؛ شرف زندگی و مردن در اجابت داعی و اعطای به سائل است. این فرمایش اقرار به مسئله معاد نیز می‌باشد و ارتباط تنگاتنگ کیفیت زندگی سعادت‌مندان دنیا را با عالم آخرت بیان می‌کند که شرافت انسان در ایمان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پایبندی به دستورات ایشان است که در ادامه، بعضی از آنها را ذکر می‌کنند.

۵. راست‌گویی و ادای امانت

«وعلیکم بصدق الحدیث وأداء الأمانة، فانّ فیها نفیا للتهمه و جلاله فی الاعین!»؛ بر شما باد به راست‌گویی و ادای امانت؛ زیرا در این صفت و کار، تهمت از بین می‌رود و موجب عظمت انسان در چشم مردم می‌شود.

۶. دوری از اختلاف و تفضل بر مردم

«واجتنبوا الخلاف علی الناس و تفضلوا علیهم فانّ فیها محبة للخاصه و مکرمه للعامة و قوه لاهل البیت»؛ و از اختلاف در بین مردم دوری کنید و بر آنان تفضل و نیکی کنید؛ زیرا در این دو محبت خواص و نزدیکان وجود دارد و موجب بزرگی عموم مردم می‌شود و قوت و نیرویی برای اهل بیت (خانه خدا یا نبی اکرم صلی الله علیه و آله) است. این صفات و اعمال، هم فضیلت عملی است و هم، فضیلت اخلاقی؛ چراکه برای ادای امانت به امین بودن تکیه می‌کند که یک فضیلت اخلاقی است و ظهور آن در عمل است و انسان امانت را از تلف شدن حفظ می‌کند و همچنین آن را به صاحب امانت



برمی‌گرداند. این کار باعث ایجاد یک رابطه نزدیک بیت افراد و شکل‌گیری اعتماد عمومی است و همچنین است راستگویی که باعث عمومی شدن حرکت در رفع نیازهای یکدیگر است و با این کار، جامعه نیز به لحاظ عمومی به کرامت می‌رسد. این صفات موجب اتحاد بین مردم و عظمت آنان در برابر دیگران می‌شود.

۷. نبی اکرم ص جامع تمام وصایا

بعد فرمودند: من شما را به خیر رساندن به محمد ص وصیت می‌کنم؛ «فانه الأمين فی قریش والصدیق فی العرب»؛ او در میان قریش امین است. امین بودن نبی اکرم ص حاکی از این معنی است که ارتباط ایشان با دیگران صادقانه بوده و ایشان می‌خواستند، این ارتباط برقرار شود و تعاملات اجتماعی تحقق پیدا کند. «وهو الجامع لهذه الخصال التي أوصيكم بها»؛ این وصیت، جامع همه وصیت‌هاست. اگر نزد نبی اکرم ص بروید، تمام وصایا عمل خواهد شد. این وصیت دلیل بر ارادت تمام ایشان به نبی اکرم ص است.

۸. دین نبی اکرم ص مطابق با فطرت بشر

بعد فرمودند: «وقد جاءكم بامر قبله الجنان وأنكره اللسان ومخافه السنان»؛ او امری یا دینی را آورده که دل آن را می‌پذیرد؛ اما زبان آن را پنهان می‌کند تا از دشمن در امان باشد؛ یعنی دین او چیزی نیست که با فطرت ما همراه نباشد [آن دین] با وجود ما عجیب است و اگر زبان آن را انکار می‌کند، به این دلیل است که از بدگویی دیگران بی‌مناکیم. شاید این سخن ایشان اشاره به حرکت خودشان باشد که اقرار به نبوت نبی اکرم ص را مخفی می‌کردند و آن را به صورت زبانی اعلام نمی‌کردند. همچنین مطلب عمیق‌تری را بیان می‌کنند و می‌فرمایند: کسانی که دین محمد ص را به دلیل جو موجود در جامعه به لحاظ

زبانی انکار می‌کنند، در دل آن را قبول کرده‌اند؛ یعنی منکران هم، دستورات آن حضرت را می‌پذیرند. این مطلب بیان‌گر این واقعیت است که دین نبی اکرم ص مطابق با فطرت بشر است. سپس ادامه می‌دهد: «ولم الله! كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى صَعَالِيكِ الْعَرَبِ وَأَهْلِ الْعَرْفِ الْأَطْرَافِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ النَّاسِ قَدْ أَجَابُوا دَعْوَتَهُ»؛ به خدا قسم! مثل اینکه می‌بینم، سردمداران عرب و اهل با عزت در اطراف مکه و مردم مستضعف دعوت ایشان را می‌پذیرند. ایشان از گسترش دعوت اسلام خبر داده و می‌فرمایند: دین او با فطرت مخالفتی ندارد و قابل پذیرش است.

۹. وعده گسترش اسلام

«وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَعَظَمُوا أَمْرَهُ» و ایشان کلمه (اسلام) را تصدیق می‌کنند و امر او را بزرگ می‌دارند. ایشان گسترش اسلام را وعده می‌دهند که نشان‌دهنده جنبه نوری وجود حضرت ابوطالب ع است. «فخاض بهم غمرات الموت، فصارت روساء قریش وصناديدها اذناً»؛ ایشان مسئله جنگ‌ها را پیش‌بینی می‌کنند و می‌فرمایند: رؤسای قریش دنباله‌رو نبی اکرم ص خواهند شد. ایشان این مسائل را در زمانی بیان می‌کنند که مسلمین در شعب ابی طالب ع حضور داشته و در اقلیت و در رعب و وحشت زندگی می‌کردند. بعد فرمودند: «ودورها خراباً» خانه‌های رؤسای قریش خراب می‌شود؛ یعنی ایشان وعده فتح مکه را می‌دهند و می‌فرمایند: «وضعفاءوها ارباباً»؛ ضعیفان طرفدار نبی اکرم ص، ارباب و بزرگ می‌شوند. «واذا أعظمهم عليه احوجهم إليه»؛ کسانی از سران قریش که عظمت و بزرگی می‌فروختند، محتاج‌ترین مردم به نبی اکرم ص شده و به سوی ایشان دست‌نیز دراز می‌کنند و مردمی را که مشرکان از خود دور می‌کردند، بیشترین بهره‌ها را از نبی اکرم ص خواهند برد. اشخاصی مانند: بلال حبشی و افراد دیگر بدل به بزرگان قوم شده و نزد نبی اکرم ص دارای جایگاه ویژه خواهند شد. می‌فرمایند: «ابعدهم منه اخطأهم لدية قد محضته العرب ودادها وصفت له بلادها

وَأَعْطَتْهُ قِيَادَهَا؛ جايگاه نبی اکرم ﷺ به جایی خواهد رسید که عرب فقط به ایشان محبت ورزیده و رهبری را به ایشان می دهد!

۱۰. فاقرار به حَقَانِيتِ نبی اکرم ﷺ

«دونکم یا معشر قریش! ابن ایکم وامکم کونوا له ولاءه ولحزبه حماة»؛ ای گروه قریش! او فرزند پدر و مادر شماست. شما بانیان این کار باشید؛ یعنی شما جايگاهی دارید که می توانید، زمامدار امور دیگران بشوید و این کار در پرتو گرویدن به نبی اکرم ﷺ است. شما از حمایت کنندگان حزب او بشوید!

۱۱. راه نبی اکرم ﷺ موجب دور شدن از ضلالت است

«والله! لا یسلک أحد منکم سبیله إلا رشد»؛ این فرمایش بالاترین اقرار به حَقَانِيتِ نبی اکرم ﷺ است که می فرماید: به خدا قسم! هیچ یک از شما راه نبی اکرم ﷺ را نمی رود؛ مگر اینکه از ضلالت دور شده و به رشد می رسد! «ولا یأخذ أحد بهدیه الا سعد»؛ هیچ کس هدایت ایشان را نمی پذیرد؛ مگر اینکه سعادت مند می شود!

۱۲. شهادت به رسالت پیامبر ﷺ بالاترین درجه ایمان است

ایشان در پایان سخن فرمودند: «ولو کان لِنَفْسِی مده وفي أجلي تأخیر لکفیته الکوافی ولدافعت عنه الدواهی»؛ من اگر مهلتی در زندگی داشتم و أجل من به تأخیر می افتاد، حتماً ایشان را در برابر دشمنان کفایت و مشکلات را از او دور می کردم. این مطلب مهمی است که شخصی با تمام وجود، از منطبق یک شخص دیگر دفاع کند و در این راه از منافع و فرزند خود بگذرد. این نشان دهنده بالاترین درجه ایمان است. این عقلایی نیست که کسی به شخص دیگر ارادت نداشته و معتقد به روش او نباشد؛ اما تنها به دلیل اینکه فرزند برادرش است، همه خطرات را در برابر دشمنان به جان خریده و از او دفاع کند.

عمل حضرت ابوطالب رضی الله عنه نشان دهنده ایمان بالای ایشان است و گفتار و رفتارهای دیگر ایشان تصدیق سیره عملی ایشان است. ایشان در پایان فرمودند: چون اجل من به پایان رسیده، دیگر قادر به رفع گرفتاری ها از ایشان، نیستم و به رسالت پیامبر ﷺ شهادت می دهم و گفتار او را تعظیم می کنم.

❖ مقام عصمت حضرت ابوطالب رضی الله عنه

کسی که به چنین مقاماتی می رسد، دارای نورانیت معنوی است. عصمت ایشان همانند عصمت اهل بیت رضی الله عنهم نیست؛ اما به هر حال ایشان دارای مرتبه ای از پاکی بوده اند. خیلی سخت است که شخصی در شرایط بحرانی قرار بگیرد که دارای اعتقاد ایمانی باشد و به جهت حفظ و حراست از جان نبی اکرم ﷺ، نتواند اعتقاد خود را ابراز کند. ضمن اینکه وجود مبارک امیرالمؤمنین رضی الله عنه از صلب حضرت ابوطالب رضی الله عنه نشان می دهد، این سلسله باید دارای پاکی خاصی باشند؛ همان طور که



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ

نسبت به اهل بیت علیهم السلام شهادت می دهیم: شما در اصلاب مطهره بوده اید؛ «لم تنجسک الجاهلیة بأنجاسها ولم تلبسک المدلهمات من ثیابها». امیدواریم شفاعت آنها شامل حال ما بشود.

این وصیت را مرحوم مجلسی از روضة الواعظین نقل می کند. این وصیت نامه ای جامع به لحاظ اعتقادی و عملی است که در آن به نوعی شهادت به وحدانیت، معاد، رسالت و حقانیت دین اسلام و شهادت به خاتمیت اسلام بیان شده است و در آن سفارشاتى به فضائل عملی و اخلاقی داشته اند.

✿ سخن پایانی

ان شاء الله این مطالب راهگشای کسانی باشد که طالب حق هستند و می خواهند، حق را درک کرده و بپذیرند و از خصومت با خاندان اهل بیت علیهم السلام دست بردارند. دشمنان وقتی دیدند، امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ جای اشکالی ندارد، خواستند، پدر ایشان را متهم به شرک کنند تا اشکالی به امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بشود که چنین چیزی نیست. امیدواریم خداوند متعال کسانی را که هنوز نسبت به مقام والای حضرت ابوطالب علیه السلام مستبصر نشده اند، بیدار کرده و در مسیر آن حضرت قرار دهد.

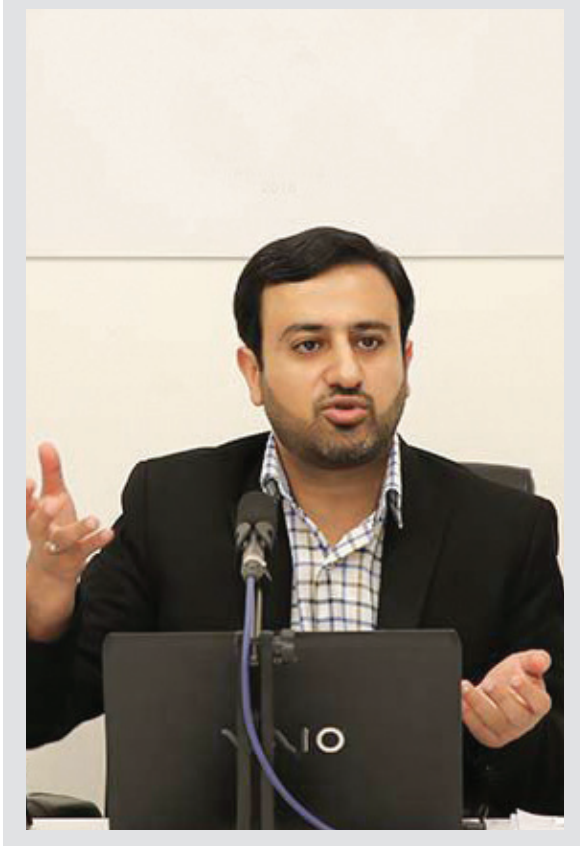
حضرت ابوطالب علیه السلام فرمودند:

«ولو كان لِنَفْسِي مَدَةٌ فِي أَجَلِي
تَأْخِيرٌ لِكَفَيْتِهِ الْكَوَافِي وَلِدَافَعَتِ عَنْهُ
الدَّوَاهِي»؛ من اگر مهلتی در زندگی
داشتم و أجل من به تأخیر می افتاد،
حتماً ایشان را در برابر دشمنان کفایت
و مشکلات را از او دور می کردم. این
مطلب مهمی است که شخصی با تمام
وجود، از منطق یک شخص دیگر دفاع
کند و در این راه از منافع و فرزند خود
بگذرد. این نشان دهنده بالاترین درجه
ایمان است.



مزار ابوطالب عليه السلام و همسر گرامی ایشان

گفت‌وگو با دکتر احمد خامه‌یار^۱



حسن بن ابی نُمَیْ به مدت دو سال به امارت مکه رسیده و در سال ۱۰۱۲ هجری از دنیا رفته است. بعد از فوت این دو نفر، دو گنبد برایشان ساخته می‌شود که در منابع تاریخی از آنها به عنوان گنبدهای شرفا یاد می‌شود. حتی نگاره‌ها یا تصاویری در برخی نسخ خطی وجود دارد که زیارتگاه‌های معلات را به تصویر کشیده و هیچ اشاره‌ای به مزار عبدالمطلب یا ابوطالب علیه السلام ندارند؛ اما در عین حال گنبد شرفا در این نگاره‌ها وجود دارد. پژوهشگران سعودی معتقدند، مزارهایی که در چند سده اخیر به عنوان مزار عبدالمطلب و ابوطالب علیه السلام شهرت یافته‌اند، متعلق به این دو شریف مکه است. البته مزار شرفای دیگر مکه نیز در گذشته دارای گنبد بوده‌اند که در گذر زمان این گنبدها از بین رفته‌اند.

منابع متعددی نظیر سفرنامه‌ها در مورد تاریخ شهرهای مکه و مدینه وجود دارد. از ابن جبیر متعلق به قرن ششم تا به امروزه‌ها سفرنامه به زبان عربی وجود دارد. ابن جبیر

✿ با سلام و تشکر از حضرت عالی در ابتدا به بیان

تاریخچه کوتاهی از مکان و مزار حضرت ابوطالب علیه السلام

پیردازید؟

در شهر مکه قبرستانی به نام قبرستان معلات وجود دارد که ما ایرانی‌ها آن را به نام قبرستان ابوطالب علیه السلام می‌شناسیم؛ البته امروزه آن را قبرستان بنی‌هاشم می‌نامند. در این قبرستان مزارهایی برای حضرت خدیجه، حضرت آمنه، حضرت ابوطالب و حضرت عبدالمطلب علیه السلام وجود دارد و تصور عامه مردم این است که اینها مدفن واقعی این حضرات هستند؛ اما می‌دانیم اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله در قبرستانی به نام حَجون دفن شده‌اند. در صدر اسلام چند قبرستان در شهر مکه وجود داشته که قبرستان حجون یکی از آنها بوده و اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این قبرستان مدفون هستند. برای بسیاری از مسلمانان چنین تصویری وجود داشته که قبرستان معلات، همان قبرستان حجون است؛ اما برخی از پژوهشگران مکه بر اساس منابع تاریخی و مستندات کهن نشان داده‌اند که قبرستان حجون، جایی غیر از قبرستان معلات بوده است. گفته می‌شود شعب روبه‌روی قبرستان معلات، همان قبرستان حجون است و مسلمانان بعد از اسلام، اموات خود را در شعب روبه‌روی قبرستان حجون یعنی قبرستان معلات فعلی دفن می‌کردند؛ البته نظرات دیگری هم وجود دارد. مرحوم حَمَد الجاسر که یکی از پژوهشگران برجسته سعودی در صد سال اخیر و فردی با دقت نظر بالا بوده و روی تاریخ مکه و مدینه کار کرده و متون زیادی را تصحیح کرده، معتقد است قبرستان حجون در جای دیگری از مکه واقع شده است.^۱ این طور به نظر می‌رسد که مزار کنونی ابوطالب علیه السلام و عبدالمطلب در قبرستان معلات، مدفن دو تن از شرفای مکه در اوایل سده یازدهم هجری است. اولی عبدالمطلب بن حسن بن ابی نُمَیْ بوده که در سال ۱۰۱۰ هجری از دنیا رفته و بعد از او برادرش ابوطالب علیه السلام بن

۱. اماکن تاریخی اسلامی در مکه مکرمه نویسندگان: حمد الجاسر / رسول جعفریان / میقات حج ۱۳۷۶، شماره ۲۱.



توصیف مفصلی از قبرستان بقیع دارد و از تمام مزارهای آن با دقت نام می‌برد؛ اما از قبرستان معلات توصیف خاصی ندارد. در منابع دیگر اشاراتی به برخی از مزارات این قبرستان وجود دارد که عمدتاً متعلق به بزرگان صوفیه مانند فضیل عیاض و یا محل به صلیب کشیده شدن عبدالله بن زبیر است؛ اما این منابع هیچ اشاره‌ای به بزرگان صدر اسلام ندارند؛ البته سفرنامه نویسان بقیع را هم زیارت می‌کردند و قبور اهل بیت علیهم السلام یا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده‌اند و به مزارات دیگر شخصیت‌های صدر اسلام مثل عثمان و مالک بن انس هم اشاره کرده‌اند. نسخه‌های این سفرنامه‌ها هنوز وجود دارد و تصحیح‌های انتقادی خوبی همراه با امانت‌داری از آنها انجام می‌شود و مصححان اراده خاصی برای تحریف متن آنها ندارند.

❁ آیا احتمال می‌دهید تعمّدی در خصوص عدم ذکر مزار حضرت ابوطالب علیه السلام وجود داشته باشد؟

این احتمال وجود ندارد. بنده بیست سال است که در حوزه مزارها فعالیت پژوهشی انجام می‌دهم. وقتی ادبیات یک متن را مستقل کار کنیم، می‌توانیم رویکرد مؤلف را تشخیص بدهیم. بسیاری از منابع از روی عناد نوشته نشده است؛ به عنوان مثال، ابن جبیر فردی است که علیه شیعه تعصب دارد؛ اما ابیاتی هم در مدح اهل بیت علیهم السلام دارد. از نظر بنده احتمال سانسور منتفی است. در کشور ایران هم در گذشته‌های دور مردم، شناختی از کتیبه‌های باستانی نداشته و توانایی خواندن آنها را نداشتند و مکان‌های تاریخی را به بزرگانی مانند پیامبران نسبت می‌دادند. مکان‌هایی نظیر تخت جمشید یا مسجد سلیمان از این جمله است. درباره مقبره کوروش هم سند قطعی وجود ندارد و بیشتر بر اساس نظریه خاورشناسان مطرح شده است. امروزه قبرستان حجون به‌طور کامل از بین رفته و نشانی از قبور بزرگان مدفون در آن نیست.

❁ آیا در گزارش‌های تاریخی مکانی برای مزار حضرت ابوطالب علیه السلام مشخص شده است؟

خیر! اما در مورد حضرت آمنه علیها السلام گزارش‌هایی وجود دارد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسیر بازگشت از مدینه به مکه بر سر مزار مادرشان در منطقه «ابواء» حاضر شده‌اند. در منابع خیلی قدیمی‌تر، توصیفات جامعی درباره مزارات وجود ندارد. در قرون اولیه اسلامی، گنبدهایی روی قبور بنا نشده بوده است. در قرن ششم، علی بن ابی‌بکر هروی کتابی به نام «الاشارات الی معرفة الزیارات» نوشته است که دارای توصیفات دقیقی درباره مزارات جهان اسلام است. علامه مجلسی در بحار الانوار که شامل کتاب المزار است، این تعبیر را دارد که عجیب است: در منابع قدیمی، زیارت‌نامه‌هایی برای اهل بیت علیهم السلام و شخصیت‌هایی مثل فاطمه بنت اسد و حتی ابراهیم فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود دارد؛ اما هیچ زیارت‌نامه‌هایی برای حضرات خدیجه، ابوطالب و عبدالمطلب وارد نشده است. پاسخ به این سؤال مرحوم علامه مجلسی این هست که در زمان ائمه علیهم السلام، اساساً مزاری برای حضرت



می‌کند؛ اما اشاره‌ای به مقبره حضرت ابوطالب علیه السلام ندارد. همه اینها نشانه عدم اطلاع مورخان و نویسندگان قبل از دوره قاجار از وجود مزار آنهاست و نظریه تعلق این دو مزار به شرفای مکه را تأیید می‌کند. این مسئله عجیبی نیست و بارها در تاریخ اتفاق افتاده که به دلیل گذر زمان، مزارهای شخصیت‌هایی، به افراد مشهورتر دیگری نسبت داده شده است.

شرفای مکه از حدود قرن چهارم تا قبل از تشکیل دولت سعودی حکومت می‌کرده‌اند و در برخی دوره‌های تاریخی، قدرت آنها افزایش می‌یافته و امارت آنها حالت مستقل پیدا می‌کرده است؛ اما در بیشتر دوره‌های تاریخی آنها به صورت نیمه‌مستقل یا تابع حکومت‌هایی مانند عثمانی بوده‌اند و پادشاهان عثمانی شرفای مکه را تعیین می‌کردند. شرفای مکه نسب آنها حسنی و مذهب بیشتر آنها زیدی بوده است.

ابوطالب علیه السلام شناخته شده نبوده؛ اما مزارهای دیگری مثل قبرستان بقیع و شهدای احد وجود داشته و شناخته شده بودند. در سایر کتب مزارات نظیر کتاب مزار شیخ مفید هم، آدابی برای زیارت بقیع و قبور ائمه بقیع علیهم السلام یا مزار حضرت فاطمه بنت اسد ذکر می‌کنند؛ اما در آنها نیز به زیارت قبر حضرت ابوطالب علیه السلام و عبدالمطلب اشاره‌ای نشده است؛ یعنی حتی منابع شیعه نیز، از اشاره به قبور این بزرگواران خالی هستند.

البته در سفرنامه‌های دوره قاجاریه اشاره‌هایی به مزار حضرت ابوطالب علیه السلام در قبرستان معلات وجود دارد؛ اما اگر این نظریه را بپذیریم که این مزارها مربوط به دو نفر از شرفای شهر مکه است، مسئله حل می‌شود. سفرنامه‌های قبل از دوره قاجار بسیار معدود هستند و مانند منظومه فتوح الحرمین که مربوط به چند سال قبل از تشکیل دولت صفوی است، با اینکه اماکن حرمین را توصیف می‌کند و مزار ائمه بقیع علیهم السلام را یک به یک ذکر

❁ وجه تسمیه قبرستان ابوطالب علیه السلام چیست؟

این نامی است که ایرانی‌ها روی این قبرستان گذاشته‌اند و ساکنان محلی، قبرستان را به این نام نمی‌شناسند. توضیح مطلب اینکه حضرت عبدالمطلب در دوران کودکی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند و پیامبر ۱۳ سال پس از بعثت از مکه هجرت کردند. در صدر اسلام ساخت بنا روی قبور هنوز رواج پیدا نکرده بود و بناهای روی قبور به فاصله حدود ۱۰۰ یا ۲۰۰ سال بعد ساخته شدند. مکان‌هایی که حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه در آنجا نماز خوانده بودند، بعد از گذشت حدود ۸۰ سال از وفات ایشان به دستور عمر بن عبدالعزیز به مسجد تبدیل شدند. گنبدهای قبرستان بقیع نیز، چند صد سال بعد از صدر اسلام ساخته شدند. ابتدا گنبد ائمه اطهار علیهم السلام و بعد گنبد قبر عثمان و بعد سایر گنبدها در این قبرستان ساخته شدند. در صدر اسلام مسائلی مانند روایت حدیث، فقه و کتابت قرآن و به طور کلی حفظ ضروریات دین اولویت مسلمانان بود. امروزه که دین به طور کامل با این همه منابع به دست ما رسیده است، برای ما محل قبور بزرگان صدر اسلام اهمیت دارد؛ اما شاید این مسئله برای خود مسلمانان صدر اسلام اولویت نداشته است.

❁ آیا در آثار مستشرقین راجع به قبور بزرگان اسلام مطلبی آمده است؟

این مسائل برای مستشرقین چندان اهمیت ندارد و آنها بیشتر به تاریخ و مناسک حج توجه دارند. به طور کلی مبنای عموم مستشرقین همان مبانی اهل سنت است و شیعه را یک فرقه فرعی در اسلام می‌دانند و اصل را بر منابع اهل سنت می‌گذارند. هم‌چنانکه در مسئله خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله، بیشتر دیدگاه اهل سنت را پذیرفته‌اند. طبیعتاً حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما شیعیان اهمیت دارد؛ اما برای مستشرقین اهمیت زیادی ندارد؛ به خصوص که اهل سنت حضرت ابوطالب علیه السلام را کافر می‌دانند. برخی از مستشرقین هم اساساً اخبار و روایات تاریخی صدر اسلام را موثق نمی‌دانند که به خاطر آن بخواهند، روی جزئیاتی مثل ایمان یا کفر حضرت ابوطالب علیه السلام کار کنند.

❁ آیا جامعه شهرهای مکه و مدینه نسبت به حفظ قبور اهتمامی داشته‌اند یا خیر؟

به صورت موردی گزارش‌هایی در منابع اسلامی داریم که به محل قبور شخصیت‌هایی که قبل از ظهور اسلام از دنیا رفته‌اند، اشاره کرده‌اند.

❁ حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان شیخ‌البطحاء و از تأثیرگذاران بر جامعه آن روز مکه بوده‌اند.

سؤال این است که چرا هیچ گزارشی نباید از مزار چنین شخصیتی وجود داشته باشد؟

به هر حال این اتفاقی هست که افتاده و علت آن نیز، برای ما مشخص نیست. در تمام منابع اسلامی تا حداقل قرن یازدهم، هیچ اشاره‌ای به محل قبر حضرت ابوطالب علیه السلام نیست و ما هم مجبوریم، چنین نتیجه بگیریم که قبرایشان از همان دوره‌های اولیه از بین رفته است. بنده به عنوان پژوهشگر تاریخ معتقدم، نمی‌توانیم مسائل تاریخی را از دید امروزی تفسیر کنیم. این مسئله امروز





در این باره وجود دارد. مزار حلیمه سعدیه یکی دیگر از مواردی است که از قرن دهم به بعد معرفی شده است. بنده در پژوهشی که درباره قبرستان بقیع داشتم، متوجه شدم که اینجا مقبره شخص دیگری بوده که از قرن دهم به بعد به مزار حلیمه سعدیه معروف شده است. اصلاً ایشان در جای دیگری سکونت داشته‌اند و سندی دال بر دفن ایشان در مدینه وجود ندارد. اگر با همان رویکرد مراجعه به نگاره‌ها و اسناد تصویری موجود در کتب خطی بخواهیم نتیجه‌گیری کنیم، تصاویری که از قبرستان بقیع، قبل از سال ۹۵۰ هجری وجود دارد، در این تصاویر اثری از گنبد حلیمه سعدیه وجود ندارد؛ اما در تصاویری که از این تاریخ به بعد وجود دارد، گنبد حلیمه سعدیه دیده می‌شود. به نظر می‌رسد، بعد از بازسازی قبرستان بقیع و گنبد‌های آن توسط عثمانی‌ها، زیارت مزار حلیمه سعدیه در بقیع شکل گرفته است.

برای ما اهمیت دارد؛ اما اینکه بخواهیم تحلیل کنیم، چرا در آن زمان قبور شخصیت‌ها برای مردم اهمیت نداشته، برای ما ممکن نیست. رویکرد بنده این هست که معمولاً سراغ هر نوع سندی که می‌تواند اطلاعاتی به دست دهد، بروم و مثلاً به جز منابع مکتوب، از نگاره‌ها و اسناد تصویری هم استفاده کنم.

❁ آیا درباره قبور موجود در بقیع هم همین مسئله مطرح می‌باشد؟

در قبرستان بقیع هم، مزارهایی وجود دارد که درباره آنها بحث وجود دارد. محل برخی از مزارها مثل قبور ائمه بقیع رضی الله عنهم و یا قبر عثمان و یا مزار ابراهیم پسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در منابع کهن و برخی از منابع جغرافیایی به طور دقیق مشخص شده است؛ اما مثلاً در مورد مزار همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بحث وجود دارد که آیا همه همسران آن حضرت در یک محل دفن شده‌اند یا خیر؟ گزارش‌های متفاوتی

❁ اگر ممکن است درباره مزار حضرت فاطمه بنت اسد همسر جناب ابوطالب علیه السلام هم توضیحاتی

بدهید؟

در مورد مزار حضرت فاطمه بنت اسد گزارش‌هایی از سده ششم به ما رسیده است. محلی که مسلمانان به عنوان مزار ایشان می‌شناختند و آن را زیارت می‌کردند، خارج از دیوارهای ضلع شرقی قبرستان بقیع در آن دوران بوده است. تا قبل از حاکمیت سعودی‌ها در یکصد سال قبل، این مزار همچنان با فاصله کمی خارج از قبرستان بقیع قرار داشته و کنار آن، گنبد مزار ابوسعید خدری وجود داشته است؛ اما بعد از حاکمیت سعودی‌ها، تمامی گنبدها ویران و قبرستان بقیع گسترش داده شد و مزار حضرت فاطمه بنت اسد به صورت سنگ چینی داخل قبرستان بقیع قرار گرفت.

ما می‌دانیم قبرستان بقیع در صدر اسلام بسیار کوچک‌تر از بقیع امروزی بوده است و می‌دانیم، حضرت فاطمه بنت اسد در بقیع زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به خاک سپرده شده است. حال چطور می‌توانیم بپذیریم، ایشان خارج از قبرستان بقیع دفن شده باشند؟ می‌دانیم عثمان خارج از محدوده قبرستان بقیع صدر اسلام دفن شده و بعدها مزار او به قبرستان بقیع متصل شده است؛ در حالی که مزار منسوب به حضرت فاطمه بنت اسد علیه السلام حتی دورتر از قبر عثمان بوده است. بنابراین ما نمی‌توانیم بپذیریم، این مزار منسوب به فاطمه بنت اسد سندیت داشته باشد. مورخان تاریخ مدینه نیز به همین اعتبار، انتساب مزار بیرون از بقیع به حضرت فاطمه بنت اسد را نفی کرده‌اند. الآن این بحث مطرح می‌شود که مزار حضرت فاطمه بنت اسد در داخل قبرستان بقیع در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله کجا قرار داشته است؟ در این خصوص دو قول وجود دارد. ابن زباله در تاریخ خودش، گزارشی را نقل کرده که مدفن فاطمه بنت اسد، نزدیک مزار ابراهیم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. قول دیگر این هست که قبر حضرت فاطمه بنت اسد، نزدیک قبور ائمه بقیع علیهم السلام قرار داشته است. شیخ مفید گزارش می‌کند که امام حسن علیه السلام وصیت کرده بود تا کنار مزار فاطمه بنت اسد به خاک سپرده شود؛ اما مورخان غیر امامی این طور گزارش کرده‌اند که ایشان کنار مزار حضرت فاطمه زهرا علیه السلام دفن شده‌اند؛ در حالی که ما شیعیان این گزارش را نمی‌پذیریم و معتقدیم، حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در حجره خودشان که بعدها به مسجد النبی صلی الله علیه و آله اضافه شد، دفن شده بودند. در این باره روایاتی از ائمه علیهم السلام داریم و حضرت رضا علیه السلام به صراحت می‌فرمایند که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در حجره خودشان دفن شده‌اند و عموم علمای شیعه نیز این نظر را می‌پذیرند.

پس مسلم هست که مزار حضرت فاطمه بنت اسد، باید کنار مزار ائمه بقیع علیهم السلام یا به فاصله کمی از آنها قرار داشته باشد. بنده نظریه خاصی در این مورد دارم که عرض می‌کنم؛ اما پیش از ورود به بحث، باید این مسئله را توضیح بدهم که در قرون دوم و سوم، چندین کتاب در تاریخ مدینه نوشته شده که اصل این کتاب‌ها از بین رفته است و تنها نقل قول‌هایی از آنها در منابع بعدی وجود دارد. از میان این کتاب‌ها، تنها کتاب «اخبار المدینه» ابن شَبَّه بصری، تنها تاریخ محلی مدینه هست که امروزه باقی مانده و چاپ هم شده و در دسترس هست. ابن شَبَّه از مورخان برجسته مدینه در قرن سوم هجری است و در کتاب اخبار مدینه خودش، گزارش‌های مهمی را درباره تاریخ مدینه در صدر اسلام ارائه داده است.



یا بیت الاحزان نام برده‌اند. منابع قبلی از آن به‌عنوان مسجد فاطمه در نزدیکی قبور ائمه بقیع رضی اللہ عنہم یاد کرده‌اند و باورهایی را درباره آن بیان کرده‌اند که به‌نوعی با حضرت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا ارتباط دارد. البته بنده بیشتر به جزئیات این مسئله نمی‌پردازم؛ اما نظریه خودم این هست که طبق گزارش ابن‌شبهه، مسجد فاطمه در اصل مسجد قبر فاطمه بنت اسد بوده؛ اما بعدها به حضرت فاطمه زهرا رضی اللہ عنہا منسوب شده است. البته بنده اصراری بر قطعی بودن این نظریه ندارم. قبل از بنده هم آقای نجمی اشاره مبهمی به انطباق مسجد فاطمه بر بیت الاحزان دارند؛ اما بنده این نظریه که مسجد فاطمه، مدفن حضرت فاطمه بنت اسد بوده را برای اولین بار به تفصیل در کتاب بهشت بقیع مطرح کرده‌ام که هنوز به چاپ نرسیده است. همچنین مقاله مفصل دیگری در همین موضوع دارم که ان‌شاءالله به‌زودی منتشر می‌شود.

به هر حال آنچه که مسلم هست، این است که مزاری که در بیرون قبرستان بقیع منسوب به حضرت فاطمه بنت اسد بوده و امروزه داخل قبرستان قرار گرفته، نمی‌تواند مزار ایشان باشد.

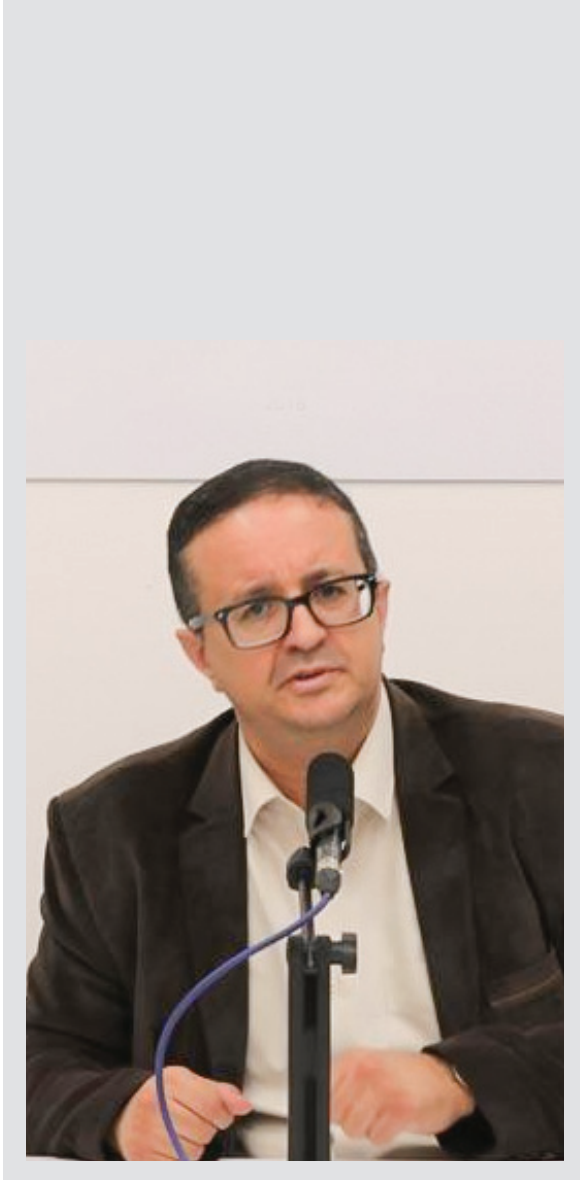
ما می‌دانیم که قبر عباس عموی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم در کنار قبور ائمه بقیع رضی اللہ عنہم است. ابن‌شبهه درباره محل دفن حضرت عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم این گزارش را نقل می‌کند که: «دُفِنَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلُبِ، عِنْدَ قَبْرِ فَاطِمَةَ بِنْتِ اسْدِ بْنِ هَاشِمٍ فِي أَوَّلِ مَقَابِرِ بَنِي هَاشِمٍ الَّتِي فِي دَارِ عَقِيلٍ، فَيُقَالُ إِنَّ ذَلِكَ الْمَسْجِدَ بُنِيَ قِبَالَ قَبْرِ»؛ جناب عباس نزدیک قبر فاطمه بنت اسد در اول قبرستان بنی‌هاشم در خانه عقیل دفن شد و گفته می‌شود، آن مسجد مقابل قبر او ساخته شد. کدام مسجد؟ ابن‌شبهه گزارش تاریخی دیگری دارد درباره محل دفن فاطمه بنت اسد که وقتی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم دستور دفن ایشان را صادر کرد: «فَحْفَرُ فِي مَوْضِعِ الْمَسْجِدِ الَّذِي يُقَالُ لَهُ الْيَوْمَ قَبْرِ فَاطِمَةَ.»؛ ایشان را در محل مسجدی که امروزه به آن قبر فاطمه گفته می‌شود، دفن کردند.

مسجدی که از آن به‌عنوان مسجد قبر فاطمه تعبیر کرده است، مسجدی است که از قرن ششم به بعد، به‌نام «بیت الاحزان» شهرت یافته است؛ اما در منابع قدیمی‌تر از آن به‌عنوان مسجد فاطمه یاد شده است. تا قبل از نیمه قرن ششم که ابن‌جبیر و دیگران از آن به‌عنوان بیت‌الحزن



حضرت ابوطالب عليه السلام و مسئله تاریخ نگاری سده نخست هجری

دکتر علی بهرامیان^۱



❖ دام تاریخ‌نگاری

برای شناخت حضرت ابوطالب علیه السلام

نمونه بارز تاریخ‌نگاری سده اول اسلامی، مطالب تاریخی پیرامون حضرت ابوطالب علیه السلام است. به جرأت می‌توان گفت، هیچ شخصیتی در تاریخ‌نگاری قرن اول اسلامی و به خصوص سیره‌نگاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مانند حضرت ابوطالب علیه السلام مورد جفا قرار نگرفته است. چنانچه هرکس با امعان نظر و دقت در مآخذ آن دوران نظر کند، متوجه می‌شود که مسئله، تنها ایمان یا عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام نیست. سخن گفتن به هر شکلی ذهن را وارد طرز فکر کسانی می‌کند که اقدام به این نوع نگارش تاریخ داشته‌اند و ذهن را به دام آن روایات تاریخی می‌اندازد. با اینکه کتاب‌های بسیاری راجع به ایشان نوشته شده؛ اما حق ایشان ادا نشده و به میزان کافی روایات تاریخی در مورد ایشان مورد نقد قرار نگرفته است. سیر اطلاع دقیق از سیر تاریخ‌نگاری، خود قسمتی از تاریخ است. چنانچه محقق از سیر تاریخ‌نگاری این دوره اطلاع دقیق و ژرف نداشته باشد، صلاحیت تحقیق و اظهار نظر نخواهد داشت. منظور بنده مسائلی مانند سال تولد و وفات، آثار و... نیست. اینها قسمتی از تاریخ هستند؛ بلکه باید دقت کرد که این روایات تاریخی به چه منظوری روایت می‌شوند و از چه فیلترهایی عبور کرده‌اند تا به دست ما رسیده‌اند. بدون اطلاع از این مسائل، نتیجه‌گیری تاریخی بسیار مخرب خواهد بود. باید مطلع باشیم، تاریخ‌نگاری این دوران چگونه رخ داد، چگونه کتابت شد و چگونه به قرون بعدی و به دست ما رسید! تصویری که از شخصیت‌های بزرگ اسلامی ارائه شده، چگونه شکل گرفته و به دست آمده است و بدون اطلاع از این مسائل، نتایج تحقیق بسیار غیرمطمئن خواهد بود. در روزگار کنونی هر صاحب فکری به انواع وسایل انتشار دسترسی دارد؛ اما هرچه به گذشته برمی‌گردیم، انتشار تفکر سخت‌تر است. واقعیت این است که در قرن اول هجری تا قرن دوم و حتی بعد از آن، روایت حتی من حدیث او من غیر حدیث، کارکرد رسانه‌ای

داشتند؛ یعنی آنچه امروزه از طرق تلویزیون، روزنامه، فضای مجازی و... انجام می‌پذیرد، در آن قرون از طریق روایت انجام می‌گرفته است؛ یعنی چنانچه شخصی قصد ایجاد مشروعیت برای خود داشت، این کار را از طریق جعل روایت انجام می‌داد. همچنین اگر قصد سلب مشروعیت از کسی را داشتند، باز هم به این طریق متوسل می‌شدند. حال نقل روایت به طریق سمعی و سینه به سینه باشد و یا قرون بعد که حدیث به کتابت درآمد. آنچه که از سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا و دیگر شخصیت‌های مهم و حوادث در اختیار داریم، بازتابی از روایات تاریخی هستند که کارکرد رسانه‌های امروزی را داشتند.

❖ نقش بنی‌امیه

در تخریب چهره حضرت ابوطالب علیه السلام

کسب مشروعیت در دوران امویان و عباسیان با یکدیگر متفاوت بود و اثر این کسب مشروعیت‌ها بر روایات



تاریخی دیده می‌شود. تا زمانی که محقق با لوازم و شرایط کافی، مجموعه‌ای از روایات تاریخی را تاریخ‌گذاری نکند، قادر به استناد به آنها نخواهد بود. به این معنی که با توجه به ظواهر درونی و بیرونی روایت، بتواند درک کند که این روایت در چه دوره‌ای و به چه دلیلی شایع بوده است. در این صورت می‌تواند بفهمد که آگاهی امت اسلامی را در آن دوران چگونه می‌ساخته‌اند. بنی‌امیه به دنبال کسب مشروعیت از طریق دینی نبودند تا برای خود فضائلی بسازند. جد بنی‌امیه، امیه است و در تاریخ مطالب بسیار اندکی در مورد او دیده می‌شود. همچنین در باب فضائل ابوسفیان چیزی پیدا نمی‌شود و کسی هم، چنین چیزی را باور نخواهد کرد؛ البته این فضائل در مورد معاویه وجود دارد. دلیل این کار بنی‌امیه این است که تلاش نمی‌کردند، خلافت خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله گره بزنند و چنین سیاستی را دنبال نمی‌کردند و می‌توان گفت، به دنبال کسب پادشاهی و سلطنت عربی آن هم به زور شمشیر بودند. نگاه آنها به پیامبر صلی الله علیه و آله و دوران و اصحاب ایشان به طور کلی با دوران عباسیان متفاوت بود. بنابراین در دوران امویان به صورت ظهری و محسوس، در روایات خاصی چهره آن حضرت را تخریب می‌کردند که این روایات آثار خود را در تاریخ به جای گذاشته است. این کار تنها در دوران بنی‌امیه و بنی مروان وجود نداشته؛ بلکه در دورانی که برخی از اصحاب بزرگ و همسران پیامبر صلی الله علیه و آله نیز وجود داشته و گاهی مسائلی به حضرت منتسب می‌شد که حتی عایشه هم، تعجب می‌کرده است و سؤال می‌کرده که آیا چنین چیزی را راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله برای شما روایت کرده‌اند؟ این طور نبوده است.

مثال این مسئله روایت افک است. روایت کامل افک در برخی منابع مانند سیره ابن هشام آمده است که از ابتدای روایت یک تخریب ضعیف؛ اما دقیق و کارساز به صورت غیرمستقیم نسبت به چهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و به صورت مستقیم نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام انجام شده است. در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام به طور علنی ایشان را لعن می‌کرده‌اند. در کتاب اغانی آمده که خالد بن عبدالله قسری که حاکم کوفه بوده و مدت ۲۵ سال، بالای منبر امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می‌کرده است، شخصی به او گفت: لعن تو نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام به اندازه کافی صریح نیست؛ بنابراین او تلاش می‌کرد، طوری امیرالمؤمنین علیه السلام را در منبر لعن کند که همه متوجه منظور او بشوند. در روایت افک نیز، نسبت به ایشان و نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جفا شده است. این روایات به گونه‌ای ساخته و انتشار داده می‌شد که مورد توجه برخی گروه‌ها در سطح جامعه قرار بگیرد تا به صورت ناخودآگاه آنها را پخش کنند. روایات تاریخی در باب جنگ جمل به گونه‌ای طراحی شده که به طور مطلق احدی در گفت‌وگوها، مکاتبات و... متعرض جریان «افک» یعنی به صورت یک عداوت شخصی میان امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه نشده است. این مسئله باعث ایجاد تردید می‌شود؛ اما وقتی وارد جریان «افک» می‌شویم، همه او را به عنوان چیزی که موجب عداوت امیرالمؤمنین علیه السلام و عایشه شده است، می‌بینند؛ چراکه بر اساس روایت افک، امیرالمؤمنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیشنهاد می‌دهند تا عایشه را طلاق بدهند که ریشه عداوت است. اگر قرار بود، چنین روایتی درست باشد، باید در جایی مانند خطبه‌ها یا گفت‌وگوها مطرح می‌شد؛ اما وقتی مسئله‌ای به صورت کلی در منابعی مانند سیره‌ها نقل می‌شود، جای تردید است؛ البته خود روایت محل نقد است؛ به خصوص

اینکه تنها عایشه راوی آن است که شک برانگیز است. درون روایت نیز، چهره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام با ظرافت تخریب شده است. این روایت در دوران بنی امیه ساخته شده است.

از جمله کسانی که در معرض تخریب قرار گرفت، حضرت ابوطالب علیه السلام است و دلیل آن هم، این است که ایشان پدر امیرالمؤمنین علیه السلام است؛ بنابراین به راحتی می توانند راجع به ایشان تبلیغ منفی کرده، ناسزا گفته و ایشان را مورد لعن قرار بدهند.

✦ نقش عباسیان

در تخریب چهره حضرت ابوطالب علیه السلام

اما جریان عباسیان متفاوت بود. حکومت عباسیان برآمده از شعارها و عقاید شیعی بود. در مدت نزدیک به سی سال، حرکتی زیرزمینی از کوفه آغاز شد که دنباله آن، به خراسان رسید که ادعا می کرد: آل محمد صلی الله علیه و آله از حق خود محروم نگه داشته شده اند و باید حق به حق دار برسد و ما برای آل محمد فعالیت می کنیم. تمام گروه های کوفی که صبغه شیعی داشتند، گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند، مبارزه را به خراسان منتقل کنند. بعدها بنی عباس تلاش کردند، وانمود کنند، شبکه داعیان را خود به وجود آورده و کنترل می کنند و هدف فعالیت آنها در جهت حمایت از بنی عباس است که این چنین نبود. این شبکه در ابتدا تصمیم داشت، بنی امیه را به زیر بکشد و از طریق شورایی، از قریش خلیفه ای انتخاب کنند. کار آن طور که باید پیش رفت و جناحی که ابومسلم خراسانی در رأس آن قرار داشت، موفق شد ابوالعباس عبدالله بن محمد (۱۰۵-۱۳۶ق) مشهور به ابوالعباس سفاح را در کوفه به خلافت برساند. وقتی ابوالعباس سفاح در محرم ۱۳۲ هجری قصد داشت، از پله های منبر مسجد کوفه بالا برود، عمویش مانع شد و گفت: ای مردم! بدانید تنها کسی که به حق به فراز منبر کوفه رفت، علی بن ابی طالب علیه السلام بود. عموی ابوالعباس، وقتی در سرزمین شام در تعقیب باقی ماندگان

بنی امیه بود، شعری می خواند که مضمون آن این بود که ما انتقام علی بن ابی طالب و حسین بن علی علیه السلام را می گیریم؛ یعنی بنی عباس با شعارهای شیعی روی کار آمده و خود را جانشین برحق امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد او علیه السلام می دانستند.

✦ قیام محمد نفس زکیه و تغییر رویکرد بنی عباس

اما در سال ۱۴۵ هجری محمد نفس زکیه در مدینه قیام کرد. طبری مکاتبات او را نقل کرده است. او در این مکاتبات خطاب به بنی عباس مدعی است: شما حقی نسبت به خلافت ندارید و اگر شما پسرعموهای اهل بیت علیه السلام هستید، ما اولاد آنها و نسبت به شما احق و اولی هستیم. او در آن نامه، به برخی از اطلاعات تاریخی افتخار می کند. از قبیل اینکه پدر ما ابوطالب علیه السلام بود که برای اسلام زحمات زیادی کشید. پدر ما علی بن ابی طالب علیه السلام بود، سیدالشهدا علیه السلام بود، جعفر بن ابی طالب علیه السلام بود و به تمام رموز آل ابی طالب افتخار می کند و بعد می گوید: خلافت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید به اولاد ایشان برسد که ما هستیم و نه به شما که پسرعموهای ایشان هستید؛ به خصوص که شما سابقه ما در اسلام را ندارید. اینجا بنی عباس متوجه یک نکته اساسی شدند و آن این بود که در بنیان مشروعیت خلافت خود، یک روح رقیب و؛ بلکه دشمن را شریک کرده اند. از این به بعد بنی عباس بنا را بر این گذاشت که مشروعیت خلافت خود را به گونه ای اثبات کنند که از طریق ابن عباس و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله باشد. در پاسخ های منصور به محمد نفس زکیه که در تاریخ طبری و بلاذری ذکر شده، روی این مطلب تلاش می کند؛ اما مشکل اینجا بود که با وجود اینکه بنی عباس به اندازه بنی امیه بدنام نبودند و به حسب ظاهر بر ضد اسلام فعالیتی نداشتند؛ اما به درست یا نادرست، برخی بدنامی ها را با خود حمل می کردند؛ چراکه عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه اسلام آورد و کاری برای استحکام اسلام انجام نداده بود؛

همچنین او مشهور به رباخواری بود و این را همه می دانستند. عبدالله بن عباس نیز، در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام کار نمایانی نکرده بود؛ ضمن اینکه در اواخر حکومت آن حضرت، کارهای خلافتی در بصره انجام داد و از آن شهر فرار کرد. سایر خاندان عباس نیز، فضائل خاصی نداشتند. بنابراین کار را روی دو جهت پیش بردند. اول اینکه تا حد امکان به فضائل خود اضافه کنند و موارد نامناسبی را که درباره عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله وجود داشت، کمرنگ کرده و اصلاح کنند. جهت دوم فعالیت آنها این بود که تا حد امکان از فضائل آل ابی طالب علیهم السلام بکاهند.

در نیمه دوم قرن اول، کتابت نضح گرفت؛ چراکه امکانات کتابت مانند کاغذ بسیار کم و گران قیمت بود. بعد از سال ۱۳۶ تا ۱۴۰ هجری و فتح سمرقند، مسلمانان از برخی کاغذسازان، ساخت کاغذ چینی را فراگرفتند که باعث فراوانی و ارزانی کاغذ و ترویج کتابت شد. یکی از خاورشناسان می گوید: اگر تحول و نضح تمدن اسلامی را وابسته به ساخت کاغذ بدانیم، بیراهه نرفته ایم که مسئله ای شبیه اینترنت در عصر کنونی است؛ چراکه به یکباره نهضتی برای کتابت به راه افتاد.

ابن ندیم در سال ۳۷۷ کتاب خورا می نویسد. او شخصی وراق و در بغداد ساکن بود و کتاب هایی را که بنا به احتمال دیده است، فهرست می کند. او از قریب ده هزار کتاب اسم می برد؛ یعنی حدود ۱۲۰ سال بعد از ورود کاغذ به جهان اسلام، ابن ندیم ده هزار کتاب را نام می برد. همچنین در شرح حال شیخ رئیس ابن سینا [از زبان او] در بخارا که در همان سال ها می زیسته است، می گوید: من به کتابخانه نوح بن منصور سامانی راه پیدا کردم و کتاب هایی را در آنجا دیدم که قبل و بعد از آن هرگز ندیدم. این کتاب ها به صورت موضوع بندی شده و در صندوق هایی نگهداری می شدند؛ یعنی به یکباره نهضتی برای کتابت، تصنیف و تدوین آغاز شد. بنابراین در این دوره آثار اخباریون اول که فعالیت آنها بر اساس استماع بود، به طبقه بعدی و به افرادی مانند ابی مخنف رسید. آنها نیز شروع به تحقیق در مورد حوادث تاریخی کرده و آنها را به کتابت درآوردند و ابی مخنف مقتل الحسین علیه السلام را به وسیله تحقیق از طریق کسانی که این حادثه را خود دیده و یا با یک یا دو واسطه نقل می کردند، کرد. ابن ندیم در الفهرست، ذیل عنوان ابی مخنف، نزدیک به چهل کتاب به او نسبت می دهد. در قرن بعدی افرادی مانند طبری و بلاذری که قصد داشتند، تاریخ اسلام یا جهان را از زمان حضرت آدم تا زمان خود بنویسند، جز مواردی که از آن دوران باقی مانده بود، چیزی در دست نداشتند؛ یعنی وقتی جناب طبری قصد داشت، حوادث سال ۶۰ و ۶۱ هجری را بنویسد، بهترین کتابی که در مورد جریان کربلا موجود بود، مقتل الحسین علیه السلام ابی مخنف بود که آن را به شیوه خود نوشت. مقتل ابی مخنف با ذکر جزئیات نوشته شده؛ بنابراین طبری آن را خلاصه کرد. طبری تاریخ را به صورت سال شمار و بلاذری به صورت انساب روایت کردند که تاریخ طبری بیشتر مورد عنایت قرار گرفت. بنابراین چنانچه بخواهید، جریانی مانند واقعه کربلا را از تاریخ طبری یا بلاذری مطالعه کنید، ابتدا باید ببینید واقعه را از چه منبعی نقل می کند. آیا از ابومخنف است یا از مدائنی یا از واقدی و...؛ چراکه اطلاع از منبع آنها بسیار لازم است؛ چراکه حتی گاهی افراد مطلع نیز، این طور خطاب می کنند که طبری این طور می نویسد یا بلاذری این طور می گوید؛ در حالی که آنها جز استناد به اخبار گذشتگان، چیزی دیگری از خود ندارند و همان را مأخذ خود قرار داده اند. اغلب مورخان این دوران، برای بنی عباس





عمده روایت‌هایی که در مواردی مانند حضرت ابوطالب علیه السلام در اختیار داریم، از دو فیلتر امویان و عباسیان عبور کرده است؛ یعنی در تمامی آنها چیزی که بنی امیه یا بنی عباس درباره حضرت ابوطالب علیه السلام می‌خواستند، وجود دارد. بنی امیه می‌خواستند، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام منکوب بشود تا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه بزنند؛ البته این کار در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت ممکن نبود. عباسیان نیز می‌خواستند، کاری کنند تا علویان و شیعیان نتوانند، به جناب ابوطالب علیه السلام افتخار کنند. حتی پا را فراتر گذاشته و افرادی را از خاندان خود با بزرگانی که شیعه به آنها افتخار می‌کرد، برابر قرار دادند؛ به عنوان مثال عبدالله بن عباس است که شخصی معروف است. اگر اخبار او را مطالعه کنید، به صورت طابق النعل بالنعل، شبیه به حضرت سجاد علیه السلام است؛ به گونه‌ای که حتی لقب سجاد نیز، به او داده شده و برخی ادعیه به او منسوب است. همچنین در کتاب اخبار دولة العباسیة می‌گوید: او باغی داشته که در کنار هر درخت آن، چند هزار رکعت نماز خوانده شده و فضائل زیادی به او نسبت می‌دهند که شبیه به احوالات حضرت سجاد علیه السلام است. همچنین در مورد ابن عباس آن قدر فضائل ساختند که گفتند: اگر قرار بود، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری بیاید، لکان ابن عباس. بنده اخباری دیده‌ام که بیان می‌کنند، در دوران منصور، راویانی بر سر چهار راه‌ها ایستاده و با صدای بلند، فضائل عباس و ابن عباس را بیان می‌کردند. بنابراین اگر بخواهیم، با اخبار حضرت ابوطالب علیه السلام روبه‌رو بشویم، باید به دو فیلتر امویان و عباسیان توجه کنیم؛ البته بنده گمان می‌کنم، ایشان بیشتر مورد جفا واقع شده است. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه اسلام آورد؛ یعنی همان زمانی که ابوسفیان اسلام آورد. این در حالی بود که ابوطالب علیه السلام برای اسلام زحمات زیادی کشید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حمایت ایشان بود.

کار می‌کرده‌اند و دارای سمت‌های دولتی مانند قضاوت، منشی‌گری، دیوانی، سرایندگی و... بودند.

❖ تقابل امویان و عباسیان با روایات فضائل ابوطالب علیه السلام

عمده روایت‌هایی که در مواردی مانند حضرت ابوطالب علیه السلام در اختیار داریم، از دو فیلتر امویان و عباسیان عبور کرده است؛ یعنی در تمامی آنها چیزی که بنی امیه یا بنی عباس درباره حضرت ابوطالب علیه السلام می‌خواستند، وجود دارد. بنی امیه می‌خواستند، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام منکوب بشود تا به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه بزنند؛ البته این کار در مورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صراحت ممکن نبود. عباسیان نیز می‌خواستند، کاری کنند تا علویان و شیعیان نتوانند، به جناب ابوطالب علیه السلام افتخار کنند. حتی پا را فراتر گذاشته و افرادی را از خاندان خود با بزرگانی که شیعه به آنها افتخار می‌کرد، برابر قرار دادند؛ به عنوان مثال یکی از اجداد بنی عباس، علی بن عبدالله بن عباس است که شخصی معروف است. اگر اخبار او را مطالعه کنید، به صورت طابق النعل بالنعل، شبیه به حضرت سجاد علیه السلام است؛ به گونه‌ای که حتی لقب سجاد نیز، به او داده شده و برخی ادعیه به او منسوب است. همچنین در کتاب اخبار دولة العباسیة می‌گوید: او باغی داشته که در کنار هر درخت آن، چند هزار رکعت نماز خوانده شده و فضائل زیادی به او نسبت می‌دهند که شبیه به احوالات حضرت سجاد علیه السلام است. همچنین در مورد ابن عباس آن قدر فضائل ساختند که گفتند: اگر قرار بود، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پیامبر دیگری بیاید، لکان ابن عباس. بنده اخباری دیده‌ام که بیان می‌کنند، در دوران منصور، راویانی بر سر چهار راه‌ها ایستاده و با صدای بلند، فضائل عباس و ابن عباس را بیان می‌کردند. بنابراین اگر بخواهیم، با اخبار حضرت ابوطالب علیه السلام روبه‌رو بشویم، باید به دو فیلتر امویان و عباسیان توجه کنیم؛ البته بنده گمان می‌کنم، ایشان بیشتر مورد جفا واقع شده است. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه اسلام آورد؛ یعنی همان زمانی که ابوسفیان اسلام آورد. این در حالی بود که ابوطالب علیه السلام برای اسلام زحمات زیادی کشید و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حمایت ایشان بود.

❖ ریشه‌یابی تاریخی تهمت شرک به حضرت ابوطالب علیه السلام

بنابراین بحثی را شروع کردند که شاید از دوران امویان آغاز شد بود و آن اینکه حمایت ابوطالب علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به دلیل مسائل قبیلگی و خویشاوندی بود و ابوطالب علیه السلام هیچ‌گاه ایمان نیاورد و تلاش کردند، تمام



تلاش‌های حضرت ابوطالب علیه السلام را به‌نحوی به مسئله ایمان ایشان مربوط کنند. ابوطالب علیه السلام از نظر ساخت نام نیست؛ بلکه کنیه ایشان است و در هیچ روایتی ایشان به نامی غیر از ابوطالب خوانده نشده است؛ اما گفته‌اند: نام ایشان عبدمناف بوده است؛ یعنی او را به نام بت بزرگ مشرکین نام‌گذاری کرده‌اند و بحث‌های زیادی در مورد اینکه نام ایشان ابوطالب علیه السلام بوده یا عبدمناف، آغاز کرده‌اند؛ درحالی‌که اگر ابوطالب علیه السلام کنیه ایشان بوده، آیا ایشان پسری به نام طالب داشته‌اند یا خیر؟ در کتبی مانند کلبی و دیگر کتب ملاحظه می‌کنید، ایشان چهار پسر به نام‌های طالب، عقیل، جعفر علیه السلام و علی علیه السلام دارند. در مورد جعفر بن ابی طالب ذوالجناحین مطالب بسیاری می‌دانیم. جناب عقیل هم، فردی معروف بوده و علی بن ابی طالب علیه السلام هم، معرف همگان هستند. خوب پسر ایشان به نام طالب کیست؟ در تاریخ در مورد او هیچ سرنوشت مشخصی مبنی بر اینکه که بوده و چه زمانی به دنیا آمده و چه فعالیت‌هایی داشته و چه موقع از دنیا رفته است، به دست نمی‌آورد؛ به جز اینکه او همراه با عباس بن عبدالمطلب در جنگ بدر کارها شرکت داشته است.

بنی‌عباس تلاش کردند، این مسئله را که عباس در جنگ علیه پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشته را اصلاح کنند؛ بنابراین ادعا کردند که عباس در ابتدای اسلام، ایمان آورده؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده: ایمان خود را آشکار نکن تا اخبار مشرکان را به من برسانی و عباس علیه مشرکان و برای پیامبر صلی الله علیه و آله جاسوسی می‌کرده و در جنگ بدر نیز، کارها شرکت داشته است؛ البته او به اسارت درآمد و با پرداخت فدیة آزاد شد. این مسئله نه قابل اثبات است و نه قابل رد کردن است؛ اما در این روایت هم صحبت از طالب است و هم صحبت از عباس و با یک تیر دو نشان می‌زنند؛ اول اینکه طالبی وجود داشته که به جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و عباس هم، کارها او را در جنگ همراهی کرده است. هیچ سرنوشت مشخصی از طالب فرزند ابوطالب علیه السلام وجود ندارد؛ درحالی‌که از سه برادر دیگر اخبار فراوانی وجود دارد؛ اما از فرزند بزرگ جناب ابوطالب، هیچ سرنوشت مشخصی در دست نیست.

روایتی از امام صادق علیه السلام در انساب الاشراف بلاذری نقل شده که از ایشان سؤال شد: اولاد ابوطالب علیه السلام چه کسانی بودند؟ ایشان فرمودند: جعفر، عقیل و علی و نامی از طالب نمی‌برند. در واقع نسب‌نویسان دوران بنی‌عباس شخصی به نام طالب ساختند تا بگویند: ابوطالب علیه السلام کنیه عمومی پیامبر بوده و نام اصلی ایشان عبدمناف بوده است.

شما در کتبی که بعدها نام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را ذکر می‌کنند، نمی‌توانید نام حضرت ابوطالب علیه السلام را پیدا کنید. تنها ابن حجر عسقلانی در الاصابه، با تسامحی نام ایشان را ذکر می‌کند. این مسئله بسیار شگفت‌انگیز است که حضرت ابوطالب علیه السلام را جزء اصحاب به‌شمار نیاورده‌اند. همچنین مدعی شدند، ابوطالب با وجود حمایت از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده و بر دین اجداد خود باقی ماند و تمام تلاش خود را به‌کار بردند تا ایمان ایشان را انکار کرده و یا در آن تشکیک ایجاد کنند.

در الذریعه ذیل عنوان ایمان ابوطالب علیه السلام نزدیک به چهل کتاب در اثبات ایمان ایشان و بحث در مورد آن از شیعه و غیرشیعه معرفی کرده‌اند. به خصوص اینکه اشعاری به حضرت ابوطالب علیه السلام منسوب بوده که بر اساس آنها، از ایمان ایشان تحقیق نمی‌شود. تا جایی که از حضرت امام رضا علیه السلام راجع به ایمان ابوطالب علیه السلام سؤال شد و ایشان گفتند: کسی که در ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام شک

کند، خودش کافر است. یکی از محققان تاریخ ادبیات، در مورد شیعه بودن شاعری از من سؤال کرد و گفت: او در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام شک داشته که بنده عرض کردم، امکان ندارد او شیعه باشد؛ چراکه محال است، شیعه در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام کوچکترین شک داشته باشد.

به هر حال ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام به گونه‌ای است که چه نفیاً و چه اثباتاً صحبت کنید، در سمت بنی‌عباس ایستاده‌اید. شما روایات مربوط به ایمان مسلمانان در سیره ابن‌هشام و دیگر سیره‌ها را نگاه کنید. مگر آن زمان کسی شهادتین می‌گفته که اسلام بیاورد؟ من جستجو کرده‌ام و تقریباً هیچ‌کدام از این روایان، نشان از طریقه ایمان در دوره‌های بعدی ندارند. همین که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محلق می‌شدند، به معنای ایمان آنها بوده و اگر مناسکی هم داشته، به نحو امروزی نبوده است که شهادتین را جاری کنند و این شهادتین، مربوط به زمان گسترش اسلام، بوده است که دخول در اسلام نیاز به علامتی داشت. روایاتی وجود دارد که که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا لحظه آخر عمر عمویشان، به حضرت ابوطالب علیه السلام می‌گفته‌اند که آیا ایمان نمی‌آوری؟ و ایشان پاسخ می‌داده‌اند: «إني لأستطيع يا ابن أخي أن أفارق ديني و دين آبائي»؛ من نمی‌توانم از دین اجدادم دست بکشم. همچنین روایاتی در باب ابوقحافه پدر خلیفه اول وجود دارد. با وجود اینکه او سال‌ها قبل از اسلام از دنیا رفته بود. او را زنده کرده و مدعی شدند؛ او ایمان آورده است. این درحالی است که در دیگر روایت‌ها، مطالبی وجود دارد که متناقض هستند. به عنوان مثال در روایتی ذکر شده، ابوبکر در فوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیلی جزع می‌کرده و راوی به او گفت: من در فوت پدرت هم، چنین حالی از تو ندیده‌ام؛ اما می‌گویند: ابوقحافه مسلمان شده و در مقابل، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر عمویشان به ایشان می‌گفته‌اند که ایمان بیاور و او استنکاف می‌کرده است.

همچنین ادعا کردند: آیه «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ»، در باب ابوطالب علیه السلام نازل شده و حدیث ضحاح را نیز در دشمنی با جناب ابوطالب علیه السلام ساخته‌اند و از این بالاتر را هم، راویانی از خاندان بنی‌عباس ذکر کرده و در مسند احمد بن حنبل آمده که وقتی پدر امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفت، ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و بیان داشته‌اند: «إن عمك الضال قد قضی فما الذی تأمرنی فیه»؛ یعنی تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پدرشان که این همه برای اسلام زحمت کشیده‌اند، این بوده که این پیرمرد گمراه مرد. بعد هم پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان فرموده‌اند: خودت پدرت را دفن کن و امیرالمؤمنین علیه السلام از قبول دفن پدرشان استنکاف کرده‌اند؛ اما با اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله پدرشان را دفن کرده‌اند و در برگشت پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرموده است: «أذهب فاغتسل»؛ یعنی؛ چون به فرد نجس دست زده‌ای، باید غسل کنی.

همچنین طبری از قول ابن اسحاق می‌گوید: ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «يا ابن أخي إني لأستطيع أن أفارق ديني و دين آبائي و ما كانوا عليّ»؛ یعنی می‌خواستند این مطلب را امرشایعی نشان بدهند که حضرت ابوطالب علیه السلام با وجود زحمات فراوان برای پیامبر و اسلام، ایمان نیاورده و درجه ایشان را پایین بیاورند. کتاب‌های صدر اسلام، نظیر تفاسیر و حتی کتب کلامی، مملو از این مسائل است و برخی مانند ابن‌ابی‌الحدید که قدری منصف‌تر بوده‌اند می‌گویند: من نمی‌توانم باور کنم، ابوطالب علیه السلام ایمان نیاورده؛ اما در عین حال اخباری وجود دارد که نشان می‌دهد، ایشان مشرک از دنیا رفته است.

✦ حضرت ابوطالب علیه السلام جزء اولین مسلمانان

بنده مقاله‌ای برای دانشنامه جهان اسلام نوشته‌ام که هنوز منتشر نشده و با تحقیق عرض می‌کنم، احتمال زیادی می‌دهم، با توجه به هیاهوها و روایات فراوانی که



تلاش شده، در اذهان، شرک حضرت ابوطالب علیه السلام گنجانده شود، به نظر من، جناب ابوطالب علیه السلام جزء اولین مسلمانان است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، اسلام را به ایشان ابلاغ کرده و ایشان پذیرفته و مسلم از دنیا رفته است. نمی‌توانیم بگوییم از یک خانواده جعفر و عقیل و علی و حتی فاطمه بنت‌اسد، ایمان آورده‌اند و تنها ابوطالب علیه السلام می‌گوید: من به دین آباء خود باقی هستم. حتی این داستان را به مسئله ارث هم، کشانده‌اند و صحیح مسلم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوطالب علیه السلام ارث نبرد؛ چراکه مسلم از کفار ارث نمی‌برد و این مطلب را در ابواب فقهی هم وارد کرده‌اند.

بنابراین اگر کسی از سیاست بنی‌عباس و بنی‌امیه نسبت به حوادث نیمه اول قرن هجری به‌ویژه سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع نداشته باشد، روایات او را به گمراهی خواهند انداخت؛ چراکه باید به سیاست دولت‌های اموی و عباسی آگاه بود و روایات تاریخی را تاریخ‌گذاری کرد و نشان داد، این روایت در چه دوره‌ای و برای چه دلیلی شایع بوده و به رجال آن نیز دقت کرد. وصفی که رجال‌شناسان قدیمی از رجال روایات داشته‌اند، کافی نیست؛ به یک معنی در این حالت، دیگر روایت صحیح یا جعلی نداریم؛ چراکه هر روایتی بازتاب اثری از زمانه خود است و در مورد قرن اول، اگر ریزه‌کاری‌های تاریخی آگاه نباشیم که به‌عنوان مثال بنی‌عباس از همین طریق کسب مشروعیت می‌کرده و مشروعیت را از دیگران ساقط می‌کرده‌اند، نمی‌توانیم به تاریخ این دوران استناد کرده و در مورد آن تحقیق کنیم و اطلاع از این مسائل ضروری است.

❖ لزوم بررسی بیشتر اشعار منسوب به حضرت ابوطالب علیه السلام

لازم است راجع به اشعار و دیوانی که به حضرت ابوطالب علیه السلام منسوب است، تحقیق کنیم. ماجرای شعر در سیره مطرح است و از جمله نقدهایی که بر سیره ابن‌اسحاق وجود داشته، در کتاب طبقات الشعراء محمد بن سلام جمعی است که می‌گوید: ابن‌اسحاق در دهان کسانی شعر قرار داده که لم یقل شعراً قط! در این بحث راجع به اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام صحبت نمی‌کنیم؛ اما عرض می‌کنم: به خصوص در حین بررسی تاریخ نبوی، هیچ روایتی را بدون تاریخ‌گذاری نمی‌توانیم بپذیریم و در این رابطه ماجرای افک را مثال زدیم که ماجرای معروف است و راجع به آن، کتب زیادی نوشته شده است.

شکی وجود ندارد که حضرت ابوطالب علیه السلام شعری گفته‌اند؛ اما واقعیت این است که سبک بسیاری از این اشعار با شعر حضرت ابوطالب علیه السلام متفاوت است و ممکن است، مربوط به ادوار بعدی شعر عرب باشد؛ اما برخی شعرها به سبک شعری ایشان شباهت دارد. سبک شعر ابوطالب علیه السلام شعر قبل از هجرت و مربوط به شعر دوران جاهلیت است؛ البته بنده در خصوص ادبیات عرب تخصص ندارم؛ اما در مورد ایمان ایشان به اشعارشان، استنادات فراوانی شده و چند بار، اشعار ایشان گردآوری شده که یکی مربوط به ابو عرفان محزنی است که نسخه‌ای کهن است و اخیراً یک چاپ تحقیقی بسیار خوب از آن به عمل آمده است.

باید گفت که شعر از جایگاه معتبری برخوردار است. حتی در روایات ائمه علیهم السلام مانند اصول کافی و در تاریخ آمده که اولین کسی که دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام را گردآوری کرد، ابو هفان عبدالله بن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صَلَاةٌ لِمَنْزُومِي

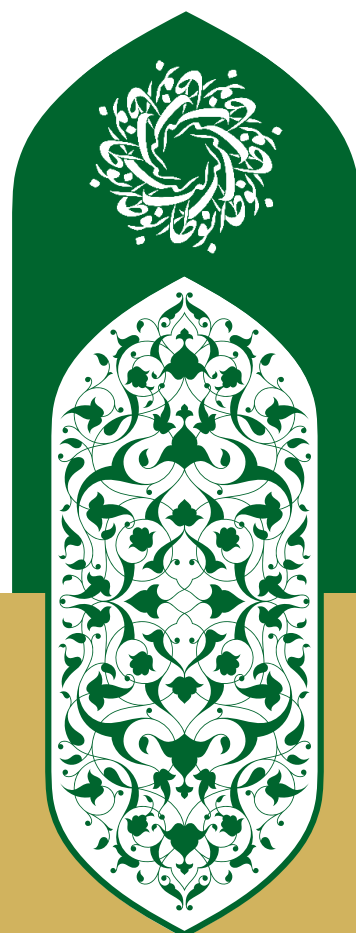
السَّلَامُ عَلَيْكَ

احمد بن حرب مهزومی عبدی بصری متوفای سال ۲۵۷ است. این نشان می‌دهد، شعر ابوطالب عليه السلام وجود داشته، مضافاً بر اینکه ابوهفان شیعه و از خاندانی شیعی بوده و نجاشی در کتابش او را به عنوان شخصی از یک بیت شریف و شیعی ذکر کرده است. این مسائل قرائنی هستند که وجود دارد.

❖ کلام آخر

بنابراین با این شرایط اگر زندگی حضرت ابوطالب عليه السلام را که نوشته شده است، نگاه کنیم؛ یعنی اگر از پس پرده‌ها مطالبی را که از زندگی حضرت ابوطالب عليه السلام به ما رسیده است، با معیارهایی که حتی افراد معاند ذکر می‌کنند، مطالعه کنیم، متوجه می‌شویم، حضرت ابوطالب عليه السلام مافوق این است که ما بنشینیم و بحث کنیم، ایشان ایمان داشته‌اند یا خیر. وجود ایشان ایمان بوده و به لحاظ تاریخی ذکر شده؛ وقتی اَکْثَمُ بن صِیْفِی از متفکران و بزرگان عرب به ایشان می‌گوید: او (پیامبر صلی الله علیه و آله) زود بزرگ شده است؟ می‌گوید: بله و بعد شروع می‌کند: او باید کسی باشد که می‌آید و جهان را می‌گیرد، عرب را عزیز می‌کند و بعد به عرب قدرت می‌دهد و همه اینها را می‌گوید؛ در حالی که هنوز بحث اسلام و نبوت در میان نبوده است.

امیدواریم خداوند توفیق بدهد، حق حضرت ابوطالب عليه السلام را ادا کنیم و از ایمان ایشان بگذریم و از فضائل ایشان صحبت کنیم؛ کما اینکه می‌گفتند: مگر علی نماز می‌خوانده است؟ حال باید بنشینیم و کتاب‌هایی درباره اثبات نماز خواندن امیرالمؤمنین عليه السلام بنویسیم؟ این میدانی است که دشمن برای ما باز می‌کند و ما نباید در میدان او بازی کنیم.



حضرت ابوطالب عليه السلام
در آثار مرحوم عبدالعزیز
محقق طباطبائی رحمة الله عليه

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین سید محمد طباطبائی یزدی



✦ حضرت ابوطالب

در تحقیق کتاب فضائل امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ

از جمله آثار تحقیقی آیت الله سید عبدالعزیز محقق طباطبایی رحمته اللہ علیہ، تصحیح و تحقیق کتاب فضائل امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ نوشته احمد بن حنبل بود که مورد توجه و اقبال واقع شد تجدید چاپ گردید و جایزه سال راکسب نمود. این کتاب شامل ۳۶۸ حدیث در رابطه با فضائل امیرالمؤمنین رضی اللہ عنہ است. در حدیث ۲۷۴ آمده است: «حدثنا أبو العباس محمد بن یونس بن موسی القرشی: حدثنا شریک بن عبدالمجید الحنفی: «تا برسد به «ثابت عن انس» که منظور انس بن مالک است: «قال لما مرض ابوطالب مرضه الذی مات فیہ ارسل الی النبی: ادع ربک ان یشفی فان ربک لیعطیک وابعث الی بقطاف من قطاف الحجة فأرسل الیه النبی: وأنت یا عمّ! إن أطعت الله عزّوجلّ أطاعک»؛ می گوید ابوطالب در بیماری وفات به سراغ پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرستاد که از پروردگارت بخواه که مرا شفا دهد؛ چراکه پروردگارت دعای تو را استجابت می کند و پوششی از پوشش های بهستی برای من بفرستد تا پوشش من باشد. پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود: ای عموی گرامی! اگر تو هم از خدا اطاعت کنی خداوند به سخن تو گوش خواهد داد؛ یعنی اگر تو هم ایمان بیاوری، خداوند دعای مؤمنین را اجابت می کند. در این روایت نامی از حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ آمده و پدرمان بر آن تعلیقه زده است.

✦ حاشیه محقق طباطبایی

در ذیل کتاب «ایمان ابی طالب» شیخ مفید رحمته اللہ علیہ

همچنین در مقاله «الشیخ المفید و عطاؤه الفکری الخالد» که به کتاب شناسی آثار شیخ مفید پرداخته شده است و در سال ۱۴۱۳ هجری قمری به مناسبت کنگره هزاره شیخ مفید رحمته اللہ علیہ منتشر شد، پدرمان در معرفی «کتاب ایمان ابوطالب» شیخ مفید، تعلیقه ای به داستان ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ زده است که مضمون آن را برای شما می گویم. «ولیتهم عملوا بما قاله عبدالمغیث الحنبلی فی

دفاعه عن یزیدبن معاویة»^۱ می گوید: صرف نظر از ایمان ابی طالب که سؤال بی ربطی است، ای کاش! همان حرفی را که عبدالمغیث حنبلی در دفاع از یزید می گفت، شما در مورد حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ بگویید. عبدالمغیث حنبلی از علمای قرن ششم حنابله است و کتابی به نام «فضائل یزیدبن معاویة» نوشته است؛ یعنی راجع به کسی که حتی اهل تسنن هم او را دوست ندارند و حداقل این است که او را لعن نمی کنند؛ کما اینکه غزالی لعن او را جایز نشموده، کتاب فضائل می نویسد. خوب یزید که فضائلی ندارد. بنابراین عبدالمغیث حنبلی جمله ای دارد که می گوید: چرا راجع به یزید بد می گوید؟ یزید حداقل پسر معاویة است و لااقل به احترام پدرش، چیزی راجع به او نگوید. محقق طباطبایی می نویسد: «ولیتهم عملوا بما قاله عبدالمغیث حنبلی»؛ یعنی ای کاش! آنها همان راه عبدالمغیث حنبلی

۱. الشیخ المفید و عطاؤه الفکری الخالد، ص ۶۳.



را طی می‌کردند. یزیدی که «علی ما ارتکب من العظام الامور و فعل الافاعیل من قتل الحسین علیه السلام و سبی البنات الرساله و اباحه المدينة المنوره لجنده و رمی الکعبه بالمنجیق و حرقها»؛ یزید سه سال حکومت کرد که در هر سال جنایت‌های عجیبی مرتکب شد. یک سال کعبه را سنگ باران کرد، یک سال هم مدینه را برای سربازانش مباح کرد و سال دیگر هم، قتل اباعبدالله الحسین علیه السلام بود. با تمام اینها عبدالمغیث می‌گوید: حداقل به احترام معاویه راجع به یزید سخنی نمی‌گفتید. خوب آیا جا ندارد، بگوییم به احترام امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به پدرشان چیزی نگوییم؟ «فاقول هنا هلا سکتوا عن ابی طالب علیه السلام احتراماً لابن اخیه ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» و حداقل به حرمت پسر برادر ابوطالب که پیامبر ماست، «ورعاية لابنه علی علیه السلام ولكن الامر هنا علی العکس»؛ اتفاقاً اینجا برعکس عمل می‌کنند و به خاطر دشمنی با علی علیه السلام، ابی طالب علیه السلام را هدف قرار داده‌اند. «فانما نیل من ابی طالب لمکان ابنه علی»؛ حتی اگر ابوطالب مسلمان هم نبود، مگر کم بودند از صحابه که پدرانشان مشرک بودند؟ چرا کسی راجع به سایر صحابه صحبتی نمی‌کند؟ «لم يتعلق لواحد منهم بسوء». در مورد پدران هیچ‌یک از صحابه کسی متعرض نشده. «وانما نیل من ابی طالب لانه والد علی والابن هو المقصود بالایذاء»؛ یعنی هدف اذیت امیرالمؤمنین علیه السلام است. «وقد قال فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من آذى علیاً فقد آذانی». این روایت را همه می‌پذیرند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «هر کسی علی را اذیت کند، من را اذیت کرده است» و شما با این کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت می‌کنید. «وهذا ابولهب علی مناهته لاسلام لم یسأ الیه کما أسأوا الی ابی طالب»؛ اگر بحث از عموهاست، خوب ابولهب نیز، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و با آن همه دشمنی او با اسلام، آن قدر که راجع به ابوطالب علیه السلام کتاب نوشته‌اند، متعرض ابولهب نشده‌اند؛ با اینکه آیه قرآن در شأن اوست که «تبت یدا ابی لهب و تب و امرأته حمالة الحطب». این مسائل در کتاب‌های «فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام» و «الشیخ المفید وعطائه الفکری الخالد»، ذیل عنوان ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام آمده است.

❖ حاشیه‌ای بر روایت احمد بن حنبل در کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام

روایتی را که از احمد بن حنبل خواندم، می‌توانیم به صورت مثبت نگاه کنیم. «بطریق حلی»، از علما شیعه قرن ششم است که کتابی به نام «العمدة» در فضائل اهل بیت علیهم السلام دارد؛ می‌گوید: اتفاقاً این روایت اعتراف است به اینکه حضرت ابوطالب علیه السلام مسلم بوده و اگر کسی کافر است و نسبتی با خدا ندارد، چرا می‌گوید: عمو جان! برای من دعا کن و اگر کافر است، چرا به دنبال کفن بهشتی است. اگر پسر برادرش را بر حق نمی‌داند؟ یعنی می‌توانیم از این روایت این‌گونه نیز استفاده کنیم.

علامه امینی رحمته الله علیه در الغدیر راجع به عبدالمغیث حنبلی ابوالعزم می‌گوید «وهذا الحافظ عبدالمغیث الحنبلی، موصوف بالزهد والثقة والدين والصدق والأمانة والصلاح والاجتهاد»؛ یعنی از او تعریف می‌کند و می‌گوید: اهل سنت نویسنده کتاب «فضائل یزید» را اهل زهد و صلاح می‌دانند و عجیب است که او از یزید دفاع می‌کند؛ حتی خلیفه عباسی، الناصح لدین الله، وقتی این کتاب را در فضائل یزید دید، عبدالمغیث را احضار کرد و از او سؤال کرد که چرا این کتاب را نوشته و او در پاسخ گفت: قصد من این بود که کسی راجع به خلیفه مسلمین صحبت زشتی نکند؛ چرا که خلافت جایگاهی دارد. بزرگان



از اهل سنت و حتی متعصبین آنها مانند ابن کثیر دمشقی صاحب البداية والنهاية و شمس‌الدین ذهبی متعصب، کتاب عبدالمغیث حنبلی را توصیف کرده‌اند به اینکه «آورده فی الموضوعات بالعجائب والغرائب؛ یعنی خود اهل سنت هم، این کتاب را مورد نقد جدی قرار می‌دهند.

❖ ریشه‌یابی تهمت‌ها به حضرت ابوطالب علیه السلام

مرحوم محقق طباطبایی، مقدمه زیبایی برای این کتاب فضائل می‌نویسند که آقای طالعی آن را به فارسی ترجمه کرده و راجع به فضیلت و ملاک آن صحبت می‌کنند و معیارهای آن را بیان می‌کنند. احمد بن حنبل می‌گوید: این مقدار روایت که در فضائل علی علیه السلام و آن هم به سند صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، در حق هیچ‌کس نیامده است و این، اعترافی از احمد بن حنبل است. مرحوم محقق طباطبایی، ملاک فضیلت را اسلام آوردن، جهاد، جود و سخا و فضایل اخلاقی می‌شمارد که علی علیه السلام در همه آنها

سرآمد است. در تمام جنگ‌ها دوشادوش پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته و اولین کسی است که اسلام آورده و در شجاعت و سخاوت نیز، زبان زد است. با این همه جفایی که در حق امام علی علیه السلام شده، در حق هیچ‌کس نشده است. ایشان روایتی می‌آورد و سؤالاتی می‌کند که با توجه به جوی که بنی‌امیه ایجاد کرده بودند، مسائل را روشن می‌کند. از عبدالله بن علقمه می‌پرسند: «هل سمعت لعلی منقبة؟» یا از براء بن عازب می‌پرسند: «هل شهد علی بدر؟» آیا علی علیه السلام در جنگ بدر شرکت داشته؟ با اینکه جنگ بدر قائم به علی علیه السلام است و این سؤال به دلیل جوی است که راجع به امیرالمؤمنین علیه السلام ایجاد شده بود. عبدالله بن علقمه شخصی است که دشنام‌گوی امام علی علیه السلام است: «کان سبابة لعلی دهرأ»؛ یعنی در تمام عمر تسبیح به دست می‌گرفت و لعن علی علیه السلام می‌گفت. او می‌گوید: نزد ابوسعید خدری رفتیم و سؤال کردم: «هل سمعت لعلی منقبة؟» کار به جایی رسید که حتی سؤال کردند: آیا علی علیه السلام مسلمان

بوده است؟ خوب وقتی می‌خواهند، به امیرالمؤمنین علیه السلام ضربه بزنند، می‌گویند: پدرش هم مسلمان نبوده است. باید ببینیم ریشه بحث ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام کجاست و چه کسی برای اولین بار آن را مطرح کرد و چرا گسترش پیدا کرد که بخواهیم، کتاب‌ها و رسائل را راجع به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام بنویسیم. در الذریعه شیخ آقابزرگ، چهل کتاب نام برده شده است. شیخ مفید و سایر علما، رساله‌هایی راجع به این موضوع نوشته‌اند؛ اما باید بگوییم: اگر حضرت ابوطالب علیه السلام پدر امیرالمؤمنین علیه السلام نبود، کسی با او کاری نداشت و خیزی هم، در کتاب «مؤمن قریش ابوطالب»، این مطلب را بیان کرده است.

❖ دیدگاه ابن ابی‌الحدید درباره حضرت ابوطالب علیه السلام

خوب است بدانیم، خود اهل سنت راجع به این مطلب چه نظری دارند. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: «إِنَّ مَنْ قَرَأَ عُلُومَ السَّيْرِ، عَرَفَ أَنَّ الْإِسْلَامَ لَوْلَا أَبُو طَالِبٍ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»؛ هر کسی سیره اسلام را بخواند و احادیث را بداند می‌داند، که اسلام بدون ابوطالب علیه السلام امکان ادامه حیات نداشت. او در جلد هفتم می‌گوید: «هیچ کسی مانند ابوطالب و فرزندانش علیهم السلام اسلام را یاری نکرده‌اند».

❖ نقش امویان در تهمت زدن به حضرت ابوطالب علیه السلام

بعد از خلفا دو دوره اموی و عباسیان سپری شده است؛ یعنی از زمان معاویه در سال ۴۰ تا سال ۱۳۲ هجری که آغاز خلافت عباسیان است که یک دوره بوده است و بعد عباسیان بر سرکار آمدند؛ با منع کتابت حدیث در زمان خلفا و بدگویی امویان از امیرالمؤمنین علیه السلام به ایشان ظلم شد. آن دوران قلمروی اسلام گسترده شده بود و کشورهای مختلفی تحت حاکمیت اسلام بودند. می‌گوید: هفتاد هزار منبر نماز جمعه در جهان اسلام که به عنوان رسانه عمل می‌کردند، شروع به لعن علی علیه السلام کردند و وقتی ایشان را این‌طور نقد می‌کردند، راجع به پدرشان راحت‌تر عمل می‌کردند. مغیره بن شعبه از جمله افرادی بود که این کار را می‌کرد و به حکمرانی کوفه نیز رسید. سند بیشتر روایاتی که می‌گوید: ابوطالب کافر است، به مغیره بن شعبه می‌رسد.

❖ نقش عباسیان در تهمت زدن به حضرت ابوطالب علیه السلام

اما مهم‌تر از امویان، دوران خلافت عباسیان است. خلافت عباسیان با قیام مردم و به خصوص مردم خراسان آغاز شد و شعار عباسیان در ابتدا الرضا من آل محمد صلی الله علیه و آله بود که یعنی خلافت از آن آل محمد صلی الله علیه و آله است؛ اما وقتی منصور عباسی بر سرکار آمد، دید که مردم به محمد بن عبدالله بن حسن مثنی، معروف به نفس زکیه که از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، علاقه‌مند شده‌اند و محمد بن عبدالله نیز، خود را از آل ابی‌طالب معرفی کرد و حکومتی محلی در مدینه تشکیل داد و برادرش ابراهیم نیز، در بصره حکومت تشکیل داد و مردم نیز، با آنها بیعت کردند و جالب است که منصور عباسی قبل از خلافت، در مجلسی به مردم پیشنهاد می‌داد که دست در دست محمد



می بینید بنی عباس برای اینکه خودشان را موجه قرار بدهند، این دو کفه ترازو را دست کاری کردند که اولاً مقام ابوطالب را پایین آورده و از سوی دیگر عباس را بالا بردند؛ البته عباس هم، منقبتی ندارد. در مسلمانی عباس بحث وجود دارد که در سال هفتم هجری است یا در سال هشتم. او در جنگ بدر بر علیه مسلمین شرکت داشته و سابقه خوبی ندارد و مشهور به رباخواری بوده است؛ اما خلیفه عباسی برای موجه جلوه دادن خودش، ابوطالب علیه السلام را منکوب کرده و از سوی دیگر، عباس را بالا می برد. می گوید: «فالسقايه سقايتيه و ميراث النبي له»؛ عباس میراث دار نبی است؛ چراکه ابوطالب کافر است و از پیامبر ارث نمی برد. «والخلافه في ولده، فلم يبق شرف ولا فضل في جاهلية ولا اسلام في دنيا ولا آخرة»؛ عباس [را]، هيچ فضلی نیست «إلا والعباس وارثه ومورثه وأما ما ذكرت من بدر فان الاسلام جاء والعباس يمون أباطالب وعياله وينفق عليهم للأزمة التي أصابته ولولا أن العباس أخرج إلى بدر كرها لمات طالب وعقيل جوعاً»؛ یعنی عباس را به جنگ بدر مجبور کردند. او کمک های مالی فراوانی به ابوطالب و عقیل کرده که اگر عباس نبود، آنها از گرسنگی می مردند. اینجا فقر حضرت ابوطالب علیه السلام را نیز برجسته کرده است.

در اسلام مدت یکصد سال منع کتابت حدیث بوده است. عمر بن عبدالعزیز هم که متوفای سال ۱۰۱ هجری است، بخشنامه ای برای کتابت حدیث صادر کرد که عملاً تا نیمه دوم قرن دوم هجری اتفاقی رخ نداد و کتابت حدیث مقارن با خلافت عباسیان شد و مورخین آن روایاتی را کتابت می کردند که خلفا می پسندیدند؛ بنابراین عباس و ابن عباس را بالا بردند و به ابن عباس، حب الأمة و فقیه و مفسیر بزرگ گفته شد. از سوی دیگر برای زمین زدن بنی عباس و مدعیان خلافت، احادیث دیگری جعل کرده و گفتند: پدر علی علیه السلام مسلمان نبوده و ریزه خوار سفره عباس بوده است. به این ترتیب جنگ اجداد راه افتاد تا هر گروهی خلافت خود را به خلافت پیامبر ﷺ گره بزند و این اصل ماجراست. از زمان معاویه لعن امیر المؤمنین علیه السلام

بگذارند. این مسائل خیلی برای منصور گران آمد و ترسید، خلافتش را از دست بدهد. بنابراین آنها را محاصره کرد. نامه ای بین محمد نفس زکیه و منصور عباسی رد و بدل شد که محمد بن جریر طبری، آن را در جلد هفتم تاریخ خود ذکر کرده است که نامه ای بسیار خواندنی و حاوی نکات بسیار جالبی است. محمد نفس زکیه، به منصور می گوید: خلیفه واقعی من هستم و من باید تو را عزل و نصب کنم؛ چراکه جد من امام مجتبی علیه السلام سید شباب اهل الجنة است که مادرش فاطمه سیده نساء اهل الجنة و پدرش علی علیه السلام است. خاندان تو چه کسانی هستند؟ منصور برای گره زدن مشروعیت بنی عباس به مشروعیت پیامبر ﷺ و موجه جلوه داده خلافت عباسیان، در پاسخ می گوید: قال الله عز وجل: ﴿انك لاتهدى من أحبيت﴾. این آیه ای است که اهل سنت در تفاسیر خود می گویند: در شأن حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ چراکه پیامبر ﷺ خیلی علاقه داشت، عمویش ایمان بیاورد و او ایمان نیاورد و آیه نازل شد که ای پیامبر! خودت را خسته نکن. «انك لاتهدى من أحبيت» هدایت به دست تو نیست؛ ﴿ولكن الله يهدى من يشاء و هو أعلم بالمهتدين﴾. منصور این آیه را در نامه خود آورده و می گوید: «پیامبر ﷺ چهار عمو داشت که دو نفر از آنها مسلمان و دو نفر دیگر کافر بودند». او عباس و حمزه را در کنار هم قرار می دهد و ابوطالب و ابولهب را کافر می داند؛ بنابراین جد تو کافر است. «لقد بعث الله محمداً ﷺ له عمومة اربعة فانذرهم ودعاهم، فأجاب اثنان احدهما ابی»؛ وقتی پیامبر ﷺ اقوام خود را به اسلام دعوت کرد، دو نفر ایمان آوردند که یکی از آنها جد من یعنی عباس بن عبدالمطلب است؛ «وابی اثنان احدهما ابوك فقطع الله ولايتهما منه ولم يجعل بينه وبينهما الا ولا ذمة ولا ميراثاً»؛ یعنی دو نفر هم نپذیرفتند که یکی پدر تو بود که خداوند به دلیل کفر ابوطالب علیه السلام میراث او را قطع کرد و او نسبتی با اسلام و مسلمانی ندارد.

رواج یافت و معاویه گفت: «أَنْ بَرِثَ الذِّمَّةَ مِنْ رُؤْيِ شَيْئَا مِنْ فَضْلِ أَبِي تَرَابٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ»؛ من بریء الذمه هستم، از کسی که در فضل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ ولو یک روایت بیان کند. همچنین روایاتی جعلی در فضل عثمان گفته شد. «كنت عند رسول الله، إذ أقبل العباس و علي، فقال: يا عائشة! إن هذين يوتان علي غير ملتي»؛ پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفته بدانید که این دو نفر بر غیر ملت من یعنی غیر مسلمان از دنیا می روند؛ یعنی حتی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را از اسلام جدا کردند. «يا عائشة! إن سرک أن تنظری إلى رجلین من أهل النار فانظری إلى هذین قد طلعا؛ فإذا العباس وعلی بن أبی طالب»؛ یعنی اگر می خواهید، به دو نفر از اهل آتش بنگرید، به علی و عباس نگاه کنید.

البته این یک بحث کلامی باقی نماند و آن را وارد مباحث فقهی کردند و باب الارث صحیح مسلم را وقتی نگاه می کنید، در این بحث که آیا مسلمان یا کافر از یکدیگر ارث می برند یا خیر که از مسائل مبتلابه آن دوران بوده است، می گویند: خیر، مسلمان از کفار ارث نمی برد و شاهد ما این است که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ از ابوطالب ارث نبرده است. موضوع عدم ارث را حتی ابن ابی الحدید هم، در جلد چهارده شرح خود نقل می کند. به هر حال برای کم کردن فاصله بین این دو گروه، این اقدامات را انجام می دهند.

❖ کلام علامه امینی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در ایمان ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

علامه امینی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ در الغدیر به احادیث جعلی که در مورد خلفا جعل شده اند، می پردازد. در جلد هفتم راجع به ابوبکر بحث می کند تا به این مطلب می رسد که آیه قرآنی را که مدح است، به او نسبت می دهند مانند، آیه ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ﴾^۱ می گویند این آیه راجع به ابوبکر نقل شده و این روایت را از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و ابن عباس نقل می کنند که «ان الآية نزلت في ابي بكر الصديق» که نه ماه در شکم مادر بوده و ۲۱ ماه هم به او شیر داده و ادامه می دهد: «و لم يجتمع لاحد من المهاجرين ان اسلم ابواه غيره»؛ یعنی برای هیچ مهاجری از همراهان رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتفاق نیفتاده که پدر و مادرش هر دو مسلمان باشند و این مطلب را از لسان امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل می کنند.

البته حمله و فاصله، یک حکم کلی در مورد انسان است و انطباق این آیه بر شخص خاص، عجیب است. حال هر شخصی که باشد و ربطی به جناب ابوبکر ندارد. آیه ادامه می دهد: خدایا! به من این توفیق را بده که شکر نعمت اسلام پدر و مادرم را بجای بیاورم و می گویند: این مطلب راجع به ابوبکر است؛ در حالی که حتی اهل تسنن در تاریخ خود، ابوبکر را پنجاه و یکمین مسلمان می دانند و سن او را در آن زمان ۵۶ سال ذکر می کنند و می گویند: مادرش در سال ۶ بعثت و پدرش در سال هشتم هجرت اسلام آورده اند که فاصله زیادی دارد. خوب اگر مادرش قبل از پدرش مسلمان شده بود که

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴.

۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۴.

۳. احقاف/۱۵.





شیخ مفید رحمته الله علیه در کتاب الارشاد آورده که «لما مات ابوطالب أتی امیرالمؤمنین، رسول الله صلی الله علیه و آله فأذنه بموته فتوجع توجعاً عظيماً وحزن حزناً شديداً؛ ثم قال لامیرالمؤمنین عليه السلام: إمض يا علي! فتول أمره، وتول غسله وتحنيطه وتكفينه؛ فإذا رفعته علي سريره فاعلمني»؛ بعد از اینکه مقدمات غسل و کفن را انجام دادید و جنازه را روی تخت چوب قرار دادید من را خبر کن! «ففعّل ذلك امیرالمؤمنین عليه السلام، فلما رفعه علي السرير اعترضه النبي صلی الله علیه و آله فرق و تحزن وقال: وصلتک رحم وجزیت خیراً یا عم! فلقد ربیت وکفلت صغیراً ونصرت وأزرت کبیراً؛ ثم أقبل علی الناس وقال: أم والله لأشفعن لعمی شفاعته یعجب بها أهل الثقلین»؛ شفاعتی در حق عمومیم خواهم کرد که جن و انس بر آن غبطه بخورند. ایشان این مطلب را از قول امام نقل می‌کنند و اگر این مطلب را در کنار مطالب ناصحیح قرار بدهید که پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید، من در تشییع او شرکت نمی‌کنم و کاری به امور غسل و کفن او ندارم، همه چیز روشن می‌شود.

نمی‌توانست تحت قیمومیت مرد کافر باشد که این روایت در این مورد تناقض دارد که چطور مادرش در سال ۶ بعثت و پدرش در سال هشتم هجری یعنی سال صلح حدیبیه مسلمان شده است؟ آیا می‌شود، در این فاصله طولانی، یک زن مسلمان با مرد کافر زندگی کند؟

همین مشکل در مورد حضرت ابوطالب عليه السلام نیز وجود دارد؛ چراکه طبق نقل خوارزمی در مناقب فاطمه بنت اسد همسر حضرت ابوطالب عليه السلام، اولین بانویی است که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده است و جزء اولین مسلمانان است. حضرت ابوطالب نیز، در سال دهم بعثت از دنیا رفته است؛ یعنی حداکثر چند سال بعد از بعثت خانم فاطمه بنت اسد ایمان آورده است و گزارشی از جدایی ایشان از حضرت ابوطالب عليه السلام در طی ایمان آوردن ایشان تا سال وفات حضرت ابوطالب عليه السلام نیامده است و رابطه زناشویی آنها ادامه داشته است.

علامه امینی رحمته الله علیه بعد از ذکر این روایت جعلی، راجع به جناب ابوبکر وارد بحث ایمان حضرت ابوطالب عليه السلام می‌شود و بحث مفصلی را مطرح می‌کند؛ چراکه دیدند، آیه‌ای را به‌ناحق منطبق کرده‌اند و ایشان از برخی از کتب اهل سنت شاهد می‌آورند که دلیل قاطعی برایمان والدین ابوبکر وجود ندارد و بر فرض ایمان آنها، تاریخ اسلام آوردنشان خیلی دیر بوده است. تاریخ نزول آیه و شأن آن نیز مشخص است. این آیه مربوط به ابتدای اسلام است و هنوز والدین او مسلمان نشده بودند. علامه امینی رحمته الله علیه می‌فرماید: «أحسب أن القوم لم یسجوا هذا الإفک»؛ گمان من این است که این قصه را اهل سنت مرتب نکرده‌اند که این آیه را در شأن جناب ابوبکر ذکر کرده و در مورد پدر و مادر او صحبت کنند؛ الا اینکه می‌خواهند، تعریض و کنایه‌ای بشود که فقط پدر و مادر ابوبکر مسلمان بوده‌اند و بعد می‌فرمایند: «وذلك بعد أن عجزوا عن الوقیعة فی الولد فوجهوها إلى الوالد أو إلى الوالدین»؛ وقتی نتوانستند شأن کسی را پایین آورده و به شخصیت او خدشه وارد کنند - امیرالمؤمنین عليه السلام انسانی کامل از جهت صفات و کمالات است - جهت پیکان را به سمت پدر ایشان بردند.

❁ کلام عاصمی در نفی ایمان ابوطالب عليه السلام

علامه امینی رحمته الله علیه می‌فرماید: حافظ عاصمی در کتاب «زین الفتی فی شرح سورة هل أتی» را که کتاب مهمی است، به رشته تحریر درآورده و علامه امینی رحمته الله علیه ارجاعات زیادی به آن داده است که مطالب نادرستی هم دارد و مرحوم شیخ محمدباقر محمودی آن را تحقیق کرد و اضافات آن را کنارگذاشته



و مطالب مربوط به اهل بیت علیهم السلام را به چاپ رساند و نسخه کامل آن در هند وجود دارد- می‌گوید: علی علیه السلام با پیامبر صلی الله علیه و آله خیلی شباهت دارند. وجه شبه آنها این است که با اینکه هر دو انسانهای بسیار خوبی بودند و نقاط برجسته‌ای در کارنامه خود دارند مشکل آنها این است که پدر و مادر هر دو کافر هستند؛ یعنی برای هدف قرار دادن امیرالمؤمنین علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله را هم هدف قرار می‌دهد و می‌گوید: «فإن النبي في كثرة ما أنعم الله تعالى عليه ووفور إحسانه إليه لم يرزقه إسلام أبويه، وعلى هذا جمهور المسلمين إلا شذمه قليلين لا يلتفت إليهم، فكذلك المرتضى فيما أكرمه الله به من الأخلاق والخصال وفنون النعم والأفعال لم يرزقه إسلام أبويه»؛ خدا خیلی به پیامبر صلی الله علیه و آله لطف کرده و می‌گوید: «الم يجد يتيماً فأوى ووجد ضالاً فهدى»؛ اما اسلام والدین را از او دریغ کرده است و این رأی را به قاطبه مسلمین نسبت می‌دهد و می‌گوید: با تمام ویژگی‌های خوبی که حضرت علی علیه السلام دارند؛ ولی پدر و مادرشان کافر بودند. اینجا تنها به پدر اکتفا نکرده و مادر ایشان را هم کافر معرفی می‌کند؛ درحالی‌که فواطم اربع مشهور هستند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کردند؛ به علی سفارش کردند در بستر من به جای من بخواب و بعد به همراه چهار فاطمه به مدینه مهاجرت کن؛ یعنی شخصی مانند عاصمی با آن کتاب مشهور حتی اکتفا به پدر امیرالمؤمنین علیه السلام نکرده و به مادر ایشان نیز نسبت کفر داد و حتی به این اکتفا نکرد و به والدین پیامبر صلی الله علیه و آله نیز، نسبت کفر داد؛ درحالی‌که نسبت دادن این آیه به ابوبکر با تاریخ سازگاری ندارد و مشکلات زیادی دارد.

از سوی دیگر در ذیل این آیه «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ» می‌گویند: این آیه در مورد حضرت ابوطالب علیه السلام است. همچنین آیه «انك لاتهدى من احببت» که به آن اشاره شد.

❖ حدیث بخاری در نفی ایمان ابوطالب علیه السلام

بخاری در صحیح خود در ذیل این آیه از سعید بن مسیب که البته علامه امینی رحمته الله عليه او را به عنوان کان من المنحرفین من علی علیه السلام معرفی می‌کند؛ یعنی درحالی‌که از بزرگان تابعین بود؛ اما با علی نبود؛ روایت می‌کند «أَنَّ أَبَا طَالِبٍ لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدَهُ أَبُو جَهْلٍ، فَقَالَ: أَيُّ عَمٍّ! قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، كَلِمَةً أَحَاجُ لَكَ بِهَا عِنْدَ اللَّهِ»؛ هر چه پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت ابوطالب علیه السلام گفت که لا اله الا الله بگو، قبول نکرد. اباجهل و عبدالله بن امیه به حضرت ابوطالب علیه السلام گفتند: مبادا فریب بخوری؛ چراکه از ما هستی. «فَقَالَ أَبُو جَهْلٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي أُمَيَّةَ: يَا أَبَا طَالِبٍ، تَرْتَعِبُ عَنْ مِلَّةِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ»؛ یعنی آیا می‌خواهی از دین اجداد خود دست برداری؟ «فَلَمْ يَزَلْ لَا يُكَلِّمَانِهِ». پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست او را تلقین کند که شهادتین را بگوید و او قبول نکرد: «حَتَّىٰ قَالَ آخِرُ شَيْءٍ كَلَّمَهُمْ بِهِ: عَلَىٰ مِلَّةِ عَبْدِ الْمَطْلَبِ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: من برای تو استغفار می‌کنم که خداوند تو را ببخشد. سپس آیه «مَا لَمْ أَنَّهُ عَنْهُ فَتَرَكْتُ»؛ «مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْحَجِيمِ»؛ و همچنین

۱. توبه/۱۱۳.

۲. همان.

آیه «وَنَزَّلَتْ: ﴿إِنَّكَ لَأَتَّهَدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾» نازل شد که این مطلب در صحیح مسلم نیز آمده است.

علامه امینی رحمته می‌گوید: از سوی دیگر روایاتی داریم که ماجرای فوت حضرت ابوطالب ع برعکس است. عبارت این‌طور است که امیرالمؤمنین ع سرآسیمه نزد پیامبر ص آمد و گفت «إِنَّ عَمَّكَ الشَّيْخَ الضَّالَّ قَدْ مَاتَ». آیا این جملات به ادب امیرالمؤمنین ع نزدیک است که ایشان به جای اینکه خبر فوت پدرش را بدهد، این‌طور بگوید که عمویت آن پیرمرد گمراه مرد؟ درحالی‌که طبقات کبرای ابن سعد که از کهن‌ترین کتب منابع تاریخ اسلام و سیره است که متوفای ۲۳۰ است، می‌گوید: «أن أبا طالب حضرته الوفاة دعا بني عبدالمطلب فقال: لن تزالوا بخير ما سمعتم من محمد، وما اتبعتم أمره، فاتبعوه وعينوه ترشدوا.» حضرت ابوطالب ع هنگام احتضار همه را جمع کرد و گفت: اگر می‌خواهید راه صحیح را بیمایید، بعد از من از محمد پیروی کنید.

برزنجی این مطلب را در اصل المطالب می‌آورد و می‌گوید: «هذا الحديث دليلاً على إيمان أبي طالب ونعما هو، قال: قلت جداً أن يعرف أن الرشد في اتباعه ويأمر غيره بذلك ثم يتركه هو». می‌گوید: معقول نیست که من بدانم، راه رشاد و صلاح کجاست و آن را به دیگران سفارش کنم که از آن پیروی کنید؛ ولی خودم به راه دیگری بروم.

ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه می‌گوید: «ان اباطالب ما مات حتى قال لا اله الا الله محمد رسول الله» و این عبارت را از عباس نقل می‌کند و برخی از طرق این روایت به خود ابوبکر برمی‌گردد. او می‌گوید: «والخبر مشهور ان اباطالب عند الموت قال كلاماً خفياً»: یعنی این مطلب را با صدای بلند نگفت: «فاصغى اليه اخوه العباس» عباس که کنار او بود، این مطلب را شنید.

این مطلب در تاریخ ابوالفداء هم آمده است که حضرت ابوطالب ع از برادرزاده اش می‌خواهد، او را شفاعت کند

که عبارت طولانی است و نمی‌خوانم.

✦ عبارت «زینی دحلان»

در اثبات ایمان ابوطالب ع

اما به عبارت علامه امینی رحمته برمی‌گردم که می‌فرماید: احمد زینی دحلان در سیره حلبی - که مجموعه دو کتاب عیون‌الآثر و سیره شمس شامی است و روایات سیره پیامبر ص را گردآورده و کتاب معتبری است و زیاد به آن استناد می‌شود - از جماعتی نقل کرده و می‌گوید: «وقال السيد أحمد نقل الشيخ السحيمي في شرحه: على شرح جوهرة التوحيد عن الإمام الشعرائي والسبكي وجماعته أن ذلك الحديث. أعنى حديث العباس»، یعنی همین روایتی که از ابن عباس خوانده شد، «ثبت عند أهل الكشف و صح عنده اسلامه»، کسانی که اهل معنی هستند، می‌دانند که این حدیث صحیح است و اسلام ابوطالب ثابت است. «قال الأُميني: ذكرنا هذا الحديث مجارة للقوم والا فما كانت حاجة أبي طالب ميسسة عند الموت إلى التلفظ»، آیا شما گمان می‌کنید، مسلمان بودن به کلمه شهادتین است؟ آن قدر که حضرت ابوطالب ع در طول عمر از اسلام و برادرزاده اش دفاع کرده و فداکاری کرده را کنار بگذاریم که ایشان در لحظه آخر چه گفته است؟ درحالی‌که اهالی تاریخ می‌گویند: مسئله اقرار به شهادتین متأخر است و بعد از فتوحات که اسلام گسترش پیدا کرد، رسم شد و این‌طور نبوده که یک نفر تمام جان و مالش را در راه اسلام بدهد و منتظر بمانند تا این دو کلمه شهادتین را بگوید.

✦ احادیثی در منقبت حضرت ابوطالب ع

ابن سعد می‌گوید: امیرالمؤمنین ع نقل می‌کند: «أخبرت رسول الله ص بموت أبي طالب؛ فبكي ثم قال: اذهب فاغسله وكفنه وواره غفر الله له ورحمه»، ببینید چقدر گزارش متفاوت است! واقدی نیز که از منابع قدیمی است، این‌طور آورده: «فبكي بكاء شديداً ثم قال: اذهب فاغسله. إلخ» این عبارات در کتب دیگر نیز گزارش شده است. ادامه می‌دهد:

«إنما ترك النبي ﷺ المشى في جنازته أتقاء من شرسفهاء قريش. وعدم صلاته لعدم مشروعیه صلاة الجنازة يومئذ»؛ یعنی اول باید ببینیم، نماز میت در چه زمانی شکل گرفته و اگر بعد از فوت ایشان بوده باشد، نماز نخواندن بر جنازه حضرت ابوطالب علیه السلام دلیل بر مسلمان نبودن ایشان نیست. از سوی دیگر می بینیم، وقتی حضرت خدیجه علیها السلام فوت می کند و چند وقت بعد هم، حضرت ابوطالب علیه السلام فوت می کند و پیامبر صلی الله علیه و آله آن سال را عام الحزن معرفی می کند.

کافی شریف این مسائل را کنار هم می گذارد که آیا این مسائل با عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام سازگاری دارد یا خیر.

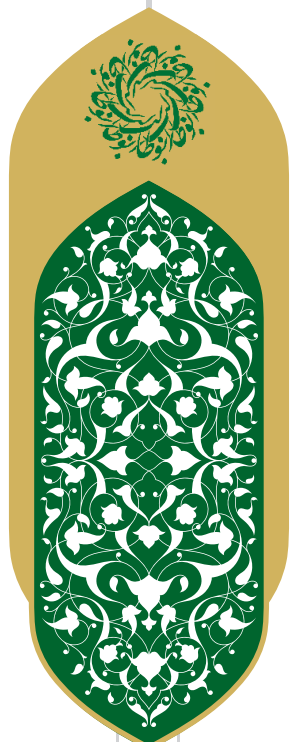
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشییع ایشان شرکت داشته اند. خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، متعلق به قرن پنجم می گوید: «عارض النبی جنازة ابي طالب فقال: وصلتک رحم، جزاک الله خیراً یا عم!». این مطالب در دلایل الثبوة بیهقی و تاریخ خطیب بغدادی و تاریخ ابن کثیر نقل شده و کسانی که قصد خدشه دارند، به صورت جهت دار حرکت می کنند و به این گزارش ها توجه ندارند.

شیخ مفید رحمته الله علیه در کتاب الارشاد آورده که «لما مات ابوطالب أتى امیرالمؤمنین، رسول الله صلی الله علیه و آله فأذنه بموته فتوجع توجعاً عظيماً و حزن حزناً شديداً؛ ثم قال لامیرالمؤمنین علیه السلام: إمض یا علی! فتول أمره، وتول غسله و تحنيطه و تکفینه؛ فإذا رفعته علی سريره فأعلمنی»؛ بعد از اینکه مقدمات غسل و کفن را انجام دادید و جنازه را روی تخت چوب قرار دادید من را خبر کن! «ففعّل ذلك امیرالمؤمنین علیه السلام، فلما رفعه علی السریر اعترضه النبی صلی الله علیه و آله فرق و تحزن و قال: وصلتک رحم و جزیت خیراً یا عم! فلقد ربيت و کفلت صغیراً و نصرت و آزرت کبیراً؛ ثم أقبل علی الناس و قال: أم والله لأشفعن لعمی شفاعه یعجب بها أهل الثقلین»؛ شفاعتی در حق عمویم خواهم کرد که جن و انس بر آن غبطه بخورند. ایشان این مطلب را از قول امام نقل می کنند و اگر این مطلب را در کنار مطالب ناصحیح قرار بدهید که پیامبر صلی الله علیه و آله بگوید، من در تشییع او شرکت نمی کنم و کاری به امور غسل و کفن او ندارم، همه چیز روشن می شود.

❁ ادعای جهنمی شدن حضرت ابوطالب علیه السلام

روایت هایی نیز وجود دارد که در آنها مدعی هستند، حضرت ابوطالب علیه السلام در آستانه مرگ نیز شهادتین نگفته و اقرار کرد: من بر ملت اجداد و پدرانم باقی هستم. از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال شد، با این همه فداکاری هایی که حضرت ابوطالب علیه السلام انجام داد، آیا این فداکاری ها در روز قیامت سودی به حال او خواهد داشت؟^۱ بر طبق این نقل ها پیامبر صلی الله علیه و آله می گوید: من او را در قعر جهنم یافتم و از خدا خواستم، تخفیفی در عذاب او بدهد و او را در «ضحاح من النار» قرار بدهد؛ یعنی جهنم همانند بهشت درجاتی دارد که بدترین آن درک الاسفل است و خداوند عمویم را به خواهش من در ضحاح من النار قرار داد. ضحاح، به معنای آبی است که تنها روی کفش انسان بیاید و در این درجه جهنم، آتش تنها روی پای حضرت ابوطالب علیه السلام می آید؛ ولی در عین حال همان مقدار آتش نیز، باعث می شود، مغز سر او در آتش بسوزد که حال نمی دانیم، این چطور تخفیفی است؟!

۱. ایمان ابی طالب و سیره ص ۷۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّالِمُ عَلَيْكَ

روایت علیه حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ را آن قدر نشر دادند که طبق روایت صدوق رضی اللہ عنہ، شخصیتی مانند عبدالعظیم حسنی رضی اللہ عنہ که قبر ایشان در ری قرار دارد، در نامه‌ای از امام رضا رضی اللہ عنہ راجع به این روایت سؤال کرد و امام رضا رضی اللہ عنہ فرمودند: کسی که در ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ شک کند، خودش کافر است.

در بررسی این روایت می‌بینیم، اولاً این روایت اعتبار سندی ندارد و افرادی در سلسله سند وجود دارند که کذاب و جعال هستند، دوم اینکه احادیث با هم مطابقت ندارند؛ یعنی پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم یک جا می‌فرماید: من رفتم به معراج و دیدم ابوطالب این‌گونه است و در جای دیگر می‌فرماید: اگر روز قیامت شد، من از خداوند برای ابوطالب درخواست تخفیف می‌کنم و در جای دیگر می‌فرماید: همین الان درخواست تخفیف کردم که نشان می‌دهد، احادیث دچار آشفتگی است و بعد می‌بینیم، این احادیث با قرآن تعارض دارند. ائمه علیهم السلام می‌فرمایند: احادیث ما را بر قرآن عرضه کنید و اگر مخالف قرآن بود، آنها را کنار بگذارید؛ مگر خداوند در قرآن نفرمود: تخفیفی در عذاب مشرکین وجود ندارد و یا اینکه شفاعت شامل حال مشرکین نمی‌شود؟ یک فرد یا مشرک است و یا نیست. اگر مشرک باشد، تخفیف عذاب و شفاعت شامل حال او نمی‌شود و اگر مشرک نیست که دیگر جای این بحث‌ها وجود ندارد. ضمن اینکه سرمنشأ روایت علیه حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ عمدتاً به مغیره بن شعبه لعنة الله عليه می‌رسد و طرق دیگر روایت علیه حضرت ابوطالب نیز که به او نمی‌رسد، متأخر و از قرن چهارم به بعد، داخل سنت حدیثی ما شده‌اند. اما روایت علیه حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ را آن قدر نشر دادند که طبق روایت صدوق رضی اللہ عنہ، شخصیتی مانند عبدالعظیم حسنی رضی اللہ عنہ که قبر ایشان در ری قرار دارد، در نامه‌ای از امام رضا رضی اللہ عنہ راجع به این روایت سؤال کرد و امام رضا رضی اللہ عنہ فرمودند: کسی که در ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ شک کند، خودش کافر است.

بنابراین اصل این است که این حرکت را عباسیان شروع کردند و مناقبی را برای عباس شمرند که تهی از آنها بود تا او را بالا برده و آل ابوطالب رضی اللہ عنہم را پایین بیاورند والا ما نیازی به اثبات ایمان حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ نداریم و رساله‌هایی که ما نوشته‌ایم و شیخ آقا بزرگ رضی اللہ عنہ در الذریعة آورده و علامه امینی رضی اللہ عنہ در جلد هفتم الغدیر ذکر کرده، از سر ناچاری است و الا خود علامه رضی اللہ عنہ می‌فرماید: من نیازی ندارم که اثبات کنم، حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ در حال احتضار شهادتین فرموده یا خیر.

حالا بنده وارد مبحث شعر حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ نمی‌شوم که ابن شهر آشوب در مناقب می‌گوید: سه هزار بیت شعر از حضرت ابوطالب رضی اللہ عنہ وجود دارد که همه آنها دلالت بر اسلام ایشان دارد.

در روزیوم الدار آیه نازل شد که ای پیامبر! ذی القربی را دعوت کن! پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم همه را دعوت کرد و هنگامی که خواست سخنی بگوید، ابولهب اجازه نداد و پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم هم احترام کرد و سخنی نگفت. بنابراین ایشان جلسه دیگری

تشکیل داد و شتری نحرکرد و غذا آماده کرد که دوباره ابولهب اجازه سخن گفتن به پیامبر ﷺ نداد. در روایات اهل سنت آمده که حضرت ابوطالب علیه السلام بلند شد و ابولهب را تنقیص کرد و فرمود: ای اعدا! تو سر جای بنشین و به پسر برادرم اجازه سخن گفتن بده. حمایت‌های حضرت ابوطالب علیه السلام از ابتدای ظهور اسلام بوده است؛ چراکه برخی وقتی دیدند، اسلام گسترش یافت، به اسلام گرویدند؛ اما حضرت ابوطالب علیه السلام این طور نبوده است. اسلام پدر ابوبکر اگر صحیح باشد، در سال هشتم هجری و در اواخر حیات پیامبر ﷺ بوده است و عباس هم، هنگامی مسلمان شد که اکثر مردم مسلمان شده و هیئت‌هایی حتی از یمن می‌آمدند و با پیامبر ﷺ بیعت می‌کردند و این مسلمان شدن هنری نبوده است. هنر مسلمان شدن مانند روز یوم‌الدار بوده است که حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر ﷺ دفاع کردند. علامه امینی رحمه الله می‌گوید: من نمی‌توانم همه اینها را نادیده بگیرم و بحث کنم که آیا حضرت ابوطالب علیه السلام در هنگام وفات، شهادتین را فرموده باشد یا خیر.





خوانشی فرهنگی و تمدنی از سیره حضرت ابوطالب علیه السلام

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین امیرمحسن عرفان

اشاره

در این گفت‌وگو دیدگاه حجت‌الاسلام امیرمحسن عرفان مدیر گروه پژوهشی تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه معارف اسلامی درباره ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی سیره حضرت ابوطالب علیه السلام را جویا شده‌ایم. آنچه در این گفت‌وگو در باب رویکرد فرهنگی و تمدنی به سیره حضرت ابوطالب علیه السلام می‌آید، حاصل اهمیت و ضرورت بحث و تلاش برای بازنمایی نکاتی است که ما را به وضع مطلوب در تحلیل زندگانی حضرت ابوطالب علیه السلام نزدیک می‌کند. در این گفت‌وگو «فروکاست منزلت و جایگاه فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام»، «غربت تاریخی حضرت ابوطالب علیه السلام» و «عدم معاصر سازی پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام»، از ضرورت‌های رویکرد تمدنی به سیره حضرت ابوطالب علیه السلام دانسته شده است. وی «فرازمانی و فرامکانی بودن»، «ارزش‌های پایدار فرهنگی»، «اثربخشی پیام فرهنگی» و «هویت‌ی بودن پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام» را از مهم‌ترین ظرفیت‌های فرهنگی سیره حضرت ابوطالب علیه السلام می‌داند. از دیدگاه ایشان، «شاخصه‌های کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب» و «الزامات و بایسته‌های رویکرد فرهنگی و تمدنی به سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام» موضوعات مهمی است که باید کاویده شود. در پایان این گفت‌وگو، به مهم‌ترین مسائل پژوهشی که ظرفیت برای تحقیق در این زمینه دارند نیز، اشاره شده است. افق حوزه امید دارد که این بحث در بوته نقد و سنجش صاحب‌نظران پربار و ارزنده گردد.

❖ ضرورت‌شناسی رویکرد تمدنی به سیره حضرت ابوطالب علیه السلام

۱. فروکاست منزلت و جایگاه فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام

متأسفانه به لحاظ علمی و فرهنگی جایگاه و منزلت حضرت ابوطالب علیه السلام فرو کاسته شده است؛ در حالی که منزلت ایشان در نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار والاست و آن طور که باید و شاید، از حیث فرهنگی و تمدنی منزلت آن شخصیت و الامقام را مورد پاسداشت قرار نداده‌ایم؛ البته این آسیب نسبت به همه اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؛ اما نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام به صورت ویژه دیده می‌شود. در روایتی که ابن سعد در طبقات؛ سیوطی در الخصائص و ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل می‌کنند، عباس، عموی پیامبر صلی الله علیه و آله از ایشان سؤال می‌کند: چه آرزویی برای ابوطالب علیه السلام در قیامت از خداوند متعال داری؟ ایشان می‌فرماید: همه خیرات را آرزو دارم که خدا به او عنایت فرماید. کاربست واژه «کل الخیر» بیانگر جایگاه و عظمت حضرت ابوطالب علیه السلام است.

۲. غربت تاریخی حضرت ابوطالب علیه السلام

این غربت تاریخی دو علت دارد: اول اینکه ایشان برای یاری پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان خود را پنهان می‌کرد که سبب شد، ایمان ایشان به بحثی چالش برانگیز در گستره تاریخ بین شیعه و اهل سنت تبدیل شود؛ یعنی عدم بروز ایمان در برابر سران کفر و شرک و راهبرد فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام برای پشتیبانی بهتر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله.

علمای شیعه تکاپوی بسیاری برای اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام داشته‌اند. از جمله مرحوم شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ق)، کتابی به نام «ایمان ابوطالب علیه السلام» دارد. وی با استدلال به آیات قرآن، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و همچنین با استدلال‌های عقلی و با استناد به اشعار ابوطالب علیه السلام در مدح و ستایش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و عملکرد ایشان در دفاع و حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله، به معرفی شخصیت و ایمان ابوطالب علیه السلام پرداخته است.

مرحوم سیدفخار فقیه، مورخ، شاعر و نسب‌شناس (متوفای ۶۰۳ق)، کتابی به نام «الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب علیه السلام» دارند. همچنین کنش تمدنی ایشان بود که ابن ابی‌الحدید سنی معتزلی تصریح می‌کند: اگر ابوطالب علیه السلام نبود، اسلام نبود. امام سجاد علیه السلام در استناد به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام می‌فرماید: اسلام ازدواج زن مسلمان با کافر را نهی کرده است؛ در حالی که در تاریخ آمده است: حضرت فاطمه بنت اسد، از متقدمین در اسلام هستند. ایشان می‌فرمایند: اگر ابوطالب علیه السلام مسلمان نبود، استمرار ازدواج حضرت فاطمه بنت اسد با حضرت ابوطالب علیه السلام صحیح نبود.

دلیل دیگر این غربت در رابطه با جریان اموی و ضد علوی است که یک جنگ نرم علیه امیرالمؤمنین علیه السلام شکل گرفت که مبارزه با ایشان، مبارزه با حضرت ابوطالب علیه السلام را به همراه داشت و برای تخریب جایگاه و قداست‌زدایی از امیرالمؤمنین علیه السلام گزارشات و روایاتی را در رابطه با کفر حضرت ابوطالب علیه السلام جعل کردند؛ یعنی در سیاست و راهبرد علی‌ستیزی در جریان اموی، جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام نیز، مورد تخریب قرار گرفته و کفر ایشان تبلیغ می‌شد.





فرهنگی، «معاصر سازی» نشده است؛ یعنی پیوندی برقرار کنیم میان حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان کسی که حجت زمان خود را یاری داده و ما که امروز زندگی می‌کنیم و باید امام‌یاور باشیم. بنابراین عدم معاصر سازی پیام، باعث شده که این پیوند عینی و ملموس در سبک زندگی ما نسبت به حجت زمان به وجود نیاید. این مسائل دست به دست هم می‌دهد، سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام به مثابه یک مسئله دارای فوریت و با رویکرد تمدنی و فرهنگی، مورد واکاوی قرار بگیرد.

❖ شاخصه‌ها و ظرفیت‌های فرهنگی

سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام

۱. فرازمانی و فرامکانی بودن

یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های فرهنگی سیره حضرت ابوطالب علیه السلام فرازمانی و فرامکانی بودن ارزش‌های سلوک ایشان است؛ یعنی تکاپوی فرهنگی و تمدنی ایشان،

۳. فقدان نمادسازی فرهنگی برآمده از سیره حضرت

ابوطالب علیه السلام

در سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام محبت خالصانه و عاشقانه، اطاعت مستمرانه و تسلیمانه و حمایت آگاهانه و عاقلانه نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاحظه می‌کنید. متأسفانه در گستره تاریخی، نمادهای فرهنگی مبتنی بر این سلوک خاص و متمایز حضرت ابوطالب علیه السلام را استخراج نکرده‌ایم. نباید از نظر دور داشت که زندگی اجتماعی بشر بدون نماد و نشانه، امکان تداوم ندارد. به طور کلی، عرصه‌ای از زندگی بشر را نمی‌توان یافت که نمادین و رمزآلود نباشد؛ چراکه انسان موجودی اجتماعی است و لازمه زیست اجتماعی، تعامل، تبادل فکر و اندیشه و رابطه با هم‌نوعان است که به نوبه خود، نیازمند بهره‌گیری از نمادهاست. کارکرد نمادها در زندگی بشر، بیشتر مشارکتی، انسجام‌بخشی و بیانگر پایبندی و تعلق افراد یک جامعه به یک فرهنگ خاص است. دو کارکرد مهم نمادها «بیان معنا» و «ایجاد حس هویت» می‌باشد. هر نماد و نشانه‌ای در این عرصه، تجلی حس تعلق و احساس وابستگی به فرهنگ و جامعه‌ای خاص است.

مقوله‌ای که در جامعه منتظر اهمیت دارد و روی آن تأکید می‌شود، مقوله «حجت‌باوری» و «حجت‌یاوری» است. مقوله حجت‌باوری، از مهم‌ترین الگوهای متعالی حضرت ابوطالب علیه السلام است که شاخصه‌های آن را عرض می‌کنم. بنابراین چنین نمادهایی استخراج نشده است که در نگاه تاریخی و تمدنی، توجه به سیره ایشان از ضروریات است.

۴. عدم معاصر سازی پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از هشت سالگی تا پنجاه سالگی به مدت ۴۲ سال، نزد حضرت ابوطالب علیه السلام بودند و حضور ایشان در زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله دیده می‌شود. این حضور مستمر حضرت ابوطالب علیه السلام در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله، فراتر از اشعاری که از ایشان به ما رسیده است، نوعی سنخ رفتاری است که دارای پیام فرهنگی است که به آن اشاره می‌کنیم. متأسفانه این پیام

فراتاریخی، فرازمانی و فرامکانی است. نباید از نظر دور داشت که هرچه ظرفیت الگو نافذتر و عمیق تر باشد، ارزش ها موقعیتی فرازمانی می یابند. در توضیح باید افزود که موقعیت حضرت ابوطالب علیه السلام در یاری حجت زمان، قابل تطبیق بر انبوه موقعیت ها در گستره تاریخی است. اگرچه تکاپوی حضرت ابوطالب علیه السلام در عین اینکه در منطقه ای خاص رخ داده؛ اما اهداف مهمی دارد که مخصوص مکان و زمان و عصری خاص نیست. چنین اهدافی برای آزادی خواهان جهان در هر عصری، الگوست. حرکت تاریخی حضرت ابوطالب علیه السلام اهدافی عالی و کلی را در نظر داشت که در هر زمان و مکانی الگوست؛ برای نمونه امروزه کسانی هستند که مجبورند، اسلام خود را کتمان کنند؛ یعنی در شرایطی حضور دارند که نمی توانند اسلام خود را ابراز کنند. آنها با سختی هایی درگیر هستند و سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام بهترین الگو برای آنهاست. فرازمانی و فرامکانی بودن، قوت و غنای خاصی در سیره حضرت ابوطالب علیه السلام است.

۲. برخورداری از ارزش های پایدار فرهنگی

سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام دارای ارزش های پایدار فرهنگی است. ارزش های فرهنگی چون تحمیلی نیستند، پایدار می مانند و می توانند در زمان کنونی ما هنجارسازی فرهنگی داشته باشد. ارزش ها از مهم ترین وجوه زندگی روزمره به شمار می آیند و جنبه های اساسی تنوع در رفتارهای انسانی را نمایان می کنند. تفاوت در ابعاد و حوزه های مختلف زندگی جمعی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...) در انتخاب و ترجیح گونه ای ارزش بر انواع دیگر ریشه دارد. برای نمونه ایثار، یک ارزش پایدار فرهنگی برآمده از سیره حضرت ابوطالب علیه السلام است. ایثار به مفهوم عطا کردن و دیگری را بر خود ترجیح دادن و بهترین کرامت اخلاقی برای انسان ها و بالاترین نیکی هاست. ایثار و مقاومت از اصول اولیه ای است که حضرت ابوطالب علیه السلام بدون بهره مندی از آن، هرگز موفق به انجام اهداف خویش نمی شدند. حضرت ابوطالب علیه السلام با ایستادگی و مقاومت در برابر سنت های غلط جاهلی و مناسبات نادرست اجتماعی و بذل ایثار و از خودگذشتگی در این راه، به حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته و بدون به دل راه دادن هرگونه ترس و واهمه ای از سختی ها و مشکلات فراروی، رسالت های سنگین خود را به انجام رسانید.

۳. اثربخشی پیام فرهنگی

پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام «اثربخش» است و اگر دلالت های فرهنگی سیره حضرت ابوطالب علیه السلام را نگاه کنیم، قید اثربخشی در آن دیده می شود که دارای سه ویژگی است: اول «قدرت جذب»، دوم «اغنای مخاطب» و سوم «شیفتگی»؛ یعنی زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام و نقش آفرینی ایشان و زمانه زندگی ایشان و سنخ حمایت های ایشان برای مخاطب، هم، دارای قدرت جذب و ظرفیت شیفتگی است و هم مخاطب را اغناء می کند.

شاید به جهت همین ویژگی مهم باشد که علامه طباطبایی رحمته الله علیه در المیزان در این باره می گوید: حمایت ابوطالب علیه السلام در مکه در حدود ده سال، برابری می کند با حمایت تمام مهاجران و انصار در سیزده سالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه حکومت تشکیل داده بود.



۴. هویتی بودن پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام

پنجمین ظرفیت فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام هویتی بودن پیام فرهنگی ایشان است. به این معنی که رفتار اجتماعی حضرت ابوطالب علیه السلام عاریتی نبود؛ بلکه برآمده از قلب و جان و بینش و باور ایشان بود. بنابراین حمایت ایشان از پیامبر صلی الله علیه و آله ۴۲ سال استمرار پیدا می‌کند. ابولهب نیز عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ اما مانند برادرش عمل نکرد. برخی تلاش می‌کنند، دلیل حمایت حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله را پیوند قومی و قبیله‌ای بیان کنند که مورد نقض آن، ابولهب است. تعصبات خانوادگی بیشتر از چند سال دوام ندارد و هنگامی که سرمایه اجتماعی و جایگاه انسان مورد تهدید واقع می‌شود، تعصب خانوادگی دخالتی نخواهد داشت؛ اما استمرار حمایت‌های ایشان نشان می‌دهد، معرفتی در پس پرده قرار داشته است. ذره‌ای اختلاف، تعلل، سرپیچی و... در این حمایت ۴۲ ساله دیده نشد و جان فشانی و ایثار بلندمدت ایشان، نشان از معرفتی فراتر از تعصبات و پیوندهای قومی و عشیره‌ای و قبیله‌ای است. این مسئله، هویتی بودن پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام را نشان می‌دهد.

به تعبیر مرحوم علامه سید جعفر مرتضی عاملی، همگان می‌دانند که هرکس مدتی دراز با فردی زندگی کند و از حالت‌های مختلف او آگاهی یابد و نقاط ضعف و قوت، بیماری و سلامت، ملامت و کدورت، شادمانی و گشاده رویی و حزن و اندوه وی را بداند و او را در حالت‌های خشم و رضا، انقباض و انبساط، جدیت، لعب و لهو، کار و عمل و کسالت و نشاط، فراغت و اشتغال، به عیان مشاهده کند، به تدریج نظرش درباره او تغییر می‌کند و جایگاه و مقامش نزد وی کاهش می‌یابد و رو به سستی و افول می‌گذارد.

علامه سید جعفر مرتضی عاملی تأکید می‌کند که موضوع ابوطالب علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله نه تنها چنین نبود؛ بلکه به کلی برعکس بود. آگاهی ابوطالب علیه السلام از همه اوضاع و احوال پیغمبر صلی الله علیه و آله و دقیق‌ترین خصوصیات ایشان موجب می‌شد، هرچه بیشتر او را مقدس بدارد و مراتب شگفتی‌اش

فزونی یابد و تحت تأثیر انوار حقیقت و تجلیات فضایل و ویژگی‌های آن حضرت قرار گیرد تا حدی که آن پیر بزرگ، این جوان نورسته را وسیله و شفیع خود نزد خداوند بداند که نیازها و خواسته‌هایش را به درگاه ذات سبحان و متعال می‌رساند و رهبر و راهنمای خویش و الگوی برتر و متعالی خود قرار دهد، تا آنجا که پی در پی به آبروی او طلب باران می‌کند.

کنش‌های فرهنگی بسیاری از افراد عاریتی بود و لذا در جنگ‌ها در خط مقدم دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار نمی‌گرفتند. حضرت زهرا علیها السلام در خطبه فدکیه، به این ایمان‌های عاریتی و فصلی برخی از افراد اشاره می‌کنند. تکاپوی حضرت ابوطالب علیه السلام در دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عاریتی و موسمی نبود. امروزه در جامعه با چنین ایمان‌هایی مواجه هستیم. وجود چنین ایمانی در حضرت ابوطالب علیه السلام، نشان از اعتقاد و هویت ایشان و برآمده از بینش و معرفت ایشان است.

در این زمینه باید اشاره کنیم که پیامبر صلی الله علیه و آله زمانی که در ابتدای ابلاغ رسالت خواست اسلام را عرضه کند، مهمانی گرفت تا موضوع را در میان خویشان و بزرگان خود مطرح کند؛ در روز اول و دوم ابولهب و سایرین به سخن گفتن پرداختند و نگذاشتند، پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت خود را انجام دهد؛ ولی در جلسه سوم ابوطالب علیه السلام به ابولهب گفت: ساکت شو! بعد رو به حضرت محمد صلی الله علیه و آله گفت: پسر برادرم برخیز و حرفت را بزن! پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دعوت خود را آشکار کرد و جانشینی امام علی علیه السلام را هم در همان جلسه مطرح کرد؛ چراکه علی علیه السلام اولین کسی بود که از او حمایت کرد و ایمانش را ابزار نمود. دفاع جانانه و نیز مدیریت جلسه، حاکی از هویتی بودن ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام است.

جالب اینکه بعد از نقل کلام رسول اکرم صلی الله علیه و آله چند روایت در تاریخ و کتب معتبر داریم که فقط ابوطالب علیه السلام آن را نقل می‌کند و در نهایت ابوطالب علیه السلام می‌فرماید: «محمد عندی الصادق الأمين»؛ «محمد ابن اخی کان والله صادقاً» و «سمعت ابن اخی الأمين».

❖ شاخصه‌های کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام

این چند مورد به مثابه ظرفیت‌های فرهنگی سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام هستند. نکته دیگر شاخصه‌های کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام است. اگر با عینک تمدنی سیره حضرت ابوطالب علیه السلام را مورد کنکاش قرار بدهیم، به چند شاخصه مهم به مثابه کنشگری تمدنی برخورد می‌کنیم:

۱. حساسیت اجتماعی و عدم طفره‌روی اجتماعی در کنش تمدنی حق و باطل

اولین شاخصه تمدنی ایشان، عدم طفره‌روی اجتماعی است. این مطلب شامل سه مقوله مهم است:

اول اینکه حضرت ابوطالب علیه السلام دارای «حساسیت تمدنی» بودند و مبتلای به طفره‌روی اجتماعی نبودند. یکی از آسیب‌های اجتماعی جامعه امروز «طفره‌روی تمدنی» است که به معنای انفعال در برابر کنش‌های تمدنی است. امروزه کنش تمدنی، بین انقلاب اسلامی و تمدن غربی وجود دارد که بسیاری از افراد در این کنش تمدنی بی‌طرف و منفعل هستند و برخی نیز بازیگر جبهه باطل هستند؛ اما حضرت ابوطالب علیه السلام در کنش تمدنی جبهه حق و باطل به طفره‌روی اجتماعی مبتلا نشدند. این طفره‌روی در سطح نازل ناظر به آسیب‌های اجتماعی است و در سطح کلان نگاه منفعلانه به کنش تمدنی است.

دوم حضرت ابوطالب علیه السلام سرمایه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را برای دفاع از اسلام هزینه کردند. این سرمایه شامل تبار و نسب ایشان بود. ایشان هاشمی و فرزند عبدالمطلب بودند که جایگاه خود را هزینه اسلام کردند. همچنین ایشان دارای «منصب رفادت» به معنای مهمانداری بودند و از حاجیان پذیرایی می‌کردند که بسیار اهمیت داشت. منصب دیگر ایشان «سقاییت» و آب‌رسانی به حاجیان بود که سرمایه اجتماعی ایشان محسوب می‌شود. چنانکه در کتاب انساب الاشراف ذکر شده، سقاییت، از مناصبی بوده که در دست فرزندان عبدالمناف بوده است؛ از این رو به هاشم بن عبدالمناف رسیده و پس از او به ترتیب، به مطلب بن عبدالمناف، عبدالمطلب، زبیر بن عبدالمطلب و سپس به ابوطالب علیه السلام رسیده است.

شغل ایشان بازرگانی بود که یک سرمایه اجتماعی محسوب می‌شود. از همه مهمتر اینکه ایشان فردی شاعر و ادیب هستند و قصاید ایشان در دیوانی به نام خود، منتشر شده است. «قصیده لامیه» ایشان در تمجید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در سال عام الفیل مدتی در مکه باران نباریده بود و خشکسالی بیداد می‌کرد. مردم دچار سختی فراوانی شده بودند! جناب عبدالمطلب از فرزندش ابوطالب علیه السلام خواست، قنداقه پیامبر صلی الله علیه و آله را که کودکی شیرخواره بود، بردارد و در کنار کعبه، خدا را به صاحب قنداقه قسم دهد تا بر مردم رحم کند و باران رحمت خود را از آنان دریغ نکند. ابوطالب علیه السلام قنداقه را بر سر دست گرفت و عازم مسجد الحرام شد. کنار کعبه قنداقه را به سوی آسمان بر سر دست بلند کرد و گفت: پروردگارا! به حق این کودک بارانی فراوان بر ما ببار!

ابوطالب علیه السلام چند بار این کار را تکرار کرد! ابتدا نسیمی وزید. بعد باد تندی به حرکت درآمد و کم‌کم لکه‌های ابر در آسمان مکه ظاهر شد. سپس چنان بارانی آمد که مانند آن را مکه به یاد نداشت.





سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام دارای ارزش‌های پایدار فرهنگی است. ارزش‌های فرهنگی چون تحمیلی نیستند، پایدار می‌مانند و می‌توانند در زمان کنونی ما هنجارسازی فرهنگی داشته باشد. ارزش‌ها از مهم‌ترین وجوه زندگی روزمره به شمار می‌آیند و جنبه‌های اساسی تنوع در رفتارهای انسانی را نمایان می‌کنند. تفاوت در ابعاد و حوزه‌های مختلف زندگی جمعی (سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره) در انتخاب و ترجیح گونه‌ای ارزش بر انواع دیگر ریشه دارد. برای نمونه ایثار، یک ارزش پایدار فرهنگی برآمده از سیره حضرت ابوطالب علیه السلام است. ایثار به مفهوم عطا کردن و دیگری را بر خود ترجیح دادن و بهترین کرامت اخلاقی برای انسان‌ها و بالاترین نیکی‌هاست. ایثار و مقاومت از اصول اولیه‌ای است که حضرت ابوطالب علیه السلام بدون بهره‌مندی از آن، هرگز موفق به انجام اهداف خویش نمی‌شدند. حضرت ابوطالب علیه السلام با ایستادگی و مقاومت در برابر سنت‌های غلط جاهلی و مناسبات نادرست اجتماعی و بذل ایثار و از خودگذشتگی در این راه، به حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرداخت.

بی‌درنگ ابوطالب علیه السلام قصیده‌ای از ابتدا تا آخر در وصف برادرزاده‌اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم سرود که معروف به «قصیده لامیه» است که یکی از زیباترین ابیات آن این است: «وایض یستسقی الغمام بوجهه/ ثمال الیتامی عصمه الارامل»؛ رو سپیدی که ابراز چهره او آب می‌طلبد، فریادرس یتیمان و پناه بیوه‌زنان است! علامه شیخ حیدرقلی سردار کابلی شرح مفصلی به نام «شرح القصیده اللامیه سیدنا و مولانا ابی طالب علیه السلام» در شرح قصیده لامیه دارد.

سومین مطلب رغبت اجتماعی حضرت ابوطالب علیه السلام به وضع مطلوب و شکایت از وضع موجود است؛ یعنی ایشان وضع مطلوب اجتماعی را در وضعیت جاهلیت نمی‌بینند. همچنین عدم رضایت ایشان از وضعیت جامعه جاهلی است؛ لذا در تاریخ ذکر شده که حضرت ابوطالب علیه السلام به شدت از خوردن شراب نهی می‌کردند و کسی ندید که حتی قبل از بعثت ایشان شراب بنوشند که نشان‌دهنده بینش اجتماعی ایشان است.

۲. نمادسازی فرهنگی

دومین شاخصه کنشگری تمدنی در سیره حضرت ابوطالب علیه السلام نمادسازی فرهنگی است. ایشان ورود پیدا کردند و نمادهای فرهنگی را خلق کردند. نمونه این مطلب اشعار ایشان است که به دست ما رسیده و بسیاری از علما این اشعار را بهترین گواه برای ایمان ایشان می‌دانند. در توضیح باید افزود که از جمله هنرهای بشری تجلی آرمان‌های او در قالب نظم الفاظ می‌باشد. این هنردیپلوما و کهن، از عهده هر فرد و شخصی بر نمی‌آید؛ بلکه موهبتی است الهی که افراد معدودی از آن برخوردار می‌باشند. در گذشته به عنوان بهترین یا تنها وسیله تبلیغاتی افراد و گروه‌ها و حکام بوده است.

با توجه به موقعیت شعر در فرهنگ اجتماعی که از جایگاه خاصی برخوردار است و گاه و بی‌گاه در استدلالات و اثبات آراء و نظریات، به شاعر تمسک جسته و احياناً تلقی به قبول شده است. باید دانست که نقش شعر و شاعر در نشر فرهنگ و تبلیغ اشخاص نقش بسزایی ایفا کرده و می‌کند و بلکه گاه شنوده را به‌گونه‌ای منفعل ساخته است که او را تابع رأی و نظر شاعر قرار داده است. حضرت ابوطالب علیه السلام از ظرفیت شعر برای دفاع از اسلام استفاده کردند. شعر معروف ایشان است که:

ألم تعلموا أننا وجدنا محمداً رسولاً كموسى خُطَّ في أول الكتبِ
وأنَّ عليه في العباد محبَّةً ولا حيفَ فيمن خصَّه اللهُ بالحُبِّ

آیا نمی‌دانید که ما محمد صلی الله علیه و آله و سلم را پیامبری مانند موسی یافتیم که نام او در کتاب‌های پیشین نوشته شده بود و اینکه برای او در میان بندگان محبتی

است و ظلم و جور در کسی که خداوند او را به محبوب بودن اختصاص داده، راه ندارد. در شعری دیگر در دفاع از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله حضرت ابوطالب رضی الله عنه این چنین می‌گوید:

والله لن يصلوا إليك بجمعهم
فاصدع بأمرک ما علیک غضاضةً
و دعوتنی و علمتُ أنّک ناصحی
ولقد علمتُ بأنّ دینَ محمّد
حتیّ أوَسَد فی الترابِ دفین
و ایشربذاک و قرّمتک عیون
و لقد دعوتَ کنتَ ثمّ آمین
من خیر اذیان البریة دیناً

به خدا سوگند! با تمام توان و جمعیت خویش نیز به تودست پیدانمی‌کنند تا زمانی که من در خاک دفن شوم!! پس امرت را آشکار کن که هیچ نقصی نداری و از این خوشحال باش و چشمت روشن باد و مرا دعوت کردی و دانستم که تو خیر و خوبی مرا می‌خواهی و همانا دعوت کردی در حالی که در این دعوت امین بودی و همانا من می‌دانم که دین محمد صلی الله علیه و آله از بهترین دین‌های مخلوقات است.

۳. بصیرت تمدنی

سومین شاخصه کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه بصیرت تمدنی ایشان است. بصیرت تمدنی ایشان در سه قالب نمایان شده است. اول اطاعت از پیامبر صلی الله علیه و آله، دوم حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سوم محبت نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله. وقتی سیره حضرت ابوطالب رضی الله عنه را می‌نگریم، اطاعت، حمایت و محبت را مشاهده می‌کنیم که به صورت گذرا، به برخی از مهمترین مصادیق تاریخی این اطاعت، حمایت و محبت اشاره می‌کنم.

ایشان سه سال در شعب ابی طالب همراه پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشتند و خود را سپر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار دادند و حضور در تحریم را بر سیادت قریش ترجیح دادند. این رفتار ایشان برآمده از بصیرت تمدنی ایشان است. ایشان امین قریش، راستگوی عرب و حائز کمالاتی بودند که همه اینها را هزینه دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله قرار دادند.

مقوله دوم نوع حمایت و پشتیبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله است که بیانگر بصیرت تمدنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه است. حضرت عبدالمطلب در بستر مرگ به حضرت ابوطالب رضی الله عنه گفتند: چگونه می‌خواهی سفارش من را نسبت به محمد اجرا کنی؟ ایشان گفتند: من را به محمد سفارش نکن که او پسر من و برادرزاده من است. در تاریخ آمده است که حضرت ابوطالب رضی الله عنه پیامبر صلی الله علیه و آله را در خوراک و پوشاک بر همه خاندان و حتی بر فرزندان مقدم می‌داشت و همواره همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بود که این مسئله فراتر از علاقه شخصی است. دغدغه حضرت ابوطالب رضی الله عنه حفاظت از جان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مادامی که ابوطالب رضی الله عنه زنده بود، قریش از من واهمه داشت. این تنها یک حمایت خونی و نسبی نیست. کار به جایی رسید که حضرت ابوطالب رضی الله عنه و همسر ایشان فاطمه بنت اسد به مثابه پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله شناخته می‌شوند. ایشان نسبت به این مسئله، در خانه فرهنگ‌سازی کردند. ایشان در هنگام غذا خوردن به فرزندان‌شان می‌فرمودند: صبر کنید تا فرزندم محمد بیاید! روز وفات حضرت فاطمه بنت اسد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ألیوم ماتت أُمّی؛ من مادرم را امروز از دست دادم»؛ یعنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه منابع انسانی را برای حمایت و پشتیبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله آماده می‌کنند و



اگر می بینیم، امیرالمؤمنین علیه السلام و جعفر طیار برای حمایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و ترویج مکتب اسلام جان فشانی می کنند، به بصیرت تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام برمی گردد که برای دفاع از اسلام نیرو تربیت می کند. ایشان در اوج ظلم و فشار قریش، از خانه خود جهت تربیت نیرو برای اسلام استفاده می کنند.

در ساحت محبت به پیامبر صلی الله علیه و آله می بینیم، ایشان سال وفات حضرت ابوطالب علیه السلام را «عام الحزن» می نامند که برآمده از پیوند دو سویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت ابوطالب علیه السلام است. همچنین گریه سخت پیامبر صلی الله علیه و آله در وفات حضرت ابوطالب علیه السلام در تاریخ آمده است. ایشان فرمودند: آن گونه برای تو طلب آمرزش و شفاعت می کنم که جنّ و انس دچار شگفتی شوند. معلوم می شود، محبت میان پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت ابوطالب علیه السلام دو سویه بوده است. در رحلت حضرت ابوطالب علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمودند: «عموی من! تو مرا در یتیمی کفالت نمودی و در کودکی تربیت کرده و در بزرگی یاریم دادی» که نشان دهنده محبت ویژه حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله است. این حمایت و اطاعت و محبت، برآمده از یک بصیرت تمدنی از سوی حضرت ابوطالب علیه السلام است.

۴. فرصت جویی هوشمندانه تمدنی

مصدق بارز این مسئله مخفی کردن ایمان از سوی حضرت ابوطالب علیه السلام است. ایشان به گونه ای رفتار کرد تا بهتر و بیشتر پیامبر صلی الله علیه و آله را یاری دهند؛ بنابراین ایمان خود را مخفی نگه داشتند. در متن روایت کتمان ایمان از سوی حضرت ابوطالب علیه السلام به مؤمن آل فرعون تشبیه شده است. در تبار تاریخی جبهه حق، قبل از حضرت ابوطالب علیه السلام برخی کنشگری ها مانند مؤمن آل فرعون یا مخفی نگه داشتن ایمان از سوی اصحاب کهف و کاری که وصی حضرت عیسی (شمعون)، برای نجات مردم شهر انطاکیه انجام داد، مشاهده می شود. فرصت جویی هوشمندانه تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام کتمان ایمان و عدم بروز عینی

ایمان بود تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بهتر یاری بدهند و گسست میان خود و سران قریش را فعال نکردند تا ایشان را متهم نکنند. ایشان در یک بازه زمانی طولانی مدت این کار را انجام دادند که اینها فرصت جویی های هوشمندان تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام بود.

امام حسن عسکری علیه السلام نقل می کنند، خدای متعال فرمود: ای پیامبر صلی الله علیه و آله! من تو را با دو گروه یاری کردم؛ گروهی که تو را در نهران یاری دادند و گروهی که تو را آشکارا یاری دادند. سید و افضل کسانی که تو را در نهران یاری دادند، حضرت ابوطالب علیه السلام است و از میان گروه دوم، وجود مبارک و نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام سید و افضل است.

۵. صیانت و خلق امنیت برای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پنجمین شاخصه کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام، صیانت و خلق امنیت برای بزرگ معمار تمدن اسلام و کانون اولیه شکل گیری تمدن اسلام یعنی وجود مبارک و نازنین پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله است. اگر مدینه النبی را به مثابه اولین شهر نقش آفرین در تمدن اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز به مثابه معمار تمدن اسلامی می بینیم، نقش حضرت ابوطالب علیه السلام صیانت از این معمار تمدنی بود. پیامبر صلی الله علیه و آله در روایتی حضرت ابوطالب علیه السلام را خطاب قرار داده و می فرمایند: تو در یتیمی مرا سرپرستی کردی، در کودکی مرا تربیت کردی و در بزرگسالی از من حمایت کردی! صیانت از هسته اولیه شکل گیری تمدن اسلامی و صیانت از معمار تمدن اسلامی، سنخی از کنشگری تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام است.

❖ الزامات و بایسته های رویکرد فرهنگی و تمدنی

به سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام

۱. اصل فرهنگ سازی

فرهنگ به عنوان بنیاد اجتماع و هدف والای حرکت های انسانی، نماد انسانیت است. با این همه، تنها زمانی می توان گفت که فرهنگ، امری مثبت و سازنده و هدف

والایی است که دارای ویژگی‌هایی باشد که از مهم‌ترین آن‌ها، بستر مناسب بودن برای تعالی و تکامل بشری است. بر این اساس، می‌توان از فرهنگ مثبت و منفی یاد کرد و این‌گونه نیست که هر فرهنگی، ارزشی و مطلوب باشد. همین تفاوت‌های میان فرهنگ‌هاست که مسئله مهم فرهنگ‌سازی مثبت و ارزشی را در برابر فرهنگ‌های منفی و یا فرهنگ‌سازی‌های منفی و غیرمفید پدید آورد. در این زمینه لازم است، مبتنی بر سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام فرهنگ‌سازی کنیم.

برای نمونه پیشنهاد می‌شود، جشنواره‌ای برای حامیان اسلام ترتیب داده شود؛ مانند جشنواره یا جایزه بین‌المللی حضرت ابوطالب علیه السلام برای کسانی که در مواجهه با اسلام‌ستیزی فعالیت می‌کنند و یا مبلغان بین‌المللی؛ در حالی که قرآن کریم چنین نمادهایی را به عنوان مؤمن آل فرعون یا ایمان اصحاب کهف معرفی کرده است و می‌فرماید: ﴿ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرأة فرعون﴾ که ایمان آسیه را به عنوان ایمانی خاص که در دل کفر وجود داشته، معرفی می‌کند. این حالت برای حضرت ابوطالب علیه السلام نیز وجود دارد و ایشان هم در دل کفر هستند؛ اما پشت سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستادگی کردند. بنده احساس می‌کنم، حضرت عبدالمطلب و حضرت ابوطالب علیه السلام فراتر از اشراف و جریان اموی قریش که به شدت با اسلام مخالف بودند، تکاپوی جریان یهودی برای دستیابی به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با تمام وجود درک کردند که حضرت ابوطالب علیه السلام در پاسخ به سفارش حضرت عبدالمطلب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن‌طور سخن گفتند. یعنی آن‌ها متوجه بودند که یک تکاپوی آخرالزمانی در حال رخ دادن است و محمد صلی الله علیه و آله و سلم، پیامبر موعود آخرالزمانی است.

۲. اصل ثبات هیجانی و عدم غلبه احساس بر پیام

اصل دوم، ثبات هیجانی و عدم غلبه احساس بر پیام است. گاهی سنخ نگاه ما به حضرت ابوطالب علیه السلام یا الگوهای متعالی دیگر در تمدن اسلامی، یک نگاه احساسی است و به صورت مناسبی مانند سالروز میلاد و وفات نگاه می‌کنیم. نگاه احساسی و عاطفی و فقدان اصل ثبات هیجانی در شنیدن، به جوهره پیام آنها ضربه می‌زند؛ چراکه آنها با سلوکشان به مردم مسلمان عصر انقلاب درس می‌دهند. در اشعار و نمایش‌های آیینی و در ساخت گرافیک‌ها و تصاویر متحرک باید این جوهره پیام را که در روایات و اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام و کنش رفتاری ایشان موجود هستند، مد نظر قرار بدهیم. سالی که حضرت ابوطالب علیه السلام و حضرت خدیجه کبری علیهما السلام وفات پیدا می‌کنند، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عام الحزن است. این مسئله برای ما این پیام را به همراه دارد که آیا مرگ ما حزنی را بر قلب حضرت حجت علیه السلام می‌آفریند یا خیر؟ آیا پیوند میان ما و ایشان دو سویه است؟ و...

۳. اصل مسئولیت‌سازی

سومین اصل در تحلیل فرهنگی و تمدنی سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام، «اصل مسئولیت‌سازی» است. یعنی ما چه مسئولیتی مبتنی بر پیام فرهنگی حضرت ابوطالب علیه السلام در قبال اسلام و در روزگار کنونی داریم؟ حضرت ابوطالب علیه السلام که در دوران جاهلیت و در کنش تمدنی میان حق و باطل در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاد، با محمدستیزی مواجه بود و اجازه نداد، به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدشه





اگر مدینه‌النبی را به مثابه اولین شهر نقش‌آفرین در تمدن اسلام و پیامبر ﷺ را نیز به مثابه معمار تمدن اسلامی می‌بینیم، نقش حضرت ابوطالب علیه السلام صیانت از این معمار تمدنی بود. پیامبر ﷺ در روایتی حضرت ابوطالب علیه السلام را خطاب قرار داده و می‌فرمایند: تو در یتیمی مرا سرپرستی کردی، در کودکی مرا تربیت کردی و در بزرگسالی از من حمایت کردی! صیانت از هسته اولیه شکل‌گیری تمدن اسلامی و صیانت از معمار تمدن اسلامی.

وارد شود. پیامبر ﷺ فرمود: مادامی که ابوطالب علیه السلام زنده بود، قریش از من واهمه داشت. در روزگار کنونی با اسلام‌ستیزی مواجه هستیم و نقش‌آفرینی ما باید از جنس نقش‌آفرینی حضرت ابوطالب علیه السلام باشد. هرکدام از ما در روزگار کنونی و در مواجهه با اسلام‌ستیزی یا اسلام‌هراسی چه نقشی داریم؟ رسالت ما در قبال انبوه‌آفرینش‌های هنری در تمدن غرب برای پیامبرستیزی چیست؟ حضرت ابوطالب علیه السلام خانواده خود را شیفته پیامبر ﷺ کرده و برای دفاع از اسلام، نیروی انسانی تربیت کردند. حداقل کاری که می‌توانیم به مثابه یک برادر، خواهر، فرزند و یا پدر و مادر انجام بدهیم، این است که به عنوان یک کنشگر فرهنگی در خانواده خود، برای دفاع از اسلام اقدام کنیم. اگر می‌گوییم حضرت ابوطالب علیه السلام در تقابل حق و باطل طفره‌روی نداشتند، مسئولیت ما در دوران انقلاب در تقابل حق و باطل چیست؟ بنابراین اصل مسئولیت‌سازی اهمیت زیادی دارد.

۴. مصونیت بخشی

در تحلیل فرهنگی و تمدنی حضرت ابوطالب علیه السلام تحلیل‌ها و تفاسیر ناروایی از سیره ایشان شده و منزلت حضرت را تقلیل داده است. جرم حضرت ابوطالب علیه السلام این است که پدر امیرالمؤمنین علیه السلام است. باید مراقب باشیم تا جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام دچار تقلیل نشود. همان‌طور که برای معرفی حضرت ابوطالب علیه السلام به نسل جدید دغدغه داریم، باید بدانیم دغدغه عده‌ای نیز، فروکاست منزلت حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ همان‌طور که جریان اموی و جریان علوی ستیز این کار را انجام دادند. مروان حکم در پاسخ به این سؤال که چرا علی را لعن می‌کنی، گفت: «لایستقیم الأمرنا إلا بذلک؛ یعنی حکومت ما پایدار نمی‌شود؛ مگر با تخریب علی». جریان علی‌ستیزی کماکان پایدار است. در این جریان حضرت ابوطالب علیه السلام به مثابه پدر ایشان مورد حمله‌ها و تفاسیر ناروا قرار می‌گیرد؛ لذا یکی از مهم‌ترین بایسته‌ها در رویکرد فرهنگی و تمدنی به حضرت ابوطالب علیه السلام، «اصل مصونیت بخشی» است. پس لازم است، فعالیت‌های ایشان را از تفاسیر ناروا خارج کنیم

۵. اصل مجموعه‌نگری

و در نهایت اصل مجموعه‌نگری به سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام را اجرا کنیم؛ چراکه ما برخی از ابعاد زندگی حضرت ابوطالب علیه السلام را می‌بینیم و دیگر ابعاد را نادیده می‌گیریم؛ به عنوان مثال بعد فردی، تکریم و محبتی ایشان مد نظر ما قرار دارد؛ اما ابعاد کنشگری اجتماعی حضرت ابوطالب علیه السلام مد نظر

ما قرار نمی‌گیرد. ما باید مجموعه سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام در دفاع از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مد نظر قرار بدهیم. با رعایت اصل مجموعه‌نگری است که مبتلا به آسیب نقصان درگستره نمی‌شویم که بعدی دیده شود و ابعاد دیگر مغفول بماند و پیوند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت ابوطالب علیه السلام را یک پیوند تنها خونی و عشیره‌ای یا پیوند عمو و برادرزاده نبینیم و فراتر تحلیلی کنیم و فراتر از تکفل و سرپرستی ایشان نسبت به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ببینیم و بتوانیم کنش حضرت ابوطالب علیه السلام را در دفاع از ایشان ملاحظه کنیم.

✦ **سنجش نیازهای پژوهشی با موضوع حضرت ابوطالب علیه السلام**

نیازسنجی پژوهشی در رویکرد به حیات و زمانه حضرت ابوطالب علیه السلام به ما کمک می‌کند تا راه رسیدن به آرمان‌ها و اهداف را هموار کنیم. نیازسنجی پژوهشی این امکان را فراهم می‌سازد تا وقت پژوهشگر در موضوعات فاقد اولویت اتلاف نشود. آینده‌نگری در امر پژوهش را ارتقا می‌دهد و از تصمیم‌گیری‌های لحظه‌ای و مناسبتی و غیرراهبردی جلوگیری می‌کند. میان مسئله و مسئله‌نماها تمییز می‌دهد و قلمروهای ناکاویده را به ما معرفی می‌کند. برخی از مهم‌ترین مسائل قابل تأمل با موضوع حضرت ابوطالب علیه السلام عبارتند از:

- سنخ‌شناسی رویکرد شاعران شیعی به حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- بررسی نقش الگویی حضرت ابوطالب علیه السلام در تربیت نسل منتظر؛
- بررسی تاریخی سیر تطور رویکرد عالمان اهل سنت به حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- نقش الگویی حضرت ابوطالب علیه السلام در مهندسی فرهنگ استقامت و مقاومت؛
- دلالت‌شناسی هنری سیرو سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- ترفندشناسی دشمنان در تحریف و تخریب جایگاه ابوطالب علیه السلام؛
- سبک‌شناسی حضرت ابوطالب علیه السلام در خنثی‌سازی تحریم‌های مشرکان؛
- بازنمایی ساختار نظام‌مند مفاهیم و گزاره‌های معطوف به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام در اشعار ایشان؛

- بررسی مؤلفه‌های تربیتی سیره و سلوک حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- قلمرو، مراتب و سطح مسئولیت فرهنگی حوزه‌های علمیه در تبیین جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- چیستی «اضطرار به حجت» و دلالت‌های اخلاقی و تربیتی آن مبتنی بر حیات حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- گونه‌شناسی مضمونی و محتوایی اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- سنجش کیفی تصویرهای ادبی در اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- بررسی عنصر «بصیرت» و «زمانه‌آگاهی» در اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- تحلیل نمادهای اعتراض و شکایت از وضع جاهلی در اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- بسترشناسی تاریخی پیدایی خوانش‌های گوناگون از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام؛
- واکاوی تاریخی نقش امویان در تخریب جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام.





جریان شناسی فکری و تاریخی با محوریت حضرت ابوطالب علیه السلام

گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین محمد صادق ابوالحسنی^۱

❁ حضرت ابوطالب؛ فانوس تاریخ اسلام

ما در تاریخ اسلام، ستارگان فروزانی داریم که کانون انتشار نور هستند و با آموزه‌های خودشان نورافشانی می‌کنند و در حقیقت، خط سیر حق را با افکار و دغدغه‌های خودشان به نمایش می‌گذارند. یکی از بارزترین این چهره‌ها، حضرت ابوطالب علیه السلام است که به‌عنوان یک نماد هدایت‌گری در تاریخ اسلام می‌درخشد. به نظر من حضرت ابوطالب علیه السلام، به‌سان یک فانوس دریایی بزرگ است که شب‌هنگام، در بلندای ساحل قرار می‌دهند تا کشتی‌های دریا، ساحل مقصود را گم نکنند و گرفتار امواج طوفان‌زا نشوند. ما اگر خط سیر حضرت ابوطالب علیه السلام و فرزند برومندش مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را گم کنیم، شاهراه حقیقت را در تحولات تاریخ اسلام، گم خواهیم کرد و در میان خیل کثیر مذاهب و نحله‌های ساختگی، سرگشته خواهیم شد. به همین دلیل، بایستی با نگاه حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و تاریخ دوران بعثت نگاه کنیم و حتی می‌توانیم تاریخ بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نیز با محک حضرت ابوطالب علیه السلام بسنجیم. دقیقاً به همین دلیل بود که دست‌های مرموزی در تاریخ به کار افتادند و خواستند این نماد ارزشمند و فانوس نورافشان را منکوب کنند؛ لذا به هر قیمتی بود، سعی کردند، شخصیت ایشان را از دایره ایمان خارج سازند؛ برای همین دست به تکفیر او زدند و به جای آن، فانوس‌های قلبی و نمادهای دروغین را در تاریخ جای‌گزین کردند.

این مسئله، یک موضوع ساده نیست و هرکسی به موقعیت حضرت ابوطالب علیه السلام نمی‌رسد. در واقع، مؤلفه‌های ممتازی در وجود حضرت ابوطالب علیه السلام جمع است که خداوند این نورانیت نمادین را به ایشان عطا فرمود. بی‌جهت نبود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جابر بن عبدالله انصاری فرمودند: «وقتی در سفر معراج به سمت عرش رفتم، چهار نور را مشاهده کردم؛» فرأیت اربعة انوار فقلت: ما هذه الانوار فقال: يا محمد! هذا عبدالمطلب و هذا عمك ابوطالب و...»^۱؛ پرسیدم: خداوند! این انوار، چه نورهایی هستند؟» که خطاب شد: «ای محمد! این نور حضرت عبدالمطلب و دیگری نور عمویت حضرت ابوطالب است» تا آخر حدیث....

عرض کردم: «پروردگارا! اینان، با کدامین عمل به چنین مقامی رسیده‌اند؟» خطاب آمد: «با کنمان ایمان، اظهار کفر و شکیبایی بر آن، تا هنگامی که بر آن شیوه درگذشتند...»^۱. نمونه دوم از نورانیت حضرت ابوطالب علیه السلام در کلام مولای متقیان امیرمؤمنان علیه السلام آمده است که فرمودند: «ان نُور ابی طالبٍ یومُ القیامه لیظنی انوار الخلاق، الا خمسهُ انوارُ روز قیامت نور ابوطالب، بر انوار همه مخلوقات به جز انوار پنج تن، چیره می‌شود».

و حضرت در ادامه نیز فرمودند: «لأن نُورهُ مِنْ نُورِنَا الذی خَلَقَهُ اللهُ مِنْ قَبْلِ خَلْقِ آدَمَ بِاللَّيْلِ عَامٍ؛ زیرا نور ابوطالب از نور ماست که خداوند دوهزار سال پیش از خلقت حضرت آدم، آن را آفرید»^۲. چنانچه می‌بینید، نور تابناک حضرت ابوطالب علیه السلام، از سنخ نور اهل بیت علیهم السلام است و نورانیت ذاتی آن حضرت را نشان می‌دهد؛ اما این وجود نورانی، در حکم فانوس تاریخ اسلام هم هست

۱. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ج ۱، دارالرضی، قم بی‌تا، ص ۸۰.

۲. امالی، شیخ طوسی، دارالتقافه للنشر، قم ۱۴۱۴ق، ص ۳۵.



از آنجا که پیدایش این موج، ریشه‌های فکری، تاریخی و سیاسی دارد؛ لذا درگستره تاریخ، دشمنان شیعه و اسلام ناب، در این موضوع با یکدیگر هم صدا شدند و هجمه به شخصیت حضرت ابوطالب علیه السلام و خاندان ایشان به ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام را در دستور کار قرار دادند؛ البته من نمی‌گویم هر کسی به حضرت ابوطالب علیه السلام، نسبت نادرستی داد، لزوماً از روی غرض‌ورزی است، خیر؛ شاید از روی ناآگاهی و بی‌اطلاعی باشد؛ ولی عمیقاً معتقدم که «قصورها» و «تقصیرها» با هم درگل‌آلود کردن فضا مؤثرند؛ با این حال، میدان دار اصلی، پروژه هدفمند تحریف است و از نظر شیعه، معیارهای حق و باطل به قوت خود باقی است.

به نظر من یکی از راه‌های کشف خلوص و عدم خلوص اعتقادی نویسندگان و متفکرین، بررسی افکار آنها درباره حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ چون اهل‌البیت علیهم السلام خودشان به ما مبنا دادند و عملاً این خط سیر را مشخص

و نورافشانی آن از جنس هدایت‌گری است. پس اگر می‌خواهیم، کشتی فکری و تاریخی و فرهنگی ما به گل ننشیند، باید مسیر حرکت خود را با انوار ایشان تنظیم کنیم.

✦ گلوژه ابوطالب در فرایند جریان‌شناسی

حضرت ابوطالب علیه السلام و خط سیر حرکتی ایشان، یکی از مقیاس‌های مهم در جریان‌شناسی فکری و تاریخی است که به وسیله آن می‌توانیم، پاره‌ای از مکاتب و اندیشه‌های مهم را از منظر درون‌دینی و برون‌دینی، جریان‌شناسی کنیم و با جلوه‌هایی از خلوص و اعوجاج آنها آشنا شویم. در حقیقت، کلیدواژه «ابوطالب»، یکی از ابزارهای آسیب‌شناسی درون‌شیعی و برون‌مذهبی است که از این زاویه می‌شود، آثار اهل‌تسنن و حتی خاورشناسانی را - که از بیرون به اسلام و تشیع می‌نگرند- عیارسنجی کرد. بر این اساس، ما «ابوطالب‌شناسی» را یک خط مطالعاتی تأثیرگرفته از بسترهای سیاسی و اندیشه‌ای می‌دانیم که نباید فقط به اثبات ایمان آن حضرت، محدود گردد؛ بلکه جا دارد، مقامات و امتیازات ایشان را به صورت «تبیینی: درون‌مذهبی» و «تطبیقی: برون‌مذهبی» تعقیب کنیم.

✦ منظومه ابوطالب‌ستیزی و پروژه تحریف

در طرف مقابل خط تحریف چهره حضرت ابوطالب علیه السلام یک کلان‌پروژه پیچیده و چند بعدی است که زوایای گسترده‌ای دارد و حوزه‌های حدیثی، تاریخی، کلامی و دیگر قلمروهای معرفتی را درگیر کرده است. این کلان‌پروژه، بیشتر با هدف مخدوش ساختن ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام و پنهان‌سازی ضعف‌های فکری و شخصیتی و خانوادگی در دشمنان اهل‌بیت علیهم السلام مثل بنی‌امیه و بنی‌عباس و... کلید خورده است.

به این ترتیب، منظومه «ابوطالب‌ستیزی»، قلمروهای دانشی و بینشی گوناگونی را دست‌خوش تغییر کرد و در نتیجه غبار تحریف را بر چهره حضرت ابوطالب علیه السلام نشانده.

کردند تا ما بین افکار انحرافی و اصیل مرزبندی کنیم. این را هم بدانید که اگر کسی نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام، رویکرد انحرافی نشان داد، این فقط بدین معنا نیست که قضاوت نادرستی درباره یک چهره صرفاً تاریخی انجام داده است؛ خیر؛ بلکه نشان‌گر این است که چینش منظومه فکری او از اشکالات و آسیب‌های جدی رنج می‌برد.

❖ مرزبندی اهل بیت علیهم السلام با مخالفان حضرت ابوطالب علیه السلام

خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، بدون هیچ تعارفی اتمام حجت کردند و مواضع بسیار قاطعی را اتخاذ فرمودند. فی‌المثل، حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام صریحاً بدین نکته تأکید کردند که نپذیرفتن ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام همان و افتادن در مسیری که پایانی جز دوزخ و ضلالت ندارد، همان: «إِنَّكَ إِنْ لَمْ تَقْرَبَا إِيْمَانَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرَكَ إِلَى النَّارِ». این روایت، روی یک اصل مهم و تعیین‌کننده انگشت می‌گذارد و نشان می‌دهد که اعتقاد به ایمان آن حضرت، خودش یکی از ملاک‌های ایمان و هدایت است. روایت مهمی است که از مشاهیر عامه، ابن ابی‌الحدید معتزلی در «شرح نهج‌البلاغه» و از عالمان شیعه، بزرگانی مثل علامه کراچکی رحمته الله علیه در کتاب «کنز الفوائد»، آن را گزارش کرده‌اند.^۱

از جمله نکاتی که محوریت حضرت ابوطالب علیه السلام را نشان می‌دهد، شهادت به طهارت ایشان در زیارتنامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. مستحضرید که گلاوژه «أشهد» در زیارتنامه‌ها، نشان‌گر این است که ما به امری در محضر معصوم علیه السلام شهادت می‌دهیم که جزء باورهای شیعی و مؤلفه‌های ایمانی است؛ یعنی مسئله از سنخ عقیدتی است؛ لذا در زیارتنامه برای تجدید عهد با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوییم: «أشهد أنك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر...»؛ یعنی ای امیرمؤمنان! من شهادت می‌دهم که تو پاک و پیراسته و منزّه از همه پلیدی‌ها هستی و پدرشما نیز، شخصیتی پاک و پاکیزه و منزّه است. من معتقدم، نباید به سادگی از کنار این فراز عبور کنیم؛ حتی برخی از مراجع فقید، تأکید داشتند که مفاد این شهادت، مقام «عصمت از گناه» را برای حضرت ابوطالب علیه السلام ثابت می‌کند.

فراموش نکنیم که ائمه هدی علیهم السلام فقط دغدغه دفاع از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را نداشتند؛ بلکه معرفت نسبت به مقامات والای آن حضرت را نیز مورد تأکید قرار می‌دادند که من بعداً به جلوه‌هایی از آن اشاره می‌کنم؛ به‌همین دلیل، برای جریان‌شناسی، می‌توانیم فراتر برویم و جنبه‌های «سلبی» و «ایجابی»، یا به دیگر تعبیر، «تطبیقی» و «تبیینی» مسئله را با هم بسنجیم؛ ولی از یاد نبریم که خط قرمز و جبهه‌گیری اصلی جریان‌ها در اثبات و انکار ایمان ابوطالب علیه السلام به منصفه ظهور می‌رسد.



۱. بنگرید به: شرح نهج‌البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، مکتبه آیت‌الله نجفی مرعشی، قم ۱۴۰۴ق، ج ۱۴، ص ۶۸؛ کنز الفوائد، کراچکی، دارالذخائر، قم ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۱۸۳ - ۱۸۲.

✦ حضرت ابوطالب علیه السلام در منظومه معرفتی شیعه

گنجینه روایی خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام، سرشار از استدلال‌های استوار بر ایمان سیدالطحاء علیه السلام است. تضمین شفاعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام، بشارت الهی به تحریم دوزخ برایشان، خدمات گسترده آن حضرت برای ترویج اسلام و حمایت همه جانبه از پیامبر صلی الله علیه و آله، ادا کردن شهادتین به صورت آهسته، غسل وی به فرمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله همراه با استغفار، حشر حضرت ابوطالب علیه السلام در کسوت پادشاهان و سیمای پیامبران، باقی بودن همسر مسلمان ایشان حضرت فاطمه بنت اسد علیها السلام در پیوند همسری او، تقیه ایشان برای پیشبرد مقاصد الهی و مضمون آشکار برخی سروده‌های آن حضرت، مورد استناد حضرات معصومین علیهم السلام قرار گرفته است.

من بدون تعارف عرض می‌کنم که اگر کسی ذره‌ای در ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام، خدشه کند، طبق مبانی علمی و مذهبی، از چارچوب عقاید شیعه بیرون می‌رود؛ چون از دیدگاه بلند مذهب تشیع، ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام یک مسئله مسلم و اجماعی است؛ چنانچه مرحوم شیخ طوسی رحمته الله علیه در «تبیان»^۱ و علامه مجلسی رحمته الله علیه در «بحار الانوار»^۲ به اجماع شیعیان تصریح می‌کنند. بی جهت نیست که حتی دشمنان مذهب ما، این اعتقاد را لازمه لاینفک باورهای شیعی می‌دانند.

بنابراین بحث جریان‌شناسی تاریخی با کلیدواژه «حضرت ابوطالب»، یک بحث حساس و روشنگر است که حتماً باید بدان اندیشید و حد و مرزهای آن را مشخص کرد؛ اما اجازه بدهید محورهای بحث را، همان آغاز به شما بگویم و بعد قضاوت را به شما و خوانندگان نکته‌سنج این گفت‌وگو بسپارم. در مرحله نخست باید ببینیم، محورهای جریان‌شناسی کدامند و چه پیش‌زمینه‌هایی دارند؟

✦ محورهای شش‌گانه جریان‌شناسی

محور اول

نگاه درون شیعی با نظر به مهمترین آثاری که در جهان تشیع درباره حضرت ابوطالب علیه السلام نگارش یافته، می‌باشد. در اینجا حساس‌ترین و دغدغه‌مندترین علمای شیعه را می‌بینیم که هم به لحاظ خلوص مبانی فکری و هم پاسداشت عقاید شیعی، ممتازند. پیداست عالمان غیوری دست به قلم شده‌اند که مرزداران حریم ایمان و اندیشه شیعی به شمار می‌روند و نوعاً از چهره‌های شناخته شده در حوزه امامت و ولایت هستند.

اینها خوب ورود می‌کنند و خوب از پس بحث برمی‌آیند و نوعاً فرزاندانی هستند که نگاه حداکثری به مقامات خاندان رسالت علیهم السلام دارند؛ به صورتی که مثلاً اگر با خط قرآن‌بسنده‌ها و جریان شبه‌سلفی‌گرا - که داعیه دار تشیع‌اند؛ ولی دید مقامات ائمه علیهم السلام و حضرت ابوطالب علیه السلام را ندارند - مقایسه کنید، دو نگاه کاملاً متفاوت خواهید دید. در یک جبهه شخصیت‌هایی مثل «علامه مجلسی»، «علامه امینی» و یا «سردار کابلی» - رضوان الله علیهم اجمعین - جای می‌گیرند و در مقابل، چهره‌هایی مثل «شریعت سنگلجی» و «سید ابوالفضل برقی» صف بندی می‌کنند.

بعضی از روشن‌فکران دینی هم هستند که داعیه اسلام‌شناسی دارند؛ ولی متأسفانه در مباحث تاریخی و تفسیری، از افکار مخالفان شیعه، رنگ گرفته‌اند. به عنوان نمونه، دکتر علی شریعتی در کتاب «اسلام‌شناسی»، بدون اشراف لازم بر منابع ارزشمند شیعه و بدون نقادی پخته نسبت به منابع غیرشیعه، حضرت عبدالمطلب علیه السلام را صریحاً و حضرت ابوطالب علیه السلام را تلویحاً، مصداق «ارتجاع» و «مشرک» معرفی می‌کند.^۳

اگر علما نسبت به قضاوت دکتر شریعتی درباره حضرت ابوطالب علیه السلام حساسیت داشتند، به همین جهت بود.

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، شیخ طوسی، تحقیق احمد حبیب قصیر العاملی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲. بحار الانوار، علامه مجلسی رحمته الله علیه، تحقیق ابراهیم میانجی و محمدباقر بهبودی، دار احیاء التراث، ج ۳، لبنان ۱۴۰۳ ق، ج ۳۵، ص ۱۳۸.

۳. اسلام‌شناسی، علی شریعتی، (درس‌های دانشگاه مشهد)، چاپ طوس، ص ۴۶۲.

فراموش نمی‌کنم، روزی والد ما، مرحوم استاد ابوالحسنی (منذر) از آیت‌الله سیدرسول موسوی تهرانی نقل می‌کردند: زمانی که چشمم به عبارات دکتر شریعتی در باب حضرت ابوطالب و شرک حضرت عبدالمطلب علیه السلام افتاد، خیلی به غیرت شیعی من برخورد و با خود اندیشیدم که در برابر حق عظیمی که پدر بزرگوار امیرالمؤمنین علیه السلام برگردن من دارد، چه کاری از من ساخته است؟ نهایتاً تصمیم گرفتم تا جایی که در توانم هست، هر سال، روز نکوداشت حضرت ابوطالب علیه السلام درسم را تعطیل کنم و مجلسی به نام آن بزرگمرد در منزل خود ترتیب دهم. آری، تشکیل این مجلس، کاربس کوچکی در این زمینه بود. در آن زمان، درس ایشان از جمله درس‌های مهم و پرتعداد حوزه به‌شمار می‌رفت و تعطیلی آن در چنین روزی، بازتاب خوبی داشت.

ایمان آن حضرت، خط قرمز علمای شیعه است. بزرگان ما در طول تاریخ، به غبارروبی از چهره درخشان حضرت ابوطالب علیه السلام می‌پرداختند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. ابوالقاسم سعدبن عبدالله اشعری قمی رحمته الله (م ۲۹۹ یا ۳۰۱ ق) در کتاب «فضل ابوطالب و عبدالمطلب و عبدالله علیه السلام»؛
۲. شیخ صدوق رحمته الله (۳۸۱ ق) در کتاب «اخبار ابي طالب و عبدالمطلب علیه السلام» که برخی با نام «کتاب فی عبدالمطلب و عبدالله و ابي طالب علیه السلام» از آن یاد کرده‌اند.
۳. شیخ مفید رحمته الله (متوفای ۴۱۳ ق) در رساله «ایمان ابي طالب علیه السلام»؛
۴. شمس‌الدین، فخاربن معدّ موسوی رحمته الله (متوفای ۶۳۰ ق) در کتاب ارزنده و پربار «الحجّه علی الذّاهب إلی تکفیر ابي طالب علیه السلام»؛
۵. علامه مجلسی رحمته الله (۱۱۱۰ ق) در سی و پنجمین جلد از موسوعه عظیم «بحار الانوار»؛
۶. شیخ جعفر نقدی رحمته الله (۱۳۷۰ ق) در کتاب «مواهب الواهب فی فضائل ابي طالب علیه السلام» و «زهرة الادبا فی شرح لامیه شیخ البطحاء»؛
۷. سردار کابلی رحمته الله (۱۳۷۲ ق) در «شرح القصیده اللامیه لسیدنا و مولینا ابي طالب علیه السلام»؛
۸. مباحث علامه امینی رحمته الله (۱۳۹۰ ق) در موسوعه الغدیر که به صورت مستقل با عنوان «ایمان ابي طالب و سیرته» و نیز «ابوطالب حامی الرسول صلی الله علیه و آله و سلم» منتشر شده است؛
۹. سید حسین طباطبایی یزدی حائری رحمته الله (۱۳۰۶ ق)؛ در «مُنیة الطالب فی ایمان ابي طالب»؛
۱۰. شیخ عباس حائری تهرانی رحمته الله (متوفای ۱۳۶۱ ق) در کتاب «الجوابُ الصائبُ عن شبهة ایمان ابي طالب علیه السلام»؛
۱۱. شیخ محمدرضا طبسی نجفی رحمته الله (۱۴۰۵ ق) در «مُنیة الراغب فی ایمان ابي طالب»؛
۱۲. علامه سید جعفر مرتضی عاملی رحمته الله (۱۴۴۱ ق) در کتاب «ظلامه ابي طالب علیه السلام»؛
۱۳. مرجع معاصر، آیت‌الله‌العظمی جعفر سبحانی در کتاب «ایمانُ ابي طالب علیه السلام حامی النَّبی و مُعاضده فی السُّدّه وَ الرِّخاء» که خوشبختانه به فارسی هم ترجمه شده است: «شمه‌ای از فدکاری ابوطالب علیه السلام»؛
۱۴. سیدطالب حسینی مدنی مشهور به خرسان نجفی در «ألیاقوته الحمرء فی ایمان سیدالبطحاء»؛





از جمله نکاتی که محوریت حضرت ابوطالب علیه السلام را نشان می‌دهد، شهادت به طهارت ایشان در زیارتنامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

مستحضرید که گلوازه «أشهد» در زیارتنامه‌ها، نشان‌گر این است که ما به امری در محضر معصوم علیه السلام شهادت می‌دهیم که جزء باورهای شیعی و مؤلفه‌های ایمانی است؛ یعنی مسئله از سنخ عقیدتی است؛ لذا در زیارتنامه برای تجدید عهد با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گوییم: **أشهد انک طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر...**

یعنی ای امیرمؤمنان! من شهادت می‌دهم که تو پاک و پیراسته و منزّه از همه پلیدی‌ها هستی و پدر شما نیز، شخصیتی پاک و پاکیزه و منزّه است. من معتقدم، نباید به سادگی از کنار این فراز عبور کنیم؛ حتی برخی از مراجع فقید، تأکید داشتند که مفاد این شهادت، مقام «عصمت از گناه» را برای حضرت ابوطالب علیه السلام ثابت می‌کند.

۱۵. «بغیه الطالب فی ایمان ابی طالب علیه السلام» اثر سید محمد موسوی عاملی، با تحقیق آیت‌الله سید محمد مهدی خرسان.

در اینجا بایستی از مرجع بزرگوار، آیت‌الله شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی رحمته الله علیه نیز نام ببریم که همیشه در قالب نظم و نثر، به تجلیل از جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام می‌پرداختند. ایشان گاهی دغدغه ابوطالب‌شناسی را در آثار خود بروز می‌داشتند (مثل کتاب رمضان در تاریخ)، گاهی هم به صورت پیام‌های سالگردی و همایشی و گاه در اشعار شورانگیزی که دارند، طبع شعری خود را به این مسئله معطوف می‌کردند.

محور دوم

صفت‌بندی بین شیعه و مخالفین. در محور دوم، خط‌مذهب اهل بیت علیهم السلام از عمده طرفداران مکتب خلفا جدا می‌شود؛ به صورتی که مخالفان شیعه می‌گویند: یکی از نشانه‌های رافضی‌گری، اعتقاد به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام است! در اینجا نگاه مذهب شیعه در حوزه‌های گوناگون و به هم پیوسته‌ای از دیدگاه مخالفان جدا می‌شود که بعضی از آنها عبارتند از:

۱. عرصه «تاریخ‌نگاری» و «رجال‌شناسی»: یکی از جلوه‌های تفکیک تاریخ‌نگاری مذهب شیعه از تاریخ‌نگاری مکتب خلفا، کلیدواژه حضرت ابوطالب علیه السلام است. در این محور، تاریخ‌نگاران سقیفه‌باور در برابر آموزه‌های تاریخی اهل بیت علیهم السلام قرار می‌گیرند. به عنوان نمونه، مورخی مثل ابن‌اثیر جزری، کاملاً مقابل اهل بیت علیهم السلام موضع‌گیری می‌کند و می‌نویسد: در بین عموهای پیغمبر، غیر از عباس و حمزه کسی اسلام نیاورد و ابوطالب و ابولهب، با اینکه اسلام را درک کردند؛ ولی اسلام را نپذیرفتند؛ در حالی که اهل بیت علیهم السلام خیال می‌کنند که ابوطالب با اسلام از دنیا رفته است! اینها به همین صورت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام را - که یکی از «ثقلین» و مصداق آیه تطهیرند- از مرکزیت علمی خارج می‌کنند و اعتقاد آنها به سیدبطحاء را در حد خیال و گمان پایین می‌آورند!

حوزه صحابه‌نگاری و رجال‌پژوهی هم، آوردگاهی دیگر برای این جریان است. ابن‌عبدالبر در «الاستیعاب» و مخصوصاً ابن‌حجر عسقلانی در «الاصابه»، به صراحت از مشرک بودن حضرت ابوطالب علیه السلام سخن می‌گویند؛ چنانکه در عرصه طبقات‌نگاری نیز، جهت‌گیری «طبقات ابن‌سعد» در برابر تاریخ‌نگاری شیعه است. گزارش تاریخ طبری هم، نظر مخالفان را تقویت



می‌کند. طرفه اینکه، مورّخانی مثل ابن‌کثیر و ابن‌عبدالبر، حتی حاضر نیستند، حضرت ابوطالب علیه السلام را جزء صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر کنند که من واقعاً از اینها در شگفتم!

این یک خط تاریخ‌نگاری است که به انگیزه‌های مختلف، در صدد تحریف ایمان و آرمان حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ ولی بزرگان شیعه، مثل شیخ مفید رحمته الله علیه در نقطه مقابل این خط می‌ایستند و غبار تحریف را از چهره این بزرگوار می‌زدایند. پس اکثر سیره‌نویسان اهل تسنن معتقدند که حضرت ابوطالب علیه السلام مشرک از دنیا رفته است؛ ولی نباید از اعترافات خوبی که در خلال آثار آنهاست - مثل سیره ابن‌اسحاق و ابن‌هشام - غافل باشیم؛ البته به مرور چهره‌هایی در جهان اهل تسنن پیدا می‌شوند که قلم به دست می‌گیرند و از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دفاع می‌کنند که بعداً عرض می‌کنم.

۲. عرصه «حدیث» و گفتار «راویان و محدثین»: متأسفانه تعصب‌های سقیفه بنیان، با چاشنی اموی و... دست به دست هم می‌دهند و در بخشی از مصادر اهل تسنن، راه می‌یابند و به صورت غیرمنصفانه‌ای، حضرت ابوطالب علیه السلام را آماج اتهام قرار می‌دهند. شما می‌توانید نمونه‌هایی از این مسئله را در کتاب «صحیح بخاری» اثر محمد بن اسماعیل بخاری؛ «صحیح مسلم» نوشته مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری؛ «المصنّف» ابن ابی شیبه و بقایای کتاب «صحیح» ابن حبان ببینید. معروف‌ترین روایت اینها، حدیث «ضحضاح» است. ما وقتی سرنخ‌های حدیثی این منابع را بررسی می‌کنیم، به راویانی مثل «ابوهزیره»، «مغیره بن شعبه»، «عبدالملک بن عمیر لُحُمی» و «سفیان ثوری» برمی‌خوریم که عمیقاً به انحراف فکری یا دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام متهم هستند. برخی از راویان، گرایش اموی دارند و احادیث را به نفع بنی‌امیه جعل کرده‌اند و برخی دیگر به بنی‌عباس گرایش دارند و دیگرانی هستند که همه آنها، بر ضد حضرت ابوطالب علیه السلام وارد میدان شدند و حدیث جعل کردند.

اینجاست که محدثین بزرگ شیعه، به پا می‌خیزند و سیمای درخشان حضرت ابوطالب علیه السلام را از نگاه خاندان رسالت صلی الله علیه و آله به تصویر می‌کشند؛ چون علمای شیعه معتقدند که «أهل‌البیت علیهم السلام»، «أصدق» و «اعلم» و «أدری بما فی‌البیت» هستند. آنها قضاوت خاندان رسالت صلی الله علیه و آله را از طریق راویان مهمی نظیر اصبع بن نباته، هشام بن حکم، ابن ابی عمیر، داود رقی و صفوان بن یحیی گزارش می‌کنند. پس اگر می‌بینید، شخصیتی مثل سعد بن عبدالله اشعری قمی رحمته الله علیه، از محدثان بزرگ شیعه در قرن سوم هجری، کتاب مهم «فضل ابی طالب...» را به رشته تحریر درمی‌آورد، یا احمد بن محمد بن عمار کوفی رحمته الله علیه، محدث شیعی در سده چهارم هجری، کتاب «ایمان ابی طالب علیه السلام» را به ثبت می‌رساند، دقیقاً روی همین دغدغه است.

۳. عرصه «مطالعات تفسیری» و «آراء مفسرین»: در اینجا پروژه تحریف، به مباحث تفسیری هم سرایت می‌کند و به پشتوانه‌ای بزرگ برای تحریف قلمروهای تاریخی و روایی مبدل می‌گردد. بدین‌گونه می‌بینیم، خطی که دنبال تراشیدن یک چهره مشرک از حضرت ابوطالب علیه السلام بود، این بار، بر آیات ۱۱۳ و ۱۱۴ سوره توبه، متمرکز می‌شود و یک تفسیر متناسب با دیدگاه خود ارائه می‌دهد و از قول قرآن کریم، بر خروج آن حضرت از دایره ایمان پافشاری می‌کند: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا

أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ * وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا أَيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ ﴿١١٣﴾

شما ذیل این دو آیه، تفاسیر جهان اسلام را ببینید و با کلیدواژه حضرت ابوطالب علیه السلام جلو بیایید تا بتوانید، خط تحریف را بشناسید و منظومه فکری برخی مفسران را جریان‌شناسی کنید. بیشتر مفسرین اهل تسنن، می‌پندارند که این آیه نشانه شرک حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ مفسرانی از قبیل عبدالرزاق صنعانی در «تفسیر عبدالرزاق»، ابن ابی حاتم در «تفسیر القرآن العظیم»، محمدبن جریر طبری در «جامع البیان عن تأویل القرآن»، زمخشری در تفسیر «الکشاف»، ابن عطیه اندلسی در «المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز»، ابن کثیر دمشقی در «تفسیر القرآن العظیم»، اسماعیل حقی بروسوی در «تفسیر روح البیان»، ابن عاشور تونسوی در «التحریر والتنویر» و به‌ویژه رشیدرضا و سیدقطب در تفسیرهای «المنازل» و «فی ظلال القرآن».

بر پایه تفسیری که این مفسران از قرآن ارائه می‌دهند، اولاً: شرک ورزیدن و دوزخی بودن حضرت ابوطالب علیه السلام معلوم و مسلم است؛ ثانیاً: پیامبر ﷺ قاعدتاً نایستی برای عمومی مُشرک خود طلب استغفار می‌کرد؛ ولی فرمود: «به خدا سوگند! تا وقتی از تو (ابوطالب) نهی نشوم، برای استغفار می‌کنم!» ثالثاً: در واکنش به رفتار رسول خدا ﷺ همین آیه در شأن حضرت ابوطالب علیه السلام نازل شد و نشان داد که حتی خداوند متعال، به طلب رحمت و مغفرت پیامبر ﷺ در حق ابوطالب علیه السلام راضی نبوده است و پیامبر رحمة للعالمین، نباید دوباره این کار اشتباه را در حق یک مشرک تکرار کند!

در صورتی که گزارش‌های مختلفی درباره شأن نزول این آیات وجود دارد؛ مثلاً بعضی از مفسرین، نزول آن را درباره مسلمانانی می‌دانند که برای پدران مشرک خود استغفار می‌کردند و دلیل آن را پیروی از استغفار ابراهیم علیه السلام برای پدرشان می‌دانستند؛ اما ادعای نزول آیه ۱۱۳ سوره توبه

دوباره حضرت ابوطالب علیه السلام، منصفانه نیست؛ زیرا این سوره در سال نهم هجری نازل شد و از آخرین سوره‌های نازل شده بر پیامبر ﷺ در مدینه بود؛ درحالی‌که حضرت ابوطالب علیه السلام پیش از هجرت از دنیا رفت! یا للعجب، چگونه می‌شود، بین این آیه و سبب نزولش این قدر فاصله باشد؟ وانگهی، روایاتی که بعضی مفسران سقیفه‌باور به آن استشهاد کرده‌اند، عمدتاً از سنخ احادیث ساختگی است که در محور قبلی گفتیم و پیداست که اسناد آن، مرسل و مقطوع است و اگر نام برخی راویان هم آمده، از نظر رجالی ثقه نیستند. در این بین، دسته دیگری از روایات هستند که اصلاً دلالتی بر شرک حضرت ابوطالب علیه السلام ندارند. می‌بینید که این نوع مستندات ضعیف اصلاً در برابر انبوه اسناد معتبر - شامل روایات متواتر و تواریخ و اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام - توان عرض اندام ندارد. من در عجبم چطور بعضی افراد مدعی هستند که دلالت این آیه بر شرک حضرت ابوطالب علیه السلام، بین همه مفسران، اجماعی است؛ این یک ادعای نادرست و غیرعلمی است.

مسئله به اینجا هم ختم نمی‌شود. باز دست تحریف در منابع تفسیری به جریان می‌افتد و به ادنی مناسبتی، سراغ حضرت ابوطالب علیه السلام می‌رود و عدم ایمان ایشان را پیش می‌کشد. از جمله ذیل آیات: ۵۲، ۱۰۸ و ۱۳۲ سوره انعام؛ آیه ۲۱۴ سوره شعراء؛ آیه ۴۸ سوره مدثر؛ ولی بیشترین مانور روی سه آیه صورت گرفته است: یکی آیه ۱۱۳ سوره انعام است که عرض کردم و بعد آیات ۵۶ سوره قصص و ۲۶ سوره انعام. در اینجا با استمداد از روایات سامان‌دهی شده در مکتب حدیثی خودشان، حضرت ابوطالب علیه السلام را زیر سؤال می‌برند.

با توجه به شبهاتی که در فضای تفسیری درباره حضرت ابوطالب علیه السلام به وجود آمده، مفسرین بزرگ شیعه به میدان می‌آیند و حقیقت ماجرا را افشا می‌کنند. بدین‌گونه می‌بینیم که صف‌بندی مهمی شکل می‌گیرد و خط مفسران شیعه، از مدعیان شرک حضرت ابوطالب علیه السلام جدا می‌شود. به‌عنوان نمونه، مفسرین تشیع در ذیل



آیه ۵۶ سوره قصص: ﴿إِنَّكَ لَآتِهِدِي مِنْ أَحَبِّتٍ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾، دفاع قابل تقدیری از آن حضرت انجام می‌دهند؛ چون مخالفان شیعه در ذیل این آیه ادعا می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به هدایت حضرت ابوطالب علیه السلام اشتیاق و علاقه داشت؛ ولی هرچه از ایشان درخواست شهادتین کرد، ابوطالب گفت: من بردین عبدالمطلب می‌مانم. بعد حضرت برای عمویش استغفار کردند؛ ولی همین آیه نازل شد و ایشان را از این عمل بازداشت.

در اینجا مفسرین شیعه چند پاسخ زیبا مطرح می‌کنند: یکی تأمل در شأن نزول آیه است؛ چون به صورت‌های گوناگونی حکایت می‌شود؛ مثلاً از نظر بعضی، آیه مربوط به ماجرای فرستاده قیصر روم و علاقه پیامبر صلی الله علیه و آله به هدایت اوست یا بعضی مربوط به بعد از هجرت حضرت می‌دانند. ثانیاً: عده‌ای به طور مستند ثابت می‌کنند که حضرت عبدالمطلب علیه السلام، شخصیتی هدایت یافته بوده و بر اعتقاد صحیح می‌زیسته است. پس طبق این ماجرا، حضرت ابوطالب علیه السلام به صراحت می‌گوید که من بر دین عبدالمطلب هستم و توحید و دیانت خود را تأیید می‌کند. ثالثاً: آیه نمایان‌گر انحصار هدایت در دست خداست و این منافات ندارد، با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اذن و مدد الهی در هدایت افراد اثرگذار باشد؛ ولی هیچ‌وقت در هدایت یافتن افراد، بین اراده خداوند و اراده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوگانگی نیست؛ زیرا اصلاً این کار بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جایز نیست؛ لذا نمی‌توان چنین شأن نزولی که حاکی از تضاد «رسول» با «مُرْسِل» است، پذیرفت. بر همین اساس، مفسر خبیر شیعه، مرحوم ابوالفتوح رازی رحمته الله علیه با ذکر این نکته ظریف، به مصاف پروژه تحریف می‌رود و ثابت می‌کند که نه تنها این آیه، حاکی از کفر حضرت ابوطالب علیه السلام نیست؛ بلکه اتفاقاً، بر ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام مهر تأیید می‌زند. به چه دلیلی؟ برای اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فقط اشتیاق به هدایت کسانی دارد که خداوند بدان راضی است. مرحوم ابوالفتوح، با مهارت تمام، از کلیدواژه «أَحَبِّتٍ» استفاده می‌کند و با استدلال به آیات مختلفی از قرآن کریم، نشان می‌دهد که اصلاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به کفری که به کفر و ضلالت خود اصرار دارد، محبت نمی‌ورزد. علامه طباطبایی رحمته الله علیه هم، با کلیدواژه «هدایت»، جواب شبهات را می‌دهد و از راه تفکیک هدایت به معنی «بیان طریق» با هدایت به معنای «ایصال الی المطلوب»، مسئله را روشن می‌کند. مطلب به قدری شفاف است که امام المشککین، فخر رازی هم، اعتراف می‌کند که آیه بر کفر حضرت ابوطالب علیه السلام دلالت نمی‌کند.^۲

محور سوم

مرزبندی پاره‌ای از علمای اهل تسنن مقابل افراطیون عامه: در این محور از محورهای جریان‌شناسی، صحنه درگیری، از دایره تشیع بیرون می‌رود و این بار در جهان اهل تسنن شکل می‌گیرد؛ چون یک دسته اقلیتی از اهل سنت هستند که اعتقاد به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دارند؛ لذا این بار، مواجهه بین همین دسته و طیف تندرو و انحصارطلب اهل تسنن مخصوصاً ناصبی‌ها و وهابیون رخ می‌دهد. قبلاً گفتیم که بیشتر اهل سنت، بر این باورند که حضرت ابوطالب علیه السلام در حال

۱. روض الجنان، ابوالفتوح رازی، به کوشش یاحقی و ناصح، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۵، ج ۱۵، ص ۴۸.

۲. التفسیر الکبیر، فخر رازی، دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۱۵ ق، ج ۲۵، ص ۵.



با توجه به شبهاتی که در فضای تفسیری درباره حضرت ابوطالب علیه السلام به وجود آمده، مفسرین بزرگ شیعه به میدان می‌آیند و حقیقت ماجرا را افشا می‌کنند. بدین‌گونه می‌بینیم که صف‌بندی مهمی شکل می‌گیرد و خط مفسران شیعه، از مدعیان شرک حضرت ابوطالب علیه السلام جدا می‌شود.

کفر و شرک از دنیا رفت و با این همه خدمات و ایثارهایی که در حق پیامبر ﷺ و مسلمانان داشته، نهایتاً می‌گویند: در عذابش تخفیف داده شده و کمترین عذاب - که همان گودال کوچکی از آتش است - برای او در نظر گرفته شده است!

اما علمای بنامی در اهل سنت داریم که قائل به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام هستند و به دفاع از ایشان برخاسته‌اند. فی‌المثل، جناب بهاء‌الدین رفاعی صیادی، ردیه جالبی بر مخالفان حضرت ابوطالب علیه السلام دارد که حتی نام کتابش را از آثار شیعیان کوبنده‌تر انتخاب می‌کند: «السهم الصائب لكبد من أذى اباطالب»! همچنین محمد ابوزهره، در کتاب «خاتم النبیین» کلام دقیقی دارد. او می‌نویسد: «هرگز ممکن نیست که ابوطالب مشرک باشد؛ چون سخنان قریشیان را زشت دانست و دعوت توحید را تأیید کرد و همان مشقت‌هایی را که مؤمنان صادق کشیدند، متحمل شد». همین‌الآن هم، شخصیت‌هایی مثل شیخ محمود عکام، مفتی اهل سنت در حلب سوریه داریم که معتقدند: «هرکس در ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام شک کند، گناه کرده است».

فایده این نوع جریان‌شناسی این است که ما خیلی وقت‌ها بین طیف‌های مقابل شیعه تفکیک نمی‌کنیم و برای همه، اعم از شافعی، مالکی، اشعری، ماتریدی و... یک حکم کلی صادر می‌کنیم و حتی با خوارج فرق نمی‌گذاریم؛ در صورتی که اینها به لحاظ قلمروی جغرافیایی جهان اسلام، مشرب‌ها و پیشینه‌های گوناگون و نوع رهبرانی که دارند، در پاره‌ای از رویکردها متفاوت هستند؛ لذا یکی از موج‌های مهم علیه وهابیت توسط خود علمای سنی ایجاد شده که آثار مهمی هم بر ضد محمد بن عبدالوهاب دارند. در این‌گیر و دار که وهابیت دنبال رادیکالیزه کردن جهان تسنن است، حتماً اتحاد ما با سایر دانشمندان منتقد وهابیت لازم است و می‌تواند، طلسم تک‌صدایی افراطیون را بشکند. اصلاً وقتی ما می‌توانیم، از عبارات دانشمندان اهل تسنن، پادزهری برای خنثی‌سازی پروژه تحریف استفاده کنیم، چرا چنین نکنیم؟

❁ آثار اهل تسنن در دفاع از حضرت ابوطالب علیه السلام

توجه به آثاری که مشاهیر اهل سنت در دفاع از حضرت ابوطالب علیه السلام نگاشته‌اند، هم می‌تواند برای ما راهگشا باشد و هم، از منظر تاریخی و جریان‌شناسی فرهنگی، نکته‌های مهمی در بردارد؛ لذا یکی از راه‌های کشف اینکه چه نقاط اشتراک و تمایزی بین ما و اهل سنت هست، بررسی کلیدواژه

اهل بیت علیهم السلام و حضرت ابوطالب رضی الله عنه است. کلیدواژه ابوطالب رضی الله عنه و نوع موضع‌گیری در برابر ایشان، می‌تواند باعث ایجاد مرزبندی بین معمول اهل سنت با ناصبی‌ها و وهابیون شود. اگر دقت کنید، در بین سنی‌هایی که جزء مدافعین ایمان حضرت ابوطالب رضی الله عنه هستند، پاره‌ای از علمای شافعی شاخص‌ترند و البته حنفی‌ها هم در این جبهه حضور دارند.

مثلاً تحلیل تاریخی عبدالملک خرگوشی، مورخ شافعی سده چهارم هجری حائز اهمیت زیادی است. او کتابی به نام «شرف المصطفی» دارد و در آنجا طبق پاره‌ای از گزارش‌های تاریخی، نتیجه می‌گیرد که حضرت ابوطالب رضی الله عنه، سومین کسی است که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایمان آورده است؛ یعنی رتبه ایشان را در پذیرش اسلام بعد از امیرالمؤمنین رضی الله عنه و حضرت خدیجه رضی الله عنها می‌داند؛ لذا می‌بینید، آقای نبیل الحسنی، پژوهشگر معاصر عراقی، دست به قلم می‌شود و کتاب «ابوطالب ثالث من اسلم» را می‌نویسد و خیلی روی گزارش خرگوشی نیشابوری مانور می‌دهد.

یکی از قوی‌ترین آثار اهل سنت در دفاع از حضرت ابوطالب، کتاب «أسنی المطالب فی نجاه ابی طالب» اثر احمد زینی دحلان مکی شافعی است که با توضیح و تحقیق حسن سقاف شافعی در بازار موجود است. این کتاب، امتداد دو کتاب دیگر از محمد بن رسول برزنجی، مفسر و فقیه صوفی مشرب شافعی است که نام آن: «سدادالدین و سدادالدین فی إثبات النجاه والدراجات للوالدین» و «بغیه الطالب لایمان ابی طالب» است. زینی دحلان تحت تأثیر برزنجی، از علمای قرن یازدهم هجری قمری است؛ البته تا آنجایی که من خبر دارم، کتاب بغیه الطالب لایمان ابی طالب (وحسن خاتمه) که آن را به جلال‌الدین سیوطی شافعی نسبت می‌دهند، همان کتاب برزنجی است که بین رسائل سیوطی گنجانده شده و گویا همین مسئله موجب اشتباه گردیده است.^۱

به هر حال، این بحث، کاربردی است. مثلاً وقتی سرخ کتاب اسنی المطالب را می‌گیریم، به نام احمد زینی دحلان می‌رسیم که فقیه و مورخ و صاحب‌نظر در علوم مختلف است و همچنین مفتی شافعی مکه مکرمه و شیخ الاسلام بوده است. او در سال ۱۲۳۱ ق در مکه به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۴ ق در مدینه از دنیا رفت.

ایشان به طور مفصل، آیتی را که دستاویز معاندین حضرت ابوطالب رضی الله عنه شده و برای خدشه‌دار کردن ایمان ایشان به کار می‌رود، ذکر می‌کند و بعد ضمن بیان نقدهای برزنجی، خودش نیز، کلمات مخالفین را به طور علمی به چالش می‌کشد.

خاصیت این‌گونه جریان‌شناسی این است که مثلاً پی می‌برید که زینی دحلان، از معاصران محمد بن عبدالوهاب است و یکی از چهره‌های ضد وهابی است؛ اشراف خوبی هم نسبت به تاریخ و اقدامات وهابیت دارد. چیزی که هست، اگر از او به عنوان یک چهره ضد وهابی نام می‌برند، به جهت تألیف دو کتاب در رد وهابیت است. یکی کتاب «فتنه الوهابیه» نام دارد که بیشتر به سیر تاریخی جنایات وهابیت و گوشه‌هایی از مبانی آنان می‌پردازد و کتاب دیگر او «الدرر السنیه فی الرد



علی الوهابیه» است که در آن، به اثبات جواز توسل و تبرک و زیارت می پردازد و در پایان، پیشگویی پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله را درباره وهابیت ذکر می کند. در واقع دفاع او از حضرت ابوطالب علیه السلام، بخشی از چالش با وهابیون هم هست. توانمندی دحلان و نفوذ کلام او در بین مردم عربستان، خیلی بر وهابیون گران بود. او با صراحت کلام عجیبی، محمد بن عبدالوهاب را اهل گمراهی و طغیان و حتی کفر نشان می داد. این افشاگری ها تا جایی پیش رفت که وهابیون احساس خطر کردند و وهابی سرسختی مثل محمد بن بشیر سهسوانی، رسماً کتابی می نویسد: به نام: «صیانه الإنسان عن وسوسة الشیخ زینی دحلان»! پیداست که زینی دحلان، اقدامات شکننده ای را بر ضد وهابیت سامان داده بود.

✦ رمز خصومت وهابیت با حضرت ابوطالب علیه السلام

از همین جا وارد بحث وهابیت و حضرت ابوطالب علیه السلام می شویم که پیداست، تکفیر و حمله به ایشان از جمله اقدامات خطرناک آنهاست. اساساً سران وهابیت، همانند ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب به جهت کینه و دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام، اصرار به کفر جناب ابوطالب علیه السلام و طرح این شبهه در شرایط مختلف دارند و دچار بی انصافی و غرض ورزی شده اند. ابن تیمیه نظریه پرداز وهابیت، به هیچ وجه حاضر نیست، بزرگداشت و ستایشی از خدمات حضرت ابوطالب علیه السلام انجام گردد. او تصریح می کند که ابوطالب با وجود اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله کافر از دنیا رفت؛ چون احساس می کرد که اگر ایمان بیاورد، مایه عار و ننگ اوست. در کتاب منهج السنه هم می نویسد: «شیعیان، نسبت به عباس، عموی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طعنه می زنند و او را کافر می دانند، با اینکه ایمانش به تواتر ثابت شده است و ابوطالب را مدح و ثناء می گویند، با اینکه به اتفاق و اجماع اهل علم، کافر از دنیا رفته است!» ابن تیمیه، با بی انصافی تمام، حضرت ابوطالب علیه السلام را در کافر بودن، هم ردیف ابولهب قرار می دهد و برای اینکه خدمات بزرگ ایشان

را زیر سؤال ببرد، می نویسد: دفاع او از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای خدا نبود؛ بلکه از روی خویشاوندی و نسبت عمو و برادرزادگی بود! شما خودتان قضاوت کنید که ادعاهای بی اساس ابن تیمیه مثل «اجماع واهی» و یا اینکه «شیعه عباس را کافر می دانند» و یا «نیت خوانی های کذایی» چه وزنی دارد؟

محمد بن عبدالوهاب هم، در کتاب التوحید، همان خط ابن تیمیه را دنبال می کند. پس وهابیون، تربیت یافته این خط فکری هستند و؛ لذا امروز صراحتاً فتوا می دهند که مسلمان حقیقی مساوی است با کسی که اعتقاد به کفر حضرت ابوطالب علیه السلام داشته باشد و اگر کسی حضرت ابوطالب علیه السلام را مسلمان بداند، کافر و جهنمی است. برخی از مفتیان وهابیت اعلام می کنند: اگر دیدید، کسی قائل به ایمان ابوطالب علیه السلام است و از این اعتقاد باطلش توبه نمی کند، واجب القتل است!

بنابراین، آثاری که در جهان اهل تسنن برای دفاع از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام خلق شده، به مصادف ذهنیت رایج عامه و مخصوصاً در برابر افراطیون و وهابی ها قابل استفاده است. برخی از کتاب های اهل سنت عبارتند از:

۱. اثبات اسلام ابی طالب، به قلم محمد معین بن محمد امین بن طالب الله هندی سندی حنفی؛
 ۲. القصیده الغراء فی ایمان ابی طالب شیخ البطحاء، به قلم سید احمد خیری پاشا حسینی حنفی، به اهتمام: علی بن الحسین هاشمی^۱.
 ۳. السهم الصائب لکبد من اذی اباطالب، به خامه محمد ابوالهدی صیادی رفاعی؛
 ۴. فیض الواهب فی نجاه ابی طالب، اثر شیخ احمد فیضی بن علی عارف جورومی؛
 ۵. غایة الطالب فی شرح دیوان ابی طالب، اثر شیخ محمد خطیب مصری؛
- و آثار دیگر...

۱. تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۸۴ ق.

محور چهارم: رویکرد عرفا و صوفیه

در میان عرفا یکی از ملاک‌هایی که برای شناخت مذهب عارف به کار می‌گیرند، داوری او در خصوص نکات اختلافی مثل حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ یعنی اگر از شخصیتی مطلبی راجع به کفر حضرت ابوطالب علیه السلام ببینند، نقطه ضعف او و دوری فزاینده از تشیع قلمداد می‌کنند. اینجا جهت سلبی برای ما مهم است؛ یعنی انکار، معنای روشنی دارد؛ وگرنه هر کس که قائل به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام باشد، لزوماً شیعه نیست. به عنوان مثال جناب بزرنجی هم از صوفیه است و هم، از ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دفاع می‌کند، نمونه روشنی برای عرفای غیرشیعه است.

بنابراین، در این محور، بحث مولوی و محی‌الدین ابن عربی را داریم که آیا کلماتی را که گفته‌اند، در خصوص شرک و کفر حضرت ابوطالب علیه السلام بوده است یا خیر؟ برخی گفته‌اند: بله منظورشان کفر حضرت ابوطالب علیه السلام بوده و برخی قبول نکرده‌اند، به این صورت که اشکال سندی می‌کنند یا توجیه می‌کنند که در حال تقیه بوده‌اند و برخی هم معتقدند: این سخنان آنها دال بر این است که از اهل سنت بوده‌اند و شیعه نبوده‌اند.

اینجا دو دسته درباره ابن عربی بحث می‌کنند: طرفداران او، رساله «رَدُّ الْمُتَشَابِهِ إِلَى الْمُحْكَمِ...» را از او نفی کرده و از آن ابن لبان می‌دانند و عبارت فصوص را هم توجیه می‌کنند و در طرف مقابل، مخالفین ابن عربی می‌گویند: چگونه می‌شود که به عقیده ابن عربی، فرعون طاهراً و مطهراً قبض روح شده؛ ولی حضرت ابوطالب علیه السلام با وجود اصرار رسول الله صلی الله علیه و آله تا آخرین لحظه حاضر نشد، شهادتین را بر زبان جاری کند و کافراً دنیا رفت؛ البته من نفیاً و اثباتاً در این موضوع قضاوت نمی‌کنم؛ ولی باید منصفانه و بدون تعصب بدین بحث پرداخت.

کلیدواژه ابوطالب علیه السلام در طول تاریخ، ملاک خوبی برای شناخت علمای شیعه است؛ به این صورت که اگر علما حتی در مقام تقیه قرار می‌گرفتند، حاضر نبودند، ایمان آن حضرت را زیر سؤال ببرند. می‌دانید که برخی از عالمان شیعه، در جو قرون گذشته چندان امکان اظهار تشیع نداشتند؛ لذا گاه در مقام تقیه برمی‌آمدند و در ظاهر با فقه اهل تسنن یا گزاره‌های حدیثی آنها، همگرایی نشان می‌دادند؛ ولی همین‌ها خط قرمزهایی داشتند و در یک موضوعاتی بر خلاف مذهب شیعه موضع‌گیری نمی‌کردند. یکی از این خط قرمزها، حضرت ابوطالب علیه السلام بود که حاضر به تکفیر یا جسارت به ایشان نبودند.

محور پنجم: خاورشناسان و مستشرقان

همچنین در خصوص مستشرقین و خاورشناسان باید دید که آنها چه موضعی در قبال حضرت ابوطالب علیه السلام دارند و از کدام منابع استفاده کردند؟ تا چه اندازه از منابع سقیفه باورو یا یهودی بهره برده‌اند؟ در بحث با خاورشناسان، نخست بایستی آثار غربی را کتاب‌شناسی کنیم، بعد درمی‌یابیم که با سه مکتب مواجه هستیم که باید جریان‌شناسی شود. یکی مکتب تبشیری است، یکی مکتب سیاسی-استعماری و دیگر مکتب به اصطلاح علمی؛ اما چهره‌های مهم در این خصوص ادوارد گیبون، توماس کارلایل، ویل دورانت، نیکولسن، لامنس و دونالدسون هستند که باید ببینیم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

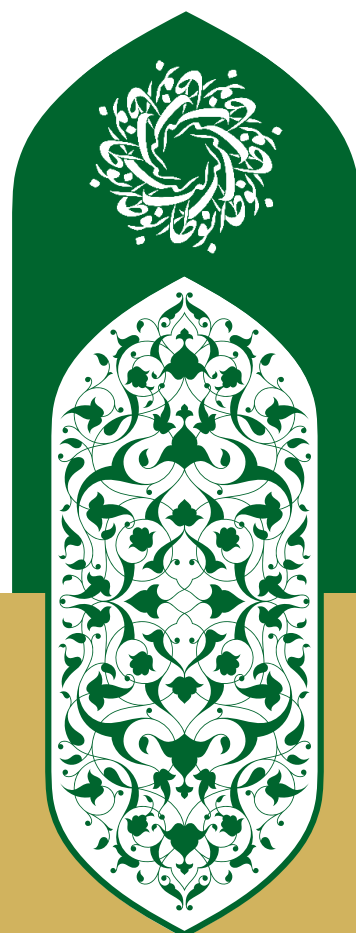
السَّالِمُ عَلَيْكَ

از چه منظری وارد شده‌اند و با چه پیش فرض‌ها و انگیزه‌هایی به قضاوت پرداخته‌اند؟

محور ششم: حضرت ابوطالب علیه السلام و یهود

بحث دیگر یهود و پروژه ابوطالب ستیزی است که باید به طور مستقل به آن پرداخت. این بحث مطرح شده که در سیره سیاسی حضرت ابوطالب علیه السلام، یکی از پنهان‌ترین لایه‌های زندگی ایشان، دفاع از پیامبر ﷺ در برابر یهود است و در مقابل، یهود هم، در تحریف چهره ایشان نقش داشته و هم شایعات و شبهات و تهمت‌های بسیاری در منابع یهودی دیده می‌شود. مخصوصاً اینکه منابع یهودی با خط شیعه و امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در ستیز هستند و آموزه‌های موسوم به اسرائیلیات، در تقابل آشکار با معارف اهل بیت علیه السلام وارد شده است. این موضوع البته نیازمند تشریح و توضیح است و بدون این توضیحات، نمی‌توان درباره آن قضاوت کرد. امیدوارم روز به روز خط مطالعات ابوطالب شناسی با رونق و نوآوری بیشتر روبه‌رو گردد. ان شاء الله.

در میان عرفا یکی از ملاک‌هایی که برای شناخت مذهب عارف به‌کار می‌گیرند، داوری او در خصوص نکات اختلافی مثل حضرت ابوطالب علیه السلام است؛ یعنی اگر از شخصیتی مطلبی راجع به کفر حضرت ابوطالب علیه السلام ببینند، نقطه ضعف او و دوری فزاینده از تشیع قلمداد می‌کنند. اینجا جهت سلبی برای ما مهم است؛ یعنی انکار، معنای روشنی دارد؛ وگرنه هر کس که قائل به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام باشد، لزوماً شیعه نیست.



جریان شناسی روایات نافی ایمان ابوطالب علیه السلام درسہ قرن اول

گفت وگو با حجت الاسلام والمسلمین محمدرضا خاقانی



✿ این پژوهش و تحقیق اکنون در چه مرحله‌ای قرار

دارد؟ و روش شما در پرداختن به این موضوع چیست؟

کار در مراحل اولیه و به صورت خام آماده شده است و هر طریقی نیاز به کار تحقیقی دارد؛ به عنوان مثال روایتی که ذکر می‌کند، امیرالمؤمنین علیه السلام در بیان فوت پدرشان به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «انَّ عَمَّكَ الشَّيْخُ الضَّالُّ قَدْ مَاتَ»، در مورد این روایت چیزی نمی‌توانیم بگوییم؛ چراکه خود متن روایت فریاد می‌زند که دروغ است. این در حالی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سیره ابن هشام رثای خاصی برای پدرشان حضرت ابوطالب علیه السلام دارند. نکته عجیب این است که طریق نقل این روایت کوفی است؛ یعنی نه بصری است و نه شامی است. همه افراد کوفی هستند و گره‌هایی در آن پیدا شد. افرادی مانند عبدالملک بن عمیر، ابواسحاق سبعی و ابن شهاب زهری گره این قضیه است و بیشترین تأثیر را دارد که گره چند روایت در عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام است. مطلبی که در مورد اکثر روایان

✿ در جهت اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام پژوهش‌های زیادی در رابطه با روایات و اشعار ایشان انجام شده است؛ اما در این میان بحثی وجود دارد که ببینیم، چه طیف فکری کفر حضرت ابوطالب علیه السلام را مطرح می‌کنند؟

تنها جایی که بحث کفر حضرت ابوطالب علیه السلام را در ساحت سیاسی مشاهده می‌کنیم، عصر منصور عباسی است که تحدیداً و بالذات در نامه او به محمد بن عبدالله معروف به نفس زکیه مطرح شده است. به نظر من این مسئله ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام را خلفای عباسی جعل کرده‌اند؛ یعنی حتی معاویه نیز، این مسئله را در نامه‌اش به امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح نمی‌کند؛ چراکه بهترین اهرم فشار او بر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که بگوید: پدر تو کافر مرد و پدر من هرچه که بود، مسلمان مرد. حال ممکن است کسی ادعا کند، این مطلب ساخته شیعیان است؛ اما نامه‌هایی که میان امیرالمؤمنین علیه السلام و معاویه رد و بدل شده است، از مسائل محکم تاریخی است و فراوان و از همه جهت نقل شده است که نشان می‌دهد، این مسئله اساساً مطرح نبوده است و حداقل می‌توانیم بگوییم، اعتقاد غالب جامعه نیست؛ لذا بنده با توجه به پروژه‌ای که در مرکز الأبحاث العقائدیة درباره مصادر سه قرن اول اهل سنت مشغول هستم، نزدیک به ۵۴۰ عنوان از کتب سه قرن اول اهل سنت را بررسی کرده و احاطه نسبتاً خوبی به منابع سه قرن اول اهل سنت پیدا کردم و تصمیم گرفتم، این روایات را جریان‌شناسی کنم تا ببینم، چه افرادی این ادعا را مطرح می‌کنند. این منابع پایه حدیث اهل تسنن هستند و پنج عنوان از شش عنوان مهمترین کتب اهل سنت که صحاح سته هستند، در این سه قرن تألیف شده‌اند؛ لذا روایاتی که درباره کفر حضرت ابوطالب علیه السلام آمده را استخراج کردم. حدود ۱۴۳ روایت به همراه طرق آنها به دست آمد. در نتیجه درختواره‌ای از طرق مختلف عدم ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام به دست آمد که طریق برخی از این روایات‌ها به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رسد.



روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام مطرح می‌شود، این است که این روایات دارای دو شاخصه مهم هستند؛ اول اینکه یا زیدی هستند و یا اینکه متهم به زیدی بودن هستند. نکته دیگر اینکه بسیاری از آنها در دستگاه عباسیان شاغل هستند؛ البته آنها قائل به ارجای سیاسی هستند؛ یعنی برای آنها فرق ندارد که صحابه چه کارهایی کرده‌اند و خداوند خودش راجع به آنها قضاوت می‌کند. این دو نکته برای ما بسیار عجیب بود که زیدیه چه می‌توانند داشته باشند.

نکته دیگر اینکه وفات همه‌گروه‌ها، حد فاصل سال‌های ۱۲۴ تا ۱۳۶ هجری است؛ یعنی ما شاخه‌ای داریم که یکدفعه منتشر می‌شود که مطلب عجیبی است. خوب است به دیتابسی دست پیدا کنیم تا مجعول بودن آن روایات مشخص شود. شیعیان و چه بسا اهل تسنن معتدل نیز، نسبت به دروغ بودن این روایات مطمئن هستند. به هر حال شروع به کار کردم و گروه‌ها را استخراج کردم. بعد از چاپ مقاله در شماره ۲۱ مجله العقیده، قرار شد چند مقاله گردآوری شوند تا به صورت کتاب دربیابند تا اشکالات مشخص شوند. اشکالی که در مقاله اول وجود داشت، این بود که در مقدمه از جعل بحث کردم؛ و لذا احساس کردم، در فضای علمی که قصد دارید، به طرف مقابل مطلبی را بقبولانید، نمی‌توانید از جعل صحبت کنید؛ چراکه می‌گوید: اینها همه ثقات هستند. در تمام طرق روایت از امیرالمؤمنین علیه السلام ثقات حضور داشتند، به استثنای ناجیه‌کعب که شخص مجهولی است؛ اما نسبت به او حکم به وثاقت می‌شود؛ چراکه ابواسحاق سبیبی از او روایت کرده است. بعد متوجه شدم، غربی‌ها نظیر شاخت و موتسکی که مسئله حلقه مشترک را مطرح کردند، هم، چنین نگاهی به اسامی دارند و برایشان مهم است. شاخت می‌گوید: هر جایی که این حلقه مشترک وجود داشته باشد، جعل صورت گرفته است؛ اما اصل بر این است که تمام روایات جعلی است؛ مگر اینکه خلاف آن ثابت بشود. این نظریه برای اولین بار توسط گلدزبهر مطرح شد و شاخت (Schacht) آن را پذیرفت و مرتب کرد و بحث حلقه مشترک را مطرح کرد و به صورت عمده در روایات جمع‌آوری قرآن راجع به آن بحث کرده است. بعد از گلدزبهر افراد دیگری مانند ونزرو آمدند که حرف عجیبی راجع به قرآن دارد که مشخص است، قرآن در نیمه قرن سوم جمع‌آوری شده و؛ لذا باید روایات جمع‌آوری قرآن را کنار بگذاریم. از سوی دیگر موتسکی مدعی شد، قضیه برعکس است و شیوه تحلیل همزمان متن و اسناد را مطرح کرد که به نظر می‌رسد این شیوه نیز با اشکال مواجه است.

در مقاله دوم از سلسله مقالاتی که کار می‌کنم، راجع به وراثت است که «لایرث المسلم من الکافر» اینجا در حلقه مشترک، ابن شهاب زهری است. ابن شهاب زهری از امام سجاد علیه السلام ایشان از عمر بن عثمان از اسامه بن زید نقل می‌کند که در فتح مکه یا حجة الوداع، اسامه به حضرت رسول صلی الله علیه و آله می‌گوید: شما کجا نازل می‌شوید؟ ایشان می‌گویند: مگر عقیل برای ما خانه‌ای باقی گذاشت. «ثم قال لایرث المسلم الا الکافر». جالب این است که زهری خودش توضیح می‌دهد، وقتی ابوطالب علیه السلام فوت کرد، عقیل و طالب کافر بودند، آنها از ابوطالب علیه السلام ارث بردند و جعفر و علی که کافر نبودند، از ابوطالب علیه السلام ارث نبردند. در نتیجه اهل بیت علیهم السلام از ابی طالب ارث نمی‌برند که اقل آن شعب ابی طالب است که حضرت عبدالمطلب اصل آن یا اداره آن را به جناب ابوطالب علیه السلام داده‌اند. نقل می‌کنند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: به دلیل کفر جناب ابوطالب علیه السلام ما حق مان از شعب را رها کرده‌ایم و آن زمان تنها

طالب و عقیل کافر بوده‌اند؛ در نتیجه ما حقی از این شعب نداریم. حالا به روش کار برمی‌گردیم. ما این روایت را در نظر گرفته و افراد را استخراج می‌کنیم و به سراغ تراجم این افراد می‌رویم که اینها چه افرادی هستند و تا به حال چه روایت‌هایی را نقل کرده‌اند و کنش اجتماعی و سیاسی آنها چه بوده است؛ یعنی برای هر شخص یک پرونده مختصر ایجاد می‌کنیم و دیگر فکت نمی‌دهیم تا طولانی نشود و در قالب مقاله قرار بگیرد. راجع به مذهب فرد و نظر او نسبت به درگیری بین صحابه صحبت می‌کنیم و اینکه آیا روایات او، بوی ارجاء یا قدری بودن می‌دهد یا خیر و اینکه جزء اهل حدیث کلاسیک است و قائل به جبر یا امکان رؤیت و تجسیم است یا خیر تا تصویری از هر شخص راوی ارائه بدهیم که کجا به دنیا آمد و کجا از دنیا رفت؟ چه کارهایی کرد و وثاقت او به چه ترتیب است و کنشهای اجتماعی او و رابطه او با ائمه علیهم السلام چیست؟ البته نگاه شیعه به این روایان هم در نظر گرفته می‌شود که آیا روایتی از آنها در کتب شیعه نقل شده است یا خیر. در پایان یک قدر مشترک به دست می‌آید؛ به عنوان مثال در نمونه یونس بن بکیر تکه‌ای که از سیره ابن اسحاق به روایات یونس بن بکیر هست که بخش ابوطالب علیه السلام آن باقی است. در آخر این بخش، روایت معروفی است که حضرت ابوطالب علیه السلام در لحظات وفات هستند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله نزد ایشان می‌آیند تا شهادتین را به ایشان تلقین بدهند، حضرت ابوطالب علیه السلام رد می‌کنند و زمزمه‌ای دارند. عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را کنار دهان او قرار می‌دهد و می‌گوید: آن را که می‌خواستی، گفت و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: من نشنیدم. طریق این روایت محمد بن اسحاق است و یونس بن بکیر از طریق خاص خودش که محمد بن اسحاق در آن وجود ندارد، روایت «ان عمک الشیخ الضال قد مات» را می‌آورد. ما می‌دانیم، یونس بن بکیر کتابی به اسم تکمله مغازی دارد و مزجی نوشته شده و اگر طرق اشخاص آن را بررسی کنیم، مشخص می‌شود که این تکمله مانند کاری است که ابن سعد درباره طبقات واقدی انجام داده است. می‌بینیم محمد بن

عمر در طریق وجود دارد و ابن سعد طرق خاص خودش را که بدون محمد بن عمر است، ارائه می‌دهد و در ایمان ابوطالب علیه السلام دوباره این کار را تکرار می‌کند؛ یعنی قضیه را آورده و ابن سعد این را خراب می‌کند. این کار سؤال برانگیز است. ابن بکیر در دولت عباسیان مسئولیت دارد و مسئول دیوان مظالم، جعفر برمکی است و آن قدر رابطه او با عباسیان خوب است که بعد از مرگ او، فرزندش منصب او را به دست می‌آورد.

در بحث ارث، فردی مانند ابن شهاب زهری اشکال می‌کند؛ در حالی که در بیشتر روایات اهل سنت، یکی از راویان ابن شهاب زهری است؛ به خصوص اگر روایت تاریخی باشد و وقتی زندگی او را بررسی می‌کنیم، می‌گویید: او ثقه بوده و حافظه عجیبی داشته و سرکه نمی‌خورده تا حافظه او کم نشود و غسل می‌خورده تا حافظه‌اش تقویت شود؛ اما در بررسی زندگی او متوجه می‌شویم، او سُطری، مسئول خراج، کاتب سلطان و... بوده و زمانی برای نقل این همه روایت نداشته است. یکی از گزارشات می‌گوید: ابن شهاب را دیدم که سوار اسب شد؛ در حالی که نیزه‌ای در دست دارد و مردانی جلوی او راه می‌رفتند که در دست کافرکوبات (چماق) داشتند و ذهبی می‌گوید: کان علیه زی الاجناد (لباس نظامی داشته) بعد که می‌خواهد، قضیه را درست کند، می‌گوید: «وکان برتبة الأمير». این مسائل سؤال برانگیز است. بعد می‌بینیم، ابن شهاب زهری برخی روایات را به سفارش عبدالملک مروان مخفی می‌کند که یکی از آنها، در رابطه با مهدی است که عبدالملک بسیار ناراحت می‌شود و این، شروع تحرکات عباسیان است. به او می‌گوید: چیست این حرف‌هایی که می‌زنند؟ مهدی از کیست؟ ابن شهاب زهری هم متصلاً از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌گوید: مهدی من اهل البیت علیهم السلام، عبدالملک عصبانی می‌شود و می‌گوید: نخیر، مهدی از اهل بیت نیست. از ماست و مراقب باش! کسی این را از تو نشنود. مسئله مهمی درباره عباسیان وجود دارد که یکی از حلقه‌های زنجیری است که در انتها به یکدیگر می‌رسند.

❁ نقش و جایگاه سلسله عباسیان در جعل و تحریف روایت مربوط به حضرت ابوطالب علیه السلام

چیست؟

وقتی به شرایط دوره منصور نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که این سخن تنها به نفع عباسیان است. سلسله عباسیان خیلی عجیب است. تفاوت عمده عباسیان با بنی‌امیه این است که به‌طور کامل از قضایا باخبر هستند. در دوران عمرین عبدالعزیز و عبدالملک بن مروان، شرایط امویان تا دوره هشام خوب بود؛ اما بعد از هشام دچار افول علمی و اداری سختی شدند؛ درحالی‌که عباسیان، اطلاعات فراوانی از میراث حدیثی اسلامی دارند. آنها روی‌گرده تفکر مهدویت ایستادند و به قدرت رسیدند. الآن که نگاه می‌کنیم، این مسئله به نفع تشیع تمام شده است؛ چراکه در رد سخنان کسانی که درباره مهدویت تشکیک می‌کنند، می‌گوییم: این مسئله آن قدر معروف بوده که عباسیان برگرده مسئله مهدویت سوار شده و به قدرت رسیدند. دینوری در اخبار الطوال گزارش می‌کند که عباسیان فرستادگانی را به سمت کابل و خراسان فرستادند که «یغضون الناس بنی‌امیه و یزرعون فی قلوبهم حب اهل‌البیت». جالب اینجاست که آنها خود را اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کرده و می‌گویند: ما از نسل عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم؛ بنابراین ما اهل‌بیت هستیم و مهدی هم متنا اهل‌البیت است و مسئله «الائمہ من قریش» را هم مطرح کرده و همه اینها را کنار هم قرار می‌دهند تا به نتیجه برسند. برخی از شیعیان که شاید تشیع سیاسی داشته باشند، با آنها همراه شدند و قدرت را به عباسیان منتقل کردند. منصور عباسی کسی است که راوی حدیث است. شخصی نزد سفیان ثوری در موسم حج می‌رود و به او می‌گویند: بیا با هم نزد منصور برویم که «کان یختلف معنا فی مجلس الزهیری». منصور فرد درس‌خوانده‌ای بود و از ماجرا خبر داشت؛ بنابراین بحث سیاسی را به نفع بنی‌عباس تمام می‌کند و عنوان می‌کند، باید تمایزی بین بنی‌العباس و طالبیین ایجاد کنیم. در این دوران محمد نفس‌زکیه، نامه‌ای به منصور عباسی می‌نویسد و او را دعوت می‌کند تا به محمد بن نفس‌زکیه ملحق شود. محمد نفس‌زکیه عبارت عجیبی دارد و می‌گوید: «أنا بنی أرفع الناس درجة فی الجنة و اهوهم عذاباً فی النار». او به حدیث ضحاح اشاره می‌کند که درباره حضرت ابوطالب علیه السلام است. ضحاح طبقه‌ای در جهنم است که آتش کمتر به آن می‌رسد که می‌گوید آتش تنها به نعل او می‌رسد؛ اما آن قدر داغ است که «یغلی منه دماغه» با توجه به شرایط، شاید بتوان گفت که این نامه ساختگی است؛ اما همه حرف‌های بنی‌عباس اینجا زده می‌شود و منصور از همین مطلب در محکومیت محمد نفس‌زکیه استفاده می‌کند و می‌گوید: تو خود اقرار داری که جای ابوطالب علیه السلام در آتش است. زمانی که ولایت تقسیم می‌شد، ولایت از رسول‌الله صلی الله علیه و آله به عموهایش رسید که دو عمویش اسلام آوردند که حمزه و عباس باشند و دو عموی دیگرش کافر مردند که ابوطالب علیه السلام و ابولهب باشند؛ در نتیجه ولایت به عموی مسلمان می‌رسد و از همان عموی مسلمان به ما رسیده است. اینجاست که مطلب به نفع آنها تمام می‌شود.





عباسیون تلاش داشتند، مسئله کفر حضرت ابوطالب علیه السلام را منتشر کنند و جا بیندازند تا از بحران مشروعیت فرار کنند و یک مشروعیت محکم برای خودشان ایجاد کنند. معاویه که در اوج سیاست بازی قرار دارد و نامه‌های او به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد، او از هر فرصتی برای کوبیدن طرف مقابل استفاده می‌کند؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به همین معاویه نسبت به پدر خودشان مباحثات می‌کنند و می‌فرمایند: ولا ابوطالب کأبی سفیان، معاویه هم می‌توانست، به راحتی بگوید: ابوسفیان هرچه که بود، اسلام آورد و پدر تو کافر مرد؛ اما هیچ اشاره‌ای به این مطلب ندارد؛ همچنین وقتی عقیل نزد معاویه می‌رود، معاویه او را به ابی‌لهب و نه پدرش تحقیر می‌کند و می‌گوید: تو همان کسی هستی که عمویت ابوهلب کافر بود. چرا نامی از ابوطالب علیه السلام نیاورد؟ اگر این ایده از ابتدا وجود داشت و دامنه‌دار بود، بهترین مستمسک برای معاویه بود تا به وسیله آن، علیه امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کند؛ چراکه معاویه شخصی است که به هیچ کاری نه نمی‌گوید.

❖ آیا در قرون اولیه اسلام، مسئله ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام به عنوان

سؤال در بین جوامع شیعه مطرح بوده است؟

نمی‌توانیم ادعا کنیم، این مسئله از اساس وجود نداشته است. با اینکه همه اعتقاد داریم، مسئله شرک ابوطالب علیه السلام دروغ است؛ چراکه مسئله روایات کفر ابوطالب علیه السلام برای ما روشن است؛ به عنوان مثال در روایت ارث و کفر ابوطالب، سؤال می‌کنیم: چرا باید این روایت تنها از یک طریق نقل شود؟ این مسئله‌ای است که از نظر اجتماعی در اسلام بسیار مبتلابه بوده و همه باید نسبت به آن از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کنند که مثلاً من برادری دارم که کافر بود و مرد آیا اموال او به من می‌رسد یا خیر؟ چرا چنین سؤالی نشده است؟ تنها یک مورد سؤال برعکس داریم. معاذبن جبل می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردم: برادر من یهودی بود و مرد، تکلیف ارث او چه می‌شود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «الاسلام یزید ولا ینقص»؛ در نتیجه تو از برادر کافر ارث می‌بری؛ اما برادر کافر تو ارث نمی‌برد و این اعتقاد شیعه است. بنده یک نگاهی کلی در سؤالات ارث داشتیم که در منابع روایی شیعه ارائه علیه السلام پرسیده شده است. دیدیم بیشتر سؤال‌ها از امام صادق و امام باقر علیه السلام پرسیده می‌شود و سؤالات درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام هم از امام صادق علیه السلام می‌شود. یعنی این سؤال در آن دوران برای شیعیان پیش آمده است که امام صادق علیه السلام مسئله مؤمن آل فرعون را بیان می‌کنند.

❖ هدف بنی‌عباس از جعل روایات کفر ابوطالب علیه السلام چه بوده است؟

این مسئله از سال ۱۱۴ هجری تا ۱۴۸ هجری؛ یعنی دوره گذار از بنی‌امیه به بنی‌عباس پرسیده می‌شود و همان دوره‌ای است که منصور عباسی چنین صحبت‌هایی را مطرح می‌کند. اینجا می‌توانیم نشان بدهیم، اگر چنین قضیه‌ای وجود داشته باشد، این تفکر در حال منتشر شدن است و تلاش می‌کردند، این تفکر را نهادینه کنند که موفق هم شدند؛ یعنی عباسیون تلاش داشتند، مسئله کفر حضرت ابوطالب علیه السلام را منتشر کنند و جا بیندازند تا از بحران مشروعیت فرار کنند و یک مشروعیت محکم برای خودشان ایجاد کنند. معاویه که در اوج سیاست بازی قرار دارد و نامه‌های او به امیرالمؤمنین علیه السلام نشان می‌دهد، او از هر فرصتی برای کوبیدن طرف مقابل استفاده می‌کند؛ اما امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه به همین معاویه نسبت به پدر خودشان مباحثات می‌کنند و می‌فرمایند: ولا ابوطالب کأبی سفیان، معاویه هم می‌توانست، به راحتی بگوید: ابوسفیان هرچه که بود، اسلام آورد و پدر تو کافر مرد؛ اما هیچ اشاره‌ای به این مطلب ندارد؛ همچنین وقتی عقیل نزد معاویه می‌رود، معاویه

او را به ابی لهب و نه پدرش تحقیر می‌کند و می‌گوید: تو همان کسی هستی که عمویت ابولهب کافر بود. چرا نامی از ابوطالب علیه السلام نیاورد؟ اگر این ایده از ابتدا وجود داشت و دامنه دار بود، بهترین مستمسک برای معاویه بود تا به وسیله آن، علیه امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده کند؛ چراکه معاویه شخصی است که به هیچ کاری نه نمی‌گوید و اقدام بسیار زشت او در فحاشی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بر منابر را ایجاد می‌کند که نشان دهنده ضعف او در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام است. کسی که از چنین کاری فروگذار نمی‌کند حتی یک کلمه درباره ایمان ابوطالب علیه السلام صحبتی نمی‌کند که اگر چنین صحبتی می‌کرد، عباسیان آن را پررنگ می‌کردند.

❁ چرا تا سال ۱۴۵ هجری که نامه منصور به نگارش درآمده، خارج از اینکه این نامه حقیقی یا جعلی است، چنین مطلبی در هیچ جایی عنوان نشده و ناگهان منصور ادعای کفر ابوطالب علیه السلام را عنوان می‌کند؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال ۱۱ هجری وفات کردند و نزدیک به ۱۳۰ سال هیچ‌کس چنین ادعایی را مطرح نکرده و در میانه دعوای سیاسی عباسیان این مسئله سر باز می‌کند؟

عباسیان انسان‌های عجیبی هستند، ما هرچه نسبت به حضرت سجاد علیه السلام مطرح می‌کنیم که ایشان «کان زین العابدین و...» را برای علی بن عبدالله بن عباس مطرح کرده‌اند؛ یعنی مسئله کفر ابوطالب علیه السلام در این ظرف پررنگ می‌شود و افرادی که در این حلقه مشترک و گره این سند حضور دارند نیز، کسانی هستند که اولاً تعداد روایاتی که نقل کرده‌اند، بسیار زیاد است؛ بنده دو نفر را بررسی کرده‌ام: یکی ابواسحاق سبعی است و دیگری ابن شهاب زهری است. اینها روایات زیادی را نقل کرده‌اند؛ راجع به ابواسحاق سبعی می‌گویند: «کان فی روایت او فی کثرة روایت کالزهری». شما وقتی می‌خواهید روایتی را جعل کنید، قطعاً به سراغ راوی‌هایی می‌روید که روایات زیادی را نقل کرده‌اند و هیچ‌گاه به سراغ کسی نمی‌روید که تعداد روایات انگشت شماری را نقل کرده باشند؛ مثلاً زهری نزدیک به دوهزار روایت نقل کرده است، این مسائل جای سؤال دارد. حال باید یک به یک این اشخاص را بررسی کنیم و شخصیت آنها را پیدا کنیم، ایده اصلی ما این است که نشان بدهیم، عباسیان از این مسئله سود می‌برند؛ البته ابن شهاب زهری قبل از دوره عباسیان از دنیا رفته است؛ اما در این دوره گذار، اتفاقی رخ می‌دهد که نیاز به تحقیق دارد.

❁ آیا این روایت را خود ابن شهاب زهری جعل کرده است؟

به نظر می‌رسد، پاسخ مثبت است و درباره انگیزه او نیاز به کنکاش بیشتری درباره این دوره گذار داریم تا ببینیم، چه اتفاقاتی در حال وقوع بوده که باعث ایجاد انگیزه برای ابن شهاب شده است؛ اما ایده اصلی این است که عباسیان تلاش زیادی صورت دادند تا این سخن غیرمقبول را مقبول جلوه بدهند؛ یعنی در انتشار آن تلاش کردند. می‌توانیم یک دروغ را راست جلوه بدهیم و به نظر می‌رسد، عباسیان موفق به انجام این کار شدند. این همان دوران تدوین است. اولین تدوین به وسیله مالک که موطأ باشد، اتفاق افتاد و آن را به توصیه منصور انجام داد؛ البته نقل است که منصور به او می‌گوید: مبادا! از ابن عباس یا علی تقلید کنی؛ بلکه رأی خودت را بنویس و معلوم نیست، این مطلب درست یا



غلط باشد؛ اما همه این تلاش‌ها در کنف بنی عباس انجام می‌شود و بخشی از آن می‌تواند حاصل تفکر عباسی باشد.

✿ چرا در آثار مکتوب در قرون اولیه اسلام، نشان وردی

از محل دفن حضرت ابوطالب علیه السلام نمی‌بینیم؟

در کتاب اخبار مکه ازرقی که مربوط به سه قرن اول است اثری از محل دفن حضرت ابوطالب علیه السلام در قبرستان حجون نمی‌بینیم. عدم اشاره به این مسئله، برای محققان همواره عمد تلقی می‌شود. اطلاعات جغرافیایی ما از شهر مدینه بسیار بیشتر از شهر مکه است. با اینکه شهر مکه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است؛ به عنوان مثال از افراد مدفون در قبرستان بقیع و حتی محل دفن آنها اطلاعات دقیقی داریم که این مسئله درباره شهر مکه و قبرستان‌های آن وجود ندارد و اطلاعات ما بسیار اندک است. این مسئله جای سؤال دارد؛ در شرایطی که راجع به بت‌های کعبه، کتاب‌هایی مانند کتاب الاصنام به صورت بسیار مفصل در اختیار داریم؛ اما راجع به محل دفن حضرت ابوطالب علیه السلام و اجداد پیامبر صلی الله علیه و آله اطلاعی در اختیار نداریم. این احتمال همیشه وجود دارد که به عمد جلوی انتشار مسائل تاریخی گرفته شود و گاهی راوی کتاب خبثت به خرج می‌دهد.

✿ با توجه به عدم دسترسی به منابع خطی و نیز عدم

اعتماد به برخی مصححین و ناشرین مغرض، ما در عرصه

پژوهش چطور می‌توانیم فعالیت‌های تحقیق و تحلیل‌های

علمی را مستند و دقیق مطرح نماییم؟

گاهی چاره‌ای نداریم و باید به هر آنچه که موجود است، نگاه کنیم؛ یعنی در یک فضای تاریخی مسموم دست و پا می‌زنیم و باید نتایجی برای خودمان به دست بیاوریم، تنها راه چاره ما این است که عرض فعالیت تحقیقی خود را زیاد کنیم و هر آنچه را که نقل شده، ببینیم. کار دیگر این است که نگاهمان به مصادر شیعی بیشتر بشود. برای بنده پیش آمده که برخی مسائل در مصادر سنی به صورت مجمل وجود دارد که توضیح آن را در مصادر شیعی به دست

می‌آوریم. این در شرایطی ممکن است که به کارمان عرض بدهیم و فعالیت ما منحصر به مصادر تاریخی، رجالی، تراجمی، روایی و... نباشد و حتی مصادر ادبی را هم ببینیم؛ یعنی ببینیم درباره مالک بن انس در مصادر ادبی چه مطالبی وجود دارد. گاهی می‌توانیم، مطالب مهمی به دست بیاوریم. به خصوص اگر مصادر ما مربوط به قرن پنجم و قبل از آن باشد؛ حتی اگر کتاب در باب نحو باشد؛ اما بتواند یک ماجرای تاریخی را برای ما بیان کند، بسیار اهمیت دارد. در تحقیق تاریخی وقتی با مآخذی مانند تاریخ طبری مواجه می‌شویم، با یک هرمونوتیک دوپل و با یک برداشت دولایه مواجه هستیم. یک برداشت مربوط به راوی ماجراست و برداشت دیگر مربوط به شخصی است که این گزارش را در کتابش به ما ارائه می‌دهد. هرچه فاصله رویداد تا کتابت آن بیشتر باشد، اختلاف برداشت‌ها نیز بیشتر می‌شود؛ البته برداشت محقق و ناشر و... نیز وجود دارد؛ اما لاقلاً برداشت دوگانه میان راوی و کاتب وجود دارد؛ لذا برای ارزیابی مسائل تاریخی، باید بدانیم نویسنده کتاب چه کسی است. این مسئله بسیار مهمی است. همان طور که عرض کردم، مقاله هفتم از هشت مقاله بنده در رابطه با مؤلفان کتبی است که در آنها به ایده کفر حضرت ابوطالب علیه السلام اشاره شده است. تلاش ابوالفرج اصفهانی در الاغانی این بوده که تصنیف‌هایی را که خوانده می‌شده، جمع‌آوری کند و داستان هر تصنیف را هم بیان کند. بنابراین وقتی یک ماجرای تاریخی را در کتاب الاغانی می‌بینیم، برای ما بسیار مهمتر از رویدادهای تاریخی طبری است؛ چراکه لاقلاً یک لایه برداشت مؤلف از رویداد کنار می‌رود؛ چراکه اساساً قصد ابوالفرج در الاغانی، نقل رویداد تاریخی نیست که بخواهد آن را فیلتر کند؛ چراکه محل نظرش به مسائل دیگری است و استطراداً ماجرای تاریخی را برای ما بیان می‌کند... به عنوان مثال در ماجرای یکی از تصانیف نقل می‌کند که در زمان عباسیان از شخصی سؤال شد: چه کسی در مدینه به حرمت غنا فتوا می‌دهد؟ پاسخ می‌دهد: یکی از آنها مالک است؛ اما من شهادت می‌دهم، مالک در



یک عروسی شعری می‌خواند. برای ما مشخص است که شخصی مانند طبری این مطلب را در تاریخ خود ذکر نمی‌کند. این مطلبی طبیعی است؛ چراکه تلاش طبری فیلتر کردن روایات تاریخی است. این از نتایج عرض دادن به تحقیق تاریخی است؛ یعنی وقتی به شخصی می‌پردازیم، از رجال سنی تار جال شیعی و کتب روایی و... همه را می‌بینیم؛ البته در رابطه با زهری نمی‌توانیم همه روایات او را ببینیم. دیدن دوهزار روایت سفیان ثوری مشکل است؛ اما امکان پذیر است تا بعد از آن بگوییم: روایات او بوی ارجاء یا قدر یا جبر می‌دهد یا اثبات رؤیت می‌کند یا قائل به تجسیم است.

سیره ابن اسحاق از بین رفته است و ما اطلاعات کمی از این کتاب در اختیار داریم. شاکر مصطفی نویسنده سوری در کتاب «التاریخ والمورخون»، راجع به مورخین اسلامی بحث می‌کند. ایشان در بحث ابن اسحاق اشاره می‌کند: اخیراً اطلاع پیدا کرده‌ام، نسخه کاملی از سیره ابن اسحاق در مراکش به دست آمده و عبدالعزیز دوری، مشغول تحقیق راجع به آن است. بنده از شنیدن این خبر خیلی خوشحال شدم. عبدالعزیز دوری در سال ۲۰۰۵ از دنیا رفت. او شخصی بعثی بود که کارهای خوبی هم انجام داده بود؛ اما اعتقاد درستی نداشت و انسان درستی هم نبود. لیست کامل کارهایی که او انجام داده، نزدیک به هشتاد اثر است؛ اما یکی از رفقا به من گفت: عبدالعزیز دوری بعثی و به شدت ضد شیعه بوده و بعید نیست که او وقتی شروع به خواندن سیره ابن اسحاق کرده، با توجه به اینکه مطالب سیره ابن اسحاق گاهی بوی تشیع می‌دهد و مطالب آن به نفع تشیع بوده، اساساً کتاب را کنار گذاشته باشد؛ چراکه سیره ابن اسحاق، از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است.

سبک و روش پژوهش در منابع تاریخی مرتبط با ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

در قرون ابتدایی اسلام، سیاست و کلام، تأثیر متقابل زیادی دارند و در اثر اتفاقات سیاسی یک فرد ملحق به یک جریان کلامی می‌شود و یا برعکس. بنابراین تلاش می‌کنیم، شخصیت راوی را پیدا کنیم تا حلقه‌های زنجیر را کامل کنیم و به جایی برسیم. ما از بیان مجمل حرف‌ها خیلی ضربه خورده‌ایم. خوب است، قدری مانند غربی‌ها کار کنیم. آنها گاهی برای اثبات یک ادعای دوخطی، چهارصد صفحه کتاب می‌نویسند. ما هم تلاش می‌کنیم، بگوییم انتشار ایده کفر حضرت ابوطالب علیه السلام کار عباسیان است. این یک خط ادعای ماست و در جهت اثبات آن، باید این کارها را صورت بدهیم. حکومت عباسیان خیلی عجیب است. آنها سی سال به صورت زیرزمینی فعالیت کردند تا وقتی به قدرت رسیدند. در هر منطقه‌ای فردی طرفدار آنها حضور دارد. خضری بک، کتابی درباره عباسیان دارد و اقدامات آنها را قدم به قدم بازگو می‌کند و بعد از بیان مقدمات کار آنها، به خلفای عباسی یک به یک اشاره می‌کند. او در این کتاب افرادی را نام می‌برد که هر کدام مسئول مناطقی مانند خراسان یا شام و... بودند و بزرگترین این افراد، ابومسلم خراسانی بود. تعداد زیادی از جنگجویانی که به عباسیان کمک کردند، از موالی بودند. عباسیان زرنگی زیادی به خرج دادند و کارهایی کردند که حتی گاهی انسان گمان می‌کند، اینها از دروغ‌های تاریخی است. بنی‌امیه اختلاف طبقاتی زیادی ایجاد کردند و کسی که از موالی بود که هیچ کاری نمی‌توانست صورت بدهد؛ لذا بسیاری از آنها برای مطرح کردن خود دنبال فقه و حدیث می‌رفتند و بسیاری از راویان حدیث اهل سنت از موالی هستند؛ اما عباسیان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

السَّلَامُ عَلَيْكَ

با شعار مساوات بین موالی و عرب به قدرت رسیدند و بعد از به قدرت رسیدن، همان اقدامات بنی امیه را ادامه دادند. ابومسلم خراسانی، از جمله افراد گماشته عباسیان بود که اقدامات بسیار مهمی در جهت به قدرت رسیدن آنها انجام داد؛ البته احتمال می دهیم، تشیع ماوراءالنهر در ابتدای تشیع عباسی صورت گرفته باشد و بعد به اشخاصی نظیر کشی و عیاشی منتقل شد. گزارشاتی که از ماوراءالنهر به ما می رسد نشان می دهد تشیع نابی به آنها رسیده بوده است. گزارشات کشی مربوط به ماوراءالنهر است و به قول یکی از دوستان، در آن سرزمین داعی وجود نداشت که بخواهد، مطالب را سانسور کند؛ در حالی که در روایات کوفی راوی مجبور به سانسور است تا جان خود را نجات بدهد؛ چراکه در مرکز قرار گرفته است؛ اما در ماوراءالنهر اوضاع به این صورت نیست؛ لذا گزارشات نابی در ماوراءالنهر دیده می شود. بعید نیست که ابتدای این تشیع در شروع دوران عباسی شکل گرفته باشد... اسلام ماوراءالنهر و کابل از بعد از دوران معاویه آغاز شده است و این، اهمیت این تشیع را نشان می دهد. امروزه سادات زیادی را در افغانستان می بینیم؛ به طوری که مکان هایی نظیر بندعلی در افغانستان وجود دارد که سد بسیار عجیبی است که گفته می شود، از اقدامات امیرالمؤمنین علیه السلام است و یا بالاتر از آن، مزار شریف که نشان دهنده علاقه شدید آنها به اهل بیت علیه السلام است. عباسیان کارهای بد بسیاری انجام دادند؛ اما شاید برخی اقدامات آنها به نفع تشیع تمام شده باشد. به هر حال جریان اعتقاد حضرت ابوطالب علیه السلام از زمان منصور آغاز شد. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می گوید: معروف است، مأمون به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام معتقد بوده است. در بین خلفای عباسی مأمون از عجیب ترین خلفاست.

عمده روایات مصادر روایی شیعی از امام صادق علیه السلام است. از امام کاظم علیه السلام سؤال می شود: «فما كان حال ابي طالب قال: اقر بالنبی بما جاء به و دفع اليه الوصايا و مات من يومه»؛ پس ایشان اقرار به اسلام داشته است. لسان روایات مربوط به امام صادق علیه السلام قدری نرم تر است؛ به عنوان مثال امام می فرماید: «ان مثل ابي طالب كمثل اصحاب الكهف اسر الايمان و اظهر الشرك». این مسئله نشان می دهد که اهل بیت علیه السلام در حال کار اعتقادی روی شیعیان هستند که نشان دهنده قوی بودن بحث طرف مقابل است که نشان می دهد، اعتقاد عباسیان به خوبی نشود داده شده است. در مصادر ما روایت شده «قیل له به امام صادق انهم يزعمون ان ابا طالب كان كافراً فقال: كذبوا كيف يكون كافراً وهو يقول ألم تعلموا انا وجدنا محمداً نبياً كموسى...» بیانات امام از این نوع است تا مسئله به دوران امام رضا علیه السلام می رسد؛ «حدثني اَبان بن محمد قال: كتبت الى الامام الرضا علي بن موسى عليه السلام: جعلت فداك! قد شككت في ايمان ابي طالب»؛ یعنی

حضرت ابوطالب از امیرالمؤمنین علیه السلام هم مظلوم تر هستند؛ چراکه شیعیان ۱۴۰۰ سال است، از امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع می کنند؛ اما حضرت ابوطالب علیه السلام مدافعی ندارند و مظلوم هستند. در روایاتی امیرالمؤمنین علیه السلام خود را علی بن ابوطالب علیه السلام معرفی کرده اند، این نشان می دهد، ابوطالب نام حضرت ابوطالب است و ایشان فرزند پسری به نام طالب نداشته اند و ابوطالب اسم علم است؛ چراکه ابوطالب به ابی طالب تغییر پیدا نکرده است.



شیعیان هم در ایمان ابوطالب علیه السلام شک کرده‌اند؛ چراکه تبلیغات طرف مقابل قوی است، شیعیان دارای ارتباط اجتماعی و علمی با اهل تسنن هستند. ایشان می‌گویند: راجع به ایمان ابوطالب علیه السلام خیلی حرف زده می‌شود. اینجا نشان می‌دهد، تبلیغات عباسیان درباره ایمان یا کفر ابوطالب علیه السلام هنوز ادامه دارد که زدن دو نشان با یک تیر است؛ چراکه در گذشته به دلیل بحران مشروعیت، این ادعا را مطرح می‌کردند؛ در حالی که در روزگار امام رضا علیه السلام شیعیان قدرت گرفته‌اند و قصد عباسیان علاوه بر به دست آوردن مشروعیت، کوبیدن ائمه شیعه علیه السلام است تا بتوانند به آنها بگویند، جدّ شما کافر بوده است. «حدثی أبان بن محمد قال: کتبت الی الامام الرضا علی بن موسی علیه السلام جعلت فداک! قد شککت فی ایمان ابی طالب. قال بسم الله الرحمن الرحیم واما بعد فمن یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى انک ان لم تقرّ بایمان ابی طالب کان مصیرک الی التار». اینجا لحن تغییر پیدا می‌کند. از اینکه امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام مانند ایمان اصحاب کهف است تا به جایی که می‌فرمایند: چطور می‌شود، ابوطالب علیه السلام کافر باشد و جلوتر که می‌رود، می‌فرماید: ایشان به حضرت رسول علیه السلام ایمان آورد و به ایشان وصیت نیز کرد و به جایی می‌رسد که امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: اگر به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام ایمان نداشته باشید، جایگاهتان در جهنم است؛ یعنی این اتفاق حتی در خطاب ائمه علیه السلام نیز تغییر پیدا می‌کند که نشان می‌دهد، در طرف شیعیان نیز، جریانی آغاز شده تا به امام رضا می‌رسد و لحن ائمه علیه السلام در هر مرحله تغییر پیدا می‌کند؛ البته در برنامه کاری بنده، این مسئله قرار گرفته است که روی لحن روایات شیعه در باب ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام هم کار کنم.

ابوطالب علیه السلام در سیره ابن هشام

در سیره ابن هشام به این مطلب برخوردیم که تصریحی در کفر حضرت ابوطالب علیه السلام داشته باشد. ابن هشام متوفای سال ۲۱۴ هجری است و خلاصه‌ای از سیره ابن اسحاق در اختیار او بوده است؛ همچنین او نماینده مکتب تاریخ‌نگاری مصری است و با اینکه در دوره عباسیان زندگی می‌کند؛ اما دارای تمایلات اموی است؛ بنابراین سیره او برای ما بسیار اهمیت دارد. ابن هشام مانند ابن بکیر سخنی درباره کفر ابوطالب علیه السلام ندارد؛ ضمن اینکه ابن هشام خودش اقرار می‌کند: من مسائلی را حذف کرده‌ام که ممکن بود، برخی‌ها از انتشار آنها ناراحت شوند. جالب است؛ نویسنده‌ای که تمایلات اموی دارد؛ مطلبی راجع به کفر ابوطالب علیه السلام نمی‌گوید؛ البته او ماجرای فوت حضرت ابوطالب علیه السلام و اقرار به اسلام خواستن پیامبر علیه السلام از ایشان را نقل می‌کند؛ اما تکه بعدی نیست که تصریح به کفر ایشان داشته باشد. مسائلی مانند ضحاح و یا ماجرای درخواست انگور بهشتی ابوطالب علیه السلام از ابوبکر نیز در آن دیده نمی‌شود.

❁ در برخی از منابع آمده است که محمد نفس زکیه در نامه‌ای خطاب به منصور عباسی، به شرک

ابوطالب علیه السلام اذعان می‌کند. آیا این مطلب صحیح است؟

محمد نفس زکیه در نامه به منصور عباسی، شروع به تفاخر نسبی می‌کند و می‌گوید: «فوالدنا من التّیین محمدٌ افضلهم... و من السلف اولهم اسلام علی و من الازواج خیرهم خدیجة الطاهره و اول من

صلی... و من... خیرهن فاطمة سیّدة النساء اهل الحجة و من المولودین فی الاسلام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الحجة، وان هاشماً ولد علیاً مرتین و ان عبدالمطلب ولد حسن مرتین، فانا اوسط بنی هاشم نسباً و اصرحهم؛ اما و اباً لم تعرف فی العجم و انا ارفع الناس درجة فی الحجة و ابن اھونهم عذاباً فی النار؛ و در این نامه، هم اشاره به حسنی بودن خود دارد و هم به این نکته که مادر منصور عرب نبوده، اشاره می‌کند؛ اما عبارت پایانی به گونه‌ای است که این نوع صحبت کردن اساساً معقول نیست؛ بنابراین احتمال می‌دهیم، این نامه دروغ بوده باشد. در ادامه می‌نویسد: «و لك الله على ان دخلت في طاعتي واجبت دعوتي ان اؤمنك على نفسك و مالك و على كل امر احدثته، الا حدا من حدود الله او حقاً لمسلم او معاهد». این مطلب کاملاً مضحک است؛ اما این نامه را نشر می‌دهند و بلاذری و الکامل مبرّد، قدیمی‌ترین مأخذی هستند که این نامه را نشر می‌دهند که وفات آنها به ترتیب ۲۷۹ و ۲۸۵ هجری است. منصور هم، خطاب به او می‌نویسد: تو شروع کردی به افتخار کردن؛ قد بعث الله نبیه محمداً صلی الله علیه و آله و له عمومة اثنان احدهما ابی و ابی الاسلام اثنان احدهما أبوك فقطع الله وراثتهما و وولاتهما». اینجا منصور از مسئله شرک ابوطالب علیه السلام استفاده می‌کند. مرحوم شیخ باقر محمودی در تحقیق انساب الاشراف، جلد سوم و در پاورقی به صورت مفصل، به این مسئله می‌پردازد و دلایل ایمان حضرات ابوطالب علیه السلام را یک به یک ذکر می‌کند؛ «و زعمت انك ابن اخف اهل النار عذابا و ابن خیر الاشرار و ليس في الكفر بالله صغیر ولا في عذاب الله خفیف ولا یسیر و ليس في الشر خیار ولا ینبغی لمؤمن یؤمن بالله ان یفخر بالنار»؛ یعنی محمد نفس زکیه دست‌آویزی به منصور داده که به هیچ عنوان معقول نیست. منصور ادامه می‌دهد «وما من شیء عذاب الله...» تا آخر نامه. دو مقاله بعدی بنده در مورد آیات است و یک مقاله در مورد آیه ۱۱۳ سوره توبه است که همه مفسرین اعتقاد دارند، این سوره یکجا و قبل یا بعد از جنگ تبوک نازل شده است. ادعا می‌کنند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده‌اند تا زمانی که خداوند مرانهی نکند، تا زنده هستم،

برای عمویم ابوطالب علیه السلام استغفار می‌کنم؛ یعنی خداوند ۱۲ سال صبر کرد و بعد آیه نازل کرد؟ این چه حرف بی‌راهی است که می‌زنند؟ بنده هنوز تبارشناسی مفسرین را آغاز نکرده‌ام. آیه دیگر آیه ۵۶ سوره قصص است. حرف راجع به آیه ۱۱۳ سوره توبه اساساً واهی است و محققان و مفسران معتقدند: سوره توبه یکجا و در جنگ تبوک نازل شده که اواخر سال نهم و اوایل سال دهم هجری نازل شده است و حضرت ابوطالب علیه السلام نزدیک به دو سال قبل از هجرت وفات یافتند و نزدیک یازده سال طول کشید تا خداوند به پیامبر بفرمایند: برای حضرت ابوطالب علیه السلام استغفار نکنند؟ بنده تا این مطلب را مشاهده کردم، این نقض به نظرم رسید؛ یعنی تا این اندازه مسئله واهی است.

مظلومیت حضرت ابوطالب علیه السلام

حضرت ابوطالب از امیرالمؤمنین علیه السلام هم مظلوم‌تر هستند؛ چراکه شیعیان ۱۴۰۰ سال است، از امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع می‌کنند؛ اما حضرت ابوطالب علیه السلام مدافعی ندارند و مظلوم هستند. در روایاتی امیرالمؤمنین علیه السلام خود را علی بن ابوطالب علیه السلام معرفی کرده‌اند، این نشان می‌دهد، ابوطالب نام حضرت ابوطالب است و ایشان فرزند پسری به نام طالب نداشته‌اند و ابوطالب اسم علم است؛ چراکه ابوطالب به ابی‌طالب تغییر پیدا نکرده است. مثال این مطلب امارت ابوظبی است که همیشه به این نام خوانده می‌شود و اباطبی یا ابی‌ظبی گفته نمی‌شود.

مزار ابوطالب علیه السلام

در رابطه با مزار حضرت ابوطالب علیه السلام وقتی طالبی، بنی‌طالب و طالبیین داریم، به عنوان مثال به سیدمرتضی نقیب الطالبیین گفته می‌شد. طبیعی است توقع داشته باشیم. مزار ایشان شناخته شده باشد. اهل تسنن که نسبت به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام دیدگاه اثباتی داشته‌اند، حرف‌های خوبی دارند! حرف‌های آنها بسیار نزدیک به تشیع است و هر دو با یک مدل دفاع می‌کنیم.

مثلاً کردی شهروزی که از اهل تسنن عراق است، کتابی در رابطه با ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام نوشته است «به نام بغیة الطالب فی ایمان ابی طالب که در سال ۲۰۱۶ میلادی منتشر شده است. جواب‌های ایشان به شبهات مربوط به ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام بسیار شبیه پاسخ‌های شیعه است. به نظر می‌رسد، ایشان هم عصر علامه مجلسی رحمته الله علیه باشد. نسخه خطی این اثر موجود است. از این اثر دو نسخه در عتبه عباسی و در تهران موجود است. این کتاب از نظر قدمت، کتاب خوبی است؛ چراکه هم عصر علامه مجلسی رحمته الله علیه است و دیدم، خوب دفاع کرده و بسیار شبیه ما دفاع کرده است.

✿ آیا می‌توانیم نتیجه بگیریم که علت مطرح شدن کفر ابوطالب علیه السلام و اصرار بر آن به منظور مشروعیت دادن حکومت بوده یا اینکه قصد اصلی کوبیدن امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است؟ آیا می‌خواستند مشروعیت خود را با کفر ابوطالب علیه السلام اثبات کنند؟

عباسیان ابتدا برای جمع کردن مردم دور خود، از نام اهل بیت سوء استفاده کردند و خود را به عنوان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کردند. یکی از اهدافی که برای قیام خود مطرح کرده بودند، بازگرداندن خلافت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. در ابتدا مشروعیت خلافت خود را در امتداد حق امامت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرده بودند؛ به این صورت که خلافت را از امام علی علیه السلام، بعد محمد حنفیه، بعد ابوهاشم پسر محمد حنفیه، بعد علی بن عبد الله بن عباس،... تا برسد به منصور و مهدی عباسی. محمد نفس زکیه با قیام خودش، این مشروعیت را به چالش کشید و گفت که با زنده بودن نواده‌های امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر نوبت خلافت به بنی‌العباس نمی‌رسد. منصور در همان نامه تصریح می‌کند که خلافت مستقیماً از عباس عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان به ارث رسیده؛ چون از آنجا که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها یک دختر دارد و بر اساس قاعده تعصیب در ارث که از اختصاصات فقه اهل سنت است، عمو نیز، در ارث شریک می‌شود. از طرفی هم، حق امامت به زنان نمی‌رسد؛ پس این حق به عباس رسیده. این مسئله اگرچه مغالطه خیلی بزرگی است و امر امامت امری نیست که مانند اموال تقسیم شود؛ اما باعث یک تغییر بزرگ در ایدئولوژی امامت عباسیان شد. در دوره مهدی عباسی به طور رسمی اعلام شد که امامت مستقیماً از عباس عمومی پیامبر به عباسیان رسیده. از عباس به عبد الله بن عباس، بعد به علی بن عبد الله بن عباس... تا به مهدی عباسی.

با این تغییر دیگر اهل بیت علیهم السلام هیچ سهمی در خلافت ندارند؛ البته مأمون سعی کرد این قضیه را تغییر دهد و امام رضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزید؛ اما با مخالفت‌های جدی عباسیان در بغداد مواجه شد و در همان دوره چند انقلاب ضد مأمون اتفاق افتاد که با شکست مواجه شد. مطرح کردن مسئله کفر حضرت ابوطالب علیه السلام چندین مزیت برای عباسیان داشت: یکی تحکیم حکومت، دومی دور کردن اهل بیت علیهم السلام از وادی خلافت و سوم کوبیدن امیرالمؤمنین علیه السلام.





بررسی داستان بحیرای راهب در منابع اسلامی و مسیحی

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین جواد باغبانی آرانی^۱

مقدمه

عموم مورخین و اهل حدیث از دانشمندان شیعه و اهل سنت، با اندک اختلافی داستان سفر محمد ﷺ به شام به همراه عمویش حضرت ابوطالب و بر خورد آن حضرت را با بحیرا نقل کرده‌اند؛ ولی در برابر اینان برخی از نویسندگان و ناقلان این داستان، در صحت آن تردید کرده و راویان یا راوی آن را دروغگو و جعل خوانده و بلکه برخی آن را ساخته و پرداخته دشمنان اسلام دانسته‌اند. در این میان برخی از محققان نیز، قسمت‌هایی از آن را مردود و مجعول دانسته؛ ولی اصل آن را به نوعی پذیرفته‌اند. با توجه به ضرورت تبیین داستان بحیرا از منظر منابع اسلامی و مسیحی و ادعای منابع مسیحی مبنی بر اینکه بحیرا تحریک‌کننده و تأمین‌کننده تمام اطلاعات مسیحی در قرآن است و همچنین نقد رساله افسانه بحیرا در دایرةالمعارف کاتولیکا، هفته‌نامه افق حوزه در گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین جواد باغبانی آرانی، به بررسی آنها پرداخته است.

۱. عضو هیئت‌علمی موسسه امام خمینی (ره).

✿ بحیرای راهب در منابع اسلامی و مسیحی

در منابع اسلامی نام راهب مسیحی که با پیامبر اکرم ﷺ ملاقات کرد، سرجیوس بحیرا آمده است. بحیرا واژه‌ای آرامی و به معنای برگزیده است. با توجه به این معنی، شاید بحیرا صفت سرجیوس راهب بوده که بعدها جانشین نام خاص وی در منابع اسلامی شده است؛ لذا برخی معتقدند، سرجیوس بحیرا به معنای سرجیوس برگزیده است و برگزیده یا بحیرا صفت وی و نامش سرجیوس است؛ اما در طول زمان، صفت به جای اسم به کار برده شده است و وی به عنوان بحیرای راهب شناخته می‌شود. او را جبری یعنی دانشمندی یهود از شهر تیماء (در اطراف شام، راهبی نصرانی، سریانی یا نسطوری پیرو آریوس دانسته‌اند که در علم هیئت و نجوم دست داشت و منکر الوهیت مسیح و تثلیث و قائل به وحدانیت خداوند بود. به این سبب، از کلیسای بزیة الشام و سپس طور سینا طرد شد و ناگزیر در دیری در بصری اقامت گزید. بصری در چهل کیلومتری جنوب دمشق و از توابع استان درعا می‌باشد. بحیرا در همین مکان، با پیامبر دیدار کرد

✿ سیری در فرقه‌های سه‌گانه کلیسا در جوامع مسیحی

باید توجه داشت که کلیسا در معنای متبادر به ذهن در فرهنگ غربی، به معنای جامعه مؤمنان مسیحی است؛ البته کلیسا در فرهنگ شرق یا اسلام به معنای ساختمانی که مسیحیان برای عبادت در آن گرد هم می‌آیند نیز، گفته می‌شود؛ اما اولین واژه‌ای که از کلیسا در جهان غرب به ذهن متبادر می‌شود، جامعه ایمانی است؛ یعنی اگر افرادی حول عقیده‌ای جمع شوند و به آن ایمان بیاورند، به این مجموعه کلیسا گفته می‌شود. به همین دلیل جوامع عمده مسیحی را با واژه کلیسا بیان می‌کنند. کاتولیک‌ها حدود یک میلیارد و سیصد میلیون نفر هستند که به آنها کلیسای کاتولیک گفته می‌شود. جامعه عمده مسیحی، در سه فرقه یا کلیسا یا مذهب به شکل عمده وجود دارند و عبارتند از: کاتولیک، ارتدکس و پروتستان. در سال ۱۰۵۴ یا قرن یازدهم از دل مسیحیت، گروهی جدا شدند و معتقد بودند که مسیحیت به انحراف کشیده شده است. آنان ادعا می‌کردند که قصد دارند، عقیده صحیح را تبلیغ کنند؛ لذا نام خود را ارتدکس نهادند. «ارت» به معنای «عقیده» و «دکس» به معنای صحیح است. امروزه ارتدکس به راست‌کیشی ترجمه می‌شود. اختلافاتی که میان مسیحیت غربی یا مسیحیت کاتولیک با مسیحیت شرقی یا ارتدکس وجود داشت، از قرن سوم و چهارم ایجاد شد. قسطنطین در بیزانس، شهری را ایجاد کرد و فرمانی صادر کرد که بر طبق آن، مسیحیت دین رسمی مردم معرفی شد. نام شهر به قسطنطنیه یا رم ثانی (رم جدید) تغییر یافت و به مرور زمان، حاکمیت بر آنها تبدیل به امپراطوری روم شرقی شد که در برابر روم غربی قرار داشت. بنیانگذار کلیسا در غرب پطرس بود و مبلغ آن نیز، پولس بود که با حوزه امپراطوری روم شرقی دچار اختلاف بودند. تا قرن یازدهم این اختلافات توسط بزرگان مدیریت شد و هر کدام به کار خود مشغول بودند؛ اما این اختلافات در قرن یازدهم بدل به ایجاد شاخه جدیدی به نام کلیسای ارتدکس شد. در قرن شانزدهم و در سال ۱۵۱۷ مارتین لوتر نیز، کلیسای پروتستان را به وجود آورد. اسلام در سال ۶۱۰ و در قرن هفتم ظهور کرد. اما در جهان اسلام به جای سه کلیسای فوق، سه فرقه و کلیسای ملکایی، نسطوری و یعقوبی شهرت





داد و دیدگاه آناستاسیوس را محکوم کرد و نسطور را از مقام پاتریارک خلع و به شمال آفریقا تبعید کرد. مسیحیان سریانی شرق مدیترانه، با اعتقادنامه‌ای که شورای افسوس در سال ۴۳۱ داد، مخالفت کردند و مورد آزار واقع شدند و گروه جدیدی به نام نسطوریان را به وجود آوردند؛ یعنی در قرن پنجم و بعد از ملکانیان، گروه جدیدی به وجود آمد. هر دو فرقه نیز، در اطراف حاکمیت اسلامی حضور داشتند. کلیسای دیگری به نام کلیسای یعقوبی وجود دارد. ژاکوب، همان یعقوب است و یعقوبی‌ها، منسوب به شخصی به نام یعقوب البردعی هستند که در قرن ششم زندگی می‌کرده است. شخصی به نام یوتیخا ظهور کرد که معتقد بود، عیسی مسیح علیه السلام تنها دارای یک طبع است و آن طبیعت الهی است. کسانی که معتقدند، حضرت عیسی علیه السلام طبع واحد الهی دارد، مونوفیزیت نامیده می‌شوند. شورای عام (مسکونی) کالسدون در سال ۴۵۱ در این شهر تشکیل شد و دیدگاه منوفیزیت‌ها را محکوم کرد. از آن زمان تاکنون

داشتند. این سنت علمی هنوز هم، در برخی منابع علمی وجود دارد و در تفسیر المیزان مرحوم علامه طباطبایی، این سه اصطلاح را به کار می‌برد. کتاب شناخت مسیحیت تألیف اینجانب و جناب آقای رسول زاده، به صورت اجمال هر سه کلیسا را معرفی کرده است. کلیسای رم در غرب که اولین اسقف آن پطرس و مبلغ آن پولس بود، اداره جامعه را بر عهده داشت و اقتداری برای خود ایجاد کرد. بنابراین مسیحیتی در غرب و مسیحیتی در شرق وجود داشت. در سال ۷۲۶ یا قرن هشتم پاپ لئوی سوم، فرمانی را در مسیحیت شرقی و در قسطنطنیه صادر کرد که بر طبق آن اعلام شد، تکریم تماتیل، تصاویر و مجسمه‌ها و ... در معابد و کلیساهای مسیحی ممنوع است. کلیسای روم در غرب با این فرمان کلیسای شرق مخالفت کرد و در نتیجه دو کلیسا در برابر هم قرار گرفتند. یکصد و بیست سال بعد، نظر کلیسای شرق عوض شد و تکریم تماتیل را به رسمیت شناخت. مسیحیانی که در شرق بودند، تابع امپراتور بودند. در زبان سریانی، به پادشاه ملکا می‌گویند. مسیحیان شرقی چون از پادشاه یا امپراتور تبعیت می‌کردند، به آنها مسیحیان ملکایی یا کلیسای ملکایی گفته شد. این مطلب مربوط به قرن یازدهم است که ارتدکس اعلام وجود کرد؛ یعنی در قرن هفتم که اسلام ظهور کرد و در قرن‌های هشتم، نهم و دهم، مسیحیان این مناطق تحت عنوان ملکانیان شناخته می‌شدند. در منابع اسلامی کلیسای نسطوری هم آمده است. آنها پیرو راهبی به نام نسطور بودند. نسطور اهل انطاکیه بود که در سال ۴۲۸ به عنوان پاتریارک قسطنطنیه انتخاب شد. او از انطاکیه راهبی به نام آناستاسیوس را با خود به قسطنطنیه آورد. مسیحیان معتقدند، حضرت مسیح علیه السلام دارای یک شخصیت و دو طبیعت الهی و انسانی است؛ اما آناستاسیوس معتقد بود: حضرت عیسی علیه السلام دارای دو شخصیت مجزای الهی و انسانی است و نسطور نیز، از او حمایت می‌کرد. اینجا یک بحران اعتقادی به وجود آمد. شورای افسوس که شورای جامع کلیسای کاتولیک است، در سال ۴۳۱ تشکیل جلسه

همه مسیحیان معتقدند که حضرت عیسی مسیح علیه السلام دارای دو طبع الهی و بشری است؛ اما عده‌ای طرفدار این تفکر شدند و اعتقادنامه شورای مسکونی کالسدون را رد کردند و در نتیجه کلیسای جدیدی به نام کلیسای یعقوبی پدید آمد. در اینکه بحیرا از کدام کلیسا بوده است، اختلاف نظر وجود دارد؛ اما آنچه می‌توان قاطعانه درباره وی مطرح کرد، این است که وی از متن جامعه مسیحی آن زمان رانده شده بود و در شهر «بصرا» یک زندگی رهبانی و گوشه‌گیری را انتخاب کرده بود.

❖ توضیحی بر ادعای ارتداد بحیرا در سنت مسیحی

در دایرةالمعارف کاتولیک مقاله‌ای وجود دارد که بر اساس آن، بحیرای راهب، پیرو یکی از سه کلیسای یعقوبی، نسطوری یا ملکایی بوده است. هر سه مذهب، بر خلاف دیدگاه رسمی مسیحیت غرب بوده‌اند. در این مقاله همچنین گفته شده که بحیرا ممکن است، آریوسی باشد. در قرن چهارم، آریوس معتقد بود که حضرت عیسی علیه السلام مخلوق است و آتاناسیوس نیز معتقد بود: حضرت عیسی علیه السلام قدیم است. اینجا بود که جامعه مسیحی به دو قسمت تقسیم شدند و به سال ۳۲۵ در شهر نیقیه اولین شورای کلیسای مسیحی توسط قسطنطین تشکیل شد که سید اسقف گرد هم آمدند و آریوس و آتاناسیوس هر کدام از اعتقاد خود دفاع کردند و سرانجام اعتقادنامه‌ای به نام اعتقادنامه نیقیه صادر شد که تفکر و اندیشه آریوس را محکوم کرده و تفکر و اندیشه آتاناسیوس را تأیید کرد که معتقد بود: حضرت عیسی علیه السلام الوهیت دارد. بدین سان در سال ۳۲۵، اعتقاد به الوهیت حضرت عیسی علیه السلام شکل رسمی پیدا کرد و به مخالفان این تفکر «اناتیما»؛ یعنی «ملعون باد» گفته شد. این گروه که در رأس آنها آریوس بود، از جامعه مسیحیون طرد شدند. بنا بر مطالبی که بیان شد، بحیرای راهب می‌تواند آریوسی باشد؛ چراکه مطرود شورای اول نیقیه است؛ همچنین می‌تواند نسطوری باشد که مطرود شورای افسوس است؛ همچنین می‌تواند یعقوبی باشد که مطرود شورای کالسدون است. به هر حال بحیرای راهب، مطرود بوده و از بدنه مسیحیت جدا شده و در شهر بصرا زندگی می‌کرد. اینها احتمالاتی است که راجع به شخصیت بحیرا وجود دارد. تردید مقاله دایرةالمعارف کاتولیک مبنی بر اینکه بحیرای راهب یعقوبی، آریوسی یا دگراندیش بوده، از این ناحیه است و به دلیل تحولاتی است که در فضای مسیحیت به وجود آمد. البته همه این تحولات قبل از اسلام بوده است؛ زیرا شوراهای سه‌گانه نیقیه، افسوس و کالسدون همه متعلق به قبل از اسلام هستند و در سال ۶۱۰ میلادی نیز اسلام ظهور کرده است.

❖ بررسی داستان بحیرا و ملاقات او با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

در منابع آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفرشان به شام با بحیرای راهب ملاقات کرده‌اند. ضمن اینکه در اصل ملاقات نیز، بین مورخین اختلاف وجود دارد که آیا این ملاقات انجام شده است یا خیر و اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در این ملاقات چند سال داشته‌اند؟ حتی در برخی منابع سن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو سال ذکر شده است. در این منابع گاهی رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را همراه حضرت ابوطالب علیه السلام و گاهی نیز ایشان را همراه ابوبکر ذکر کرده‌اند و به نظر می‌رسد، منابعی که ایشان را همراه ابوبکر ذکر کرده‌اند، به قصد تقویت جایگاه ابوبکر بوده است. می‌دانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تا سن هشت سالگی تحت سرپرستی جدشان



حضرت عبدالمطلب علیه السلام بوده‌اند و بعد از وفات حضرت عبدالمطلب، حضرت ابوطالب، سرپرستی ایشان را بر عهده گرفتند. بنابراین ممکن نیست که ایشان در سن دوسالگی با بحیرای راهب دیدار کرده باشند. همچنین گفته شده است که ایشان در سن پنج سالگی با بحیرای راهب دیدار کرده‌اند که در مورد سن دو سال و پنج سال به نظر می‌رسد، دوازده و بیست و پنج بوده است که یک عدد آن افتاده باشد؛ چراکه سرپرستی کاروان حضرت خدیجه علیها السلام در سنین دو یا پنج سالگی و به همراه میسره غلام حضرت خدیجه علیها السلام ممکن نیست. غالب روایات، سن حضرت در این دیدار را دوازده سالگی ذکر می‌کنند و همچنین برخی روایات سن حضرت را نه سالگی ذکر کرده‌اند. داستان ملاقات از این قرار است که بحیرای راهب از دیر بیرون می‌آید و علاماتی را می‌بیند که بر اساس این علامات، حدس می‌زند که پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله در این کاروان حضور داشته باشد. در تاریخ بحث می‌کنند که بحیرا چطور متوجه حضور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شده است؟! [شاید] از تغییر و تحولاتی که جهان آفرینش و مظاهر طبیعی در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله از خود نشان می‌دادند، متوجه حضور ایشان شده باشد. مانند اینکه سنگ‌ها در برابر آن حضرت که کودکی بوده‌اند، ندایی داشته‌اند یا اینکه ابری بالای سر ایشان حرکت کرده و سایه‌ای ایجاد کرده است. همچنین بحیرای راهب دید که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درختی تکیه دادند که حضرت عیسی علیه السلام در یکی از سفرهایشان به همان درخت تکیه داده بودند. به محض نشستن و تکیه دادن ایشان به درخت، شاخه‌های درخت پایین آمده و سایه‌بانی برای ایشان ایجاد کردند. بحیرا با دیدن این علائم، یقین پیدا کرد که این کودک همان پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله است؛ لذا حضرت ابوطالب علیه السلام و همراهان ایشان را به میهمانی شام دعوت کرد و سر سفره نیز مشاهده کرد که آن کودک، همراه آنها نیامده است. بحیرا از آنان سؤال می‌کند: آیا شخص دیگری همراه شما هست که پاسخ می‌دهند: جوانی همراه ما هست که به جهت نگهبانی بارها همراه ما نیامده است. سحرگاه همان شب، ملاقاتی میان بحیرای راهب

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صورت می‌گیرد که مستشرقین و کسانی که قصد دارند بگویند، قرآن کریم منبع پیشینی دارد و از تورات و انجیل گرفته شده است، به این داستان استدلال می‌کنند و می‌گویند: در آن ملاقات معارف و آموزه‌هایی به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله منتقل شد که ایشان بعدها بر اساس آن آموزه‌ها، قرآن را ایجاد کرده و قرآن کریم چیزی جز آن تعالیم نیست.

❖ نقد روایات

روایات متعدد در مورد اینکه بحیرای راهب کیست و این ملاقات در چه زمانی صورت گرفته و چه شخصی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است، وجود دارد. همچنین بحیرا به حضرت ابوطالب علیه السلام یا شخص همراه پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است که او پیامبر آخرالزمان است و باید او را از گزند یهودیان و حتی مسیحیان مصون نگه دارند و در این داستان نیز، اختلافاتی وجود دارد. برخی از تواریخ می‌گویند: حضرت ابوطالب علیه السلام از همانجا بازگشتند؛ اما برخی از منابع می‌گویند: حضرت ابوطالب علیه السلام به ابوبکر و بلال گفتند تا محمد را به مکه برگردانند. به نظر می‌رسد، چنین مسئله‌ای این اواخر به روایت اضافه شده است تا شأن ابوبکر را تقویت کنند؛ چراکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بر طبق همین روایت، نه ساله بوده‌اند و ابوبکر و بلال، سنشان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کمتر بوده است. آیا ممکن است، سرپرستی یک پسر نه ساله را به یک پسر بچه پنج ساله بدهند؟ بنابراین برخی از دانشمندان اسلامی، اصل این ملاقات را زیر سؤال می‌برند. در منابع مسیحی نیز، همین طور است. در دایرةالمعارف مسیحیت، مقاله‌ای به نام افسانه بحیرا وجود دارد که ادعا می‌کند: این ملاقات یک افسانه است. بر این اساس، کتابی تحت عنوان The Legend of Sergius Bahira در ۵۷۹ صفحه و به زبان انگلیسی نوشته شده است و باربارا روگما (Barbara Roggema) آن را به تحریر درآورده است. از ابتدا تا انتهای کتاب راجع به همین افسانه صحبت می‌شود و از دیدگاه مسیحیون اثبات می‌کند که ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله

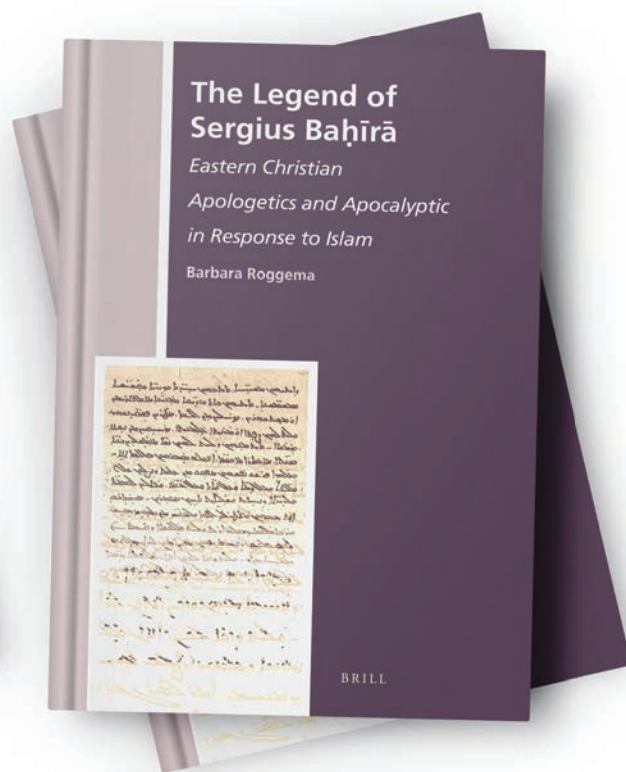
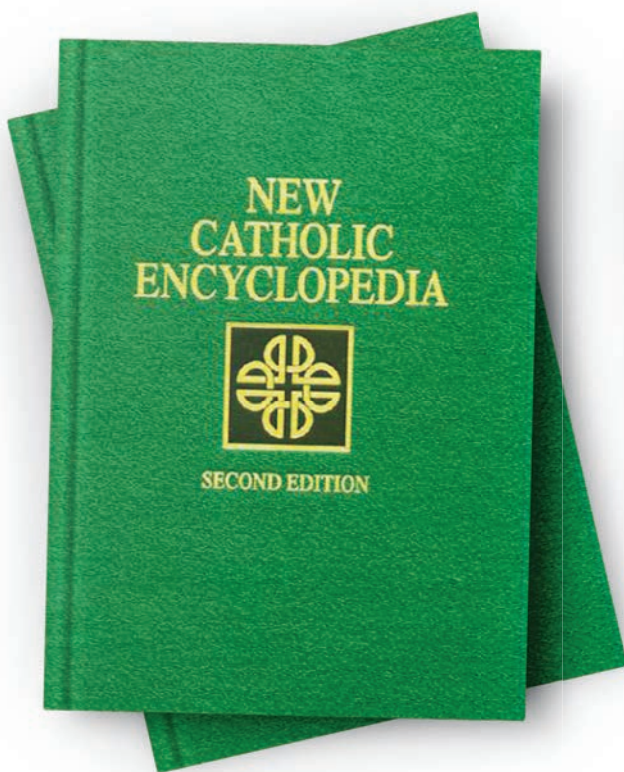


با شخصی به نام بحیرا، تنها یک افسانه است و حقیقت خارجی ندارد. بنابراین در اصل قضیه تردید وجود دارد. برخی از مستشرقین مانند کشیش بیروتی یوسف دُرّه حدّاد (۱۹۷۹.۱۹۱۳) که حدود ۴۵ سال قبل فوت کرده است، بیست سال روی کتب تورات، انجیل و قرآن کار کرده و حاصل این بیست سال، کتابی سه جلدی تحت عنوان «القرآن والکتاب» است. این کتاب می‌گوید: قرآن چیزی اضافه بر تورات و انجیل نیاورده است. تعبیر بنده از سخن او این است که قرآن ترجمه عربی تورات عبری و ترجمه عربی انجیل یونانی است و قرآن منبع پیشینی دارد. یکی از استدلالاتی که مستشرقین برای این ادعا دارند، همین بحث ملاقات پیامبر ﷺ با بحیرای راهب و همچنین ملاقات ایشان با ورقه بن نوفل است. ملاقات پیامبر ﷺ با ورقه بن نوفل، مربوط به بعد از بعثت است. ورقه بن نوفل پسر عموی حضرت خدیجه ﷺ و شخصی نابیناست. وقتی آیات ابتدایی سوره علق در غار حرا بر پیامبر اکرم ﷺ نازل شد و ایشان با وضعیتی مضطرب به خانه خدیجه ﷺ آمدند، ورقه بن نوفل ایشان را ملاقات می‌کند و می‌گوید: این مسائل نشانه‌های پیامبری است و در این ملاقات، معارفی از ورقه بن نوفل به پیامبر ﷺ منتقل می‌شود و برخی مستشرقین، قرآن را حاصل همین ملاقات می‌دانند. مرحوم آیت‌الله معرفت در کتاب «التمهید»، اصل ملاقات با ورقه بن نوفل را زیر سؤال می‌برد؛ اما چنانچه این ملاقات نیز با حضور پیامبر اکرم ﷺ، حضرت خدیجه ﷺ و ورقه بن نوفل رخ داده باشد، باید یک گزارش تاریخی از یکی از سه فرد حاضر در ملاقات وجود داشته باشد که نه از پیامبر اکرم و نه از حضرت خدیجه و نه از ورقه بن نوفل، گزارشی وجود ندارد. حال مگر در یک ملاقات کوتاه، چه میزان معارف منتقل می‌شود؟ در حالی که قرآن، بیش از ۶۰۰۰ آیه دارد. بنابراین دو ملاقات یکی قبل از بعثت و یکی بعد از بعثت مورد ادعای برخی مستشرقین در خصوص انتقال معارف مسیحیت به پیامبر اکرم ﷺ قابل اتکا نیستند.

✦ ترجمه مدخل «افسانه بحیرا» از دایره المعارف کاتولیکا

مترجم: استاد سید رحیم راستی تبار

حکایتی که در قرون وسطی درباره ملاقاتی بین [حضرت] محمد و یک راهب یا معتکف مسیحی به نام بحیرا (از واژه آرامی بئیرا به معنای «برگزیده») بسیار رواج داشت. رایج‌ترین نسخه این افسانه در میان مسلمانان در زندگی نامه‌های عمده محمد توسط ابن سعد و ابن اسحاق آورده شده، توسط ابن هشام و طبری تأیید شده و اکثر زندگی‌نامه‌نگاران بعدی محمد هم، آن را واقعیت دانسته‌اند. بر طبق این نسخه، محمد در سن ۱۲ سالگی به همراه عمویش ابوطالب (برخی روایات، نام ابوبکر، پدرزن محمد و خلیفه نخست را [هم] آورده‌اند) در کاروانی به سمت شام سفر می‌کرد. وقتی کاروان در نزدیکی یا در شهر بُصرا بود، یک راهب یا معتکف مسیحی که متوجه حرکت اعجاز‌گونه یک ابرو سایه آن بر سر کاروان شده بود، از کاروان دعوت کرد تا شام را نزد او بخورند. همه روایات به اتفاق می‌گویند که راهب در آن رویداد، سرنوشت پیامبری آن جوان را پیش‌گویی کرد. برخی از آنها نیز تصدیق می‌کنند که بحیرا از روی متون مسیحی قطعی و «تغییر نیافته» (تبدیل نشده) که در اختیار داشته، از ظهور محمد پیش‌آگاهی داشته است. برخی از تبادل پرسش و پاسخ‌هایی بین بحیرا و محمد سخن می‌گویند و بیشتر آن‌ها هشدار بحیرا به ابوطالب مبنی بر حفاظت آن نوجوان در برابر دخواهی یهودیان و خشونت بی‌زاندگی‌ها را بیان



کتاب تجلیات یزدان^۲ از وی با این نام یاد شده است؛ اما به گونه‌ای که کمابیش به روشنی وی را با ورقه بن نوفل، یکی از عموزاده‌های همسر محمد، خدیجه، یکسان می‌داند. پس از قرن نهم، نام بحیرا با تغییرات شکلی اندکی، برای توجیه‌گران بیزانسی مانند بارتولومئو از اِدسا به خوبی شناخته شده بود^۳. این افسانه در توجیه‌نامه عربی مسیحی معروف عبدالملیح بن اسحاق کندی نیز آمده است. اما عمده‌ترین شکل مسیحی که این افسانه به خود گرفته، «مکاشفه بحیرا» (Apocalypse of Bahira) است که به اتفاق نظر همه، عناصری از ادبیات قدیمی ترمسیحی از همین گونه ادبی را با انعکاس‌هایی از دانش و آموزه خاص مسلمانان در هم می‌آمیزد. در شکل مسیحی این افسانه، بحیرا عموماً به عنوان تأمین‌کننده تمام اطلاعات اصیل موجود در قرآن، پیرامون کتاب مقدس شناخته می‌شود. «صومعه بحیرا» در شهر بُصرا در سوریه، هنوز هم به عنوان یک مکان شگرف و عجیب، به مسافران نشان داده می‌شود.

می‌کنند. نام راهب، یعنی بحیرا، در قدیمی‌ترین نسخه‌های افسانه، موجود نیست و در نسخه‌های دیگر به صورت سرجیوس، جورجیوس، نسطور یا نیکولاس آمده است. در روایات مسلمانان، این افسانه، پیش‌گویی و تضمینی از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای اسلام فراهم آورده است و ارزش مجادله‌ای قابل توجهی را در برابر مسیحیت دارد. از سوی دیگر، افسانه بحیرا در شکل مسیحی خود، به عنوان تأییدی بر کذب ادعای پیامبری محمد تلقی شده است. بحیرا به عنوان یک دگراندیش مُرتد و غالباً یک نسطوری توصیف شده؛ اما در برخی موارد هم به عنوان یک ژاکوبیت (عضو کلیسای ارتدوکس شام)^۴ یا یک آریانی^۲ و به عنوان همدست یا حتی تحریک‌کننده [ایجاد] ارکانی از آموزه اسلامی و تولید قرآن توصیف شده است. بحیرا از همان اوایل در ادبیات تاریخی و جدلی بیزانس، تحت عنوان سرجیوس ذکر شده و این دو نام، نهایتاً در روایات بیزانس و روایات بعدی مسیحی به هم پیوستند. در

۳. (Leipzig ۲, Theophanes, ed. C. de Boor. ۳، ۱۸۸۳-۸۵)، ۳۳۳، ۱۲۰۹.

۴. Patrologia Graeca. ۱۰۴: ۱۴۲۹.

۱. Patrologia Graeca. ۱۰۴: ۱۴۴۶.

۲. Patrologia Graeca. ۱۰۸: ۱۹۲؛ ۱۳۳۳c: ۱۳۰.



بررسی مستندات و مآخذ دیوان ابوطالب علیه السلام

گفت‌وگو با دکتر باقر قربانی زرین^۱

دکتر باقر قربانی زرین در کارنامه علمی خود با محوریت حضرت ابوطالب علیه السلام چند اثر فاخر و قابل توجه دارد؛ مانند کتاب «الدرة الغراء فی شعر شیخ البطحاء» و تصحیح و تحشیه شرح «قصیده لامیه ابوطالب علیه السلام» مرحوم علامه سردار کابلی رحمته الله علیه که هر یک از این آثار محل توجه اهل تحقیق می‌باشد.

❖ در ابتدا به معرفی اجمالی آثار شاخص خودتان در خصوص شخصیت عظیم حضرت ابوطالب علیه السلام اشاره‌ای داشته باشید؟

در دهه ۶۰، پایان‌نامه کارشناسی ارشد اینجانب، گردآوری و تحقیق اشعار عموی گرامی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، جناب ابوطالب علیه السلام به عربی بود.

ابن سلّام جمحی، ادیب سخن‌سنج عرب (متوفای ۲۳۲/۲۳۱ ق) که کتاب ارزشمند او با عنوان طبقات الشعراء از گنجینه‌های ادبیات عربی محسوب می‌شود، آنگاه که از شاعران مکه یاد می‌کند، جزء شاعران سرآمد و توانای آنجا از جناب ابوطالب علیه السلام نیز یاد می‌کند و او را شاعری جیدالکلام معرفی می‌کند. از این رو اینجانب تصمیم گرفتم، پایان‌نامه مقطع ارشد خود را این موضوع قرار دهم.

در سال ۱۳۷۱ نیز تک‌نگاشته‌ای به فارسی درباره زندگانی و مباحث کلامی - تاریخی مربوط به آن جناب به رشته تحریر در آوردم که توسط انتشارات نیک معارف به چاپ رسید. در سال ۱۳۷۴ با بازنگری و تکمیل پایان‌نامه خود، دیوان آن جناب را با عنوان الدرّة الغزّاء فی شعر شیخ البطحاء (دیوان ابی‌طالب) به چاپ رساندم. مرحوم علامه جعفر مرتضی عاملی نیز مقدمه‌ای مبسوط بر این دیوان نگاشتند. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و بنیاد دایرةالمعارف اسلامی، که دانشنامه جهان اسلام را منتشر می‌کند، به‌طور مشترک این دیوان را چاپ کردند. مقالات متعددی نیز در این سال‌ها درباره آن جناب و سروده‌های‌شان منتشر کرده‌ام. هم‌اینک نیز مشغول تصحیح و تحشیه شرح قصیده لامیه ابوطالب، از مرحوم علامه سردار کابلی هستم که جداگانه در آن باره سخن خواهم گفت.

برای منبع‌یابی و استناد سروده‌های جناب ابوطالب، بسیاری از آثار ادبی، کلامی، تاریخی، تفاسیر قرآن کریم و منابع احادیث و روایات مطالعه و فیش‌برداری شد. در دهه شصت، اینترنت نبود و باید فیش‌ها با مراجعه به کتابخانه‌ها به‌طور دستی تهیه می‌شد.

دیوان جناب ابوطالب علیه السلام در سده سوم هجری به دست ادیب اربیب، ابوهفّان مهزّمی (متوفی ۲۵۷ ق)، شاعر، راوی و لغوی بصری، روایت شده بود و ابن جتّی، ادیب مشهور و ملقب به امام فی‌العربیّة، به خط خود، روایت ابوهفّان مهزّمی را از اشعار جناب ابوطالب علیه السلام، استنساخ کرده بود. در روایت ابوهفّان تعداد ابیات حدود ۴۰۰ بیت بود.

دیگر راوی اشعار جناب ابوطالب علیه السلام، علی بن حمزه بصری تمیمی، راوی، لغوی و ادیب (متوفی ۳۷۵ ق) بود. هر دو روایت (ابوهفّان مهزّمی و علی بن حمزه بصری تمیمی) را فاضل معاصر عراقی، شیخ محمدحسن آل یاسین، تصحیح کرد و در سال ۱۴۲۱ ق/ ۲۰۰۰ م در بیروت به چاپ رسید. ابیات موجود در روایت علی بن حمزه بصری حدود ۶۰۰ بیت است. در دیوان ابوطالب علیه السلام، چاپ بنده بیش از ۸۰۰ بیت از سروده‌های آن جناب، با ذکر منابع و مصادر و با توضیحات لغوی و ذکر بحرهای عروضی سروده‌ها، گرد آمده است؛ البته بخشی از اشعار آن حضرت به دست ما نرسیده است. ابن شهر آشوب در کتاب متشابه‌القرآن می‌نویسد: آن دسته از اشعار ابوطالب که بر ایمان وی دلالت دارد، افزون بر سه هزار بیت است.

❖ اگر بخواهیم محتوای دیوان حضرت ابوطالب علیه السلام را

از منظر محتوایی دسته‌بندی کنیم، این مطالب در چند زیرمجموعه قرار می‌گیرد؟ یکی از مباحثی که جا دارد، راجع به آن پرداخته شود، شأن نزول هر یک از اشعار است که این قصیده و شعر در چه فضایی و چرا سروده شده است. آیا راجع به این مطلب هم کاری شده است؟

بخش اعظم سروده‌های آن جناب در دفاع از کیش

❖ یکی از مهمترین کارهای علمی جناب عالی استخراج منابع دیوان ابوطالب علیه السلام است. لطفاً راجع به این کار توضیحی بدهید؟ شیوه استخراج منابع چگونه بود؟ احتمالاً اشعار جدیدی که منسوب به حضرت باشد، نیز به مجموعه اضافه کردید؟



اسلام و پیامبر عظیم الشان ﷺ است. شگفتا! در کتاب‌های تاریخ ادبیات زبان عربی، اگر شاعری چند بیت هم در باره پیامبر ﷺ سروده باشد، او را مسلمان قلمداد کرده و با تعبیرات مسلمانان از او یاد می‌کنند؛ اما جناب ابوطالب ؑ چند صد بیت در باره پیامبر اسلام ﷺ سروده و به دفاع از ایشان برخاسته و تاریخ گواه صادقی بر این گفته است، با این حال دستگاه خلافت اموی با تبلیغات دروغین مدعی شد که آن جناب مؤمن نبوده است. العیاذ باللّٰه! در مقدمه دیوان نیز، به برخی از مباحث کلامی پرداخته و به تهمت‌ها پاسخ گفته‌ام.

افزون بر دفاع از حضرت رسول ﷺ این موضوعات نیز در دیوان جناب ابوطالب ؑ به دید می‌آید:

- توحید پروردگار؛
- تعظیم بیت الله الحرام، طواف گرد آن و رکن؛
- واقعه شق القمر؛
- درباره پدر بزرگوارشان، حضرت عبدالمطلب ؑ، وراثت او؛
- مرثیه‌هایی برای زبیر بن عبدالمطلب ؑ، برادرش؛ امیه بن مغیره؛ هشام بن مغیره؛
- مدح بنی هاشم؛
- تشویق نجاشی برای پذیرش مهاجرانی که به حبشه کوچیده بودند؛
- سفارش به فرزندان علی ؑ و جعفر برای یاری رساندن به پیامبر گرامی ﷺ؛
- ازدواج با همسرش فاطمه بنت اسد ؑ؛

- ولادت فرزندان و نام گذاری علی علیه السلام؛
- پند دادن به ابولهب؛
- داستان سفر به شام و ملاقات با بحیرای راهب و...

❁ اخیراً کتاب دیگری تحت عنوان شرح قصیده لامیه مرحوم سردار کابلی را در دست تحقیق دارید. لطفاً راجع به این تصحیح توضیحاتی بدهید؟ اهمیت این قصیده در چیست؟ خصوصیت شرح مرحوم سردار کابلی بر این قصیده چیست؟ چگونه این نسخه را یافتید؟

از جمله قصاید بسیار معروف ابوطالب، قصیده لامیه اوست. ابن سلام جمعی تصریح می کند که برترین سروده ابوطالب همان است که در مدح حضرت رسول ﷺ سروده و در آن به داستان استسقاء (طلب کردن باران به برکت روی پیامبر ﷺ) اشاره کرده است. ابن سلام از نوشته یوسف بن سعد که یکصد سال پیش نگاشته شده بود، خبر می دهد که ذکری از این قصیده ابوطالب علیه السلام در آن به میان آمده بوده است. مطابق تحقیق دکتر ناصرالدین اسد، یوسف بن سعد جمعی از بزرگان تابعان بوده و نوشته او باید در نیمه دوم قرن نخست هجری نگاشته شده باشد. این امر بیانگر مقام بلند ادبی جناب ابوطالب است که در سده نخست هجری، با توجه به این نکته که بیشتر اشعار به طور شفاهی روایت و نقل می شد، این سروده ابوطالب به کتابت درآمد بوده است. نکته دیگری که در بررسی اشعار ابوطالب علیه السلام حائز اهمیت است، آگاهی های تاریخی است که در دل این سروده ها نهفته است و برای تحقیقات ادبی - تاریخی بس سودمند است. بنده این وقایع تاریخی را به تفصیل در مجله گلستان قرآن، ش ۷۲، مهر ۱۳۷۹ با نوشتاری با عنوان: دیوان ابوطالب علیه السلام بیان کرده ام.

این قصیده لامیه که در دفاع از پیامبر عزیز اسلام ﷺ و در بحر طویل سروده شده، از درر قصاید عربی است. ابن کثیر در البداية و النهایة می گوید: این قصیده بس رساست و کسی جز ابوطالب نمی تواند سراینده آن باشد و این سروده، از

معلقات سبع استوارتر و پرمعناتر است. ابن ابی الحدید نیز از قول حامیان جناب ابوطالب نقل کرده که شهرت این قصیده، به اندازه شهرت قفا نبک امرء القیس است. ابن اسحاق در سیره، ابن هشام و ابن کثیر، ابیاتی از قصیده را آورده اند و برخی نیز آن را شرح کرده اند؛ از جمله سهیل س در الروض الانف، بغدادی در خزانه الادب و از معاصران نیز، مفتی میرعباس لکهنوی، شیخ جعفر نقدی و علامه سردار کابلی.

مرحوم سردار کابلی همان ۹۴ بیتی را که ابن هشام در سیره صحیح دانسته، شرح کرده است. نسخه دست نویس این شرح، به خط مرحوم سردار کابلی توسط فاضل متبوع جناب دکتر عبدالحسین طالعی به دستم رسید و مشغول تصحیح آنم و در اینجا نیز از جناب طالعی سپاسگزاری می کنم.

ویژگی های شرح مرحوم سردار کابلی را به تفصیل در نوشتاری که در ش ۱۱ فصلنامه امامت پژوهی، ص ۳۰۷ به بعد نگاشته ام، آورده ام.

❁ شیوه تصحیح حضرت عالی چگونه است؟ ظاهراً ترجمه ای از این اثر نیز، در دست اقدام دارید؟

شیوه تصحیح بنده به این شکل است که تمام مطالب کتاب را مآخذیابی کرده و از منابع دست اول، مطالب را به دست داده ام. دیگر کار بنده، شرح برخی مطالب دشوار در پانوشت برای توضیح بیشتر برای خوانندگان است. مقدمه مبسوطی نیز درباره زندگانی و مباحث تاریخی و کلامی مرتبط با آن جناب را ان شاء الله خواهیم آورد. ده ها منبع دست اول لغوی، ادبی، تاریخی، تفاسیر و احادیث مورد استفاده قرار گرفته است. کار دیگر بنده ترجمه ۹۴ بیت است به فارسی فخیم.

❁ چرا محور آثار ارزشمند حضرت عالی بیشتر جناب ابوطالب علیه السلام است؟

در دهه شصت پس از مشورت با جناب دکتر طالعی

همان‌گونه که اشاره کردم، گردآوری و تحقیق پیرامون اشعار جناب ابوطالب علیه السلام را برگزیدم و تا هم‌اینک نیز، بدان مشغولم. خداوند بزرگ را بسیار سپاسگزارم که توفیق خود را رفیق این بنده ناچیزش فرمود تا در این راه گام بردارم و خدمتی هر چند ناچیز ارائه نمایم و له الحمد.

❁ سخن پایانی حضرت عالی؟

سخن پایانی بنده آن است که اگر کارها در چارچوب علمی ارائه شود، قطعاً حق جویان و حق پویان بدان‌ها دست خواهند یافت و از آنها بهره‌مند خواهند شد. کتاب‌های ارزشمندی چونان المراجعات مرحوم علامه شرف‌الدین و الغدیر مرحوم علامه امینی، اعلی الله مقامهما، سالیان سال پژوهشگران را از آب‌شخور زلال خویش سیراب خواهند کرد. اگر پژوهشگران با انصاف غیرشیعه نیز، منصفانه در زندگانی و اشعار جناب ابوطالب علیه السلام بنگرند، پرواضح است که به مقام ادبی و ایمان راسخ آن حضرت پی خواهند برد. امیدوارم کارهایم در تسهیل این امر، سودمند باشد. ان شاء الله.





منا ابوطالب عليه السلام

گفتاری از حجت الاسلام و المسلمین مطلوب حسین محمدی (پاکستانی)

موضوع حضرت ابوطالب علیه السلام بسیار اهمیت دارد و اهمیت این موضوع از دو جهت است:
 یک: مقام واقعی حضرت ابوطالب علیه السلام که شناخته و تبیین نشده است.
 دو: ظلم ظالمان بر آن جناب
 بنابراین دو وجه، ما موظفیم که اولاً، مقام و منزلت این شخصیت بزرگ را بشناسیم و بشناسانیم؛
 ثانیاً، در حد امکان از این مظلوم عالم رفع مظلومیت نمائیم.

❖ مقام و منزلت حضرت ابوطالب علیه السلام

اسم مبارک ایشان عمران است. ابوطالب علیه السلام کنیه ایشان می باشد که جای اسم را گرفته است. سردار بطحا، رئیس مکه، بزرگ قریش، پدر امیرالمؤمنین علیه السلام، کفیل خاتم النبیین صلی الله علیه و آله، ناصر اسلام و مسلمین، محافظ رسالت، پدر ولایت، نورالله الأعظم، ولی خدا و... از القاب ایشان است.

❖ نورالله الاعظم

حضرت ابوطالب علیه السلام نور اعظم خداست که عبارت باشد، از نور جمال و جلال خدا و نور عظمت حق و نور ذات واجب تبارک و تعالی

در این موضوع به یک روایت اکتفا می کنیم. مرحوم طبرسی در احتجاج روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند: «عن الصادق علیه السلام عن آبائه علیهم السلام عن أمير المؤمنين علیه السلام، كان ذات يوم جالسا في الرحبة والناس حوله مجتمعون»؛ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه تشریف داشتند و مردم هم اطراف ایشان حضور داشتند. «فقام اليه رجل فقال يا امير المؤمنين علیه السلام؛ مردی بلند شد و خطاب به ایشان گفت: «انت بالمكان الذي انزل الله به فأبوك معذب بالنار»؛ شما در جایگاهی هستید که خداوند این جایگاه را به شما داده؛ در حالی که پدر شما در آتش معذب است، «فقال علیه السلام: فَصَّى اللهُ فَآك»؛ خداوند دهنش را بشکند! درستی از این بالاتر نمی شود. «والذي بعث محمداً بالحق نبياً لو شفع ابى في كل مذنب على وجه الأرض لشفعه الله فيهم»؛ اینجا حضرت قسم خوردند؛ چراکه حضرت ابوطالب علیه السلام ناصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. فرمودند: اگر پدرم برای همه گناهکار بر روی زمین شفاعت کنند خداوند متعال شفاعت او را نسبت به همه قبول خواهد کرد. «أبي معذب في النار؟ و ابنه قسيم الجنة والنار؟» اینجا حضرت اشاره به آن حقیقت کرده و می فرمایند: آیا پدرم معذب در آتش و فرزندش تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟ تا این جا حضرت چند مطلب را نسبت به حضرت ابوطالب علیه السلام روشن فرمودند:

یکم: دشمنان حضرت ابوطالب علیه السلام در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام هم وجود داشتند و به ساحت مقدس او گستاخی و بی احترامی می کردند.

دوم: رد شدید اللحن برگستاخی گستاخ

سوم: خدا دهنش را بشکند؛ با این جمله حضرت به ما یاد دادند که اولاً، هیچ کس اجازه جسارت به حضرت ابوطالب علیه السلام ندارد و ثانیاً، اگر کسی جسارت کرد، مؤمنین موظف اند که با شدت برخورد کنند.





ظهور جمال و جلال حق تعالی است و مظهر نور عظمت ذات متعالیه است و این است که حضرت ابوطالب علیه السلام نور اعظم خدا می باشند. این نور اعظم جامع تمام اسماء حسنی و صفات علیای حق تعالی می باشد. لازمه این نور، ایمان کامل و مقام عصمت و علم و قدرت الهی است. آیا می شود فکر کرد که این نور در دنیا به هیكل انسانی ظاهر بشود؟ آیا این ایمان دارد یا نه؟ این چه فکر و چه منطق واهی است؟

❁ سیر صلبی این نور

این نور اعظم خدا تنزل یافت و وارد اصلاص شامخه و ارحام مطهره شد. شیخ صدوق نقل فرمود: «خلقت أنا و علی من نور واحد»^۱، من و علی از یک نور هستیم که نور الله است. «فَلَمَّا أَنْ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ جَعَلَ ذَلِكَ النُّورَ فِي صُلْبِهِ»؛

چهارم: نتیجه کلام امیرالمؤمنین علیه السلام این می شود که حضرت ابوطالب علیه السلام اهل بهشت هستند و بالضرورة مؤمن موحد هستند.

اگر می خواهی پدرم را بشناسی، پس گوش فرا بدهد: «والذی بعث محمداً بالحق نبیاً انّ نور ابی یوم القیامة یطغی أنوار الخلائق»؛ اگر در تاریکی نوری ظاهر بشود، این یک مرتبه از نور است و بار دیگر اینکه، یک مکانی روشن باشد و نور دیگری که قوی باشد، بر آن بتابد، نور اول خاموش می شود؛ مثل طلوع خورشید که روشن تر از نور چراغها می باشد، نور همه چراغها را بی اثر خواهد کرد. حضرت می فرماید: نور ابوطالب علیه السلام مثل خورشید همه نورهای خلائق را خاموش می کند. خلائق جمع محلی به لام تعریف است که عمومیت مطلق است. بر همه انوار غالب می شود؛ مگر انوار چهارده تن «إلا خمسة أنوار، نور محمد و نوری و نور الحسن و الحسین و نور تسعة من ولد الحسین». این چهارده نور از همه بالاترند و نور ابوطالب علیه السلام بعد از اینها از همه بالاتر است. پس نور آدم، ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و... را خاموش می کند و نور پدر امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی بالاتر از انوار اولیاء و اوصیاء و انبیاء شد، پس ملحق می شود با نور چهارده تن؛ در حالی که ایشان رسول و نبی و امام نیستند؛ اما نور خداست که فائق بر همه انوار است. منصب تشریحی ندارد؛ ولی منزلت حقیقی دارد؛ لذا حضرت فرمودند: «فانّ نوره من نورنا»، نور حضرت ابوطالب علیه السلام از نور ما جدا نیست و نور ما و نور ایشان یک نور است؛ اما نظامی در عالم طبیعت می بود که ایشان پدر من بشوند و بعد نظام عالم طبیعت و نظام فامیلی به وجود بیاید.

اما نور ما چه نوری است؟ می فرماید: «الذی خلق الله تعالی قبل ان یخلق آدم بالقیامة»؛ این نوری است که دو هزار سال قبل از خلقت آدم آفریده شده است. دو هزار سال نوری.

در جای دیگر در معرفی این نور که قبل از آدم بود، فرمودند: آن نور، نور جمال و جلال خداست و نور عظمت و ذات خداست؛ پس این نور، نور الله الاعظم است که جای

وقتی خداوند حضرت آدم را آفرید، آن نور را در صلب آدم قرار داد. «فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُلْنَا اللَّهُ عَرْزَ وَجَلَّ مِنْ أَصْلَابِ طَاهِرَةٍ إِلَى أَرْحَامِ طَاهِرَةٍ»؛ همچنین خداوند متعال ما را از اصلااب طاهره به ارحام طاهره نقل فرمود. حضرت آدم تا ۱۲۴ هزار پیامبر به این صورت است.

❁ تأثیر نور اعظم

کمالی را که خداوند متعال به انبیاء و رسل عطا فرمود، به دلیل این بود که نور ما (اهل بیت علیهم السلام) در اصلااب ایشان قرار داشت. حضرت امام صادق علیه السلام در روایت تصریح فرمود: «نورهای بودیم حول عرش». شخصی پرسید: حضرت آدم مسجود ملائکه شد و سجده آنها چطور بود؟ فرمود: «سجده فرشتگان به خداوند برای عبادت و اطاعت بود و نسبت به حضرت آدم تعظیم، تکریم و احترام و اکرام او بود»؛ اما اینکه حضرت آدم مکرم و مسجود ملائکه شد، به چه دلیل بود؟ حضرت می فرماید: «لکوننا فی صلبه»؛ به این دلیل که نور ما در صلب آدم قرار گرفته بود که محترم و مسجود ملائکه قرار گرفت. آثار نور شما در اصلااب شامخه پدران شما باعث شد تا آنها نیز موحد و مؤمن و مکرم بشوند؛ چراکه نور شما در اصلااب آنها بود و این همان تقبلیک فی الساجدین است. در ادامه حضرت می فرماید: «حَتَّىٰ انْتَهَىٰ بِنَا إِلَىٰ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَفَسَمَنَا بِنِصْفَيْنِ»، آنجا ما به دو بخش منقسم شدیم. «فَجَعَلَنِي فِي صُلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَجَعَلَ عَلِيًّا فِي صُلْبِ أَبِي طَالِبٍ»، خداوند من را در صلب عبدالله و علی را در صلب ابوطالب علیه السلام قرار داد. نور خداوند که نور جمال و نور جلال و نور عظمت ذات واجب بود و در اصلااب شامخه متقلّب شد. یک نور بود که در حضرت عبدالمطلب به دو قسمت تقسیم شد؛ لذا ما در آخرین مرتبه وجود هم نور هستیم.

در ادامه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «وَجَعَلَ فِي التُّبُوَّةِ وَالْبِرْكَهَ وَجَعَلَ فِي عَلِيٍّ الْفَصَاحَةَ وَالْفُرُوسِيَّةَ» خداوند متعال نبوت و برکت را در من قرار داد و فصاحت الهی و شجاعت الهی را در علی علیه السلام قرار داد. ما یکی هستیم. «وَوَشَّقْنَا لَنَا اِشْمِينَ مِنْ اَسْمَائِهِ» و خود خداوند برای ما دو اسم مشتق فرمود؛ مانند چراغی که روشن می شود، ما هم از ذات قدّوس این چنین روشن شدیم، «فَدَوَّالْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَ اَنَا مُحَمَّدٌ وَاللَّهُ الْاَعْلَىٰ وَ هَذَا عَلِيٌّ» خداوند قدّوس صاحب عرش محمود است و من محمد هستم و خداوند قدّوس اعلی هست و این علی است.

❁ توجه

عقلی که مسائل ساده را درک می کند هم، نمی تواند بگوید خداوند چنین نوری را در صلب رجس قرار می دهد؛ بلکه خداوند می فرماید: فی الساجدین. این ما هستیم که شعور خود را از دست داده ایم که می گوئیم: نور خداوند در ظرف پلید است

روایات بسیاری در حدّ تواتر در مورد سلسله نور اهل بیت علیهم السلام وارد شده است. یکی از آن ها در معانی الاخبار صفحه ۵۵ می فرماید: «لَمْ يَزَلِ اللَّهُ عَرْزَ وَجَلَّ يَنْقُلُنِي مِنَ الْأَصْلَابِ الطَّيِّبَةِ إِلَى الْأَرْحَامِ الطَّاهِرَةِ الْمُطَهَّرَةِ، هَادِيًا مَهْدِيًّا!» مطالب بسیار دقیقی در این روایت وجود دارد؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: ما در اصلااب طیبه و ارحام طاهره، هادی و مهدی بودیم و هدایت می کردیم؛ اما نحوه



در «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾، بیان شده است. خداوند هیچ دین و آیین و دستوری غیر از اسلام ندارد و اسلام است که سیاست الهیه است و این معنای جمله معروف (شهید مدرس) است که «سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست الهیه است». متن اسلام، متن سیاست الهیه است و متن دین الهیه، متن سیاست الهیه است و هرچه غیر از این است، باطل است.

❖ سیاست شیطانی

سیاست شیطانی، دین و سیاست خداوند متعال را قبول نکرد و در مقابل خدا و دینش ایستاد و سیاست خودش را در چند مرحله تدوین و ترتیب داد.

❖ مرحله اول

ریشه‌کن کردن دین اسلام

شیطان از حضرت آدم ع تا پیامبر خاتم ص امید داشت که اسلام را ریشه‌کن کند؛ اما با اعلان ولایت در غدیر که ولایت الهیه است که با آن شدت بیان شد که فرمود ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾؛ خداوند تمام رسالات را بر تبلیغ ولایت خودش که به نام مولا علی ع قرار داد؛ بنا به فرموده قرآن، شیطان مأیوس شد و وجود او را یأس فراگرفت؛ ﴿يَسْأَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾. شیطان از ریشه‌کن کردن اسلام مأیوس شد و شکست خود را پذیرفت؛ چراکه ولایت آن نظام بزرگ الهیه است که از بین رفتنی نیست و پیامبر اکرم ص فرمود: «هر کسی من مولای او هستم، علی مولای اوست» و بعد تا امام زمان ع، همه ائمه هدی ع را اسم بردند و نیز فرمودند «إلی یوم القیامة»، اینجا بود که شیطان مأیوس شد.

۱. آل عمران/۱۹.

۲. آل عمران/۸۵.

۳. مائده/۶۷.

۴. مائده/۳.

هدایت مانند این دنیا نبود. عرض کردیم هدایت در هر جهانی مطابق با نحوه وجودی آن جهان است. یکی از این هدایت‌ها این بود که صاحب صلب شامخ به دلیل برکت این نور ولی الله می‌شد. آیا جائز است که بشر چنین نوری را تکفیر کند؟

❖ مظلومیت حضرت ابوطالب

ایشان با کمال عظمتی که از طرف خداوند قدّوس دارند، نزد خلق الله مظلوم و غریب‌اند، مهمترین سبب مظلومیت و غربت ایشان این است که ایشان پدر امیرالمؤمنین ع علی بن ابی طالب ع هستند. این مظلومیت و غربت ایشان ناشی از مظلومیت اصل اسلام و دین است. حضرت ابوطالب ع مثل قرآن مجید مظلوم است؛ به همان دلیلی که قرآن مجید، مذهب شیعه و ائمه مظلوم است، ایشان نیز مظلوم است.

❖ سیاست الهیه و شیطانیه

این جا باید سیاست خداوند متعال شناخته بشود و هم سیاست شیطانی که در قرآن به تعبیر «مکروا و مکرا الله والله خیر الماکرین» ذکر شده است.

❖ سیاست الهیه

خداوند قدّوس بر اساس سیاست خودش اسلام را انشاء فرمود و انبیاء و مرسلین و ائمه هدی ع را فرستاد و کتب و صحف الهیه را نازل فرمود. و این تمام سیاست خداوند متعال است. این است که خداوند متعال سانس و سیاس بالذات است و فرستاده‌های او سیاست‌مداران الهیه هستند و همه کتب آسمانی که بزرگترین آنها قرآن مجید است، کتاب سیاست الهیه می‌باشند.

و نام این سیاست، دین مبین اسلام است و روش سیاست الهیه، همین روش اسلام ناب قرآنی می‌باشد که

❖ مرحله دوم

تحریف قرآن

در مرحله دوم شیطان می خواست، قرآن را تحریف کند که کتاب دین خداست و کتاب سیاست خداست و نظام حق تبارک و تعالی است؛ ولی از این هدف هم مأیوس شد؛ چون خداوند متعال فرمود: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾؛ بنابراین خود قرآن از تحریف مصون ماند و شیطان نتوانست، کاری صورت بدهد.

❖ مرحله سوم

قتل بانیان اسلام

در این مرحله می خواست، افراد و شخصیت هایی را که بنیان گذار و مبلغان اسلام و سبب بقای اسلام بودند، از بین ببرد که باعث شهادت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شهادت صدیقه طاهره و امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام تا امام یازدهم شد. همچنین غیبت حضرت حجت عَلَيْهِ السَّلَام نیز به همین سبب است که شیطان می خواست، ایشان را از بین ببرد و اراده ازلیه حق تبارک و تعالی این بود که این فرد باید بماند؛ لذا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطبه غدیر فرمود: «أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأُمَّةِ مِنَّا الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ»؛ او آخرین امام از ما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام است و هیچ کس بعد از او امام نخواهد بود و او مهدی قائم عَلَيْهِ السَّلَام است؛ البته شیطان می دانست که این راه ریشه کن نمی شود؛ اما ضربه بزرگی به آن وارد کرد و همچنین نسبت هر کسی که به محمد و آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام مربوط بود یا هر کسی که کار بزرگی برای اسلام انجام داده بود، شخص کشی و شخصیت کشی کرد.

❖ شخص کشی

در شخص کشی ظلم عظیمی انجام داد که نظیرش نه قبل از آن هست و نه بعد از آن ممکن است، بشود. از شهادت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تا شهادت امام یازدهم، چه فجائی را انجام داد که بشر از تصورش خون گریه می کند؛ به ویژه شهادت بنت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و حادثه بزرگ کربلا. شیطان در اجرای سیاست خودش از راه نظام نفاق، ظلم و ستم را بر اهل حق مسلط کرد؛ ولی در این هدف مأیوس شد و موفق نشد؛ چون حضرت حق تعالی؛ ذخیره خودش که بقیة الاعظم می باشد، در غیبت خودش مصون نگه داشت.

❖ شخصیت کشی

شیطان شخصیت کشی را همه جانبه انجام داد.

۱. به شخصیت ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام چه نسبت هایی داد که ان شاء الله در مقام مناسب بیان شود.
۲. به شخصیت های وابسته به اهل البیت عَلَيْهِمُ السَّلَام را شخصیت کشی کرد: الف) پدران و مادران





خداوند قدوس در قرآن مجید به پیامبر خودش، منن حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را متذکر می‌شود و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» امر به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با زبان، نعمت ربّ خود را بیان کن! یعنی نعمت خداوند را بازگو کن؛ درحالی که نعمت‌های او قابل شمارش نیستند؛ «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ منظور از نعمت در این آیه شریفه نعمت خاص است و بجا آوردن شکر منعم است. می‌تواند آن نعمت خاص، اسلام، دین، نبوت و... باشند؛ ولی در این آیه اشاره به نعمت خاص دیگری است که عبارت باشد، از ذکر منن ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ. در روایت آمده: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ أَظْهَرَ الْقُرْآنَ وَ حَدِّثْهُمْ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ»؛ به مردم بگو قرآن چیست؟ به آنچه که خداوند به وسیله قرآن بر تو نعمتی نازل فرموده است. یکی از نعمات بزرگ که اینجاست، امام باقرالعلوم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ يَا مُحَمَّدُ! حَدِّثِ الْعِبَادَ بِمَنْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْكَ»؛ ای محمد! منت‌های ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خودت را به مردم بگو!

معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ ب) فرزندان معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ ج) اصحاب ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ د) هر شخصیتی که نسبت به دین اسلام و قرآن و نظام الهی کار مؤثری انجام داد، او را متهم به تهمت‌های دروغ معروف کردند؛ اعم از علماء، شعرا و غیره

✦ شخصیت‌کشی حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را که عظیم‌ترین نور خدا، سردار بطحاء، بزرگ قبیله قریش، یکی از دعوت‌کنندگان مردم به اسلام و حامی بزرگ نبی اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که منت‌های او بر اسلام و مسلمین تا به امروز و تا روز قیامت مثل خورشید تابان و چشمه جوشان بر همگان واضح و روشن است، تکفیر کردند و در حقش تقصیر کردند و تقصیر و تکفیر نظام، سیاست شیطانی است که اول در شخصیت بزرگ تقصیر می‌کند؛ مقامش را پائین می‌آورد تا جایی که او را تکفیر می‌کند؛ ولی غافل از اینکه «وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ».

✦ منن حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ

خداوند قدوس در قرآن مجید به پیامبر خودش، منن حضرت ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ را متذکر می‌شود و به پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» امر به پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با زبان، نعمت ربّ خود را بیان کن! یعنی نعمت خداوند را بازگو کن؛ درحالی که نعمت‌های او قابل شمارش نیستند؛ «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا»؛ منظور از نعمت در این آیه شریفه نعمت خاص است و بجا آوردن شکر منعم است. می‌تواند آن نعمت خاص، اسلام، دین، نبوت و... باشند؛ ولی در این آیه اشاره به نعمت خاص دیگری است که عبارت باشد، از ذکر منن ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ. در روایت آمده: «وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ أَظْهَرَ الْقُرْآنَ وَ حَدِّثْهُمْ بِمَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ»؛ به مردم بگو قرآن چیست؟ به آنچه که خداوند به وسیله قرآن بر تو نعمتی نازل فرموده است. یکی از نعمات بزرگ که اینجاست، امام باقرالعلوم عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ يَا مُحَمَّدُ! حَدِّثِ الْعِبَادَ بِمَنْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْكَ»؛ ای محمد! منت‌های ابوطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ بر خودت را به مردم بگو! این مطلب را ابن شهر آشوب در کتاب مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَامُ صفحه ۱۲۵ آورده است. دلیل اینکه این کتاب از معروف‌ترین کتب ماست، این است که جناب ابن شهر آشوب اخلاص داشته است و مطالب ناب در این کتاب آورده است که در جای دیگری نیست. یکی از آن احادیث، همین حدیث است. حضرت

۱. نحل/ ۱۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۵.

امام باقر علیه السلام در این روایت دو مطلب را فرموده‌اند: اول «حَدَّث العباد بمنن ابی طالب علیک» و دوم «و حَدَّثهم بفضائل علی فی کتاب الله؛ لکی یعتقدوا ولایتہ»؛ فضایل علی بن ابی طالب از کتاب خدا را برای مردم بیان کن تا آنها معتقد به ولایت ایشان بشوند؛ یعنی راه ایمان به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و ولایت غدیری، عبارتست از بیان فضایل امیرالمؤمنین. صفحه ۴۲۵ از جلد ۳۵ بحار الانوار آورده است که عده‌ای گفتند: آیه ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾، در روز غدیر نازل شده است. «واشهرانه نزلت فی یوم غدیر». در جلد سوم مناقب نیز این مطلب آمده است.

❖ فقه‌الحديث

احسانات و نعمات خدا بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فراوانند؛ اما امام محمد باقر علیه السلام دو مورد را به دلیل اهمیت و مصداق بارز بودن، بیان فرمودند که موضوع بحث ما فقط یک مورد است و آن منن حضرت ابوطالب علیه السلام است.

نعمت‌هایی را که خداوند متعال بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله نازل فرمود، می‌خواهد آن‌ها از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شوند و مهم‌ترین نعمت‌های خودش را از راه ولی خودش حضرت ابوطالب علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله افاضه فرمود و آن‌ها را منن ابوطالب علیه السلام قرار داد.

معلوم می‌شود کار حضرت ابوطالب علیه السلام این قدر مقدس است که خداوند متعال او را به خودش نسبت می‌دهد؛ لذا شد ﴿ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی﴾. منن ابوطالب علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله نعم خداوند متعال و این مقام، مقام عصمت که حضرت ابوطالب علیه السلام بر آن مقام نائل آمدند.

❖ مصادیق منن ابوطالب

ما در این جا فقط فهرست منن آن حضرت را می‌توانیم ردیف کنیم و تفصیلش بماند.

پناه رسول

حضرت ابوطالب علیه السلام پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند. قرآن کریم در سوره ضحی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾؛ آیا ما شما را یتیم نیافتیم که پناه دادیم؟ همه نوشته‌اند: این پناه حضرت ابوطالب علیه السلام است. حضرت ابوطالب علیه السلام پناهگاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

پدرگرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت که حضرت هنوز به دنیا نیامده بودند و در کودکی پدرگرامیش را خداوند متعال توفی می‌کند. جد بزرگوارش حداکثر بعد از دو سال از دنیا می‌رود و حضرت بتمام معنی یتیم می‌شوند و یتیم، پناه می‌خواهد که هم شفقت پدر را داشته باشد و هم مهر مادر. خداوند متعال هر دو را در وجود مقدس حضرت ابوطالب علیه السلام قرار داد. حضرت ابوطالب علیه السلام در یک وقت برای آن حضرت هم پدر بود و هم مادر. خداوند متعال پناه خودش را وجود حضرت ابوطالب علیه السلام قرار داد و فرمود: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾. نعمت پناه خدا منت ابوطالب علیه السلام شد و این، اولین منت و وسیع‌ترین منت ابوطالب علیه السلام بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و غرض حق تبارک و تعالی، بیان مقام قرب ابوطالب علیه السلام است. این پناه تا آخرین نفس ابوطالب علیه السلام باقی ماند.



منت کفالت حضرت ابوطالب علیه السلام

ایشان پنجاه سال و حداقل چهل سال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در پناه خودش کفالت فرمود. همه نوشته‌اند: کسی که دست خودش را بر سر یتیم بگذارد، خداوند به عدد موهایی که زیر دست او می‌آیند، گناهان او را می‌بخشد و به همین اندازه درجه او را بالا می‌برد. این مربوط به یک یتیم معمولی است؛ اما اگر یتیم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باشد و شخصی پنجاه سال او را کفالت کند که پنجاه سال شامل ششصد ماه و ۱۸ هزار روز و ۴۳۲ هزار ساعت است. نمی‌دانیم در این ساعات‌ها و سال‌ها دست خودش را بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر کشیده است؛ پس مقام او چه خواهد بود.

الف) کفالت به وسیله شیر

وقتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به دنیا آمدند مادر گرامی ایشان شیر نداشتند و لازم بود، برای ایشان دایه‌ای انتخاب شود. ابو حمزه ثمالی از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که «قَالَ: لَمَّا وُلِدَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَكَتَ أَيَّامًا لَيْسَ لَهُ لَبَنٌ»؛ چند روزی که از ولادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گذشت، مادرشان شیر نداشتند. «فَأَلْقَاهُ أَبُو طَالِبٍ عَلَى تَدْيِ نَفْسِهِ»، حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را بر سینه خود می‌خواباندند. «فَأَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ لَبَنًا»، خداوند قدوس در سینه مبارک حضرت ابوطالب علیه السلام شیر نازل می‌فرمود. این شیر معمولی نبود؛ بلکه خداوند متعال آن شیر را در ظرف وجود حضرت ابوطالب علیه السلام نازل فرمود. پیامبر صلی الله علیه و آله باید شیر الهی بخورد و وسیله آن نیز، باید غیر معمولی باشد و آن وسیله این شد که وجود مطهر حضرت ابوطالب علیه السلام منزل نزول شیر، از طرف خداوند متعال شد؛ مانند منزل نزول قرآن قلب مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است. «فَرَضَ مِنْهُ أَيَّامًا»، رضاعت حضرت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله چند روز از آن شیر بود.^۱

این نظام را نباید با نظام انسان‌های معمولی قیاس کرد و همچنین است، نظام تولید اهل بیت علیهم السلام که همه از یک نوزد که بعد از حضرت عبدالمطلب به دو قسمت شدند؛ نوری در حضرت عبدالله علیه السلام و نوری در حضرت ابوطالب علیه السلام و دوباره در علی و فاطمه علیهم السلام یکی شدند. نظام دیگر این است که «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ ذُرِّيَّةَ كُلِّ نَبِيٍّ مِنْ صُلْبِهِ وَجَعَلَ ذُرِّيَّتِي مِنْ صُلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»؛ پیامبر صلی الله علیه و آله ما نظام خاصی دارند که می‌فرماید: ذریه هر پیامبری از صلب خودش است و ذریه من از صلب علی علیه السلام است. اینجا می‌بینیم شیری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تغذیه بفرماید، از طرف خداوند متعال باشد؛ اما در زمین از وجود مطهر ابوطالب علیه السلام گرفته بشود. این است که حضرت ابوطالب علیه السلام نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله هم پدری کرد و هم مادری؛ این چه کفالتی است؟ این است کفالت الهی که وسیله‌اش حضرت ابوطالب است؛ چه وسیله پاک و مقدسی چون پیامبر صلی الله علیه و آله ارتزاقش پاک و مطهر باشد و آلوده به هیچ پلیدی نباشد و خداوند متعال وسیله‌ای برای تغذیه پیامبر خودش، پاک‌تر از حضرت ابوطالب علیه السلام ندید؛ چون اینها یک نوزد و یک طهارت دارند؛ لذا نظام تغذیه پیامبر خودش را در یک نظام غیر معمولی قرار داد. آیا کسی می‌تواند جرأت کند که در مقام حضرت ابوطالب علیه السلام تقصیر کند و سپس او را تکفیر کند؛ مگر شیطان رجیم و اولیای شیطان.

ب) کفالت همه جانبه

تغذیه حضرت محمد صلی الله علیه و آله، حفاظت از سرما و گرما، لباس و شستشو و امور دیگر، همه بر عهده حضرت ابوطالب علیه السلام بود

منت حفاظت

مسئله دیگر نحوه نگهبانی و حفاظت از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. روایات زیادی وارد شده است که یکی از آن‌ها در جلد ۱۵ بحار الانوار صفحه ۳۴۰ ذکر شده: «وكان النبي صلی الله علیه و آله إذا أخذ مضجعه و نامت العيون»؛ وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر خودشان می‌آمدند و چشم‌ها می‌خوابیدند، «جاء أبو طالب فأنهضه عن مضجعه»؛ حضرت ابوطالب رضی الله عنه می‌آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را از بسترش بلند می‌کرد. «وأضحع علياً مكانه» امیرالمؤمنین رضی الله عنه را به جای ایشان می‌خواباند. «و وکل عليه ولده» و به دیگر فرزندان خودشان می‌فرمود: مراقب محمد صلی الله علیه و آله باشید!

روایت دیگر بحار الانوار جلد ۱۹ صفحه ۱۴: وقتی حضرت ابوطالب رضی الله عنه در شعب ابی طالب وفات یافت از طرف خداوند قدوس وحی نازل شد و مطالبی به حضرت بیان شد: «لما توفي أبو طالب رضی الله عنه نزل جبرئيل على رسول الله فقال يا محمد! اخرج من مكة! ای محمد از مکه برو! فليس لك بها ناصر»؛ الآن دیگر شما در مکه مددگاری ندارید! حضرت ابوطالب رضی الله عنه ناصر خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بود؛ یعنی حضرت ابوطالب رضی الله عنه حریف همه کفار مکه بود. «و ثارت قریش بالنبي»؛ قریش به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حمله کردند. «فخرج هارباً حتى جاء الى جبل بمكة يقال له الحجون فصار اليه».

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حین وفات ابوطالب رضی الله عنه مرثیه‌ای خواندند «و جزع جزعاً شديداً»؛ جزع، اوج گریه است تا حد مرگ می‌تواند جزع باشد؛ یعنی شدت بکاء پیامبر صلی الله علیه و آله در وفات حضرت ابوطالب رضی الله عنه در این حد بود و در حال گریه فرمودند: «يا عم! ربيت صغيراً» من کودکی بودم که مرا کفالت فرمودی! اینجا است که وقتی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در دعا می‌فرماید: «رب ارحمهما كما ربياني صغيراً»، شامل حضرت ابوطالب رضی الله عنه می‌شود. ایشان پدر صلبی پیامبر نیستند؛ اما در مورد ایشان این طور می‌فرماید: «نصرت كبيراً» وقتی بزرگ شدم و اعلان نبوت کردم، مددگار من بودی! «فجزاك الله عني خيراً الجزاء»^۱. این نمونه‌ای از منت‌های حضرت ابوطالب رضی الله عنه است که قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله بود؛ اما منت‌های آن حضرت بعد از بعثت:

الف) اولین دعوت اسلام در خانه حضرت ابوطالب رضی الله عنه منعقد شد. همه تواریخ اسلامی این مطلب را نوشته‌اند. آیا این منت و احسان کوچک است که بر اسلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نهاد؟ چه کسی قریش را به این مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت می‌کرده است؟ تواریخ نوشته‌اند: علی بن ابی طالب رضی الله عنه یازده ساله؛ به منزل بزرگان قریش می‌رفت و می‌فرمود: پدرم فرموده برای صرف غذا به منزل ما بیایید. داعی‌الی الاسلام امیرالمؤمنین رضی الله عنه و خانه‌ای که دعوت اسلام از آن آغاز شد، خانه ابوطالب رضی الله عنه است. آیا این شخصیت مظلوم نیست که نامی از خانه‌ای که اسلام از آن آغاز شده، برده نشود و صاحب خانه را تکفیر کنند؟ آیا این شخصیت‌کشی نیست؟ ما که هیچ ربطی به اسلام نداریم، مسلمانیم؛ اما شخصی که داعی اسلام است و پایه‌گذار اسلام در خانه اوست و محکم‌کننده دین است؛ مؤمن نباشد؟ ائمه تسنن با دعوت حضرت ابوطالب رضی الله عنه مسلمان شدند؛ چراکه ایشان آنها را در خانه خود جمع فرمود تا پیامبر صلی الله علیه و آله به آنها درس توحید، درس دین و درس اسلام بدهند.





حضرت ابوطالب علیه السلام در ایمان به جایی رسید که ایمانش غیر از چهارده تن از همه وزین تر است. امام هادی علیه السلام فرمودند: «لو وضع ایمان ابی طالب فی کفة و ایمان الخلائق فی الكفة الأخری، لرجح ایمان ابوطالب علیه السلام علی ایمانهم»؛ اگر ایمان ابوطالب علیه السلام را در یک کفه ترازو و ایمان تمام خلائق را در کفه دیگر قرار بدهیم، ایمان ابوطالب علیه السلام بر ایمان آنها رجحان پیدا خواهد کرد.

ب) هنگام وفات پیامبر ﷺ یکی از کلماتی که آن حضرت فرمود، این بود که «ما نالت قریش منی شیئاً کرهه حتی مات ابوطالب»؛ این مطلب را سیره ابن هشام، طبقات کبری، الاصابه ابن حجر عسقلانی، الكامل فی التاریخ و... نوشته اند که پیامبر ﷺ فرمود: از قریش و کفار مکه به من چیزی نرسید که برایم ناخوشایند باشد و به من ضرری برساند تا اینکه ابوطالب علیه السلام از دنیا رفت. این مطلب بسیار بزرگ است؛ یعنی حضرت ابوطالب علیه السلام پیامبر ﷺ را نصرت کرد و آن حضرت شهادت می دهد که تا ابوطالب علیه السلام در دنیا بود، کفار قریش هیچ ضرری به من نرساندند و چیزی که من از آن اکراه داشته باشم، به من نرسید. به خصوص به نهضت اسلامی من ضرر نرساندند؛ البته مشکلاتی بوده است و این، حضرت ابوطالب علیه السلام بود که از پیامبر ﷺ دفاع می کرد و دشمنان عقب می نشستند.

منت نصرت

هر نهضت و هر رهبر ناصر و مددگار می خواهد. خداوند قدوس، نصرت خودش را به اسلام و به پیامبر اسلام ﷺ از وجود حضرت ابوطالب علیه السلام نازل فرمود.

✦ حضرت ابوطالب علیه السلام شفیع روز جزا

«والذی بعث محمداً بالحق نبیاً لو شفع ابی فی کل مذنب علی وجه الأرض لشفعه الله فیهم»، امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت ابوطالب علیه السلام را شفیع روز جزا معرفی فرموده اند و آن هم برای همه اهل گناه روی زمین و این مقام، شفاعت قطعاً مقام عصمت است و مظلومیت آن حضرت این است که در ایمان او تشکیک می کنند و عده ای او را تکفیر.

✦ تجلیات ایمان

حضرت ابوطالب علیه السلام در ایمان به جایی رسید که ایمانش غیر از چهارده تن از همه وزین تر است. امام هادی علیه السلام فرمودند: «لو وضع ایمان ابی طالب فی کفة و ایمان الخلائق فی الكفة الأخری، لرجح ایمان ابوطالب علیه السلام علی ایمانهم»؛ اگر ایمان ابوطالب علیه السلام را در یک کفه ترازو و ایمان تمام خلائق را در کفه دیگر قرار بدهیم، ایمان ابوطالب علیه السلام بر ایمان آنها رجحان پیدا خواهد کرد. چرا این

چنین است؟ چون نور ابوطالب علیه السلام بر همه انوار غالب است و آن نور، نور ایمان است. آیا رواست که صاحب مقام ایمان برتر را نسبت تکفیر داده شود؟ این نیست؛ مگر از نظام نفاق و شیطان رجیم.

✿ اشعار ایمانی

حضرت ابوطالب علیه السلام می فرمایند «لِيَعْلَمَ خِيَارَ النَّاسِ أَنَّ مُحَمَّدًا * نَبِيُّ كُمُوسَى وَالْمَسِيحِ بْنِ مَرْيَمَ *
 أَنَا هَدَى مِثْلَ مَا أَتِيَابَهُ * فَكُلُّ بِأَمْرِ اللَّهِ يَهْدَى وَيَعْصِمُ؛ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَا وَجَدْنَا مُحَمَّدًا * نَبِيًّا كُمُوسَى حُطَّ
 فِي أَوَّلِ الْكُتُبِ؛ وَأَنَّ عَلَيْهِ فِي الْعِبَادِ مَحَبَّةٌ * وَلَا خَيْرَ مِمَّنْ خَصَّهُ اللَّهُ بِالْحُبِّ؛ لَقَدْ أَكْرَمَ اللَّهُ النَّبِيَّ مُحَمَّدًا * فَأَكْرَمُ
 خَلْقِ اللَّهِ فِي النَّاسِ أَحْمَدُ * وَشَقَّ لَهُ مِنْ اسْمِهِ لِيَجْلَهُ * فَذُو الْعَرْشِ مُحَمَّدٌ وَهَذَا مُحَمَّدٌ»؛ باید بهترین
 افراد بدانند محمد چه کسی بود * او وصی همه انبیاست * او با هدایت نزد ما آمد * مانند موسی و
 عیسی که آمدند * او همیشه به هدایت الهی هدایت می کند * خداوند متعال نبوت را به محمد صلی الله علیه و آله
 کرامت داد * پس مقرب ترین مخلوق خدا در بین مردم احمد صلی الله علیه و آله است * خداوند نام محمد صلی الله علیه و آله را
 از اسم خودش مشتق کرد تا او را عظیم بگرداند.

این همان روایت اشتقاقی است که در کتب احادیث، از یقینیات می باشد. اسم مبارک محمد صلی الله علیه و آله
 از اسم حق تبارک و تعالی مشتق شده است. کیست که این همه معرفت و ایمان به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله
 داشته باشد.

✿ گفتار ابن ابی الحدید

ابن ابی الحدید می گوید: «لولا ابوطالب علیه السلام وابنه لما مثل دین شخصاً و لاقام»؛ اگر ابوطالب علیه السلام و
 پسرش نبودند، دین شخصیت خودش را پیدا نمی کرد و نمی توانست، روی پا خود بایستد؛ یعنی
 جناب ابوطالب علیه السلام مقوم اسلام است. «فذلك بمكة آوى و حامى * و هذا يثرب جَس الحما»؛
 ابوطالب علیه السلام در مکه مددگار پیامبر صلی الله علیه و آله بود و فرزندش علی علیه السلام در یثرب.

✿ تشکیک در ایمان ابوطالب علیه السلام

سیاست شیطانی این قدر تأثیر گذاشت که ایمان عده ای از خودی ها درباره حضرت ابوطالب علیه السلام
 متزلزل شد. ابان بن محمد به حضرت امام رضا علیه السلام نوشت:

«أنتى شككت فى اسلام أبى طالب»؛ یعنی آن قدر تبلیغ می کردند که ایمان دوستان اهل بیت علیهم السلام
 متزلزل می شد. نوشت من در اسلام ابوطالب علیه السلام شک کردم، امام رضا علیه السلام خطاب به ایشان
 نوشتند: «و من يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الهدى ويتبع غير سبيل المؤمنين نُؤَلِّهِ ما تَوَلَّى أَمَا
 إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُفَرِّ بِإِيْمَانِ أَبِي طَالِبٍ كَانَ مَصِيرَكَ إِلَى النَّارِ»؛ امام رضا علیه السلام آیه ۱۱۵ سوره نساء را نوشتند:
 کسی که رسول صلی الله علیه و آله را بعد از اینکه هدایت برایش روشن شده اذیت کند، غیر راه مؤمنین را اتباع



می‌کند! ما هم او را به همان راهی که در گمراهی می‌رود، می‌رانیم؛ یعنی امام رضا ع این آیه را بر کسی که در ایمان حضرت ابوطالب ع شک کند، منطبق کردند که شما بعد از هدایت از ایمان برگشتید و اگر به ایمان ابوطالب ع اقرار نکنی، به سمت جهنم خواهی رفت.^۱

علامه امینی در الغدیر نقل فرمود: «انّ بغض ابی طالب کفر»؛^۲ بغض به ابوطالب ع کفر است و ناصبی بودن کفر می‌آورد. «قال ابوطاهر من أبغض أباطالب فهو کافر»؛ کسی که بغض به ابوطالب ع داشته باشد، کافر است. علامه گفته است کسی که حضرت ابوطالب ع را نازیبا و نادرست ذکر کند، نبی ص را اذیت کرده و هر کسی که نبی ص را اذیت کند، کافر است.^۳

افسوس که ما حضرت ابوطالب ع را نشناخته‌ایم. آن نور خدا را معرفی نکرده‌ایم. پدر کل ایمان را حمایت نکرده‌ایم که امروز هم درباره چنین شخصیتی تشکیک می‌ورزیم.

هیچ‌کس به اندازه حضرت ابوطالب ع از صدر اسلام تا به امروز برای اسلام زحمت نکشیده است. آیا آقایی از این بالاتر وجود دارد؟ چند روز یا چند ماه بعد از وفات حضرت ابوطالب ع، حضرت خدیجه الکبری ع نیز از دنیا رفتند. پیامبر اکرم ص آن سال را عام‌الحرز قرار داده‌اند.

نفر اول عالم امکان و امام‌الانبیاء و خاتم‌النبین ص تمام سال سوگوار شدند. وقتی سالی برای پیامبر خاتم ص سال سوگواری بشود، برای دیگر پیامبران و امت‌ها نیز سال غم است. همچنین آن سال برای امیرالمؤمنین ع نیز سال غم است؛ همچنین برای اسلام و قرآن سال غم است؛ چراکه حامی خود را از دست داده‌اند!

ما امت پیامبر خاتم ص و شیعه امیرالمؤمنین ع چقدر باید سوگوار باشیم؟

اگر بخواهیم برای غربت حضرت ابوطالب ع که پدر

امیرالمؤمنین ع هست، کاری انجام بدهیم؛ حداقل می‌توانیم روز ۲۶ رجب را که روز وفات ایشان است، یوم‌الحرز قرار بدهیم.

در آن روز مجالس عزا برپا کنیم و سوگوار باشیم و مقام او را بیان و از ایشان رفع ظلم و غربت کنیم.

همچنین دهم رمضان المبارک را که روز وفات خدیجه الکبری ع است، نیز یوم‌الحرز بنامیم، تا فرزندان ما بدانند، پیامبر اکرم ص این سال را عام‌الحرز قرار دادند. همچنین این دو روز می‌توانند، روزهای «حمایت از اسلام و تعاون اسلامی» باشند. ما باید این کارها را انجام بدهیم.

این مرد بزرگ نور خداوند است؛ اگرچه نبی نیستند؛ اما ولی‌الله هستند مقام و کمال ایشان، مقام و کمال ولایت عظمی است. محافظ نبوت و امامت هستند. در کربلا فرزندان ابوطالب ع شهید شدند و دختران ایشان بودند که در راه کوفه و شام بی‌مقنعه و چادر رفتند و آنجا مردم می‌گفتند: اینها دختران ابوطالب ع هستند، حضرت ابوطالب ع کسی است که خود و مال و فرزندانش را فدای اسلام کرد و حتی دختران و ناموس خودش را فدای اسلام کرد.

خداوند قدّوس ما را ببخشد و پیامرزد و توفیق بدهد که حق ایشان را ادا کنیم. من ابی‌طالب ع بر اسلام و مسلمین را با احسان پاسخ بدهیم «هل جزاء الاحسان الا الاحسان» تا دعا خیر حضرت امام زمان ع شامل حال ما بشود.

۱. بحار الانوار، جلد ۳۵، صفحه ۱۱۰.

۲. جلد ۷، صفحه ۵۱۳ از امام احمد بن حسین متوفای ۴۵۴ ق.

۳. شرح ابن ابی‌الحدید، جلد ۳، صفحه ۳۱۳.



الشعر



ترجمه و توضیح برخی از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام

یادداشتی از دکتر احمد مهدوی دامغانی^۱

۱. این یادداشت چند ماه قبل از درگذشت آن اندیشمند فرزانه به درخواست هفته‌نامه «افق حوزه» برای ویژه‌نامه حضرت ابوطالب علیه السلام نوشته شده است.



زهیر، برده خود را به عنوان صله به او مرحمت می‌فرمایند، آیا معقول است که نسبت به جناب ابوطالب ع با آن قصائد و اشعار شیوای بی‌نظیر بفرماید: اخرجته فی ضحاح؟

۵. اینکه حضرت حمزه سیدالشهدا ع و حضرت جعفر بن ابی‌طالب ع اسلام آوردند و جعفر به حبشه هجرت کند، آیا ممکن است که حضرت ابوطالب ع که شیخ‌الابطاح است در مخالفت با برادر و پسر، مسلمان نشود و جناب جعفر طیار به حبشه هجرت کند؟

۶. حضرت امیرالمؤمنین علی ع لا اقل یازده بار در نهج‌البلاغه در مقام معرفی و نام بردن از خود، خود را چنین معرفی می‌فرماید: «ابن ابی‌طالب فی‌المثل، «والذی نفس ابن ابی‌طالب یتدی» یا «والله لا یبئ ابی‌طالب انس بالموت من الظل یتدی امه» آیا معقول است که آن حضرت به پدری که مسلمان نیست، خود را منتسب فرماید؟

از این ناچیز خواسته شده است که چند کلمه‌ای در باب ایمان و اسلام حضرت ابوطالب ع و علی ابنائه السلام عرض کنم.

بنده نمی‌دانم پس از اینکه سید بزرگوار فخارین معدالموسوی ع (متوفی ۶۰۳) کتاب «الحجة الذاهب علی تکفیر ابی‌طالب ع» را مرقوم فرموده است، دیگران هرچه بگویند و بنویسند، چیزی بر مطالب آن کتاب مستطاب نخواهد افزود و فقط موجب اثبات ارادت و محبت‌شان به حضرت ابوطالب ع است و بس. و نمی‌دانم آیا آن کتاب به فارسی ترجمه شده است یا نه؟

به هرحال در پذیرش درخواستی که از این حقیر شده است، چند کلمه‌ای به عرض می‌رساند:

۱. اگر حضرت ابوطالب ع مسلمان نبوده است، چرا حضرت علیّه فاطمه بنت اسد والد معظمه حضرت مولی‌الموالی امیرالمؤمنین ع به زوجیت او باقی بوده است.^۲

۲. آیا در زیارت وارث سیدالشهداء ع و دیگر زیارات مأثوره نمی‌خوانیم که: «أشهد أنك كنت ثوراً في الأضلاب الشامخة والأزحام المظهرة» آیا سیدالشهدا ع نوه پسری جناب ابوطالب نیست؟

۳. غالب سه روایتی که منسوب به حضرت رسول اکرم ص شده است، سندش به عبدالله بن عمر بن الخطاب منتهی می‌شود و تلك القضايا قیاساتها معها و در بعضی از کتب فی‌المثل در لسان‌العرب در ماده ضحاح بگوید: ویروی فی ابی‌طالب؛ فاخرجته الی ضحاح.^۲

۴. حضرت رسول اکرم ص که در مقام عنایت به کعب بن

۱. سید شمس‌الدین فخارین معدالموسوی (درگذشت ۶۳۰ ق) عالم شیعی در قرن ششم و هفتم قمری. وی فرزند معدبن فخار و از نوادگان امام کاظم ع بود. سید شمس‌الدین در نزد استادانی چون ابن‌ادریس تحصیل کرد و به شاگردانی مانند محقق حلی، نویسنده شرایع‌الإسلام و علی‌بن طاووس و احمدبن طاووس دانش آموخت.

«کتاب الحجة علی‌الذاهب الی تکفیر ابی‌طالب ع» درباره تأیید ایمان ابوطالب از آثار اوست.

۲. ممتحنه/۱۰.

۳. لسان‌العرب، ج ۲، ص ۵۲۵.

۴

۷- همواره احمد در این جهان مایه نرسبائی آن و اصل آن است
و گشاید مشکلات است

۸- کسیت که در میان مردمان همانند او باشد و اوست که همه حکم گذاران
و داوران ^{نقطه} شرعی و نظر اودا در برابر آراء و دلگرمی پذیرند

۳

ترجمه بعضی از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام

۱- از لایمیه ۹۴ بیتی،
۱- بر خدا پناه می برم از هر که در باره ما چیزی ایشم ابرزه و رانی کند و سخن های
بیهوده گوید

۲- سوگند به خانه کعبه که در دل من است و به الله که از همه چیز باختر است
۳- سوگند به خانه خدا که در رخ میگویند مگر ممکن است که ما همه را
از خود نماندیم و به خاطر او و برای او باشا جنگیم تر و بیشتر نزنیم؟

۴- او را به دشمنان تسلیم نمی خواهم کرد و در دفع و حمایت او تا پای جان
ایستاده ایم و از تن شدن فریضه انمان و بیوه شدن عسر انمان بکلی نمانیم

۵- محمد آن رؤسیدی است که به آبروی او از ابر باد خواست بداران
میشود و ننگهسان تبیان و پناهگاه بیوه زنانست

۶- به جان خودم سوگند که من به آنچه ^{بخواهم} بر او کرده ام آنکه چون بر او رفتن اوستد مکلفم و این درست ترین
آئین بر درسته بودم پیوند است

۴

۱- آن گاه که قریش گرد هم آیند و به افتخارات خود بنازند، عبدمناف
در میان آنان پاک ترین شان است

۲- و اگر اشراف بنی عبدمناف را بنامیم و بشماریم در میان آنان
شریف ترین و پند سابقه ترین شان ما شیم است

۳- و آنگاه که بنی هاشم هزی با یکدیگر در مشورن افتخارات ان بر آیند حمزه
است که بر گردیده و بزرگوارترین بنی هاشم است که بموان بنی هاشم
را شادمان می سازد.

۵

از بابیه ابوطالب علیه السلام

۱- به همه قریشیان فرزندان لوطی و به ویریه فرزندان لوطی بن کعبه
بگویند و از طوف من به آنها ابلاغ کنید:

۲- که مگر منید آید که ما همه را پیامبری میدانیم مانند موسی که در تورات که
اولین گفته هفتی است که خداوند فرستاده است و خدای دوتی امد اول نیکویش نموده است

۳- به خود بیایید به خود بیایید پیش از آنکه گورگانه شود و گله بکشد و بکند

۴- و نهالی حرف سخن چندان مرید و رسته های خوشباندی را پس از آن دوستی
و نزدیکی قطع میکنند

۵- به خدای کعبه سوگند که ما اتمرا تسلیم سختی ما و گرفتارهای این زمان
نخواهیم کرد

و این یعنی جنگ خود مدته ای کشنده شوند



۷. در خاتمه چهارده بیت از قصائد متعدد جناب ابوطالب در مدح و حمایت و دفاع از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را به عرض می‌رساند تا ملاحظه و تصدیق فرمایند که ممکن نیست، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که نبی‌الرحمه است، عموی خود را مورد مرحمت و عنایت خود نفرماید و او را در جهنم قرار دهد!!
العیاذ بالله!

۸. از آنجا که برادرم استاد دکتر محمود مهدوی دامغانی دامت افاضاته مقاله‌ای در همین موضوع نگاشته‌اند و در آن چندین حدیث مأثور مسلم‌الصدور و از جمله حدیثی قدسی را از «جواهرالسنیه فی احادیث‌القدسیه» در باب ایمان جناب ابوطالب علیه السلام را ذکر کرده‌اند، این ناچیز درباره احادیث وارده مسلم‌الصدور از معصومین علیهم السلام و خصوصاً از حضرت رضا علیه السلام عرضی نمی‌کند.
۹. آن چهارده بیت از قصیده لامیه و قصیده بانیه جناب ابوطالب را که ترجمه کرده‌ام، پایان این عرایض قرار می‌دهم.

❖ ترجمه بعضی از اشعار حضرت ابوطالب علیه السلام از لامیه ۹۴ بیتی

۱. به خدا پناه می‌برم! از هر که درباره ما (بنی‌هاشم) هرزه‌گویی کند و سخن‌های بی‌هوده به زبان آورد.
۲. سوگند به خانه کعبه که در مکه است و به الله که از همه چیز باخبر است!
۳. سوگند به خانه خدا که دروغ می‌گویید؛ مگر ممکن است که ما محمد صلی الله علیه و آله را از خود ندانیم و به خاطر او و برای او با شما نجنسیم و تیر و شمشیر نزنیم؟!
۴. او را به دشمنان تسلیم نخواهیم کرد و در دفاع و حمایت او تا پای جان ایستاده ایم و از یتیم شدن پسران مان و بیوه شدن همسران مان باکی نداریم!
۵. محمد صلی الله علیه و آله آن رو سفیدی است که به آبروی او، از ابرها درخواست باران می‌شود و نگهبان یتیمان و پناهگاه بیوه‌زنان است!
۶. به جان خودم سوگند که من به هواخواهی احمد و آن‌انکه چون برادران اویند، مکلفم و این دوست داشتن آیین هر دوستدار و هم پیوند است!
۷. همواره احمد در این جهان مایه زیبایی آن و اهل آن است و گشاینده مشکلات است!!
۸. کیست که در میان مردمان همانند او باشد و اوست که همه حکم‌گزاران و داوران، فقط رأی و نظر او را در برابر آرای دیگران می‌پذیرند.

۱. قصیده لامیه ابوطالب، شعری منسوب به ابوطالب، پدر امام علی علیه السلام که در حمایت و پشتیبانی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سروده شد. ابوطالب، قصیده لامیه را در شرایطی سرود که پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر مسلمانان در شعب ابی‌طالب در تنگنا و سختی زندگی می‌کردند و مشرکان از ابوطالب خواستند تا محمد صلی الله علیه و آله را به آنان تسلیم کند. ابوطالب با سرودن قصیده لامیه، به مخالفت با آنها برخاست و اعلام کرد که تا پای جان از پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت خواهد کرد.

شیعیان با استناد به قصیده لامیه ابوطالب، بر ایمان وی استدلال کرده‌اند؛ از جمله شیخ مفید کتاب مستقلی درباره ایمان ابوطالب نوشته است، شیخ صدوق در کتاب امالی خود و کلینی علیه السلام در کتاب کافی به این امر پرداخته‌اند. بسیاری از محدثان و نویسندگان اهل سنت و شیعه از قرن دوم هجری به بعد، بیت یا ابیاتی از قصیده لامیه ابوطالب را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند؛ از جمله محمد بن اسماعیل بخاری، خلیل بن احمد فراهیدی، احمد بن حنبل، ابن ابی‌الحدید معتزلی و علامه امینی رحمته الله علیه.

علاوه بر چاپ قصیده لامیه به زبان عربی، این قصیده به زبان‌های فارسی، انگلیسی و آلمانی ترجمه شده و نویسندگانی از جمله سردار کابلی، در کتاب‌های مستقل به شرح و تفسیر ابیات آن پرداخته‌اند.

✿ از بانیه ابوطالب

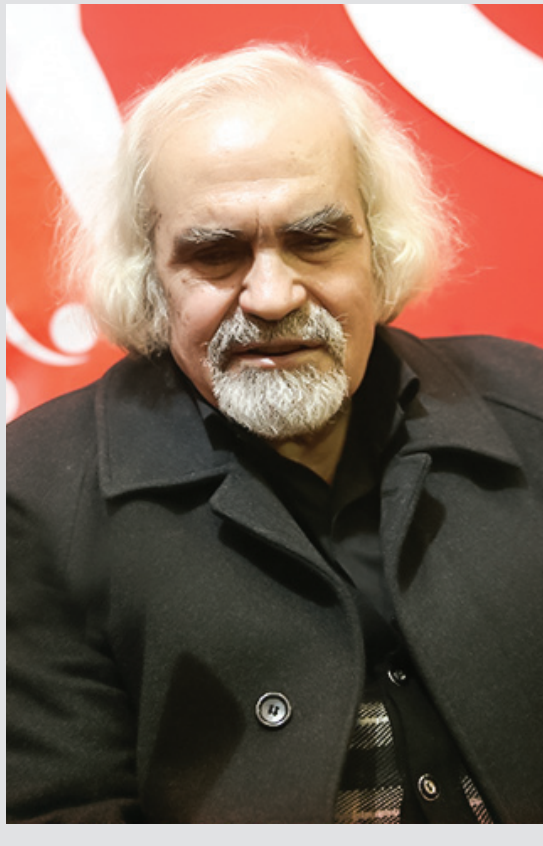
۱. به همه قریشیان فرزندان لوی و به ویژه فرزندان لوی بن کعب بگویید و از طرف من به آنها ابلاغ کنید:
۲. که مگر نمی‌دانید که ما محمد ﷺ را پیامبری می‌دانیم مانند موسی که در تورات که اولین کتاب‌هایی است که خداوند فرستاده است و خدا، دوستی او را در دل بندگانش نهاده است.
۳. به خود بیایید به خود بیایید! پیش از آنکه گورها کنده شود و گناهکار و بی‌گناه کشته شوند!
۴. دنبال حرف سخن‌چینان مروید و رشته‌های خویشاوندی را پس از دوستی و نزدیکی قطع نکنید!
۵. به خدای کعبه سوگند که ما احمد را تسلیم سختی‌ها و گرفتاری‌های این زمان نخواهیم کرد!
۶. آنگاه که قریش گردهم آیند و به افتخارات خود بنازند، عبدمناف در میانه آنان پاک‌ترین شان است!
۷. و اگر اشراف بنی عبدمناف را بنامیم و بشماریم، در میان آنان شریف‌ترین و پراسابقه‌ترین شان هاشم است.
۸. و آنگاه که بنی‌هاشم روزی با یکدیگر در مقام شمردن افتخاراتشان برآیند، محمد ﷺ است که برگزیده و بزرگوارترین بنی‌هاشم است که همواره بنی‌هاشم را شادمان می‌سازد.



جایگاه حضرت ابوطالب علیه السلام در شعر آئینی

گفت‌وگو با استاد محمد علی مجاهدی^۱

۱. متخلص به «پروانه»؛ دبیر شعر آئینی کشور، عضو شورای شعر وزارت ارشاد و مدیر انجمن ادبی قم.



شعر آیینی به حضرت ابوطالب علیه السلام چیست؟

اگر مواردی که در فراز دوم این نوشتار به آنها اشاره شد، در دستور کار گروهی از فرهیختگان متعهد قرار بگیرد و همزمان با فعالیت این عزیزان در عرصه‌های مرتبط با این بزرگوار که خواسته و یا ناخواسته در طول تاریخ مورد بی مهری قرار گرفته تا آنجا که جمعی در مسلمان نبودن او پای می فشردند، با همکاری نهادهای بزرگ ادبی و فرهنگی و دینی کشور مثل سازمان تبلیغات اسلامی، نهاد کتابخانه‌های عمومی و حوزه هنری تهران در فراخوانی گسترده حاوی موضوعات مرتبط با حضرت ابوطالب علیه السلام، شاعران کشور را به آفرینش آثاری فاخر و گران سنگ دعوت می‌کردند و برای آثار منتخب و برگزیده جوایز در خوری در نظر می‌گرفتند، می‌شد امید داشت که غبار مظلومیت از چهره نورانی این شخصیت بزرگ زدوده شود. لازم به ذکر است برای آشنایی شاعران با ابعاد وجودی حضرت ابوطالب علیه السلام همراه فراخوان، اطلاعات مفید و مستندی در اختیار شاعران منقبت سراقار بگیرد.

❁ شعر آیینی در بزرگداشت جناب ابوطالب علیه السلام چه

جایگاه و رسالتی دارد؟

اگر منظور در قلمروی شعر فارسی باشد، متأسفانه هنوز حضور ملموسی در این ساخت ندارد.

❁ چرا ابوطالب علیه السلام برای دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله از زبان شعر

بهره برده است؟

شعر در عصر جاهلی و پسا جاهلی در نزد اقوام عرب زبان ساکن در سرزمین حجاز از جایگاه بسیار ممتازی برخوردار بوده و از شعر به عنوان یک رسانه تأثیرگذار و فراگیر، بیشتر برای روایت اختصاصات قبیله‌ای و بیان تعصبات قومی استفاده می‌شده و نگاه عرب جاهلی به شاعر یک نگاه ماورایی و اُتر شخصیتی بوده تا آنجا که نظر او را در امور مهم طایفه‌ای ملاک عمل و داوری خود قرار می‌دادند و حضرت ابوطالب علیه السلام نیز که این فضای فکری را به خوبی می‌شناختند، از شعر به عنوان یک ابزار کارآمد برای دفاع از کیان و اعتبار استثنایی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان قبیله‌های عرب خصوصاً قریش و بنی هاشم، سود می‌جستند.

❁ جایگاه شعر ابوطالب علیه السلام در بین شاعران هم عصر

حضرتش چگونه هست؟

شاعران قبایل مختلف جاهلی، از دیرباز با شخصیت ادبی و مقام و منزلت شعری حضرت ابوطالب آشنا بودند و گاه به ابیات او تمثّل می‌جستند.

❁ چرا شعرای بزرگ ما نسبت به ابوطالب علیه السلام و مضامین

دیوان ایشان آن چنان که باید توجه نکرده‌اند؟

عدم اشراف کامل اغلب شعرای هم‌روزگار ما به ادبیات و عدم دسترسی شاعران ولایی و آئینی‌سرای ما به ترجمه فارسی اشعار دل‌نشین این بزرگوار و نیز عدم همت متولیان امور دینی و فرهنگی و نهادهای ادبی به چاپ و نشر متن و برگردان این سروده‌های ارزشی و حماسی، موجبات این غفلت را فراهم کرده و نپرداختن پژوهشگران فارسی‌زبان آشنا به متون منظوم عربی به کند و کاو در این حوزه‌های موضوعی، در این امر بی‌تأثیر نبوده است.

❁ توصیه‌های حضرت عالی در جهت فراگیر شدن توجه



وارث کعبه

سروده‌ای در اوصاف

حضرت ابوطالب علیه السلام

اثر شاعر آیینی احمد حسین پورعلوی

ای برای آخرین پیغمبر حق، تکیه‌گاه!
ذوب در دین خداگردیدی از آغاز راه
نوش جانانت باد آغوش امیرالمؤمنین!
ابن ساقی و اباساقی توئی، سقا توئی!
صاحب نور علی عالی اعلا توئی!
دستگیر عالمی پس دست ما را هم بگیر!
از فراز آسمان‌ها سیل سجیل آمده
یا زمانی که به کوه نور، جبریل آمده
بر سر سجاده‌های وحی دعوت بوده‌ای!
یا علی گفت و مسیری تازه را آغاز کرد
تا فلک این ذکر زیبا را طنین‌انداز کرد
با رشادت‌های تو دین خدا پاینده است
در شب موی محمد می‌نمودی اعتکاف
سال‌ها گرد رسول الله بودی در طواف
دیدهای حق بین تو تفسیر لاکراه بود!
مست بودی دائم از صهبای الله الصمد!
از ازل نور علی با توست تا شام ابد
لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار!
تندباد حادثه درگیر طوفانت نکرد!
تو مسلمان بوده‌ای احمد مسلمانت نکرد!
هرکه مجنون علی بن ابی طالب شده است!!

ای عموی حضرت خورشید، ای فرزند ماه!
بهترین یار و ملازم، بهترین پشت و پناه
عطر اکملت لکم با تار و پودت شد عجین
وارث کعبه تو هستی سید بطحا توئی!
ما سراپا تشنه‌ایم و حضرت دریا توئی!
ای که هر دم می‌چکد از هر دمت جوشن کبیر
لحظه‌ای که بوی باران ابابیل آمده
یا سپاه ابرهه بالشگرفیل آمده
شاهد اعجاز و اسرار نبوت بوده‌ای
لحظه‌ای که کعبه آغوش خودش را باز کرد
جعفر طیار با عشق علی پرواز کرد
نسل در نسل تو با شور شهادت زنده است
رسم تو دلدادگی بود اسم تو عبدمناف
یار غارش بودی و با دشمنانش در مصاف
کعبه‌ی حاجات تو چشم رسول الله بود!
غرق بودی در شکوه قل هو الله احد
معنی نور علی نوریست با بنت اسد
پس بخوان در هر سحر با حضرت پروردگار
غربت شعب ابی طالب پریشانست نکرد!
ای پدر، این ناگواری‌ها پشیمانست نکرد
بی‌گمان مشمول لطف حضرت صاحب شده است

سلام ای سید بطحا

سروده شاعر آیینی استاد
حجت الاسلام والمسلمین زکریا اخلاقی



سلام ای سید بطحا که لطفت سبز می دارد چمن ها را
شمیم شعرهای تو، بهار افشان کند باغ سخن ها را
تو بازرگان نان و گل، تو بازرگان عطر و گندم و لبخند
رهاورد تو کالایی ست که حیران می کند صاحب ثمن ها را
به بوی کاروان امشب، تمام راه سرشار از بشارت هاست
چه ماهی همسفر با توست؟ که روشن کرده این دشت و دمن ها را
بهار سبز بعثت ها، گل افشان در صفای سایه سار توست
نسیم ابتهاج تو، نوازش می کند این نخل تنها را
و عِنْدَ الْجَدْبِ وَالْعُسْرِ، بَوَجْهِ مِثْلِ بَدْرِ كُنْتَ تَسْتَسْقِي
فَكَانَ الْغَيْثُ يُرْوِيكُمْ وَ يُجْرِي فِي فَلَاةِ الْحُبِّ أَنْهَارًا
شب میلاد، شوق تو، غزل در ساغر لاهوتیان می ریخت
شب معراج، نور تو، فروزان کرده بود آن انجمن ها را
چراغ شعب خاموش است؛ ولی انگار این شب ها تو بیداری
که از این خاتم عرشی، کنی کوتاه دست اهرمن ها را
کسی مثل علی، یعنی؛ درختی هاشمی در خانه پروردی
که چتر مهر بگشاید که در وجد آورد سرو و سمن ها را
عروس تو گل یاس است، گل یاسی که چون سجاده بگشاید
شکوفای می کند از شوق، به باغ آسمان ها یاسمن ها را
در این سیمای روحانی، شکوه پادشاهان و حکیمان است
بین! اسرار حسن تو، چه نقشی می زند این پیرهن ها را
تمام شعرهای تو، گواه روشن ایمان و عشق توست
تو روح روح ایمانی، تو جان جانی این عاشق شدن ها را
تویی آن مشرق تابان که در جان تو مشرق ها درخشیده ست
جمالت مطلعی زیباست، طلوع لاله ها و نسترن ها را
الایا ایها الساقی، چه ساقی ها که پرورده ست جام تو
یکی شد ساقی کوثر، یکی سقا شد آن گلگون کفن ها را
سلام ای وارث کعبه، بیا و جام زمزم را بچرخان باز
که فیض این ضیافت ها، صفایی بخشد این جان ها و تن ها را

حامی والاترین خلق خدا

برگردان فارسی قصیده‌ای در مدح ابوطالب
از کتاب «الانوار القدسیه»

علامه شیخ محمد حسین غروی اصفهانی
اثر طبع استاد عبدالرضا بشاورد دزفولی

مدرس ادبیات فارسی و شاعر اهل بیت علیهم‌السلام

برابوطالب که یاریار بود
آشکارا بود اما در خفا
شان‌ها بودش همه فوق بیان
بود گنجی مخفی و فاقد ز عیب
کی شناسد غیر پاک، ایمان او؟
لیک در آثار ایمانش عیان
آشکارا تر ز شمس است و قمر
روز و شب از او حمایت کرده است
بود رکنی محکم اندر بدو کار
روز سخت، او را چو غاری محکم است
هم نگهدارش ز استه‌زاء او
بود بهر حفظ یاسین جان به کف
پایه‌های دین از او شد استوار
تا که احمد رایت دین بفرراشت
ظالمان، مقهور و خوار از عز او
شعب، اثر از طاقت غم‌باروی
حامی والاترین خلق خدا
افتخاری این چنین او را بس است
بود کو برنده تر از ضرب تیغ
عالمی، زین روشنی پر شد تمام
وین که حق بوده است او را رهنمون
مایه می‌گیرد ز نورش نورها

بعد حمد و شکر حق، گویم درود
عم احمد در دلش نور خدا
داشت ایمانی حقیقی در نهان
بود ایمانش نهان مانند غیب
بود اعلا باور پنهان او
باورش بر غیب در ذاتش نهان
نور ایمانش بر اهل بصر
بود ختم المرسلین را سرپرست
بود تنه‌ها یاورش در روزگار
بود بر اهل پیمبر سرپرست
حضرتش را مانع از کید عدو
در شرافت برتر از اهل شرف
مصطفی را روز و شب بوده است یار
در دفاع از او جهادی سخت داشت
حامیش گردید از ظلم عدو
صبر در هر محنتی شد کاروی
پس گرامی دار عم مصطفی
گشت صاحب دعوتی را سرپرست
داشت در مدح نبی قولی بلیغ
بود اندر نظم و نثر او را کلام
حرف او مخیر ز ایمان درون
کرد نورانی به نورش مگه را

زانکه بهر نورها باشد پدر
مبدأ هر نیرو تابنده‌ای است
آسمان از نور او چون طور شد
عزت از آباء والا بهر اوست
شاخ و برگ پاک ابراهیم پاک
بلکه عدنان را شرف باشد از او
هست او را عزت و جاه و مقام
چون که بُد او، سرپرست مصطفی
او پدر بهر علی و جعفر است
روشن از خود کرد ارض مگه را
در بر رخسار او مهر سما
از جبین آن یل و الاتبار
سید بطحا و شهر مگه بود
مایه فخر است در شهر حرام
قبله آمال و امید است او
هیبتش پیدا است در خیر الانام
دعوت احمد از او اتمام یافت
تحت ظلّ آن ابرمرد و دود
در پناهش منتشر اسلام شد
او به جد و همت والای خویش
اعتلا یابد به دین هرافتخار
هست بوطالب چنین ممدوح ما
با چه مدحی قدر او پیدا شود
عابد بت کرد بر ضدش به پا
آن همه، بُد خوی و شأن بت پرست
شد وصی احمد از الحاد طرد
با پیمبر جنگ‌ها بنموده است
دشمن از کین برخلافت یافت دست
مجتبی مسموم زهر کین نمود
این همه، مقداری از آثام اوست
بار دیگر گو بشاورد ادرود

اوست مطلع بهر هر شمس و قمر
چون که او باب گرامی علی است
او ز باب و جد خود ذوالنور شد
از بزرگانش چه میراثی نکوست!
اشرف است از شاخ و برگ اهل خاک
در مصائب بودشان یاری نکو
هست بالاتر علوش از انام
نیز باب هادیان سوی هدا
افتخارش افتخاری برتر است
بلکه روشن شد ز نور او سما
هست کم مقدار مانند سها
نور والای علی، بُد آشکار
زین سیادت مکرمت حائز نمود
بلکه دارد او شرافت بر انام
مستجار بیت توحید است او
دعوت پیغمبر از او شد تمام
دعوت از او، پایه و فرجام یافت
ظلّ حق سوی خدا دعوت نمود
دین به یمن جهد وی پر نام شد
رایت اسلام را برده است پیش
می شود آثار از دین، خوشگوار
کم مکن در شأن او مدح و ثنا
آنکه دل بایاد او احیا شود؟
تهمت و زور و شقا و کینه را
لیک ابوطالب نشست از یار دست
کرد بدگویی عدو، زان رادمرد
حمله بر مولانا نموده خصم پست
دست مولانا ز رشد خلق بست
محو، بس شایستگان دین نمود
بی نصیب از نعمت ایمان، عدوست
بر ابوطالب که یار یار بود



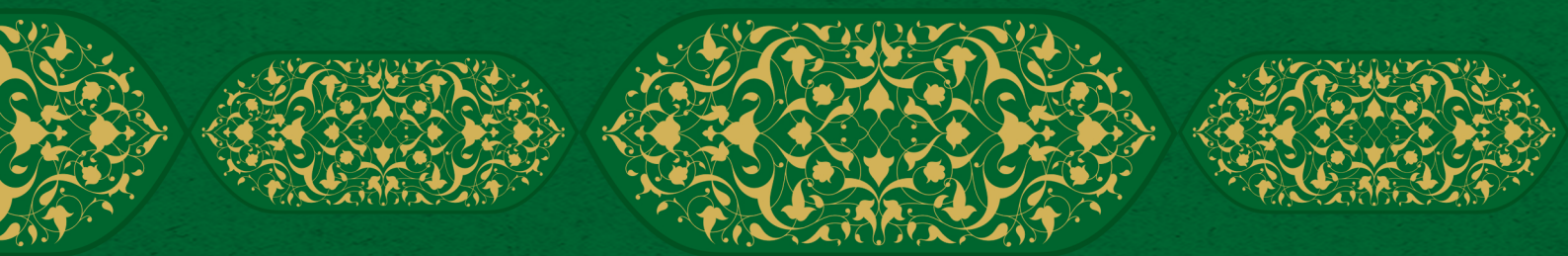


تکیه بر

آستان ابوطالب علیه السلام

اثر طبع استاد افشین علا

ای تکیه‌گاه کودکی شاه عالمین
پیرانه سرز عشق محمد به شور و شین
از خاک خانه‌ی تو نبی خیزد و وصی
نازم به دامن تو که پرورده حسنین!
زان رو دلیل خلقت عالم یتیم شد
تا تو به دیده‌اش بنشانی چو نور عین
مدیون توست آنکه جهان زیر دین اوست
ای وای ماکه بر تو نکردیم ادای دین!
بین قریش، حرمت نامت اگر نبود
می برد شرک، شوکت اسلام را ز بین
چتر تو را و فاطمه را داشت روی سر
محروم اگرچه بود محمد ز والدین
هرگز تو بت پرست نبودی به حق قسم!
تسلیم بود قلب تو قبل از شهادتین
دست تو بر میان علی بست ذوالفقار
بگشود اگر چو شیر صف بدریا حنین!
در کربلا فقط جگر مصطفی نسوخت
آری تو نیز جد حسن بودی و حسین!



افوزها

• پایگاه اینترنتی

www.ofoghawzah.ir

• پست الکترونیک

info@ofoghawzah.ir

• کانال هفته نامه در سروش و اپنا

[/ofogh_howzah](#)